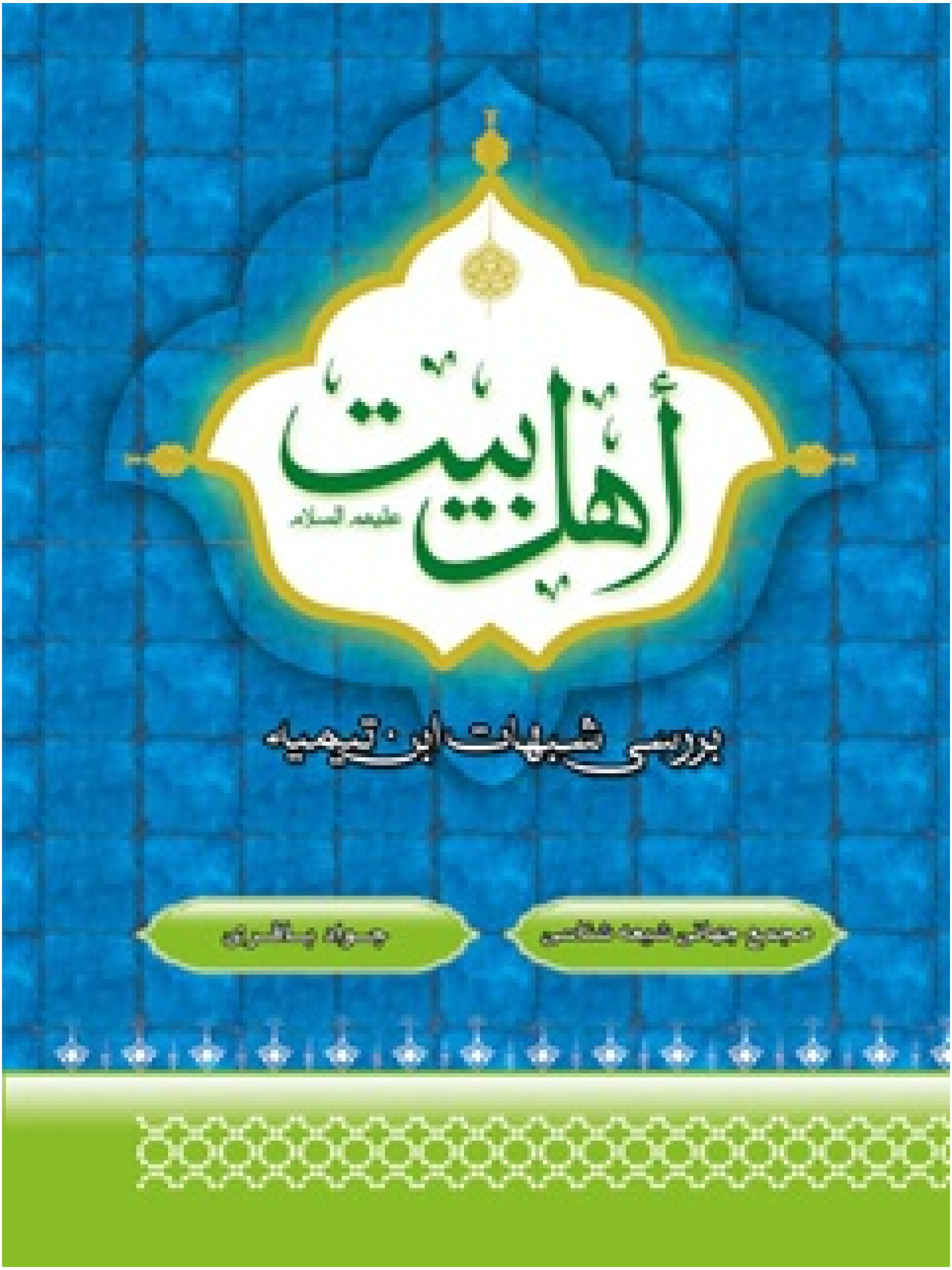

اهل بیت
علیهم السلام
بررسی شبهات ابن تیمیه

بسم الله الرحمن الرحیم

اهل بیت علیهم السلام: بررسی شبهات ابن تیمیه

نویسنده:

جواد بامری

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اهل بیت علیهم السلام: بررسی شبهات ابن تیمیه

مشخصات کتاب

سرشناسه : بامری، جواد، ۱۳۶۰ -

عنوان و نام پدیدآور : اهل بیت علیهم السلام: بررسی شبهات ابن تیمیه/ مولف جواد بامری ؛ [به سفارش] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر : قم: آشیانه مهر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۳۶۷ص.

فروست : مجمع جهانی شیعه شناسی؛ ۱۶۰.

شابک : ۱۱۰۰۰۰ریال ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۵۳-۳:

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۳۵۳]-۳۶۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : بررسی شبهات ابن تیمیه.

موضوع : ابن تیمیه، احمدبن عبدالحلیم، ۶۶۱ - ۷۲۸ق. -- نقد و تفسیر

موضوع : ائمه اثناعشر

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

رده بندی کنگره : BP۲۰۱/۶۵ /الف۱۷ ب۲ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی : ۳۲۷۸۱۸۱

ص: ۱

اشاره

@@تصوير

ص: ٥

تقدیم به:

روح شهید حمید باکری

ص: ۶

فهرست مطالب

اشکال دوم: ۷۴

اشکال سوم: ۷۵

اشکال چهارم: ۷۶

اشکال پنجم: ۷۸

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

ص: ۱۳

کتابنامه ۳۵۷

ص: ۱۶

مقدمه استاد انصاری بویر احمدی

حمـد و سپاس بی حد و حصـر مخصوص ذات اقدس حضـرت احدیت است. سـلام و درود فراوان خالق و خلایق، نثار پاکیزه گوهران آسمان عصمت، بزرگ هادیان الاهی، پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و اهل بیت اطهرش علیه السّلام باد.

بـا شـروع مبعث رسول مکرم اسـلام صـلی الله علیه وآله، جهان با اراد ی خاص الاهی و نـدای ملکوتی {اقرأ باسم ربک الـذی خلق}(۱) از رخوت و خواب غفلت بیدار شد و با رحمت الهی و گسترش معارف ناب اسـلام توسط پیامبر اعظم صـلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت او، بساط غل و زنجیر دنیاپرستی و آداب و رسوم جاهلی در حال برچیده شدن بود. اسلام به عنوان دین کامـل {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتی وَ رَضيتُ لَكُمُ الاِسْلامَ دينًا}(۲) بر دو پـایه ی قرآن و عـترت برای آیندگان اسـتوار گردید. پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله، پیوسته بر تمسک و تقرب و تقید به این دو اصل مهم اصرار داشتند و پیوسـته بـا تعـابیر و الفـاظ مختلف می فرمودنـد: «انی تـارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسـکتم بهما لن تضلوا ابدا».(۳)

۱- علق/۱.

۲- امروز دین شـما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شـما تمام گردانیـدم، و اسـلام را برای شـما [به عنوان] آیینی برگزیـدم. مائده/ ۳.

۳- من دو چیز گرانبها در میان شـما باقی می گـذارم؛ کتاب خدا و عترتم که اهل بیتم هسـتند. تا آنگاه که به این دو متمسـک شوید هرگز گمراه نخواهید شد. احمد بن حنبل، مسند احمد ج ۳، ص ۱۴-۱۷-۲۶-۵۶و ج ۵، ص۱۸-۱۸۹.

اما با کمال تأسف، دشـمنان دین حق و حقیقت و مخالفان اسلام اصیل، پس از رسول خداصلی الله علیه وآله جامعه اسلامی را از این دو ثقل بزرگ، دور نگه داشـته و امت اسـلام را از رهبری آنان محروم نمودنـد. صاحب منصـبان، زمامداران و دشـمنان داخلی و خـارجی اسـلام، اعم از جاهلاـن متنسّـک، عالمـان متهتـک وغاصـبان متعصب، آیـات ولایت در قرآن(۱) و احـادیث فراوان نبـوی، بـه ویژه حـدیث ثقلیـن و سـفارشات پیـامبر اکرم صـلی الله علیـه وآله نسـبت به اهـل بیت علیه السّـلام عصـمت و طهارت(۲)

را نادیده گرفته و تلاش نمودند که اسلام موافق با مرام و مراد خویش را گسترش دهند. تأسف و مصیبت جانکاه زمانی به اوج خود رسید که همان عالمان متهتک و

۱- الف) آیه ی ولایت: {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَیُؤتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ} (مائده/۵۵) ب) آیه ی اطـاعت: {یـا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ} (نساء/۵۹) ج) آیه ی صادقین: {یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَکُونُوا مَعَ الصّـادِقینَ} (توبه/۱۱۹) د) آیه ی اکمـال: {الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَـتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الإِسْلامَ دینًا} (مائده/۳) ه-) آیه ی ابلاـغ: {یـا أَیُّهَـا الرَّسُولُ بَلِّغْ مـا أُنْزِلَ إِلَیْـکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَـلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِـمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللهَ لا یَهْـدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ} (مائـده/۶۷) و) آیه ی مبـاهله: {فَمَنْ حاجَّکَ فیهِ مِنْ بَعْـدِ ما جـاءَکَ مِـنَ الْعِلْمِ فَقُـلْ تَعـالَوْا نَـدْعُ أَبْناءَنـا وَ أَبْنـاءَکُمْ وَ نِساءَنـا وَنِسـاءَکُمْ وَ أَنْفُسَـنا وَ أَنْفُسَـکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِـلْ فَنَجْعَـلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَی الْکاذِبینَ} (آل عمران/۶۱) ز) آیه ی مودت: {قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی وَمَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَهً نَزِدْ لَهُ فیها حُسْنًا إِنَّ اللهَ غَفُورٌ شَکُورٌ} (شوری/۲۳) ح) آیه ی خیر البریهْ: {إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ} (بینه/۷) ط) آیه ی تطهیر: {إِنَّمـا یُریـدُ اللهُ لِیُـذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْـلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرًا} (احزاب/۳۳) ی) آیه ی انـذار: {إِنَّمـا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ} (رعد/۷)

۲- {إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً} (احزاب/۳۳)

وارثان متعصب، با بازگشت به سنت های جاهلی، شیخوخیت نامشروع و نادیده انگاشتن دو ثقل عظیم قرآن و عترت، خود را در مقابل آیات ولایت و امامت در قرآن و اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله قرار دادند. به ظاهر قرآن بسنده کرده و ثقل دیگر اسلام - یعنی اهل بیت علیه السّلام و عترت - را به انزوا کشاندند. بسیار روشن است که مسلمانان واقعی کسانی بوده و هستند که با درک و فهم ثقلین - حتی به قیمت آوارگی، شکنجه و شهادت - دست از آنان برنداشته و پیروی از مکتب اهل بیت علیه السّلام را پیوسته افتخار خویش می دانند. اما در مقابل شبهه افکنانی نیز هستند که با وجود حقیقت روشن طهارت و افضلیت اهل بیت علیه السّلام، معرفی و تأیید صریح آنان در آیات قرآن و احادیث صحیح نبوی - حتی درمنابع دست اول اهل تسنن(۱)

باز هم خود را به تجاهل و تغافل زده و با ایجاد شبهات و نسبت های ناروا، سعی در مخدوش نمودن چهره تابناک و الاهی اهل بیت علیه السّلام دارند.

اگر افرادی همانند ابن تیمیه با ایجاد شبهات، سعی دارد شأن و منزلت والای اهل بیت علیه السّلام را زیر سؤال ببرد، علت آن است که علاوه بر عناد و تعصب، نیز نسبت به خاندان مکرم پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از معرفت ضعیفی برخوردار بوده و شناخت جامع و کاملی از اعلم بودن، افضل بودن و حقانیت وجودی آنان نداشته است.

پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله فرمود:

«من مّن الله علیه بمعرفه اهل بیتی و ولایتهم فقد جمع الله له الخیر کلّه».(۲)

کسی که خداوند بر او منت گذاشته، معرفت و ولایت اهل بیت علیه السّلام مرا به به او عنایت کند، تمام خوبی ها را برای او جمع نموده است.

۱- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۹۸-۱۹۹؛ تفسیر درالمنثور، ج ۷، باب فضایل اهل بیت النبی علیه السّلام.

۲- بشارة المصطفی، ص۱۷۶.

بنابراین از امثال ابن تیمیه که به اوج عظمت و عمق ژرفای وجود اهل بیت علیه السّلام معرفت ندارند، انتظاری بیش از این نمی توان داشت.

معرفت کامل نسبت به مقام رفیع اهل بیت علیه السّلام و شناساندن و زدودن شبهات از ساحت مقدس آن بزرگ هادیان الاهی، موضوعی بسیار مهم و منشأ آثار و برکات فراوان در جهان، به ویژه جهان اسلام است.

انجام این مهّم، با تحقیقات گسترده و فراگیر همراه با برهان و استدلال های قویّ منطقی، وظیفه ای سترگ بر عهده ی نخبه گان و عالمان دینی است. بر همین اساس پژوهشگر فرهیخته، اندیشمند توانا حضرت حجهْ الاسلام و المسلمین جناب شیخ جواد بامری «کثرالله امثالهم» با تلاش مستمر خویش، اقدام به تألیف کتاب ارزشمند «پاسخ به شبهات ابن تیمیه در مورد اهل بیت علیه السّلام» نموده است.

این اقدام شایسته، گام بلندی است تا همچون سلف صالح از حوزه های علمیه، رنگ و زنگار ظلمت و عناد را منهزم ساخته و مبدل اوهام و شبهات به عقول هدایت گردد.

جزاه الله عن الاسلام اجراء ادام الله ظله، دامت توفیقاته و افاضاته

والسلام علیکم و علی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علی بن ابیطالب فی اقطار العالم و رحمه الله و برکاته

با ادب و احترام

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

مقدّمه

با توجه به سفارشات و تأکیدات زیادی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله درباره اهل بیت خودشان فرموده بودند، اهل بیت علیه السّلام، بعد از آن حضرت، از جایگاه ویژه ای برخوردار بودند و اگر مسلمانان بنای پیروی و اطاعت از خدا و رسول او را داشتند، باید کاملاً ـ پشت سر اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله حرکت می نمودند که در نتیجه از هر گونه تفرقه و پراکندگی حفظ می شوند و با راهنمایی و هدایت آنها، اتحاد و برادری کاملی بین مسلمانان بوجود می آمد، ولی متأسفانه در اثر بی توجهی و عدم تبعیت از خاندان رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرقه های متعددی در اسلام بوجود آمد. از جمله این فرقه ها، فرقه ضاله وهابیت است که گرچه خود را مسلمان می نامند و دینشان را اسلام معرفی می کنند، اما با اسلام و دستورات و احکام آن، کاملاًدر تضاد و مخالفتند.

در این عصر وظیفه مسلمانان است که با تمسّک به کلام اهل بیت علیه السّلام، راه های دشوار هدایت را هموار کنند و با آگاهی و شناخت، از اندیشه های افراطی وهابیت که بنیان گذار آن ابن تیمیه است، دوری کنند.

تفکر ابن تیمیه که در قرن هفتم ارائه گردید تا قرن سیزدهم به فراموشی سپرده شد، اما متأسفانه کمتر از یک قرن است که دوباره تفکرات او در بین مسلمانان راه پیدا کرد و نتیجه اش را بشریت امروز نظاره گر است.

ص: ۲۱

پژوهش حاضـر در صدد آن است تا دیدگاه های وی نسبت به اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مورد نقد و بررسی قرار دهـد. ابن تیمیه دلباخته افکـار خوارج است؛ زیرا در طول تاریـخ فرقه خوارج بودنـد که نسـبت به اهل بیت علیه السّلام افکار خصمانه داشتند و بی احترامی و کینه توزی می کردند.

خوشـبختانه عموم اهل تسـنن، محبت اهل بیت علیه السّلام را فریضه ای از فرائض الهی می داننـد، اما ابن تیمیه سـعی نموده تا تمام فضائل اهل بیت علیه السّلامرا انکار کند که ما با کلام عامه، سخنان او را به بوته نقد کشانده ایم.

شایان ذکر است که مجموعه مباحث این کتاب به دو بخش تقسیم می شود:

بخش اول: کلیات و مفاهیم که عبارت است از زنـدگی نامه ابن تیمیه و شـرح عقایـد کلی وی و بعضـی دیدگاه های وی بیان گردیده که بسـیاری از بزرگان اهل تسنن آنها را رد نموده و وی را فردی ناصبی معرفی کرده اند. در بخش دوم: دیدگاه های ابن تیمیه در مورد اهل بیت علیه السّلام بیان شـده که وی سـعی کرده است، تمام فضایل اهل بیت علیه السّلام را انکار کند و دشـمنی بـارزش با حضـرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام می باشـد که فرقه ناصبی در طول تاریـخ این گونه افکار زهرآلودی داشـته انـد. از حضـرت زهراعلیهاالسّلام نیز انتقاد کرده است که به نقد کلام وی خواهیم پرداخت. هم چنین نسبت به فضایل امام حسن و امام حسـین علیه السّلام موضع گیری تنـدی نموده به حدّی که قیام سالار شـهیدان را قیامی شـرورانه می داند. در پایان این بخش دیدگاه های وی نسـبت به حضـرت مهدی علیه السّلام مطرح شده که حضرت مهدی و شیعیانش را به تمسخر می گیرد که در حد توان از کتاب های اهل تسنن به نقد خواهیم پرداخت.

بخش اول: مفاهیم و کلیات

اشاره

ص: ۲۳

فصل اول: مفاهیم

۱. معنای لفظی و اصطلاحی اهل بیت

اهل بیت در لغت

لغت شناسان برای کلمات «آل» و «اهل» معانی مختلفی را نقل کرده اند که عمده آنها به این شرح می باشد: «اهل» بر نوعی رابطه و پیوند میان یک انسان با انسان یا چیز دیگری دلالت می کند، همسر یک مرد اهل وی می باشد، چنان که نزدیک ترین افراد به او نیز اهل او هستند. امت هر پیامبری اهل او به شمار می روند. ساکنان یک خانه یا شهر و آبادی، اهل خانه یا شهر و آبادی اند. پیروان هر دین و آئینی اهل آن دین هستند. فرد یا افرادی که دانش و هنر و حرفه ای دارند، اهل آن دانش و هنر و حرفه محسوب می شوند.(۱) بنابراین، اهل بیت در لغت به معنای ساکنان یک خانه هستند، ولی در عرف مسلمانان معنای خاصی دارد که بیان خواهد شد.(۲)

ص: ۲۵

۱- ابن فارس، معجم المقاییس فی اللغهْ، ج۱، ص۹۳؛ المصباح المنیر، ج۱، ص۳۷؛ ابن منظور، لسان العرب، ج۱، ص۱۸۶؛ اقرب الموارد، ج۱، ص۲۳؛ المفردات فی غریب القرآن، ص۲۹؛ المعجم الوسیط، ج۱، ص۳۱.

۲- المفردات فی غریب القرآن، ص۲۹.

واژه «آل» نیز در اصل «اهل» بوده است، حرف «هاء» به همزه و سپس به «الف» تبدیل شده است.(۱) کاربرد واژه «آل» از واژه «اهل» محدودتر است، زیرا «آل» به زمان و مکان و حرفه و مانند آن اضافه نمی شود و به انسان اختصاص دارد و در مورد انسان نیز تنها به انسان هایی که جایگاه ویژه ای اعم از مثبت یا منفی دارند، اضافه می شود، مانند: آل ابراهیم، آل عمران، آل فرعون.(۲)

جوهری (متولد ۳۵۹) در ذیل کلمه «آل الرجل» می نویسد:

آل مرد از جهت لغت، برای اهل و عیال و پیروانش اطلاق می شود و آل یعنی شخص و کسی که انسان در اول روز و آخر روز او را می بیند.(۳)

احمد بن فارس (متوفی ۳۹۵ه-) در «مقاییس اللغهْ» در معنای کلمه «آل الرجل» می گوید:

به شخص و عشیره مرد این کلمه اطلاق می شود و «اهل» از ریشه «همزه، هاء و لام» است.(۴)

ابن منظور (۶۳۰-۷۱۱ه-) در ترجمه کلمه «اهل الرجل» بر این عقیده است که:

«اهل الرجل»: اهل شخص، بستگان و خویشاوندان او است. «اهل الرجل»: اخص الناس به: اهل شخص نزدیک ترین افراد به شخص می باشد.(۵)

۱- ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج۱، ص۱۸۶.

۲- المفردات، ص ۳۰.

۳- جوهری، اسماعیل بن حماد، تاج اللغهً، ج۴، ص۱۶۲۷.

۴- ابن فارس، حمد، مقاییس اللغه، ص۱۵۰۷.

۵- ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج۱، ص۲۵۴.

فیروزآبادی در «قاموس المحیط» می نویسد:

اهل اَمر یعنی عهده دار آن کار، اهل بیت یعنی ساکنان خانه، اهل مذهب یعنی معتقدان به آن، اهل مرد یعنی همسر او، اهل پیامبر یعنی همسران، دختران و دامادش علی بن ابی طالب یا همسران او و مردی که از خاندان او است.(۱)

فخرالدین طریحی (متوفی ۱۰۸۵ ه-) نیز بر این باور است:

«آل» اصلش «اهل» است که «هاء» به همزه قلب شده است؛ زیرا هر چیز در تصغیرش به اصل و ریشه اش بر می گردد و تصغیر «آل»، «اهل» است.

آل ابراهیم یعنی اسماعیل و اسحاق و اولاد آنها و آل عمران یعنی موسی و هارون، دو پسر عمران. که در حدیث آمده است که؛

لاتحل الصدقه لِمُحَّمد وَآل مُحَمّد.

صدقه بر محمد و آل محمد حلال نیست.(۲)

خلاصه اینکه از سخنان اربابان لغت بر می آید که مفهوم اهل بیت در لغت یعنی کسانی که ارتباط محکمی با خانه دارند و اهل مرد،یعنی آنان که پیوند نسبی یا سببی یا غیر آن با او دارند.

اهل بیت در اصطلاح

اشاره

اهل بیت در اصطلاح به اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله اطلاق می شود. روایات و آیات قرآن بر این مطلب دلالت دارند که در زیر به بررسی آنها می پردازیم:

۱- فیروزآبادی، مجدالدین محمد، قاموس المحیط، ج۳، ص ۳۳۱.

۲- طریخی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج۵، ص۳۱۳.

الف) معنای اهل بیت در روایات

اول: رسول خداصلی الله علیه وآله مفهوم لغوی آل را تغییر داد و آن را در یک اصطلاح جدید اسلامی به کار گرفت. آن حضرت مفهوم اهل بیت و آل بیت را فقط برای حضرت علی علیه السّلام، حضرت فاطمه علیهاالسّلام، امام حسن، امام حسین علیه السّلام و نُه فرزند از نسل امام حسین علیه السّلام که آخرین شان حضرت مهدی است، قرار داد. بنابراین اهل بیت و آل نبی دو اصطلاح خاص نبوی گردید که فقط شامل افراد خاصی گشته و سایر اشخاص را در بر نمی گیرد. مثل کلمه صلاهْ که معنی لغوی آن گسترده و شامل هر دعایی است، اما رسول خداصلی الله علیه وآله آن را اصطلاحی خاص برای عبادتی مخصوص قرار داد. چنانچه اگر کسی معنی صلاهْ را در آیه شریفه {وَأَنْ أَقِيمُواالصَّلاهَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِی إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ}(۱) به دعا تفسیر کرده و بگوید: «هر کس دستانش را بلند کرده و خدا را بخواند یا خدا را با دلش بخواند نماز خوانده»، خواهیم گفت که معنی درست و قابل قبولی نیست، زیرا مقصود از قول خداوند در عبارت «أقیموا الصلاه» همان صلاهْ اصطلاحی است و هرگز به معنی لغوی یعنی دعا نمی تواند باشد. در اینجا هم اگر کسی بگوید آل نبی و اهل بیت نبی، از نظر لغت شامل پسران و زنان او می گردد، خواهیم گفت که: کلام پیامبرت را تحریف نکن؛ چرا که او آل و اهل بیت را اصطلاح خاص برای افرادی معین و مشخص قرار داد. پس منظور از آل و اهل بیت در آیات و احادیث شریف، همان معنی اصطلاحی خاص آن است نه معنی لغوی، مگر آنکه شاهد و دلیل روشنی باشد که بفهماند منظور همان معنی لغوی است.

۱- الانعام / ۷۲.

دوم: دلیل بر کاربرد این اصطلاح خاص نبوی، حدیث کساء است. حدیثی صحیح و گویای این نکته که رسول خداصلی الله علیه وآله به ام سلمه اجازه ورود به جمع اصحاب کساء را نداد. احمدبن حنبل در کتاب مسندش روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله عبا را از دستان ام سلمه کشید. در حقیقت آن حضرت با این عمل خود، ام سلمه را از میان اهل بیت به همان معنای اصطلاحی مورد نظر خارج نمود. احمدبن حنبل در «مسند» می گوید:

ام سلمه روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله، به فاطمه علیهاالسّلام گفت: همسر و دو پسرت را بیاور. فاطمه علیهاالسّلام آنان را حاضر کرد. رسول خداصلی الله علیه وآله یک عبای فدکی روی آنها انداخت، دستش را بر آن جماعت نهاد و گفت: خداوندا! این گروه، آل محمدند، پس درود و رحمت خود را بر محمد و آل محمد بفرست که تو حمید و مجیدی. ام سلمه می گوید: عبا را بلند کردم تا من هم به آنان بپیوندم، اما رسول خداصلی الله علیه وآله آن را از دستم کشید و فرمود: تو بر خیر و خوبی هستی [امااینجا، جای تو نیست].(۱)

با توجه به صراحت حدیث کساء، معنی اهل بیت منحصر به افراد خاص و مورد نظر پیامبر است و آن حضرت، همسران خود را در آن مقام بلند جای نداده و آنان را از میان اهل بیت علیه السّلام خارج نموده اند. بنابراین هر کس معتقد باشد که زنان رسول خداصلی الله علیه وآله نیز جزء اهل بیت او هستند، در حقیقت با این خواست و اراده رسول خداصلی الله علیه وآله مخالفت کرده و مخالفت با رسول خداصلی الله علیه وآله نیز چیزی جز مخالفت با خداوند نیست. به علاوه این عمل ستمی آشکار در حق اهل بیت

۱- احمد، مسند، ج۶، ص۳۲۳؛ ابویعلی، مسند، ج۲۱، ص۳۲۳ و۴۵۶؛ طبرانی، معجم کبیر، ج۳، ص۵۳ و ج۳۲، ص۳۳۶.

رسول خداصلی الله علیه وآله است که دیگران را در آنچه خداوند آنها را مخصوص کرده، شریک قرار داده است.

سوم: تصریح پیامبرصلی الله علیه وآله به نام کسانی که آیه درباره آنها نازل شده است. طبری از ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انما یریدالله...» درباره پنج نفرنازل شده است؛ من، علی، فاطمه، حسن وحسین علیه السّلام.(۱)

همچنین طبری از ام سلمه نقل می کند که پیامبرصلی الله علیه وآله پیش من بود؛ علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السّلام هم بودند، غذایی برای ایشان فراهم کردم، خوردند و خوابیدند.

رسول خداصلی الله علیه وآله عبا یا ملحفه ای روی آنان کشید، سپس فرمود:

خداوندا! اینان اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنان ببر و کاملاً پاکشان ساز.(۲)

چهارم: آیه تطهیر را بر در خانه حضرت علی علیه السّلام تلاوت می نمودند و بدین ترتیب اهل بیت را معین می کردند؛ طبری از انس نقل می کرد:

پیامبر مدت شش ماه هرگاه به نماز بیرون می آمد، از در خانه فاطمه علیهاالسّلام می گذشت و می گفت: نماز! ای اهل بیت! و سپس آیه تطهیر را می خواند.(۳)

ب) معنای اهل بیت در قرآن

در قرآن کلمه «اهل البیت» برای گروه خاصی که به حضرت محمدصلی الله علیه وآله منسوبند، به کار رفته است. برای اهل بیت اوصاف و ویژگی هایی بیان شده که در

۱- طبری، محمد، تفسیر طبری، ج۲، صص۷-۵؛ سیوطی، جلال الدین، الدرالمنثور، ج۵، صص۱۹۹-۱۹۸.

۲- همان.

۳- همان.

قبال آنان، حقوق و مسؤولیت های فراوان و در عین حال مهم و خطیر بر عهده امت گذاشته شده است.

کلمه «اهل بیت» در قرآن سه بار مطرح شده است:

اول: در داستان موسی علیه السّلام، آن گاه که نوزادی کوچک بود و خانواده فرعون او را پیدا کردند و آن نوزاد پستان هیچ زنی را به دهان نگرفت و خانواده فرعون در کارش درمانده شدند. آن گاه خواهر موسی علیه السّلام به آنان گفت:

{هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى اهل بیت يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ ناصِحُونَ فَرَدَدْناهُ إِلى اُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُها وَلاتَحْزَنَ}.(۱)

آیا شما را به خانواده ای که کفالت او را می پذیرند و خیرخواه او هستند راهنمایی کنم؟ بنابراین ما او را به مادرش برگرداندیم تا دیده اش روشن شود و حزن و اندوهش برطرف گردد.

در آیه مزبور بیان نشده که منظور خواهر موسی علیه السّلام از این تعبیر چه بود؟ آیا تمام کسانی بودند که با آن خانواده قرابت و خویشاوندی داشتند یا بعضی از آنان؟ همچنین آیا منظور قرابت نسبی یا سببی است یا علاوه بر قرابت نسبی و سببی کسانی را که از راه ولاء و یا تربیت هم به خانواده منتسب هستند را شامل می شود؟

از این گذشته، لفظ اهل بیت به صیغه نکره آمده است نه به صیغه معرفه، یعنی اهل البیت.

دوم: در داستان حضرت ابراهیم علیه السّلام، آن گاه که همسرش از بشارت فرشتگان - که به او مژده دادند اسحاق و پس از او یعقوب را به دنیاخواهد آورد - به

۱- قصص / ۱۳ - ۱۲.

شگفت آمد، ملائکه به او گفتند:

{أَتَعْجَبِینَ مِنْ أَمْرِ اللهِ رَحْمَتُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ إِنَّهُ حَمِیدٌ مَجِیدٌ}.(۱)

فرشتگان به او (زن ابراهیم) گفتند: آیا از کار خدا عجب داری؟ رحمت و برکات خدا بر شما اهل بیت باد؛ که خداوند بسیار ستوده و دارای مجد و بزرگی است.

در این آیه مبارکه، همسر ابراهیم علیه السّلام از اهل البیت شمرده شده است؛ زیرا او در این آیه مورد خطاب قرار گرفته است، اما این نمی تواند دلیل بر این مطلب باشد که همسر هم در تمام مواردی که لفظ اهل البیت اطلاق شده، حتی در مواردی هم که قرینه مناسب برای تعیین مقصود وجود ندارد، جزء اهل بیت است؛ زیرا توجیه خطاب شده در آیه یاد شده به همسر ابراهیم علیه السّلام، می تواند قرینه ای برای داخل شدن وی در زمره اهل بیت باشد، اما نمی تواند دلالت کند بر این نماید که کلمه اهل البیت، همسر را هم در برمی گیرد، به گونه ای که به مجرد شنیدن این کلمه و بی هیچ قرینه ای، باید به ذهن شنونده تبادر کند.

سوم: قرآن می فرماید:

{یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَیْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذِی فی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّهِ الأُولی وَأَقِمْنَ الصَّلاهَ وَآتِینَ الزَّکاهَ وَأَطِعْنَ اللهَ وَرَسُولَهُ إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً وَاذْکُرْنَ ما

۱- هود / ۷۳.

يُتْلى فی بُيُوتِكُنَّ مِنْ آياتِ اللهِ وَ الْحِكْمَهِ إِنَّ اللهَ كانَ لَطِيفاً خَبِيراً}.(۱)

در خانه های خود بمانيـد، و همچون دوران جاهليت نخستين ظاهر نشويـد، و نماز را برپا داريـد، و زكات را بپردازيد، و خدا و پيامبرش را اطاعت كنيـد؛ خداوند فقط می خواهد پليدی را از شـما اهل بيت دور كند و كاملاً شـما را پاك سازد. آنچه را در خانه های شما از آيات خداوند وحكمت و دانش خوانده می شود يادآور شويد؛ خداوند به اسرار دقيق آگاه و داناست.

ملاحظه می شود كه فرمايش خداونـد متعال: {انّمَا يريدُ الله لِيذهِبَ عَنكُمُ الرَّجسَ اهلَ البَيت وَيطَهركُم تَطهيراً}، در ميان آياتی قرار گرفته كه زنـان پيـامبر اكرم صـلی الله عليه وآله مخاطبنـد و بلكه جزء يكی از اين آيـات است. همين مـوجب شـده كه آن شبهـه معروف در معنی آيه برای عـده ای پيش آيـد و همـان گـونه كه خـواهيم ديـد گروهی آن را انگيزه ای برای برانگيختن شك هايی پيرامون مفاد حقيقی آيه مباركه قرار داده انـد. شايان ذكر است كه مفسـران و محدثان و مورخان اسـلامی به اتفاق در تفسير آيه ياد شده نوشته اند: مراد از اهل بيت در آيه مزبور تنها افراد خاصی هستند كه عبارتند از حضرات معصومين يعنی امام علی، فاطمه، حسن و حسين عليه السّلام.(۲)

۲. معنای اهل بيت از ديدگاه فريقين

اشاره

مفسران و انديشمندان فريقين درباره كلمه اهل بيت در آيه تطهير، اقوال متعددی دارند كه در زير آورده می شود:

۱. ادعايی كه از عكرمه نقل شده و می گويند او در بازارها ندا می داد و مردم

۱- احزاب / ۳۳.

۲- مستدرك حاكم، ج۳، ص۱۵۸؛ صحيح مسلم، ج۴، ص۱۸۸۳؛ صحيح ترمذی، ج۷۳، ص۲۴۸؛ اسد الغابهْ، ج۴، ص۲۹؛ تهذيب التهذيب، ج۲، ص۲۹۷.

را برای مباهله فرا می خواند. ادعای وی این بود که منظور از «اهل البیت» در آیه تطهیر فقط و فقط زنان پیامبرصلی الله علیه وآله است و احدی غیر از آنان را در بر نمی گیرد.(۱)

این گفته بنا به روایت عکرمه، به ابن عباس و سعید بن جبیر هم نسبت داده شده است.(۲) همچنین این ادعا را به مقاتل هم نسبت داده اند.(۳) عطاء، کلبی، سعیدبن جبیر(۴) و عروهْ بن زبیر هم که مدعی بودند این آیه در خانه عایشه فرود آمد(۵)، این مطلب را گفته اند.

۲. عده ای دیگر بر این عقیده اند که: منظور از اهل بیت، اصحاب کساء هستند، یعنی پیامبرصلی الله علیه وآله، حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن، امام حسین علیه السّلام.

بعضی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب کساء را، بدون پیامبرصلی الله علیه وآله آورده اند. این عقیده فخر رازی و خطیب بغدادی است که قسطلانی از بخاری روایت کرده است.(۶)

۱- طبری، محمد، جامع البیان، ج۲۲، ص۷؛ سیوطی، جلال الدین، الدرالمنثور، ج۵، ص۱۹۸؛ شوکانی، محمد، فتح القدیر، ج۴، ص۲۷۹-۲۷۸؛ طوسی، محمد، التبیان، ج۸، ص۲۰۶، ۳۰۸؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۶، ص۳۱۰؛ طبرسی، ابوالفضل، مجمع البیان، ج۸، ص۵۶.

۲- تفسیر القرآن العظیم، ج۳، ص۴۸۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص۲۰۸ و ۲۲۱؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج۴، ص۲۰۸؛ قسطلانی، المواهب اللدنیهْ، ج۲، ص۱۲۲؛ اسباب النزول، ص۳۰۲؛ المازندرانی، محمد مهدی، نور الابصار، ص۱۱۰؛ هیثمی، احمد، الصواعق المحرقهْ، ص۱۴۱؛ بغویّ، أبومحمد الحسین، لباب التأویل، ج۳، ص۴۶۶.

۳- تهذیب تاریخ دمشق، ج۴، ص۲۰۶؛ المازندرانی، محمدمهدی، نورالابصار، ص۱۱۰؛ بغویّ، أبومحمد الحسین، لباب التأویل، ج۳، ص۴۶۶؛ ابن صبان، محمد، اسعاف الراغبین، ص۱۰۸.

۴- شوکانی، محمد، فتح القدیر،ج۴،ص۲۷۸؛ قرطبی، أبوعبدالله محمد، الجامع لاحکام القرآن، ج۱۴، ص۱۸۲.

۵- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج۵، ص۱۹۸؛ شوکانی، محمد، فتح القدیر، ج۴، ص۲۷۹؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۶، ص۳۱۰.

۶- نسائی، احمد، السنن الکبری، ج۲، ص۱۵۰؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج۴، ص۲۰۹-۲۰۸؛ شوکانی، محمد، فتح القدیر، ج۴، ص۲۸۰؛ قرطبی، أبوعبدالله محمد، الجامع لاحکام القرآن، ج۱۴، ص۱۸۳؛ سخن ابن روزبهان در دلائل الصدق، ج۲، ص۹۴.

۳. عده ای دیگر بر این باورند که: منظور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است و بس.(۱)

۴. گروهی دیگر نیز این گونه گفته اند: منظور بنی هاشم هستند و زنان پیامبر را در برنمی گیرد.(۲)

۵. عده ای دیگر معتقدند که: افرادی که در پایین ترین جد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با او نسبت دارند نیز منظور هستند؛ همچنین گفته شده: هر آن کس که با پیامبرصلی الله علیه وآله پیوند رحمی دارد، و نیز نقل شده: هر آن که با او پیوند نسبی یا سببی دارد.(۳)

۶. ابوحیان در این باره می گوید: از آنجا که اهل بیت شامل زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و پدران آنان می شده، لفظ مذکر بر مؤنث غالب آمده است.(۴)

۷. گروهی دیگر نیز این گونه گفته اند: منظور زنان پیامبر و تمامی بنی هاشم که صدقه بر آنان حرام شد، می باشد.(۵)

۸. بیشتر مفسّران و اندیشمندان شیعه و سنی بر این عقیده انـد: «اهل البیت» شامل حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السّلام هستند. بعضی از اقوال و روایات تصریح دارد که پیامبرصلی الله علیه وآله هم جزء آنان است.(۶) این گفته به انس بن مالک،

۱- هیثمی، احمد، الصواعق المحرقهْ، ص۱۴۱.

۲- شوکانی، محمد، فتح القدیر، ج۴، ص ۲۸۰؛ قرطبی، محمد، الجامع الاحکام القرآن، ج۴، ص۱۸۳؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۶، ص ۳۱۰؛ بغویّ، أبومحمد الحسین، لباب التأویل، ج۳، ص۴۶۶.

۳- قسطلانی، أحمد، المواهب اللدنیهْ، ج۲، ص۱۲۷.

۴- تهذیب تاریخ دمشق، ج۴، ص۲۰۹.

۵- ابن صبان، محمد، اسعاف الراغبین، ص۱۰۸؛ هیثمی، احمد، الصواعق المحرقهْ، ص۱۴.

۶- قندوزی، سلیمان، ینابیع المودهْ، ص۲۹۴؛ تفسیر قمی، ج۲، صص ۱۹۴-۱۹۳؛ زمخشری، الکشاف، ج۳، ص۵۳۸.

واثلهْ بن اسقع(۱)، ابوسعید خدری، عایشه و ام سلمه(۲) نسبت داده شده است. طحاوی، گنجی شافعی، ذهبی و قمی(۳) بر آن اصرار داشته و نیز عقیده مجاهد، قتاده، کلبی(۴) و بلکه عقیده جمهور(۵) و بیشتر مفسّران(۶) همین است. حتی بعضی گفته اند: مفسّران اجماع دارند و جمهور(۷) روایت کرده اند که این آیه درباره ی اهل کساء نازل شد و نیز گفته اند: منظور مدعی اجماع مفسّران این است که مفسّران بر این مطلب اجماع دارند که آیه ی مبارکه شامل آل البیت است و آنان اصحاب کساء می باشند، اما درباره این که آیا زنان پیامبرصلی الله علیه وآله را هم در برمی گیرد یا نه، اختلاف نظر است. یا اینکه منظور، اجماع کسانی است که نظرشان در مورد شأن نزول و مانند آن قابل اعتناست و عکرمه و مقاتل از این افراد نیستند؛ زیرا این مسأله به خبر دادن از پیامبرصلی الله علیه وآله یا کسانی از صحابه برمی گردد که گفته آنان معتبر است، در حالی که مقاتل و عکرمه متهم به دروغگویی اند.(۸)

بعضی از روایات، امامان دوازده گانه علیه السّلام را هم اضافه کرده است.(۹) بعضی مدعی اند که امامیه اجماع دارند که آیه تطهیر شامل تمام امامان علیه السّلام می شود.(۱۰)

۱- طبرسی، ابوالفضل، مجمع البیان، ج۸، ص۳۵۶.

۲- تهذیب تاریخ دمشق، ج۴، ص۹۰۸؛ طبرسی، ابوالفضل، مجمع البیان، ج۸، ص۳۵۶.

۳- طحاوی، احمد، مشکل الآثار، ج۱، صص ۳۳۹-۳۳۲؛ کفایهْ الطالب، ص۵۴؛ خلاصهْ عبقات الانوار، ج۲، صص ۶۷ و ۳۷۱؛ تفسیر قمی، ج۲، صص۱۹۴-۱۹۳.

۴- شوکانی، محمد، فتح القدیر، ج۴، ص۲۷۹؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج۴، ص۲۰۸.

۵- تهذیب تاریخ دمشق، ج۴، ص۲۰۸؛ شوکانی، محمد، فتح القدیر، ج۴، ص۲۷۹.

۶- قندوزی، سلیمان، ینابیع المودهْ، ص۲۹۴.

۷- علامه حلی، نهج الحق و کشف الصدق، ص۱۷۳.

۸- احقاق الحق، تعلیقات آیهْ الله مرعشی، ج۲، ص۵۰۲، (پاورقی) و۵۶۵؛ مظفر، دلائل الصدق، ج۲، ص۹۵.

۹- آیهْ التطهیر فی احادیث الفریقین، ج۱ و ۲؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۵۰.

۱۰- طبرسی، ابوالفضل، پاورقی های جوامع الجامع، ص۳۷۲.

نتیجه

اگر در گفتار مفسّران و اندیشمندان دقت و بررسی کنیم روشن است که مجموع نظرات پیرامون سه مطلب است:

اول؛ دخول زنـان در مراد از کلمه «اهل البیت»، یا به طور مستـقل و یا با اصـحاب کساء و یا با سایر بنی هاشم و یا با افرادی که دایره شمول گسترده تر یا تنگ تری دارند.

دوم؛ دخول خویشاونـدان پیامبرصـلی الله علیه وآله؛ یعنی: بنی هـاشم، غیر از اصـحاب کساء؛ منظور، کسانی که صـدقه بر آنان حرام است و با پیامبرصـلی الله علیه وآلهخویشاونـدی نسبی دارند. بعضـی زنان پیامبرصـلی الله علیه وآله را می افزایند و بعضـی هم در نفی آنان اصرار دارند.

سوم؛ اختصاص اهل بیت به اصحاب کساء. گروهی با استناد به روایات چندی که در این باره تصریح دارد، سایر امامان دوازده گانه را هم بدان می افزایند.

تمـامی دلایـل در حقیقـت به نفی یـا اثبـات این عناصر برمی گردد، اگرچه در بیـان آنچه که در اثبـات آن می کوشـند بـا هم اختلاف جزئی دارند.

جمع بندی

لفـظ اهـل بیت پیـامبر شامـل اهل کساء یعنی حضـرت علی، حضـرت فاطمه، امام حسن و امام حسـین علیه السّـلام می شود که رسول خداصـلی الله علیه وآله، آنهـا را برای مردم معرفی فرمودنـد. در این فصـل، آیـات و روایـاتی که پیرامون آنهـا بود بیـان گردید. بنابر آیه تطهیر، اهل بیت علیه السّـلام می باشـند، اما عده ای تلاش دارند دامنه کلمه اهل بیت علیه السّـلام را وسـیع تر کننـد و زنان پیامبر را داخل نمایند، که اختلافات فراوانی در این موردوجود دارد و شـیعه این مسأله را نمی پذیرد، ولی نظرات اهل تسنن در آن متعدد است که ما به صورت فشرده به ذکر آراء آنها پرداختیم.

ص: ۳۷

فصل دوم: کلیات

۱. زندگی نامه ابن تیمیه

تقی الـدین احمدبن عبدالحلیم معروف به «ابن تیمیه»، کسـی است که افکار وهابیان از او سرچشـمه گرفته و در حقیقت وی را مؤسس مذهب خود می دانند؛ اگرچه در ظاهر، این مطلب را اظهار نکرده و خود را سلفی می نامند.

او در سـال ۶۶۱ ه-.ق در شـهر حرّان و در خـانواده ای متولـد شـد کـه اعضـای آن بیش از یـک قرن پرچمـدار مـذهب حنبلی بودند.(۱) شـش سـال بعـد به خـاطر حمله تاتارها همراه خانواده اش به دمشق رفت. در آنجا برای پـدرش موقعیت تـدریس در مسـجد جامع دمشق فراهم شد. ابن تیمیه ابتدا نزد پدر و سـپس سایر اساتید مشـغول تحصـیل شد. آخرین استادش شرف الدین احمدبن نعمه مقدسی بود که به وی اجازه فتوا داد.(۲) بعد از وفات پدر، بر کرسی تدریس در مسجد جامع دمشق نشست و به خـاطر کـج سـلیقه گی و انحرافی که داشت؛ به مخـالفت با عقایـد رایـج مسـلمین و مـذاهب رایـج آن زمان برخاست. فتواها و نظرات اعتقادی و

۱- ذهبی محمد، تذکرهْ الحفاظ، ج۴، ص۱۴۹؛ صفدی، صلاح الدین خلیل، الوافی بالوفیات، ج۷، ص۱۱؛ ابن عماد، عبدالحی، شذرات الذهب، ج۶، ص۸۰.

۲- ابن تیمیه، حیاته و عقایده، ص۵۷.

فقهی اش از قبیل تجسیم، حرام بودن زیارت قبور اولیاء، استغاثه به ارواح اولیای خدا، شفاعت، توسّل و... برای او مشکل ساز شد.

علمای عصرش به مخالفت با افکار و عقایدش برخاستند و از نشر آن ممانعت کردند.

مجلسی با حضور قضات در قصر حاکم دمشق، برگزار شد و پس از محکومیت، او را به زندان معروف «قلعهْ الجبل» مصر فرستادند.(۱) دو سال بعد آزاد شد، در مصرماند ولی دست از افکار خود برنداشت.

سال ۷۰۷ ه-.ق باز هم به جهت نشر افکارش از او شکایت شد، با حکم قاضی دوباره به زندان رفت، ولی بعد از یک سال آزاد شد. سال ۷۰۹ ه-.ق به اسکندریه تبعید گردید، هشت ماه بعد با تغییر اوضاع، به قاهره بازگشت.

ابن تیمیه در سال ۷۱۲ه-.ق راهی شام شد.(۲) در سال ۷۱۸ ه-.ق در شام، کرسی تدریس و افتاء را بر عهده گرفت و دوباره فتاوا و عقاید نادرست خود را مطرح نمود. خبر به علما، قضات و دستگاه حاکم رسید و او را پنج ماه در قلعه ای حبس کردند. پس از آزادی تا سال ۷۲۶ ه-.ق به تدریس ادامه داد، تا این که باز هم به خاطر اصرار بر افکار خود و نشر آن، در همان قلعه زندانی و از نوشتن و مطالعه منع شد.(۳)

وی در سال ۷۲۸ ه-.ق در آن قلعه از دنیا رفت، در حالی که پنج ماه قبل از مرگ، ازدوات و کاغذ محروم شده بود.(۴)

۱- ابن کثیر، علی، البدایهْ والنهایهْ، ج۱۴، ص۴.

۲- همان، ج۱۴، ص۵۲.

۳- ظاهری حنفی، یوسف، المنهل الصافی والمستوفی بعدالوافی، ص۳۵۸.

۴- یافعی، عبدالله، مرآهْ الجنان، ج۴، ص۲۷۷.

یکی از شـاگردان مهم ابن تیمیه که به ترویـج افکار او پرداخت، ابن قیم جوزیه بود. او در سال ۶۹۱ ه.-ق متولد شد و در سال ۷۱۲ ه.-ق. با ابن تیمیه ارتباط پیدا کرد و فقه را نزد او آموخت. وی که در تمام مسائل از ابن تیمیه تقلید کورکورانه می نمود، مـذهب اسـتادش را یـاری و افکـار او را در کتـاب هـایش تأییـد کرد. به علاـوه آن افکـار و آرا را در قـالب برهان و اسـتدلال درآورد. در عصر ابن تیمیه از عقاید باطلش توبه داده شد و با او به زندان رفت، ولی بعد از مرگ استادش از زندان آزاد شد.

عصـر ظهور ابن تیمیه با جنگ های صـلیبی مسـیحیان بر ضدّ مسلمانان و هجوم مغول ها به سرزمین های اسلامی همراه بود. در چنین زمان حسّاسـی، ابن تیمیه مؤسـس اندیشه های وهابیّت، دست به نشـر افکار خود زد و شکافی تازه در امت اسلامی ایجاد کرد. با وجود آن که خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق و پراکنده نگردید.(۱)

و در جای دیگر نیز می فرماید:

همانا مؤمنین برادر یکدیگرند.(۲)

و پیـامبر اکرم صـلی الله علیه وآله هم بین مسـلمانان عقـد اخوّت بست؛ امـا ابن تیمیه به این سـفارش هـا توجهی نکرد و در آن زمان که مسلمانان نیاز مبرمی به اتحاد و یکپارچگی داشتند، با مریدانی که او پیدا کرده بود، سبب ایجاد اختلاف بین مسلمانان گشت. اگرچه افکـار باطل وی در منطقه شامات - که مهـد علم و دانش بود - با انتقاد و اعتراض علمای مـذاهب مختلف روبه رو و باعث انزوای او گردید و افکار و عقایدش به ورطه فراموشی سپرده شد؛ ولی در قرن ۱۲ ه- ق.

۱- آل عمران / ۱۰۳.

۲- حجرات / ۱۰.

این افکار در منطقه نجد عربستان که عاری از تمدن و فاقد فرهنگ بود؛ دوباره منتشر شد و پس از آن توسط قدرت سعودی و با پشتیبانی قدرت های استعمارگر گسترش یافت. طرح مجدّد افکارابن تیمیه توسط محمد بن عبدالوهاب در بدترین شرایط تاریخی و زمانی صورت گرفت، زمانی که امت اسلامی از چهار سو مورد هجوم استعمارگران صلیبی یعنی انگلیسی ها، فرانسوی ها، روس های تزاری و حتی آمریکایی ها قرار داشت و بیش از هر زمان نیاز به وحدت کلمه داشتند.

۲. آراء و عقاید ابن تیمیه

ابن تیمیه آراء و عقاید مختلفی دارد که با مسلّمات اسلام به جنگ برخاسته است. در زیر به مواردی از آنها اشاره می کنیم:

۱. نماز خواندن در کنار قبور مشروع نیست. همچنین رفتن به مشاهد مشرّفه جهت عبادت در کنار آنها، از قبیل: نماز، اعتکاف، استغاثه، ابتهال و قرائت قرآن مشروع نیست، بلکه باطل است.(۱)

۲. تمام احادیث مربوط به زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله ضعیف بلکه دروغ است.(۲)

۳. اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، کمکم کن، شفاعتم کن، مرا بر دشمنم پیروز گردان و امثال این درخواست ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد؛ از اقسام شرک است. اگر چنین گوید باید توبه کند وگرنه کشتنش واجب است.(۳)

۴. اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورها متابعت نمود نه

ص: ۴۲

۱- مجموعهْ الرسائل والمسائل، ج۱، ص ۶۰.

۲- ابن تیمیه، احمد، التوسل والوسیلهْ،ص۱۵۶.

۳- زیارهْ القبور، صص ۱۷ و ۱۸.

آنکه بدعت گذاری کرد. این عمل همانند اعمال مسیحیان است که حوادث مربوط به حضرت عیسی علیه السّلام را عید می گیرند.(۱)

۵. قسم خوردن به غیر خدا مشروع نیست بلکه از آن نهی شده است.(۲)

۶. آنچه در قرآن و سنّت ثابت شده و اجماع پیشینیان بر آن است حق می باشد. حال اگر از این امر لازم آید که خداوند به جسمیت وصف شود اشکالی ندارد!! زیرا لازمه حق نیز حق است.(۳)

۳. تناقضات آراء ابن تیمیه

افکار و عقایدی که از ابن تیمیه نقل شده با یکدیگر تناقض دارند؛ زیرا وی سلیقه ای با مباحث کلامی برخورد کرده است؛ اینک به ذکر مواردی از آنها می پردازیم:

۱. در موارد بسیاری به صحیح بخاری استناد می کند؛ اما هنگامی که به روایتی مخالف افکارش در کتاب برمی خورد، آن روایت را باطل دانسته و می گوید:

در بخاری اغلاطی وجود دارد.(۴)

۲. در باب فضایل عمر به کتاب ترمذی استناد می کند؛ ولی هنگامی که به روایات فضایل علی علیه السّلام می رسد می گوید:

ترمذی احادیثی در فضایل علی علیه السّلام ذکر کرده که بسیاری از آنها ضعیف است.(۵)

۱- اقتضاء الصراط المستقیم، صص ۲۹۳ و ۲۹۵.

۲- مجموعهْ الرسائل والمسائل، ج۱، ص۱۷.

۳- الفتاوی، ج۵، ص۱۹۲.

۴- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۵، صص ۱۰۱ و ۱۰۲ و ج۷، ص۲۱۵.

۵- همان، ج۷، ص۱۷۸.

۳. به احادیث احمدبن حنبل در کتاب «المسند» زیاد احتجاج می کند؛ ولی وقتی مشاهده می کند که شیعه امامیه نیز به برخی احادیث آن احتجاج می کنند؛ می گوید:

گاهی امام احمد و اسحاق و دیگران، احادیثی نقل می کنند که نزد خودشان ضعیف است.(۱)

در جایی دیگر می گوید:

هرچه را احمد در مسند و غیر مسند نقل کرده، نزدش حجت نیست.(۲)

در نتیجه باید گفت: آنچه موافق با هوای نفس ابن تیمیه است حجت بوده و آنچه مخالف هوای نفس اوست؛ ضعیف یا جعلی است.

۴. در مواردی که رأی و نظرش موافق شهرستانی است، به کلامش اعتماد می کند. ولی هرجا مطلبی از او مشاهده می کند که موافق نظرش نیست یا مایه تقویت شیعه است، می گوید:

شهرستانی خبرویت ندارد.(۳)

۵. از تفسیر طبری، ابن ابی حاتم و بغوی به جهت نقل روایاتی که موافق نظریات اوست تمجید می کند. اما وقتی شیعه به روایات آنان استدلال می کند، می گوید:

مجرد نقل یکی از این افراد دلیل بر صحت روایت نمی شود، بلکه این کتب، جمع کننده چاق و لاغر و جعلی و دروغی است.(۴)

۱- همان، ص۵۳.

۲- همان ص۹۶.

۳- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۶، صص ۳۰۰ و ۳۰۵ و ۳۱۹ و ۳۲۶ و ۳۶۲.

۴- همان، ج۷، ص۲۹۹.

۴. روش ابن تیمیه در برخورد با مسائل مختلف

اشاره

وهابیت و دلدادگان شان، ابن تیمیه را «شیخ الاسلام» می نامند تا به دیگران وانمود کنند برای او مثل و مانندی در تاریخ اسلام دیده نشده است، ولی با مراجعه به نوشته های او در زمینه های تفسیر، حدیث و اقوال متکلّمین، متوجه می شویم که وی متخصص و اهل خبره نبوده، بلکه نسبت به مسائل، نادان بوده و یا دشمنی داشته است. در اینجا نمونه هایی از دشمنی ها و کینه توزی های او را یادآور می شویم:

الف) روش او در جرح و تعدیل

۱. حدیثی از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که آن حضرت فرموده اند: «یَقوُل الله تَعالی من عادی لی وَلِیاً فَقَد بارزنی بِالمُحارِبه؛ خداوند متعال می فرماید: هرکس با دوست من دشمنی کند پس قطعاً که مرا به مبارزه طلبیده است» و آن را به ابوهریره نسبت داده و گفته: این حدیث در صحیح بخاری آمده است،(۱) در حالی که این حدیث با این لفظ را بخاری از ابوهریره نقل نکرده بلکه طبرانی از ابی امامه نقل کرده است.

۲. از ترمذی نقل کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «لَو لَم ابعَث لَبعث عمر؛ اگر من مبعوث نمی شدم، حتماً عمر مبعوث می شد»(۲)، در حالی که این حدیث از ترمذی نقل نشده بلکه ابن عدی آن را نقل کرده و سندش را به جهت وجود زکریابن یحیی در طریق آن تضعیف کرده و ابن جوزی آن را در «الموضوعات» که مختص

روایات جعلی است، آورده است.

۱- ابن تیمیه، الفرقان بین الاولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان، ص ۷۰.

۲- همان، ص ۵۷.

ب) عملکرد او در مورد قرآن

۱. ابن تیمیه آیاتی که در مورد صفات خدای تعالی بحث نموده است را تفسیر جسمانی کرده و نسبت به آیاتی که ذات خداوند را از جسمانیّت منزّه ساخته، بی اعتنایی کرده است که این روش اهل حدیث و مشبهه و حشویّه است.

۲. ابن تیمیه می گوید: آیات متشابه در قرآن وجود ندارد و ادعا می کند تمام آیات قرآن محکمات است و تشابه امری نسبی است(۱)، در حالی که در قرآن به تصریح آمده: «او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات محکم (صریح و روشن) است که اساس این کتاب می باشد و قسمتی از آن، متشابه است... .(۲)

۳. بخشی از آیات قرآن را با احادیث ضعیف السند و اسرائیلیات تفسیر می کند، همانند تفسیر آیات ۱۸۹ تا ۱۹۰ سوره اعراف با قصّه اسرائیلی و قبیحی که در شأن حضرت آدم و حوا نیست.(۳)

۴. اعتماد بر تفاسیر دربردارنده احادیث ضعیف السند و اسرائیلیات و رها کردن تفاسیر ارزشمندی که با آرای مخالف اعتقاد او در تجسیم و تشبیه را نقل کرده اند چون تفسیر طبری، یا این که آراء و اعتقادات شیعه دوازده امامی را ذکر کرده اند مثل تفسیر کشّاف.(۴)

۱- ابن تیمیه، احمد، تفسیر کبیر، ج۱، ص۲۵۳.

۲- آل عمران / ۷.

۳- صفدی، الوافی بالوفیات، ج۷، ص ۲۰؛ قرطبی، تفسیر قرطبی، ج۷، ص۳۳۸.

۴- ابن تیمیه، مقدمه کتاب اصول التفسیر.

پ) توسعه در عنوان شرک

در اطلاق عنوان شرک بر مخالفین خود در عقیده و رأی، بسیار بی پروا بوده، از جمله می گوید:

۱. بنای بر اهل قبور از اعمال مشرکین است.(۱)

۲. اگر کسی بگوید از رسول خدا به جهت نزدیکی به خدا می خواهم شفیع من در این امور باشد، این از کارهای مشرکان است.(۲)

۳. اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، کمکم کن، شفاعتم نما، مرا بر دشمنم پیروز گردان و امثال آنکه تنها خدا بر آن قادر است؛ اینها از اقسام شرک است.(۳) اگر کسی چنین گوید باید توبه کند وگرنه کشتنش واجب است.(۴)

ت) توسعه در عنوان بدعت

هرگونه نوآوری در دین را بدعت دانسته و آن را به ضلالت نسبت می دهد و می گوید:

۱. گنبد و بارگاهی که بر قبر صالحین و انبیا، از اهل بیت و عامه بنا شده؛ از بدعت های حرامی است که در دین اسلام وارد شده است.(۵)

۲. اعیاد، شریعتی از شرایع است که درآن باید از دستورات متابعت نمود

ص: ۴۷

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج ۱، ص ۴۷۴.

۲- زیارهْ القبور، ص ۱۵۶.

۳- الهدایهْ السنیهْ، ص ۴۰.

۴- زیارهْ القبور، صص ۱۷ و ۱۸.

۵- احمد، منهاج السنهْ، تفسیر سوره نور، صص ۱۷۸ و ۱۷۹.

نه آن که بدعت گذاری کرد و این عمل همانند اعمال مسیحیان است که حوادث عیسی علیه السّلام را عید می گیرند.(۱)

ث) اصرار بر تجسیم

در یکی از فتاوای خود می گوید:

آنچه در قرآن و سنّت ثابت شده و اجماع پیشینیان بر آن است، حق می باشد. حال اگر از این امر لازم آید خداوند به جسمیّت وصف شود اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است.(۲)

ج) ادّعای اجماعات وهمی

وی در این باره می گوید:

من تفاسیری که از صحابه نقل شده و احادیثی که از آنان روایت گشته و بیش از صد تفسیر بزرگ و کوچک را ملاحظه کردم، تا این ساعت نیافتم یکی از صحابه حتی یک آیه از آیات صفات یااحادیث صفات را برخلاف مفهوم معروف آن تأویل نماید.(۳)

اما کتاب های تفسیر پر از تأویلات صحابه است. در کتاب «الاسماء و الصفات» تمام تأویلات ذکر شده است.

چ) تضعیف مغرضانه روایات

روایاتی را که مخالف عقاید و آرای اوست، بدون بررسی سند، جعلی

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۴، ص۱۰۴.
۲- محمد ناصر الدین، البانی، سلسلهْ الاحادیث الصحیحهْ، ج۵، ص ۲۶۱.
۳- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۲، صص۴۳۷ - ۴۳۵.

دانسته و می گوید:

حدیث (هو ولیّ کل مؤمن بعدی)؛ او - حضرت علی علیه السّلام - سرپرست هر مؤمنی بعد از من است، یک حدیث دروغ نسبت به رسول خداست، بلکه او در حیات و مماتش ولی هر مؤمنی است و هر مؤمنی نیز ولی او در زمان حیات و ممات است.(۱)

در حالی که بسیاری از علمای عامه چون ترمذی، نسائی، ابن حیان، حاکم نیشابوری، طیالسی، احمدبن حنبل و دیگران، از طریق جعفربن سلیمان این حدیث را نقل کرده اند.(۲)

ح) انکار حقایق تاریخی

هنگامی که با حقایق تاریخی مخالف عقیده و مذهب خود برخورد می کند، آن را انکار می کند. از جمله، این واقعه تاریخی است که خلیفه عباسی، ابوجعفر منصور، از مالک سؤال می کند: آیا می تواند رو به قبر پیامبر کرده و دعا نماید؟ مالک در جواب می گوید:

چرا روی خود را از پیامبر برمی گردانی در حالی که او وسیله تو و وسیله پدرت آدم نزد خداوند متعال در روز قیامت است. رو به سوی او کن و او را شفیع خود قرار ده تا خداوند شفاعت او را بپذیرد.(۳)

ابن تیمیه می گوید:

این قصه را احدی نقل نکرده و به امام مالک دروغ نسبت داده شده است.

۱- اقتضاء الصراط المستقیم، صص ۲۹۵-۲۹۳.

۲- الفتاوی، ج۵، ص۱۹۲.

۳- وفاء الوفا، ج۴، ص۱۳۷۶.

با این که قاضی عیاض آن را با سند صحیح نقل کرده و گفته آن را از ثقات مشایخش اخذنموده است، وانگهی مذهب مالک و احمدبن حنبل و شافعی، استحباب استقبال قبر پیامبر هنگام سلام دادن و دعا کردن است.

خ) افترا به شیعیان

ابن تیمیه نسبت های دروغی به شیعه می دهد که به مواردی از آنها اشاره می کنیم:

۱. رافضه (شیعیان) نماز جمعه به جای نمی آورند، نه پشت سر اصحابشان و نه غیر اصحابشان و تنها پشت سر معصوم نماز می گذارند. حال آنکه شخص معصوم نزد آنها نیست.(۱)

۲. اعتنایی به حفظ قرآن، شناخت معانی و تفسیر آن و نیز حدیث رسول خداصلی الله علیه وآله و شناخت صحیح آن از باطل و بحث از معانی حدیث ندارند.(۲)

۳. سایر حماقت های شیعه این است که کراهت دارند سخن به لفظ ده بگویند یا کاری انجام دهند که به تعداد ده باشد. چون با خوبان صحابه - یعنی همان ده نفری که پیامبربشارت بهشت به آنها داده - دشمن هستند.(۳)

۴. شیعیان سگ های خود را به نام ابوبکر و عمر می نامند و پیوسته آنها را لعن می کنند.(۴)

۵. شیعیان می گویند: حسن و حسین علیه السّلام، فرزندان علی علیه السّلام نیستند، بلکه فرزندان سلمان فارسی هستند.(۵)

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۵، ص۱۷۵.

۲- همان، ج۱، ص۳۸.

۳- همان، ص۵۰.

۴- همان، ج۴، ص۳۶۸.

۵- همان، ج۴، ص۳۶۸.

۶. برخی از شیعیان دو الاغ از الاغ های خود را یکی به نام ابوبکر و دیگری را به نام عمر نامگذاری می کنند، آن گاه کیفر دادن دو الاغ را به جای کیفر دادن ابوبکر و عمر به کار می برند.(۱)

این تهمت ها احتیاج به پاسخ ندارد، هرکس با شیعیان معاشرت داشته باشد به بی پایه و اساس بودن این مطالب اذعان می کند.

۵. ابن تیمیه از دیدگاه اهل تسنن

اهل تسنن عقاید ابن تیمیه را قبول ندارندو نظرات بسیار تندی را در مخالفت وی بیان داشته اند که ما به ذکر چند مورد بسنده می کنیم:

۱. ابن جُهبُل در این باره می گوید:

ابن تیمیه ادعا کرده آنچه خدا و رسولش و صحابه گفته اند [او همان را] می گوید، در حالی که او مطالبی نقل می کند که هرگز هیچ یک از آنها نگفته اند.(۲)

۲. یافعی در این زمینه می نویسد:

ابن تیمیه می گوید: خدا بر عرش استوار است و سخن می گوید. در دمشق و دیگر مناطق ندا داده شد هر کس بر عقیده ابن تیمیه باشد، مال و خونش حلال است. او مسائل عجیب و غریبی ادعا کرد که به سبب آن زندانی شد، چون مباین با مذهب اهل تسنن به حساب می آمد.(۳)

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۱، ص۴۹.

۲- الحقائق الجلیّهْ، صص ۳۱ و ۳۲.

۳- یافعی، مرآهْ الجنان، ج۴، ص۲۷۷.

۳. ابوبکر حصینی، ابن تیمیه را فردی مریض معرفی می کند و در این مورد می نویسد:

در سخن این خبیث نظر کردم، در قلب او مرض گمراهی است. او به دنبال متشابهات قرآن و سنّت به جهت ایجاد فتنه است و گروهی از عوام که خدا اراده هلاکتشان کرده وی را متابعت کرده اند. در او اموری دیدم که قدرت بیان آن را ندارم؛ زیرا در آنها تکذیب پروردگار است.(۱)

۴. ابن حجر عسقلانی نیز درباره اجتهاد وی می نویسد:

ابن تیمیه همین که فکر کرد مجتهد است، بر کوچک و بزرگ علمای قدیم و جدید ایراد گرفت.(۲)

۶. مؤلفین یا مناظره کنندگان در ردّ ابن تیمیه

بسیاری از علمای اهل تسنن از عصر ابن تیمیه تاکنون، در ردّ او کتاب تألیف کرده یا با وی مناظره نموده اند. از جمله:

۱. قاضی محمدبن ابراهیم بن جماعهْ شافعی.

۲. قاضی محمد بن حریری انصاری حنفی.

۳. قاضی محمدبن ابوبکر مالکی.

۴. قاضی احمدبن عمر مقدسی حنبلی.

۵. حافظ مجتهد تقی الدین سبکی (۷۵۶ ه-.ق)، در «الاعتبار ببقاء الجنهْ والنار» و در «الدرهْ المضیئهْ» و... .

۶. امام فقیه، محمدبن عمربن مکی، معروف به ابن مرحّل (۷۱۶ ه-. ق).

۱- دفع شبههْ من شبّه و تمرّد، ص۲۱۶.

۲- عسقلانی، احمد الدرر الکامنهْ، ج ۱، ص ۱۵۰.

۷. امام حافظ، صلاح الدین علایی (۷۶۱ ه‍.- ق).

۸. قاضی مفسّر، بدرالدّین ابن جماعه (۷۳۳ ه‍.- ق).

۹. امام احمدبن یحیی کلابی حلبی، معروف به ابن جُهبُل (۷۳۳ ه‍.- ق).

۱۰. امام قاضی جلال الدین قزوینی.

۱۱. قاضی کمال الدین ابن زملکانی (۷۲۷ ه‍.- ق).

۱۲. قاضی صفی الدین هندی (۷۱۵ ه‍.- ق).

۱۳. فقیه محدث، علی بن محمد باجی شافعی (۷۱۴ ه‍.- ق).

۱۴. مورخ، فخربن معلم قرشی (۷۴۱ ه‍.-ق)، در «نجم المهتدی و رجم المعتدی».

۱۵. حافظ ذهبی (۷۴۸ ه‍.- ق) در «النصیحهْ الذهبیهْ».

۱۶. مفسّر معروف، ابوحیان اندلسی (۷۴۵ ه‍.-ق) در «النهر الماد».

۱۷. ابن بطوطه (۷۷۹ ه‍.-ق)، در «رحلهْ ابن بطوطهْ».

۱۸. فقیه، تاج الدین سبکی (۷۷۱ ه‍.-ق)، در «طبقات الشافعیهْ الکبری».

۱۹. مورخ، ابن شاکر کتبی (۷۶۴ ه‍.-ق)، در «عیون التاریخ».

۲۰. عمربن ابی الیمن لخمی فاکهی مالکی (۷۳۴ ه‍.-ق)، در «الدّرهْ المختارهْ».

۲۱. قاضی محمد سعدی مصری اخنانی (۷۵۰ ه‍.-ق)، در «المقالهْ المرضیه».

۲۲. امام زواوی (۷۴۳ ه‍.-ق).

۲۳. جوزجانی حنفی (۷۴۴ ه‍.-ق)، در «الابحاث الجلیهْ فی الرّد علی ابن تیمیه».

۲۴. ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ ه‍.-ق)، در «الدرر الکامنهْ فی اعیان المائهْ الثامنهْ» و «لسان المیزان» و... .

۲۵. ولی الدین عراقی (۸۲۶ ه‍.-ق)، در«الاجوبهْ المرضیهْ فی الرّد علی الاسئلهْ المکیهْ».

ص: ۵۳

۲۶. فقیه مورخ، ابن قاضی شبهه شافعی (۸۵۱ ه‍-.ق)، در «تاریخ ابن قاضی شبهه».

۲۷. فقیه، تقی الدین ابوبکر حصنی شافعی (۸۲۹ ه‍-.ق)، در «دفع شبهه من شبّه و تمرّد».

۲۸. ابن عرنه تونسی مالکی (۸۰۳ ه‍-.ق).

۲۹. علاءالدین بخاری حنفی (۸۴۱ ه‍-.ق)، بنابر نقل ابن حجر در «الدرر الکامنهْ».

۳۰. شیخ زروق فاسی مالکی (۸۹۹ ه‍-.ق).

۳۱. حافظ سخاوی (۹۰۲ ه‍-.ق)، در «الاعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ».

۳۲. احمد بن محمد وتری (۹۸۰ ه‍-.ق)، در «روضهْ الناظرین».

۳۳. ابن حجر هیثمی (۹۷۴ ه‍-.ق)، در «الفتاوی الحدیثیهْ» و «الجوهر المنظم».

۳۴. شیخ ابن عراق دمشقی (۹۳۳ ه‍-.ق).

۳۵. جلال الدین دوانی (۹۲۸ ه‍-.ق)، در «شرح العضدیهًْ».

۳۶. قاضی ابوعبدالله مقری در «نظم اللآلی فی سلوک الامالی».

۳۷. محدث محمدبن علان صدیقی مکی (۱۰۵۷ ه‍-.ق)، در «المبرد المبکی فی ردّ الصارم المنکی».

۳۸. شیخ منافی شافعی (۱۰۲۹ ه‍-.ق)، در «شرح الشمائل».

۳۹. قاضی بیاضی حنفی، در «اشارات المرام من عبارات الامام».

۴۰. شیخ خفاجی مصری حنفی (۱۰۶۹ ه‍-.ق)، در «شرح الشفا».

۴۱. مورخ ابوالعباس احمد مقری (۱۰۴۱ ه‍-.ق)، در «ازهار الریاض».

۴۲. محمد زرقانی مالکی (۱۱۲۲ ه‍-.ق)، در «شرح المواهب اللدنیهْ».

۴۳. شیخ عبدالغنی نابلسی (۱۱۴۳ ه‍-.ق).

۴۴. فقیه، محمدبن مهدی بن علی صیادی، مشهور به رواس (۱۲۸۷ ه‍-. ق).

۴۵. شیخ محمد ابوالهدی صیادی (۱۳۲۸ ه‍.ق)، در «قلادهْ الجوهر».

۴۶. سلامه عزامی شافعی (۱۳۷۶ ه‍.ق)، در «البراهین الساطعهْ».

۴۷. محمود خطاب سبکی (۱۳۵۲ ه‍.ق)، در«الدین الخالص» و... .

۴۸. محمد زاهد کوثری (۱۳۷۱ ه‍.ق)، در «مقالات الکوثری».

۴۹. مفتی مصطفی بن احمد شطی حنبلی دمشقی (۱۳۴۸ ه‍.ق)، در «النقول الشرعیهْ».

۵۰. شیخ محمد بخیت مطیعی، مفتی مصر (۱۳۵۴ ه‍.ق)، در «تطهیرالفؤاد من دنس الاعتقاد».

۵۱. شیخ ابراهیم بن عثمان سمنودی مصری، در «نصرهْ الامام السبکی بردّ الصارم المنکی».

۵۲. ابوحامد بن مرزوق، عالم مکه (۱۳۹۰ ه‍.ق)، در «برائهْ الاشعریین من عقائد المخالفین».

۵۳. شیخ منصور محمد عویس، در «ابن تیمیه لیس سلفیّاً».

۵۴. شیخ ابوالفضل عبدالله بن صدیق غماری، در «اتقان الصنعهْ» و «الصبح السافر».

۵۵. ابوالاشبال سالم بن جندان اندونزیایی در «الخلاصه الکافیهْ فی الاسانید العالیهْ».

۵۶. فقیه، عبدالله هروی حبشی، در «المقالات السنّیهْ» و «صریح البیان».

۷. مخالفت علمای اهل تسنن با ابن تیمیه

پس از انتشار افکار و اندیشه های ابن تیمیه و کتاب «منهاج السنّهْ»، مخالفت و بدبینی نسبت به او از سوی صاحب نظران اهل تسنن و جماعت پدید آمد. این مخالفت روز به روز شدیدتر می شد و اوج بیشتری می گرفت. مخالفت های اهل تسنّن با ابن تیمیه در قالب صدور فتوا، نوشتن کتاب و ایراد خطابه و نصیحت ابراز می شد.

این حرکت که از درد دین داشتن سرچشمه می گرفت و بسیاری از علما آن را بر خود و دیگران واجب می دانستند، از زمان حیات ابن تیمیه آغاز شد و تاکنون ادامه دارد.

در اینجا به نام برخی از مخالفان ابن تیمیه اشاره می کنیم:

مورّخان از میان سرشناس ترین علمای مخالف عقاید ابن تیمیه در قرن هشتم، شخصیت های زیر نام برده اند:

۱. قاضی عزّالدین ابن جماعه.

۲. امام ابو محمّد یافعی.

۳. امام کمال الدین زملکانی.

۴. قاضی ابوبکر اخنایی.

۵. امام تقی الدین سبکی.

۶. امام ابوحیان.

۷. شیخ محمّد بن سلیمان کردی.(۱)

این مخالفت ها به زمان حیات ابن تیمیه و قرن هشتم منحصر نماند و در سده های بعد یعنی تا اواخر قرن چهاردهم، مخالفت و مبارزه های علمی به صورت عمومی و سراسری بر ضد عقاید و افکار او ادامه یافت. در قرن نهم، سرشناس ترین چهره های مخالف افکار ابن تیمیه عبارت بودند از:

۱. امام ابی بکر حصینی دمشقی.

۲. قاضی ابوداود حنفی.

۳. امام ابوشاکر شاطی.

۱- صالح، عبدالله العلماء الاسلامی، موقفهم من الوهابیهْ، ص ۳۰.

۵. قاضی حمیدالدین حلبی.

۶. امام نورالدین نابلسی.

۷. ابن حجر عسقلانی.(۱)

در قرن دهم چهره های زیر بیشتر از همه درمخالفت و مبارزه با عقاید و افکار ابن تیمیه فعالیت داشته اند:

۱. نورالدین سمهودی شافعی.

۲. امام ابن حجر هیثمی.

۳. ملا علی قاری حنفی.

۴. قاضی ابوعمر ربضی.

۵. امام ابوبکر شامی حنفی.

۶. قاضی جلال الدین دوری شافعی.

۷. عین الدین محمّدبن علی حنبلی.(۲)

در قرن یازدهم، مشهورترین چهره های پیشگام در مبارزه با افکار و عقاید ابن تیمیه عبارت بودند از:

۱. امام احمد شهاب الدین حنفی.

۲. ضیاءالدین علی بن احمد بکری.

۳. عمیدالدین ابوبکر جبل النوری.

۴. قاضی ابوغیاث حمدانی حنفی.

۵. امام ابوعبدالله دهلوی شافعی.

۱- الوهابیهْ فی نظر العلماء الاسلامی، ص۱۱.

۲- همان، ص۴۷.

۶. امام ابوالعلم شافعی بلخی.

۷. امام زین الدین حنفی مروزی.

۸. عبدالرئوف المناوی الشافعی.(۱)

در قرن دوازدهم معروف ترین چهره های مخالفت و مبارزه علیه ابن تیمیه عبارت بودند از:

۱. امام زرقانی مالکی.

۲. قاضی ابوسهل سجستانی.

۳. قاضی ابوداود بغدادی حنفی.

۴. ابوسافور اسکندری شافعی.

۵. ابوالحسن علی بن احمد زرکانی.

۶. قاضی جلیل القدر نیمروزی.

۷. ابن هبه کوفی.(۲)

در قرن سیزدهم چهره های نامدار این مبارزه عبارت بودند از:

۱. امام محمّد سبکی شافعی.

۲. عضدالدین حسن بن ریاح بصری.

۳. ابومحمّد علی بن داود باسی.

۴. ابن عمر تفتی حنفی.

۵. علامه سید محمّدحسین قزوینی.

۱- الوهابیهْ فی نظر العلماء الاسلامی، ص۵۴.

۲- همان، ص۵۶.

۶. سید ابراهیم رفاعی.

۷. سید علینقی هندی.

۸. میر حامد حسین هندی.(۱)

در قرن چهاردهم چهره های مهم پیشگام مبارزه و مخالفت علیه ابن تیمیه و وهابیت عبارت بودند از:

۱. مفتی مکه سید احمدبن زینی دحلان.

۲. شیخ مصطفی شطی حنبلی.

۳. ابوحامد بن مرزوق شامی.

۴. عبدالغنی حماده.

۵. شیخ حسین حلمی استانبولی.

۸. کتاب های نوشته شده علیه ابن تیمیه

یکی از رایج ترین روش های اعلام مخالفت و تبرئه از عقاید ابن تیمیه، نوشتن کتاب علیه او بود که از زمان زندگی او تاکنون کتـاب هـای فراوانی در مخـالفت بـا او نوشـته شـده است. از این رو منـاسب است به ذکر نام برخی از کتاب ها در این زمینه از منابع اهل تسنن اشاره شود.

دکتر عبدالله محمّد صالح می نویسد:

علمـا و صـاحب نظران اسـلامی در طول تاریـخ، بیش از دوهزار جلـد کتاب و رساله بر ضـد افکار ابن تیمیه نوشـته انـد. اکنون حدود چهارصد نسخه کتاب و رساله از آن مجموعه در دست داریم که در موزه ها، کتابخانه های

۱- فقیهی، علی اصغر، وهابیان، ص۱۲۹.

ملی و دولتی و کتابخانه ها و کلکسیون های شخصی و از «کلکته تا لندن» پراکنده هستند و متأسفانه به خاطر مشکلات مالی و غفلت مسلمانان، حتی در قرون اخیر هم که برای چاپ و نشر کتاب، عصر طلایی به شمار می آید به چاپ و نشر آنها اقدام نشده است.(۱)

با این حال، دکتر صالح، ۴۲۰ جلد از آن کتاب ها را با نام مؤلفان و سال نگارش و زمان چاپ و نشر آنها یاد کرده و می گوید:

بسیاری از آن کتاب ها را خود به صورت مستقیم مطالعه کرده و تعدادی را هم که خود ندیده ام، در منابع معتبر دیگر

با نام و مشخصات آنها آشنا شده ام.(۲)

همچنین می گوید:

علمای دینی و مسلمانان دلسوخته، آن کتاب ها را به زبان های مختلف از جمله زبان های اردو، انگلیسی، ترکی و فارسی به نگارش درآورده اند؛ ولی بیشتر آنها به زبان عربی نوشته شده است.(۳)

دکتر محمّد صالح به محل نگهداری کتاب هایی که در ردّ اندیشه ابن تیمیه نگارش یافته و هنوز به چاپ نرسیده اند اشاره می کند و می گوید:

غنی ترین منبع در این زمینه، کتابخانه های عمومی کلکته در هند و سپس کتابخانه مرکزی استانبول ترکیه می باشد.(۴)

ص: ۶۰

۱- صالح، عبدالله، العلماء الاسلامیون، موقفهم من الوهابیهْ، ص۲۷۳.

۲- همان، ص۳۴۷.

۳- همان.

۴- همان.

دایرهٔ المعارف ها و شرح حال نگاران، از کتاب های زیادی نام برده اند که بر ضد ابن تیمیه نگارش یافته و اکنون در دسترس مسلمانان قرار دارد.

مولی مصطفی کاتب چلپی (معروف به حاجی خلیفه)، در کتاب معروف خود به نام «کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون» بیش از هفتاد جلد کتاب را به صورت مستقیم و غیر مستقیم در ردّ افکار و عقاید ابن تیمیه به ویژه کتاب «منهاج السنّهْ» وی نام برده است.(۱)

عمر رضا کحاله در «معجم المؤلفین»، خیرالدین زرکلی در «الاعلام»، عمر عبدالسلام در «المخالفهْ الوهابیهْ للقرآن والسنّه»، خالد بن مرزوق در «التوسل بالنبی و بالصالحین» و تنی چند از مؤلفان و مترجمان نیز در آثار و نوشته هایشان، از تعداد زیادی آثار مطبوع و منتشر شده علیه ابن تیمیه خبر می دهند که تعداد آن آثار از صد نسخه تجاوز می کند.

۹. نسخه های قدیمی کتاب های نگارش یافته علی ابن تیمیه

نخستین کتابی که از سوی صاحب نظران اهل تسنن علیه ابن تیمیه پس از نوشتن «منهاج السنّهْ» او نگارش یافت؛ «المقالات العرضیهٌ فی الرد علی ابن تیمیه» بود که به قلم دانشمند معاصر او به نام محمّد اخنایی به رشته تحریر درآمد.

محمّد اخنایی، عقاید و اندیشه های ابن تیمیه را که در کتاب «منهاج السنّه» بیان شده به گونه تفصیلی و مستدل نقد کرده و بیشتر ادعاهای او را مردود و مغایر با اسلام شمرده است.

ص: ۶۱

۱- حاجی خلیفه، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، ج۲، ص۱۸۷۲.

هنگـامی که کتـاب محمّـد اخنـایی به دست ابن تیمیه رسـید، در جـواب او کتـابی به نـام «الرد علی الاخنـایی» نوشت و در آن کتاب، محمّد اخنایی را تکفیر کرده، جهاد علیه او و امثال او را واجب اعلام کرد.(۱)

کتـاب «المقالات العرضـیه» و ده ها عنوان کتاب دیگر که عالمان مجاور با ابن تیمیه علیه او نوشـتند، تنها از نوشـتن کتاب علیه ابن تیمیه در بلاد اسلامی خبر می دهد، حال آن که این موج، فراتر از سرزمین های اسلامی را هم درنوردیده است.

به گفته «مها انور» (یکی از پژوهشـگران هنـدی) قدیمی ترین کتاب را علیه ابن تیمیه در این سـرزمین، جمعی از صاحب نظران در «دکن» به نگارش درآوردند که اکنون در کتابخانه عمومی کلکته نگهداری می شود.(۲)

دومین سـند مکتوب چاپ نشده در این زمینه، کتابی است که جمعی از علمای سرزمین هند در سال ۹۶۴ق خطاب به اکبرشاه، پادشاه تیموری معروف وقت هند نوشتند. که در قسمتی از آن رساله آمده است:

مـا را به یقین کامـل و براهین قاطع ثابت شـده است که اختلاف انگیزترین و تفرقه جوترین مسـلک، همان است که امروزه در بعضـی جاهـا بـه نـام مسلک ابـن تیمیه معروف است. این مسـلک اگرچه به معنـای صـحیح کلمه، مـذهب نیست، لیکن چنـان ادعاهایی بلندپروازانه دارد که گویی از همه مذاهب شـناخته شده اسـلامی برتر و عالی تر است و تمام مذاهب بزرگ اسـلامی را تخطئه کرده، معتقدان به آنها را به بدعت و ضلالت نسبت می دهد.

این مسلک در برابر پیروان سایر مذاهب، بسیار خشن، بی رحم و

۱- ابن تیمیه، احمد، الرد علی الاخنایی، ص۲۰۵.

۲- مها انور، العلماء الاسلامی فی الهند، ص۱۲۱.

انعطاف ناپذیر است، بویژه نسبت به شیعیان که گویی هدف اصلی این مسلک، دشمنی و خصومت با آنهاست.

بانی این مسلک که از اهالی شام است، احمدبن عبدالحلیم نام دارد و معروف به ابن تیمیه می باشد. کتاب چند جلدی قطوری به نام «منهاج السنّهْ النبویهْ» نوشته و در آن از بای بسم الله تا تای تمّت، به مذمّت و ملامت شیعیان و به استهزاء گرفتن عقاید آنان پرداخته است. حق و انصاف این است که در بسیاری موارد این کتاب، تهمت های ناروا به شیعه زده شده و یا عمل دسته ای از عوام آنها، عین اعتقاد اصولی شان به حساب آمده و مؤلف در این کتاب، آن چنان خصومت و عداوت تند و مهارنشدنی نسبت به شیعه اعمال کرده است که در مواردی فضایل مشهورعلی علیه السّلام را انکار کرده و حتی در برخی موارد نسبت به ساحت مقدس ایشان اهانت کرده است و این گونه قضاوت نسبت به نزدیک ترین فرد به رسول خداصلی الله علیه وآله نیست، مگر به خاطر بغض و عداوت بی پایان نسبت به شیعیان و البته... .

پس از بحث و جدل های فراوان، صاحب این کتاب که بانی مسلک مورد بحث است، نتیجه گرفته که شیعیان خارج از فرقه ها و نحله های اسلامی می باشند و این سخنی است که هیچ یک از پیشوایان دین و علمای معتبر مسلمین نگفته است.(۱)

۱۰. ناصبی بودن ابن تیمیه

اشاره

یکی از روش های بارز ابن تیمیه، مخالفت و دشمنی آشکار با اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله و به ویژه با امیرالمؤمنین علیه السّلام است. وی در موارد بسیاری به

۱- مها انور، العلماء الاسلامی فی الهند، ص۱۳۴.

امیرالمؤمنین، حضرت زهراعلیهاالسّلام و سایر اهل بیت علیه السّلام جسارت کرده است. در اینجا لازم است معنا و حکم «ناصبی» را از دیدگاه اهل تسنن بیان کنیم تا روشن گردد که ابن تیمیه ناصبی است.

الف) معنای ناصبی از دیدگاه اهل تسنن

زبیدی در «تاج العروس»، «نصب» را این گونه معنا می کند:

النواصب، والناصبیه، وأهل النصب: وهم المتدینون ببغضه سیدنا أمیرالمؤمنین ویعسوب المسلمین أبی الحسن علی بن أبی طالب علیه السّلام، لأنهم نصبوا له، ای: عادوه.(۱)

نواصب و ناصبیه و اهل نصب: ایشان کسانی هستند که دین شان بر اساس دشمنی سرور ما امیرمؤمنان و پادشاه مسلمانان، ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السّلام است؛ زیرا ایشان نسبت به وی نصب دارند؛ یعنی با او دشمنی دارند.

ابن حجر عسقلانی در معنای نصب می نویسد:

والنصب، بغض علی علیه السّلام وتقدیم غیره علیه.(۲)

نصب؛ بغض علی علیه السّلام و مقدم کردن غیر او(معاویه) بر او است.

و حسن بن فرحان مالکی از علمای عربستان در معنای نصب می نویسد:

النصب فهو کل انحراف عن علی واهل البیت سواء بلعنه أو تفسیقه، کما کان یفعل بعض بنی أمیه أو بالتقلیل من فضائله کما یفعل محبّوهم أو تضعیف الأحادیث الصحیحه فی فضله أو عدم تصویبه فی حروبه أو

۱- زبیدی، محمد، تاج العروس، ج۲، ص۴۳۶، ماده «نصب».

۲- عسقلانی، احمد، مقدمهٔ فتح الباری، ص ۴۶۰.

التشکیک فی شرعیه خلافته وبیعته أو المبالغه فی مدح خصومه، فهذا وأمثاله هو النصب.(۱)

نصب عبارت از هرگونه انحرافی از علی علیه السّلام و اهل بیت است؛ و فرقی ندارد که با لعن کردن ایشان باشد یا با فاسق دانستن ایشان – همان کاری که عده ای از بنی امیه انجام می دادند – و یا با کوچک کردن فضائل ایشان – همان کاری که دوستداران ایشان (بنی امیه) انجام می دهند – یا تضعیف کردن روایات صحیح که در مدح آنان وارد شده و یا اعتقادانیکه علی علیه السّلام در جنگ ها (جنگ جمل، صفین و نهروان) اشتباه کرده است یا شک کردن در مشروعیت خلافت امیرمؤمنان علیه السّلام و بیعت با آن حضرت و یا مبالغه کردن در مدح دشمنان ایشان. پس این موارد و مشابه آنها، نصب محسوب می شود.

ب) حکم ناصبی از دیدگاه علمای اهل تسنن

درباره حکم ناصبی دیدگاه های فراوانی وجود دارد که عمده آنها به این شرح می باشد:

ابن حبان از علمای بزرگ اهل تسنن در این باره می گوید:

أن رَسُول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال: وَالَّذی نَفسی بِیده لا یبغضنا أهل البیت رَجل إلا أدخله الله النّار.(۲)

رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: قسم به کسی که جانم در دست اوست، هیچ کس ما اهل بیت را دشمن نمی دارد، مگر اینکه خداوند او را در آتش وارد می کند.

۱- نحو إنقاذ التاریخ الإسلامی، ص۲۹۸.

۲- ابن حیان، صحیح ابن حبان، ج۱۵ ص۴۳۵.

حاکم نیشابوری بعد از نقل این روایت می نویسد:

هذا حَدیث صَحیح عَلی شَرط مُسلم وَلَم یخِرجاه.(۱)

این روایت طبق شرایط مسلم (برای صحت حدیث)، صحیح است ولی ایشان (بخاری و مسلم) آن را (در کتاب های خود) نیاورده اند. و البانی از علمای معاصر وهابی نیز این روایت را در سلسله احادیث صحیحه آورده است.(۲) و نیز روایات بسیاری وجود دارد که دلالت می کند، کسی که بغض اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله را در دل داشته باشد، قطعاً در حلال زاده بودن او باید شک کرد. از جمله حافظ حموینی در کتاب «فرائد السمطین» می نویسد:

عَن زِید بِن یثیع قالَ سَمِعت أبابَکر الصِّدیق یقُول: قال: رَأیت رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله وسلم خیم خَیمه وَهُوَ مُتَکئ عَلی قَوس عَربیه، وفی الخَیمه عَلی وَفاطمهِ وَالحَسن وَالحُسینَ فَقال: «مَعشرَ المُسلِمین أنَا سِلمٌ لِمَن سالَم اهل الخِیمه، حَرب لِمنَ حارَبهُم،ولی لِمَن والاهُم، لا یحبّهُمُ إلاّ سَعیدِ الجد طَیبِّ المَولِد، وَلا یبغضُهم إلاّ شَقی الجد ردیء المَولد»، فقال رَجل یا زید أأنتَ سَمِعت مِنه؟ قال: أی وَرَبِّ الکَعبَه.(۳)

زید بن یثیع می گوید: از ابوبکر، شنیدم که می گفت: در یکی از روزها، رسول خداصلی الله علیه وآله خیمه ای برپا کرده بود و خود به کمان عربی تکیه زده و علی و فاطمه و حسنین علیه السّلام در زیر خیمه قرار داشتند، رسول خداصلی الله علیه وآله خطاب به مسلمانان فرمود: ای گروه مسلمانان! من سازگاری دارم با کسی

۱- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک، ج۳، ص۱۶۲.

۲- آلبانی، محمدناصر، السلسلهْ، ج۵، ص۶۴۳.

۳- جوینی، علی، فرائد السمطین، ج۲، ص ۴۰، ح۳۷۳، الخوارزمی، المناقب، ص۲۹۷، ح۲۹۱ (۲۱۱)؛ محمد بن الدمشقی الشافعی، جواهر المطالب، ج۱، ص۱۷۴.

که با این خیمه نشینان سازگاری دارد، و نبرد می کنم با هر کسی که با ایشان نبرد کند، و دوست می دارم هر کسی که آنان را دوست بدارد؛ دوست نمی دارد اینان را مگر آن کسی که نیاکان او از نیکبختی برخوردار و نطفه اش از آلودگی پاک باشد و دشمن نمی دارد اینان را مگر آن کسی که نیاکان او دچار بدبختی گردیده و نطفه اش ناپاک و آلوده به پلیدی است.

پس آن مرد گفت: ای زید آیا تو خودت از ابوبکر شنیدی؟ گفت: بله! به پروردگار کعبه!

همچنین ابن مردویه در این مورد می نویسد:

عَن عَبدالله بن أحمَد بن حَنبَل، عَن أحمَد، قال: سَمِعتُ الشّافعی یقُول: سَمعتُ مالِك بن أَنَس یقُولُ: قالَ أنسَ بنِ مالِك: ما کُنّا نَعرِفُ الرَّجَلُ لِغَیر أبِیه إلّا بِبُغض عَلِی بنِ أبی طالب.(۱)

عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش نقل کرده است که گفت: از شافعی شنیدیم که می گفت: از مالك بن أنس شنیدم که می گفت: أنس بن مالك گفت: ما هیچ فردی را به غیر پدرش ملحق نمی کردیم، مگر اینکه بغض علی بن أبی طالب علیه السّلام را در دل داشت.

یعنی معیار و میزان در حلال زاده بودن و یا حرام زاده بودن، حبّ و بغض علی بن أبی طالب علیه السّلاماست. هر کسی علی علیه السّلام را دوست دارد، قطعاً حلال زاده است و کسی که با علی علیه السّلام دشمنی می کند و کینه او را در دل دارد، قطعاً حرام زاده است. روایات در این مورد زیاد است که ما به همین اندازه بسنده می کنیم.

۱- ابن مردودیه، احمد، مناقب علی بن أبی طالب علیه السّلام وما نزل من القرآن فی علی، ص۷۶.

جمع بندی

ابن تیمیه در سال ۶۶۱ ه-.ق در «حرّان» به دنیا آمد. وی از خانواده ای است که یک قرن پرچم دار مذهب حنبلی بودند. او از نظریه پردازان معروف وهابیت است که علناً به جنگ عقاید مسلمانان آمده است و تمام مسلمانان را کافر می داند و بر جسمانیت خدا اعتقاد دارد و بنای بر اهل قبور و شفاعت و... را شرک می داند. متأسفانه نسبت به اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نهایت دشمنی و کینه توزی را داشته؛ و شاید غیر از خوارج، کسی به اندازه او نسبت به اهل بیت علیه السّلام هتّاکی نکرده است، به همین دلیل مسلمانان کتاب های زیادی علیه وی نوشتند، و حتی او را به عنوان ناصبی معرفی کردند. ناصبی از دیدگاه اسلام کسانی هستند که با اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله خصوصاً امیرالمؤمنین علیه السّلام، خصومت و دشمنی دارند و ابن تیمیه مصداق بارز این حکم است.

ص: ۶۸

بخش دوم: نقد و بررسی آراء ابن تیمیه در مورد اهل بیت علیه السّلام

اشاره

ص: ۶۹

فصل اول: نقد و بررسی دیدگاه های ابن تیمیه در مورد آیات فضائل اهل بیت علیه السّلام

۱. مخالفت با نزول آیه مباهله در شأن اهل بیت علیه السّلام

اشاره

این آیه شریفه، به یک رویداد بسیار عظیم و جاویدان در تاریخ اشاره می کند که به طور شفاف و روشن، علاوه بر این که جایگاه و منزلت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در پیشگاه خدای سبحان بیان می کند و عظمت وجودی ایشان و قدرت عظیم و ایمان والایشان را برای همه آشکار می سازد، تک تک افراد اهل بیت علیه السّلام را نیز معرفی می کند و آنها را به همگان می شناساند.

خدای تعالی در این آیه شریفه می فرماید:

{فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَاوَأَبْنَاءَکُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ}.(۱)

پس هر کس در آن، پس از دانشی که تو را آمده، با تو محاجه کند، بگو بیایید فرزندانمان را و فرزندانتان را و زنانمان را و زنانتان را و نفوسمان

۱- آل عمران / ۶۱.

و نفوستان را فراخوانیم؛ سپس مباهله کنیم و لعنت خداوند را بر دروغگویان قرار دهیم.

ابن تیمیه از جهاتی با نزول آیه مباهله در شأن اهل بیت علیه السّلام مخالفت کرده و بر فرض نزول، آن را فضیلتی برای ایشان نمی داند و اشکالاتی بر آن وارد کرده است، از جمله:

اشکال اول:

اشاره

ابن تیمیه انتقاد می کند:

لایساوی رَسُول الله صلی الله علیه و آله وسلم لاعلیاً وَلا غَیره.

هیچ کس با رسول خداصلی الله علیه وآله در فضائل مساوی نیست، نه علی علیه السّلام و نه غیر او.(۱)

نقد و بررسی:

ما تابع نص هستیم. بر اساس آیه مباهله و دلایل قطعی دیگر، امام علی علیه السّلام در تمام کمالات همانند رسول خداصلی الله علیه وآله است. پیامبرصلی الله علیه وآله خطاب به آن حضرت فرمود:

من از خدا چیزی نخواستم جز آن که مثل آن را برای تو درخواست نمودم و چیزی درخواست ننمودم مگر آن که خدا به من عطا کرد، جز آن که به من خبر دادند که بعد از من پیامبری نخواهد بود.(۲)

و نیز همچنین رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید:

علی علیه السّلام از من و من از اویم و او ولیّ شما بعد از من است.(۳)

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۷، ص۱۲۳.

۲- متقی هندی، کنزالعمال، ج۶، ص۴۰۷.

۳- شیبانی، احمد، مسند، ج۱، صص ۳ و ۱۵۱.

اشکال دوم:

اشاره

ابن تیمیه اشکال دیگری در کلمه «انفس» دارد که می نویسد:

وَهذا اللَّفظ فی لُغَه العَرب لا یَقتَضی المُساواه.

انفُس در لغت عرب بر مساوات دلالت ندارد، بلکه مقصود از آن نزدیکان و خویشان انسان است.(۱)

آن گاه برای اثبات حرف خود به آیاتی اشاره می کند که در آنها لفظ انفس به کار رفته ولی دلالت بر مساوات ندارد.

مثل آیه ۱۲ سوره نور:

چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود [و کسی که همچون خود آنها بود] گمان خیر نبردند.(۲)

نقد و بررسی:

الف) در برخی آیات بین کلمه انفس و اقرباء مقابله افتاده و نمی توان در همه جا ادعا کرد که انفس به معنای اقرباء است. خداوند می فرماید:

{یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَأَهْلیکُمْ نارًا}.

ای کسانی که ایمان آورده اید خود وخانواده خویش را از آتش حفظ کنید.(۳)

در این آیه، انفس در نفس انسان به معنای حقیقی آن استعمال شده، ولی در آیه مباهله مجازاً در معنای تنزیلی به کار رفته یعنی امام علی علیه السّلام به منزله

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۷، ص۱۲۳.

۲- نور / ۱۲.

۳- تحریم / ۶.

پیامبرصلی الله علیه وآله در جمیع فضائل است، نه این که نفس پیامبرصلی الله علیه وآله باشد.

در آیه مباهله قرآن می فرماید: ای محمد! خود را برای مباهله بیاور، پیامبر در آنجا حضرت علی علیه السّلام را آورد معلوم است که حضرت در تمام شئون و فضائل با پیامبر متحد است مگر مواردی که استثنا شده و شهودی بر این ادعا وجود دارد:

۱. پیامبر خطاب به علی علیه السّلام فرمود: «انت منی وانا منك؛ تو از من و من از توام».(۱)

۲. رسول خداصلی الله علیه وآله می گوید: علی بن ابی طالب همانند روح من است که در جسدم می باشد.(۲)

۳. رسول خداصلی الله علیه وآله در آخرین حج خودش خطاب به امت اسلامی درباره حضرت امیر می گوید: «علی منی وانا من علی لا یودی عنی الا انا او علی؛ علی از من است و من از علی به سرانجام نمی رسد از ناحیه من (کاری را) جزء خودم یا علی».(۳)

اشکال سوم:

اشاره

ابن تیمیه در بیان این اشکال این گونه می نویسد:

این که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این چهار نفر را همراه خود آورد؛ مقصود اجابت دعا نبود؛ زیرا دعای پیامبر به تنهایی کافی بود.(۴)

۱- صحیح بخاری، ج۵، ص۲۲ باب مناقب علی علیه السّلام.

۲- کنز العمال، ج۱۱، ص۶۲۸.

۳- سنن ترمذی، ج۵، ص۲۹۳؛ مسند احمد، ج۴، ص۱۶۴.

۴- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة، ج۷، صص ۱۳۰ - ۱۲۲.

نقد و بررسی:

اگر چنین بود چرا خداوند از پیامبرصلی الله علیه وآله خواست از نصارا بخواهد که این افراد را نیز بیاورند. اگر وجود آنها در مباهله دخیل نبود چه نیازی به این دعوت بود، به خصوص که در آخر آیه آمده:

سپس همگی با هم مباهله کنیم.

سخن ابن تیمیه اجتهاد در مقابل نص است،چون مطابق برخی روایات پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود:

هرگاه من دعا کردم شما آمین بگویید... .(۱)

و این خود بر این دلالت دارد که آمین آنها در اجابت دعای پیامبر بی تأثیر نبوده است.

اشکال چهارم:

اشاره

ابن تیمیه نقد دیگری نیز بر آیه می کند و می نویسد:

کلمه انفسنا اختصاص به علی علیه السّلام ندارد چون به صیغه جمع آمده است.(۲)

نقد و بررسی:

عرب به دلایلی از جمله احترام، لفظ جمع را برای مفرد به کار می برد. در قرآن نیز چنین کاربردی زیاد مشاهده می شود که به مواردی اشاره می شود:

الف: خداوند می فرماید:

{الَّذينَ قالَ لَهُمُ النّاسُ إِنَّ النّاسَ قَدْجَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ إيمانًا

ص: ۷۵

۱- زمخشری، محمود، تفسیر کشاف، ج۱، ص۳۶۹؛ مراغی، تفسیر مراغی، ج۳، ص۱۷۵.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۷، صص ۱۳۰ - ۱۲۲.

وَقالُوا حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكيلُ}.

اینها کسانی بودند که مردم به آنها گفتند: همانا مردم (لشکر دشمن) برای شما اجتماع کرده اند، از آنها بترسید اما این سخن بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ما است.(۱)

مفسران معتقدند که گوینده این سخن نعیم بن مسعود اشجعی است که قرآن به جمع تعبیر کرده است تا شان و منزلت کسانی که به حرف او گوش ندادند بالا ببرد.(۲)

ب: خداوند می فرماید:

{یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَیْکُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ فَکَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ}.

ای کسانی که ایمان آورده اید نعمتی را که خدا به شما بخشید به یاد آورید، آن زمان که جمعی قصد داشتند دست به سوی شما دراز کنند، اما خدا دست آنها را

از شما بازداشت.

بنابر عقیده مفسران، مردی از بنی محارب به نام غوث شمشیر خود را کشید تا رسولخدا را بزند که خداوند مانع آن شد.(۳)

در اینجا خداوند به جهت تعظیم نعمت خود در حفظ جان رسول خداصلی الله علیه وآله از مفرد به جمع تعبیر کرده است.

به علاوه تعبیر به جمع در این آیه به جهت بیان این مطلب است که سزاوار

۱- آل عمران / ۱۷۳.

۲- زمخشری، کشاف، ج۱، ص۴۴۱؛ تفسیر فخر رازی، ج۳، ص۱۴۵.

۳- زمخشری، کشاف، ج۱، ص۶۴۱؛ سیره ابن هشام، ج۳، ص ۱۲۰.

است دو گروه مباهله کننده خواص اهل بیت خود را بیاورند خواه افراد هر دسته متعدد باشند یا خیر.

اشکال پنجم:

اشاره

ابن تیمیه باز دست به توجیه آیه می زند و بر این باور است که: مقصود از «انفسنا» شخص پیامبر است؛ یعنی هنگام مباهله باید خود و فرزندان و زنان خود را بیاورید.(۱)

نقد و بررسی:

این توجیه؛ اجتهاد در مقابل نص است؛زیرا مطابق روایات صحیح، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای مباهله حسنین علیه السّلام را که مصداق ابناءنا بودند؛ حضرت زهراعلیهاالسّلام که مصداق نساءنا بود و علی علیه السّلام را که مصداق انفسنا بود آورد. اگر مقصود از انفسنا خود پیامبر بود چرا علی علیه السّلام را همراه آورد؟ با این فرض لازم می شود دعوت کننده و دعوت شده یکی باشند و این باطل است، چون انسان هیچ گاه خودش را دعوت نمی کند. در صورت درست بودن این احتمال، لازم می شود کلمه انفسنا وانفسکم در آیه زیادی باشد؛ زیرا شخص پیامبر داخل در جمله (تعالوا نَدعُ) است و اگر کسی بگوید انسان گاهی خود را نیز دعوت می کند مثلًا عرب می گوید:

دعوتُ نَفسی الی کَذا.

من خودم را به فلان چیز دعوت کردم.

در جواب می گوییم: اگرچه دعوت خود نیز صحیح است، ولی نمی توان کاربرد آن را حقیقی دانست، اضافه بر این که برخی تصریح کرده اند انسان هیچ گاه

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۷، صص ۱۳۰ - ۱۲۲.

خودش را دعوت نمی کند بلکه دیگری را می خواند مگر آن که مجازاً چنین

باشد.(۱)

قضیه مباهله در بسیاری از صحاح و مسانید اهل تسنن به سندهای معتبر نقل شده است؛ از جمله:

الف) زمخشری در این باره می نویسد:

این قصه گویاترین دلیل بر صحت نبوت رسول خداصلی الله علیه وآله است و اگر چنین نبود، مسیحیان نجران از مباهله با آن حضرت روی گردان نمی شدند. همچنین قصه مباهله دلالتی آشکار بر فضیلت و منزلت آل الله و آل الرسول است که هیچ اهل ایمانی در این باره تردید نمی کند و مشهور در نزد محدثان آن است که حضرت رسول این چهار نفر - علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السّلام - را مناسب دعوت برای مباهله «باغرانیان» دانسته اند.(۲)

ب) آلوسی درباره قصه مباهله می نویسد:

این قصه روشن ترین دلیل بر صحت نبوت رسول خداصلی الله علیه وآله است و اگر چنین نبود مسیحیان نجران از مباهله با وی روی گردان نمی شدند. همچنین قصه مباهله دلالتی آشکار بر فضیلت و منزلت آل الله و آل الرسول دارد که هیچ مؤمنی درباره آن شک و تردیدی ندارد. چهار نفری را که رسول خدا به همراه خویش برای مباهله دعوت فرمود در نزد محدثان مشهور و خبری مورد اعتماد است.(۳)

پ) فخر رازی به صورت گسترده قضیه مباهله را بیان کرده و ما به قسمتی

۱- حاشیه شیخ زاده بر تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۶۳۴.

۲- زمخشری، محمود، کشاف، ج ۱، ص ۳۶۸.

۳- آلوسی، روح المعانی، ج ۲، ص ۱۷۹

از متن بسنده می کنیم که می گوید:

... وکان قد احتضن الحسین واخذ بید الحسن، وفاطمه تمشی خلفه، وعلی علیه السّلام خلفها... .

زمانی که رسول خداصلی الله علیه وآله از منزل خارج شد و همراه ایشان، حسین علیه السّلام که کوچک بود و دستش در دست حسن علیه السّلام قرار داشت و فاطمه که پشت سر ایشان حرکت می کرد و علی علیه السّلام که پشت سر فاطمه علیهاالسّلام حرکت می نمود... .

ت) سیوطی روایتی از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده که در فراز پایانی آن آمده که:

قال جابر: انفسنا وانفسکم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وعلی بن ابی طالب علیه السّلام وابناءنا الحسن والحسین علیه السّلام و نساءنا فاطمه علیهاالسّلام.(۱)

ث) مسلم نیشابوری در صحیح مسلم می نویسد:

وَلَمَّا نَزَلَتْ هَـذِهِ الآيَهُ: {فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ} دَعَا رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم عَلِياً وَفَاطِمَهَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِی.(۲)

وقتی که این آیه نازل شد: بگو که بیایید فرزندانمان را و فرزندانتان را... فراخوانیم، رسول خداصلی الله علیه وآله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السّلام را فرا خواندند و فرمودند: خدایا! ایشان اهل من هستند.

۱- سیوطی، درالمنثور، ح۲، ص۲۳۱.

۲- نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج۷، ص۱۲۰، (۵/۲۳؛ ح۳۲)؛ شیبانی، احمد، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی و مسند أحمد، ج۱، ص۱۸۵؛ ترمذی، محمد، صحیح الترمذی، ج۵، ص۵۹۶؛ حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۵۰؛ عسقلانی، احمد، فتح الباری، ج۷، ص۶۰؛ طبری، محمد، تفسیر الطبری، ج۳، ص۲۱۲؛ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج۲، ص۳۸؛ ابن اثیر، علی، الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۲۹۳.

ج) ابن کثیر دمشقی سلفی می نویسد:

قال جابر «أنفسنا وأنفسکم» «رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی بن أبی طالب» وأبناءنا الحسن والحسین» و نساءنا «فاطمه». وهکذا رواه الحاکم فی مستدرکه عن علی بن عیسی عن أحمد بن محمد بن الأزهری عن علی بن حجر عن علی بن مسهر عن داود بن أبی هند به بمعناه. ثم قال: صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه هکذا.(۱)

جابر گفته است: «جان هایمان و جان هایتان» منظور «رسول خداصلی الله علیه وآله و علی علیه السّلام» و پسران ما «حسن و حسین» و زنانمان «فاطمه» است؛ و این چنین حاکم، این روایت را در مستدرکش از علی بن عیسی از احمد بن محمد بن ازهری از علی بن حجر از علی بن مسهر از داود بن ابی هند با همین مضمون نقل کرده است. سپس گفته است: این روایت طبق شروط مسلم (برای صحت حدیث) صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را (در کتاب هایشان) نیاورده اند.

چ) کمال الدین محمد بن طلحه شامی در این زمینه می نویسد:

بسیاری از راویان ثقه و مورد اطمینان، نزول آیه مباهله را درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السّلام نقل کرده اند.(۲)

راویان حدیث مباهله

عده ای از راویان صاحب نام و معروف این حدیث را نقل کرده اند که جای انکار برای کسی باقی نمی ماند؛

۱- ابن کثیر، علی شیبانی، تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۳۷۹.

۲- شامی، محمد، مطالب السؤل، ص۷.

الف) ابوبکر بن ابی شیبه.

ب) سعیدبن منصور.

پ) عبدبن حمید.

ت) مسلم بن حجاج.

ث) ابوعیسی ترمذی.

ج) ابوعبدالله حاکم نیشابوری.

چ) ابن منذر.

ح) محمدبن جریر طبری.

خ) ابوبکر بیهقی.

د) ابونعیم اصفهانی.

ذ) جلال الدین سیوطی.

۲. توجیه آیه تطهیر

اشاره

یکی از آیاتی که فریقین نقل کرده اند که در مورد اهل بیت نازل شده و بر عصمت ائمه دلالت دارد، این آیه شریفه است:

{إِنَّما یرِیدُ اللهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أهْلَ الْبیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا}.(۱)

جز این نیست که خداوند اراده کرده است پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

ابن تیمیه به این آیه نیز اشکال می کند.

۱- الأحزاب / ۳۳.

اشکال اول:

اشاره

ابن تیمیه می گوید:

پیامبر دعا کرد خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور ساخته و پاک شان گرداند که این دلالت بر عصمت ندارد... .(۱)

نقد و بررسی:

پیامبر مستجاب الدعوهْ است، اگر دعا کرده و اجابت شده، فایده دعا استمرار تطهیر در آینده است.

همچنین مطابق برخی روایات، دعای پیامبر بعد از نزول آیه تطهیر بوده است، روایات مذکور در مسند احمد آمده است.(۲)

اشکال دوم:

اشاره

ابن تیمیه اشکال دیگری را ذکر می کند که عبارت است از:

اراده خداوند در آیه تطهیر متضمن تحقّق مراد نیست، بلکه گاهی چیزی را اراده می کند که تحقق نمی یابد. خداوند می فرماید:

{وَاللّهُ يُرِيدُ أنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ}.(۳)

خداوند اراده کرده است که توبه شما را بپذیرد. در حالی که برخی توبه می کنند و برخی نمی کنند.

خداوند اراده کرده مردم را از شرک پاک کند، اما بعضی می خواهند بر شرک

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۳، ص۴.

۲- شیبانی، احمد، مسند احمد، ج۶، ص۲۹۲.

۳- نساء / ۲۷.

باقی بمانند.(۱) مقصود از رجس در آیه شرک است. خداوند شرک و خباثت را از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دور کرده، ولی این دلالت بر عصمت آنان ندارد.

نقد و بررسی:

اراده در آیه فوق تشریعی است نه تکوینی، از همین رو به عموم مردم توجه دارد، برخلاف اراده در مورد آیه تطهیر که تکوینی است نه تشریعی وگرنه شامل افرادی خاص نمی شد. از دیدگاه بیشتر مفسّران و محدّثان، آیه تطهیر که بر پاکی و طهارت اهل بیت علیه السّلام از سوی خدا دلالت دارد، در کنار پیامبر خداصلی الله علیه وآله تنها علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السّلام را شامل می شود، نه غیر آنان را.

در میان صاحب نظران اهل تسنن، از کسانی که مقصود آیه را همین پنج نفر می دانند، می توان افراد زیر را نام برد:

الف) حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل»، جلد۲، صفحات ۱۰ تا ۱۹۲ با ذکر سلسله سند.

ب) جلال الدین سیوطی در «تفسیر الدرّالمنثور»، جلد۵، صفحه۱۹۸ به طریق های مختلف.

پ) الطحاوی در «مشکل الآثار»، جلد۱،صفحات۲۳۸ تا ۳۳۲.

ت) حافظ ابن حجر هیثمی در کتاب «مجمع الزوائد»، جلد۹، صفحات ۱۲۱تا ۱۴۶.

ث) احمدبن حنبل، در کتاب «المسند»، جلد۱، صفحه۲۳ و جلد۴، صفحه۱۰۷.

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۴، ص ۲۰.

ج) ابن حجر در کتاب «الصواعق المحرقه»، صفحه ۸۵.

چ) محمّد بن جریر طبری در تفسیر خود، جلد ۲۲، صفحات ۵ تا ۷.

ح) نسائی در کتاب «خصائص»، جلد ۴.

خ) حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین»، جلد۲، صفحه ۴۱۶.

محدّثان یاد شده، روایت های زیادی را در این زمینه نقل کرده اند. در اینجا به روایتی از عایشه بسنده می کنیم:

مسلم نیشابوری در «صحیح مسلم» می نویسد:

قَالَتْ عَائِشَهُ خَرَجَ النَّبِی صلی الله علیه و آله وسلم غَدَاهً وَعَلَیهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ مِنْ شَعْر أسْوَدَ فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِی فَأدْخَلَهُ ثُمَّ جَاءَ الْحُسَینُ فَدَخَلَ مَعَهُ ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَهُ فَأدْخَلَهَا ثُمَّ جَاءَ عَلِی فَأدْخَلَهُ ثُمَّ قَالَ: {إِنَّمَا یرِیدُ اللهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ

تَطْهِیرًا}.(۱)

عائشه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صبحگاهی از خانه بیرون رفتند و بر دوش ایشان عبایی خط دار از موی سیاه بود؛ پس حسن بن علی به نزد ایشان آمد، پس او را (در عبا) راه دادند؛ سپس حسین آمد پس او را هم راه دادند؛ سپس فاطمه علیهاالسّلام آمد پس او را نیز راه داد؛ سپس علی علیه السّلام آمد؛ پس او را نیز راه داد؛ سپس فرمودند: جز این نیست که خدا می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را کاملاً پاک و پاکیزه بگرداند.

بنابراین با توجه به اینکه منظور از اهل بیت در آیه، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و امام علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیه السّلام هستند و خداوند اراده ی خودش را در زدودن رجس و پلیدی و تطهیر کامل، مخصوص آنها نموده است،

۱- نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج۷، ص ۱۳۰، ح۶۴۱۴؛ کتاب الفضائل باب فضائل أهل البیت.

نتیجه می گیریم که این عمل در مورد اهل بیت صورت گرفته است و الا این فضیلت و مطلب خاصی نبود که خدای تعالی بخواهد آن را با چنین تأکیدی بیان نماید و همانطور که فرموده بود: و خدا اراده کرده است که توبه شما (مردم) را بپذیرد، همان طور هم می فرمود: خدا اراده کرده است که رجس و پلیدی را از شما (مردم) پاک نماید و آنها از پر رجس و پلیدی پاک شده و کاملاً تطهیر گردیده اند.

۳. تضعیف شأن نزول آیه مودّت

اشاره

این آیه از آن دسته آیاتی است که شیعه و سنّی طبق آن به وجوب داشتن محبت به اهل بیت علیهم السلام استدلال نموده اند. خدای تعالی در این آیه شریفه می فرماید:

{قُل لَّا أسْئَلُكُمْ عَلَيهِ أجراً إلاَّ الْمَوَدَّة فی الْقُرْبَى}.(۱)

ابن تیمیه این گونه اشکال را مطرح می کند:

قوله ایجاب موده اهل البیت بقوله تعالی: {قُلْ لا أسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فی الْقُرْبی} غلط ومما يدل على هذا ان الایه مكيه ولم يكن على بعد قد تزوج بفاطمه ولا ولد لهما اولاده.(۲)

و در جایی دیگر می نویسد:

اما قوله وانزل الله فيهم {قُلْ لا أسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فی الْقُرْبى} فهذا كذب، فان هذه الآيه فى سوره الشورى وهى مكيه بلاـ ريب، نزلت قبل أن يتزوج على بفاطمه، وقبل ان يولد له الحسن والحسين... وقد ذكر طائفه من المصنفين من اهل السنه والجماعه

۱- شوری / ۲۳.

۲- ابن تیمیه، منهاج السنهْ، ج۲، ص۱۱۸.

والشیعه من اصحاب احمد وغیرهم حدیثا عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم «ان هذه الآیه لما نزلت قالوا یا رسول الله من هؤلاء؟ قال: علی وفاطمه وابناهما وهذا کذب بالانفاق اهل المعرفه بالحدیث، ومما یبین ذلک ان هذه الآیه نزلت بمکه باتفاق اهل العلم، فان سوره الشوری جمیعها مکیه بل جمیع آل حمیم کلهن مکیات.(۱)

او می گوید:

سخن علاّمه حلّی که می گوید: طبق آیه: {قُل لاَّ أَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فی الْقُرْبَی} بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیتم)، دوستی و مودّت اهل بیت واجب است اشتباه است، زیرا این آیه مکّی است و در زمان نزول آن نه علی با فاطمه ازدواج کرده بود و نه فرزندی داشته اند.(۲)

همچنین در این باره می نویسد:(۳)

سخن او - علاّمه حلّی - که می گوید: این که خدا آیه: {قُل لاَّ أَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْراً إِلاَّ لْمَوَدَّهَ فی الْقُرْبَی} [بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیتم)]، را در شأن آنان نازل کرده، سخنی دروغ است؛ زیرا این آیه در سوره شوری قرار دارد و این سوره بدون شکّ مکّی است و قبل از ازدواج علی علیه السّلام با فاطمه علیهاالسّلام و تولّد حسن و حسین علیه السّلام نازل شده است.

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۷، ص۱۰۳.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنّهْ، ج۲، ص۱۱۸.

۳- همان، ج۷، ص۱۰۳.

تا این که می گوید:

و عدّه ای از نویسندگان اهل سنّت و جماعت و شیعه اعمّ از پیروان احمد و دیگران نقل کرده اند: وقتی این آیه نازل شد، از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند: ای پیامبر خدا! اهل بیت چه کسانی هستند؟ فرمود: «عليٌ وفاطمه وابناهما» [علی و فاطمه و دو فرزند آنان]، ولی باید گفت این روایت به اتّفاق حدیث شناسان دروغ است؛ به دلیل این که این آیه به اجماع اهل علم در مکّه نازل شده چون تمام آیات سوره شوری مکّی است، بلکه همه سوره های حامیم مکّی هستند.

نقد و بررسی:

ابن تیمیه اشکالاتی بر این آیه وارد می کند که آیه مکی است در حالی که آیاتی که درباره توحید یا معارف عقل و انتقاد ازبت پرستی باشد غالباً مکی می باشند و آیاتی که در مورد جهاد و مناظره با یهود و نصاری و... باشد غالباً مدنی است تناسب آیه با مدنی بودن همخوانی دارد.

همچنین مفسران بر این عقیده اند که این آیه مکی است؛

۱. قرطبی می گوید:

سوره شورا بنابر قول حسن و عکرمه و جابر، مکی است و ابن عباس و قتاده می گوید: چهار آیه در مدینه نازل شد، که یک آیه {قُل لَّآ أَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ أجْراً...} است.(۱)

۲. ابو حیان از ابن عباس نقل کرده که سوره شورا مکی است به جز چهار

ص: ۸۷

۱- قرطبی، تفسیر قرطبی، ج۱۶، ص۱.

آیه آن از {قُل لّاَ أسْئَلُكَمْ عَلَیهِ أجْراً...} تا آخر چهار آیه که در مدینه نازل شده است.(۱)

از طرفی اگر آیه مودت مکی هم باشد باز مشکلی نیست که مودت شامل کسانی باشد که بعد از نزول آیه متولد شده باشند آیه شامل همه معصومین علیه السّلام از ائمه می شود و منظور از مودت در اینجا اهل بیت رسول خداست.

دوستی و مودت درباره خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سفارش شده و این آیه دلالت بر وجوب مودّت و محبّت به اهل بیت عصمت و طهارت علیه السّلام دارد که بسیاری از علمای اهل تسنن نیز بر این مسأله اعتراف دارند.

شیخ حسن بن علی السقاف در کتاب «صحیح شرح العقیدهْ الطحاویهْ» این گونه می نویسد:

محبه آل البیت رسول الله صلی الله علیه وآله فریضه عقائدیه من الله تعالی علی کل مسلم ومؤمن، والدلیل علیها من القرآن قوله تعالی: {قُلْ لا أسْئَلُكُمْ عَلَیْهِ أجْراً إلاَّ الْمَوَدَّهَ فی الْقُرْبی}(۲). والدلیل علی تفضیل الله لهم قوله تعالی {إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَكُمْ تَطْهِیراً}.(۳)

دوستی اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم واجبی عقیدتی از جانب خداوند برای هر مسلمان ومؤمنی است؛ و دلیل بر این مطلب، کلام خداوند است که می فرماید: بگو در مقابل آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی درباره خویشاوندان.

ص: ۸۸

۱- بحر المحیط، ج۷، ص۵۰۷.

۲- شوری / ۲۳.

۳- سقاف، حسن، صحیح شرح العقیدهْ الطحاویهْ، ص۶۵۳.

و دلیل بر برتری دادن ایشان از جانب خداوند، کلام خداست که می فرماید:

جز این نیست که خدا اراده کرده است آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه بگرداند.

در ادامه می گوید:

والمراد بالأخذ بآل البیت والتمسّک بهم هو محبتهم والمحافظه علی حرمتهم والتأدب معهم والاهتداء بهدیهم وسیرتهم والعمل بروایاتهم والاعتماد علی رأیهم ومقالتهم واجتهادهم وتقدیمهم فی ذلک علی غیرهم.(۱)

و مقصود از گرفتن اهل بیت و تمسّک به ایشان، محبت ایشان و نگه داشتن احترام ایشان است؛ و نیز راه جویی به هدایت ایشان و سیره ایشان و عمل به روایات شان و تکیه نمودن بر نظرشان و کلام شان و اجتهادشان و مقدم داشتن ایشان بر غیر ایشان است.

و برای تعیین مراد از «ذوی القربی» و اهل بیت می نویسد:

وأهل البیت هم سیدنا علی والسیده فاطمه وسیدنا الحسن وسیدنا الحسین علیه السّلام وذریتهم من بعدهم ومن تناسل منهم للحدیث الصحیح الذی نص النبی صلی الله علیه و آله وسلم فیه علی ذلک، ففی الحدیث الصحیح: نزلت هذه الآیه علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم {إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً} فی بیت ام سلمه، فدعا النبی صلی الله علیه و آله وسلم فاطمه وحسنا وحسینا فجلّلهم بکساء وعلی خلف ظهره فجلله بکساء ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بیتی فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا». قالت ام سلمه: وأنا معهم یا نبی الله؟ قال: «أنت علی مکانک وأنت إلی خیر». هذا لفظ

۱- همان، ص۶۵۴.

الترمذی (۵ / ۶۶۳ برقم ۳۷۸۷) من حدیث عمرو بن أبی سلمه، وهو فی صحیح مسلم (۴ / ۱۸۸۳ برقم ۲۴۲۴) من حدیث السیده عائشه.(۱)

اهل بیت؛ ایشان سرور ما علی علیه السّلام است و نیز سیده ما فاطمه، و سرور ما حسن و سرور ما حسین علیه السّلام؛ و نسل ایشان بعد از ایشان، و هر کس که از نسل ایشان باشد؛ به خاطر حدیث صحیحی که در آن رسول خداصلی الله علیه وآله بر این مطلب تصریح کرده اند؛ پس در روایت صحیحی آمده است که این آیه در خانه ام سلمه بر رسول خداصلی الله علیه وآله نازل شد که «جز این نیست که خدا اراده کرده است آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه بگرداند». پس رسول خداصلی الله علیه وآله، فاطمه علیهاالسّلام، حسن و حسین علیه السّلام را خواندند؛ و بر روی ایشان عبایی کشیده که علی علیه السّلام در پشت سر ایشان بود؛ پس عبا را بر روی ایشان هم کشیدند؛ سپس فرمودند: خدایا! ایشان اهل بیت من هستند؛ پس، از ایشان پلیدی را دور نما و ایشان را پاک و پاکیزه بگردان؛ ام سلمه گفت: ای رسول خدا! آیا من هم با ایشان هستم؟ فرمودند: تو در جایگاه خود هستی و تو در خیر و نیکی هستی (یعنی از اهل بیت نیستی اما گرانقدری). این لفظ روایت ترمذی است از حدیث عمرو بن سلمه و در صحیح مسلم از روایت عائشه آمده است.

فخر رازی، مفسّر بزرگ اهل تسنن، در کلامی نسبتاً طولانی این موضوع را این گونه مطرح می کند:

از ابن عباس نقل شده که رسول خداصلی الله علیه وآله وقتی به مدینه آمدند، مخارج و حقوق مسلمانان بر ایشان سنگین آمد. پس انصار گفتند: این همان مردی

۱- سقاف، حسن، صحیح شرح العقیدهْ الطحاویهْ، ص۶۵۵.

است که خداوند شما را به واسطه ایشان هدایت نمود. او خواهرزاده شماست که به شهر شما فرود آمده، پس باید اموالی را برای او جمع آوری نمایید. پس اموالی را جمع کردند و به خدمت آن حضرت آوردند. رسول خداصلی الله علیه وآله آن اموال را نپذیرفت و پس فرستاد. سپس این آیه نازل شد: {قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فی الْقُرْبی}؛ بگو: برای ایمان آوردن شما مزدی نمی خواهم، مگر آن که نزدیکان و خویشان مرا دوست بدارید.(۱)

سپس فخر رازی از کشّاف روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است:

هر کس بر محبت آل محمدصلی الله علیه وآله بمیرد، شهید مرده است، هر کس بر محبت آل محمدصلی الله علیه وآله بمیرد آمرزیده مرده است. هر کس بر محبت آل محمدصلی الله علیه وآله بمیرد با ایمان کامل مرده است، هر کس بر محبت آل محمدصلی الله علیه وآله بمیرد بشارت دهد او را ملک الموت به بهشت و... هر کس بر بغض آل محمدصلی الله علیه وآله بمیرد کافر مرده است.(۲)

در ادامه می گوید:

و من می گویم: آل محمدصلی الله علیه وآله آن جماعتی هستند که امورشان به آن حضرت صلی الله علیه وآله راجع باشد. پس هر کس امرش بیشتر به آن حضرت برگردد، باید از آل او باشد. و شک نیست که تعلق و رابطه میان فاطمه علیهاالسّلام،علی علیه السّلام، حسن و حسین صلی الله علیه وآله با رسول خداصلی الله علیه وآله شدیدترین

۱- فخر رازی، تفسیر الکبیر، ج۲۷، ص۱۶۴.

۲- همان، ج۲۷، ص۱۶۵؛ محی الدین، تفسیر ابن عربی، ج۲، ص۴۳۲.

تعلّقات بود. و این به تواتر معلوم است؛ پس ایشان آل هستند. ایضاً میان مردم درباره «آل» اختلاف به وجود آمده است. بعضی گفته اند: «آل» نزدیکان و خویشان هستند و بعضی گفته اند: امت آن حضرت «آل» هستند. پس اگر آن را حمل بر نزدیکان کنیم، باز هم ایشان «آل» می باشند و اگر حمل بر «امت» کنیم - امتی که دعوت حضرت را قبول فرموده اند - بازهم ایشان «آل» هستند. پس به هر تقدیر آنان «آل» خواهند بود. اما در این که غیر ایشان مندرج در لفظ آل هستند، اختلاف وجود دارد، چون این آیه نازل شد، پرسیده شد: یا رسول الله! نزدیکان شما که حبّ آنان بر ما واجب شده است چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: «علی، فاطمه و دو پسرشان». پس ثابت می شود که این چهار تن از اقارب پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله می باشند.(۱)

پس از اثبات این مطلب، می توان گفت: زیارت، تعظیم و تکریم، به آنها اختصاص یافته است. دلایل این سخن عبارت اند از:

اولاً: آیه {قُلْ لاأسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فی الْقُرْبی} و آنچه بیان کردیم.

ثانیاً: هیچ شکی نیست که پیامبرصلی الله علیه وآله، حضرت فاطمه علیهاالسّلام را بسیار دوست می داشت و می فرمود: «فاطمه بضعه مني يؤذيني ما يؤذيها؛ فاطمه پاره تن من است، آنچه او را اذیت کند، مرا اذیت می نماید»(۲) و درباره حضرت علی، امام حسن و امام حسین علیه السّلام به تواتر ثابت است که پیامبرصلی الله علیه وآله آنان را نیز دوست می داشت،(۳)

۱- فخر رازی، تفسیر الکبیر، ج۲۷، ص۱۶۵؛ عربی، محیی الدین، تفسیر ابن عربی، ج۲، ص۴۳۲.

۲- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، مستدرک حاکم، ص ۹۵۰، ح۴۸۰۱.

۳- همان، کتاب فضائل الصحابهْ، ص۹۵۴؛ قندوزی حنفی، ینابیع المودهْ، ص۱۶۴.

و محبت رسول خدا به آنها لازمه اش محبت امت پیامبر به خاندان آن حضرت است که واجب می باشد.

ثالثاً: تنها دعای واجبی که در نماز وجود دارد و به قصد دعا خوانده می شود، صلواتی است که در تشهد وجود دارد. این موضوع، دلیل اهمیت و تعظیم آل رسول خداصلی الله علیه وآله است که در غیر آل آن حضرت وجود ندارد. همه اینها دلالت دارد بر این که حب آل پیامبرصلی الله علیه وآله واجب است.(۱) تفاسیر دیگر نیز اعتراف دارند که مراد از «ذوی القربی»، اهل بیت عصمت و طهارت اند.

سیوطی آورده است که ابن عباس می گوید:

وقتی آیه {قُلْ لاأَسْئَلُکُمْ...} نازل شد، عرض شد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ! خویشانی که مودّت آنان بر ما واجب است چه کسانی هستند؟ فرمودند: «عليٌ وفاطمه وولداهما».(۲) از ابن عباس در جای دیگری نقل کرده است که منظور از آیه {ومن یقترف حسنه}، مودّت و حبّ آل محمدصلی الله علیه وآله است، همچنانکه از ابی سعید روایت نموده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرموده اند: سوگند به کسی که جانم دردست اوست؛ هیچ کس به ما اهل بیت بغض ندارد مگر این که وارد آتش می گردد.(۳)

محی الدین عربی سنی در تفسیر {ومن یقترف حسنه} می گوید:

محبت آل پیامبرصلی الله علیه وآله که علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السّلام هستند، حسنه و نیکی است، و آن محبت ایجاد نمی شود مگر بر اساس صفای درون و بقای

۱- فخر رازی، تفسیرکبیر، ج۱۴، ص۱۶۴.

۲- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج۷، ص۳۰۰؛ عبدالله بن احمد، تفسیر النسفی، ج۳، ص۱۰۵؛ طبری، محمد، تفسیر طبری، ج۱۱، ص۱۴۰؛ عربی، محیی الدین، تفسیر ابن عربی، ج۲، ص۴۳۲.

۳- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، جاول، ج۷، ص۳۰۰.

پاکی فطرت که این خود سبب توفیق در تابع بودن و پـذیرفتن هـدایت آنان و رسـیدن به مقام شـهود است تا آنجا که صاحب محبت اهل بیت علیه السّلام از پیروان ولایت می شود و در روز قیامت با آنان محشور می گردد.(۱)

۴. انکار حدیث سفینه نوح

اشاره

یکی از روایت های معروفی که در مورد اهل بیت طاهرین علیه السّـلام نقل شـده و در کتاب های شـیعه و سـنی موجود است، حدیث سفینه نوح است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق.(۲)

مثل اهل بیت من مانند مثل کشتی نوح است هرکس سوار آن شود نجات یابد و هرکس از آن تخلف کند غرق شود.

ابن تیمیه منکر این حدیث شده و می گوید:

وأما قوله مثل اهل بیتی مثل سـفینه نوح فهذا لایعرف له إسـناد صـحیح ولا هو فی شـیء من کتب الحدیث التی یعتمد علیها فإن کان قد رواه مثل من یروی أمثاله من حطاب باللیل الذین یروون الموضوعات فهذا ما یزیده وهنا.(۳)

و امـا کلاـم رسول خداصـلی الله علیه وآله که فرمودنـد: مثال اهل بیت منماننـد کشتی نوح است، من برای این روایت سـندی صحیح نمی شناسم و در هیچ یک

ص: ۹۴

۱- عربی، محیی الدین، تفسیر ابن عربی، ج۲، ص۴۳۳.

۲- الحاکم النیسابوری، ابی عبدالله، المستدرک علی الصـحیحین، ج۲، ص۳۴۳ و ج۳، ص۱۵۱؛ الهیثمی، مجمع الزوائـد، ج۹، ص۱۶۸؛ ابن حجر، فتـح البـاری، ج۴، ص۳۳؛ طـبرانی، المعجم الاوسـط، ج۴، ص۱۰ و الزرنـدی الحنفی، نظم درر السـمطین، ص۲۳۵.

۳- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنّهْ، ج۷، ص۳۹۵.

از کتاب های روایی که بر آن تکیه می شود، نیامده است؛ هر کس که این روایت را نقل کرده؛ همانند دیگران که چنین روایت هایی را نقل کرده اند، از کسانی هستند که نیمه های شب هیزم جمع می کنند - (کنایه از دروغگویی) - نقل آنها به سستی این روایت می افزاید. (نه اینکه آن روایت را سند دار کند).

نقد و بررسی:

ابن تیمیه منکر حدیث مزبور گردیده در حالی که افراد بسیاری آن را نقل کرده اند که به مواردی از آنها اشاره می کنیم:

۱. أمیرالمؤمنین علیه السّلام؛ ۲. أبوذر؛ ۳. عبدالله بن عباس؛ ۴. أبو سعید خدری؛ ۵. أبو الطفیل؛ ۶. أنس بن مالك؛ ۷. عبدالله بن الزبیر؛ ۸. سلمه بن الأكوع و... .

و بسیاری از علمای اهل تسنن در کتاب های معتبرشان این روایت را نقل کرده اند: از جمله: ۱. أحمد بن حنبل؛ ۲. بزّار؛ ۳. أبو یعلی؛ ۴. ابن جریر طبری؛ ۵.نسائی؛ ۶. طبرانی؛ ۷. دارقطنی؛ ۸. حاکم نیشابوری؛ ۹. ابن مردویه؛ ۱۰. أبو نعیم إصفهانی؛ ۱۱. خطیب بغدادی؛ ۱۲ أبو مظفّر سمعانی؛ ۱۳. ابن اثیر؛ ۱۴. محب الطبری؛ ۱۵. ذهبی؛ ۱۶. ابن حجر عسقلانی؛ ۱۷. سخاوی؛ ۱۸. سیوطی؛ ۱۹. ابن حجر مکّی؛ ۲۰. متقی هندی؛ ۲۱. شیخ علی قاری؛ ۲۲. منّاوی و... .

میرحامد حسین، مؤلف «عبقات الانوار»، آن را از نود دانشمند اسلامی که همگان از مشاهیر اهل تسنن بوده اند، نقل کرده است. مرحوم سید هاشم بحرینی، این حدیث را با یازده سند از دانشمندان سنی و با سی و نه طریق از دانشمندان شیعه نقل نموده است.

روایتی که اهل سنت آن را در کتابهایشان نقل کردند:

احمد بن حنبل در این باره می گوید:

سمعت اباذر وهو آخذ بباب الکعبه: من عرفنی، فانا من قد عرفنی، ومن انکرنی، فأنا ابوذر، سمعت النبی صلی الله علیه و آله وسلم یقول: ثم الا ان مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها فهلک.(۱)

در حالی که ابوذر خود را به درب خانه کعبه چسبانده بود شنیدم که می گوید: هرکس مرا می شناسد که می شناسد و آن کس که مرا نمی شناسد بداند که من ابوذر هستم و از رسول خدا شنیدم که می گفت: هان بدانید که مثال اهل بیت من همچون کشتی نوح است که هرکس بر آن سوار گشت نجات یافت و هرکس از آن روی گرداند هلاک گشت.

جمع بندی

آیات و روایاتی در مورد فضائل اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وجود دارد که شیعه و سنّی بر آن اتفاق نظر دارند و قرآن به عنوان اولین و معتبرترین منبع شناخت اهل بیت علیه السّلام، آنان را به صورت اجمال معرفی می کند: آیه تطهیر با بیان معصوم بودن اهل بیت علیه السّلام از هرگونه پلیدی و آلودگی، جایگاه، ارزش و منزلت آنان را در اسلام مشخص می کند و وظیفه و مسؤولیت الهی آنان را بهتر می شناساند و عالمان شیعه و سنی ماجرای نزول آیه تطهیر را درباره افراد برگزیده و شایسته از خاندان رسالت دانسته اند گروهی درباره زنان رسول خداصلی الله علیه وآله اختلاف وجود دارد. آیه مباهله همراه با رفتار حضرت پیامبرصلی الله علیه وآله، اشخاص عینی و مصادیق تک تک اهل بیت علیه السّلام را به مسلمانان می نمایاند و بر اهل بیت بودن حضرت علی علیه السّلام، حضرت فاطمه علیهاالسّلام، امام حسن و امام حسین علیه السّلام مُهر تأیید می زند. آیه شریفه مودّت

۱- احمد بن حنبل، فضائل الصحابهْ، ج۲، ص۷۸۵؛ ذهبی، المستدرک وبذیله، ج۲، ص۳۴۳.

نیز شأن و مقام بسیار والا و عظیم الشأن آنها را نزد خداوند مشخص می کند و وظیفه علمی و عملی مسلمانان را در قبال اهل بیت علیه السّلام روشن می سازد. همچنین حدیث سفینه نوح که بسیاری از بزرگان فریقین به آن اعتراف کرده اند، هدایت و ضلالت مسلمانان را در گرو پیروی و عدم پیروی از اهل بیت می داند.

اما ابن تیمیه برخلاف مسلمانان، منکر این فضائل گردیده و شأن نزول آیه شریفه مباهله که در مورد پیغمبر و امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیه السّلام است را انکار می کند و می گوید: هیچ کس در فضائل با پیامبر برابر نیست، حتی امیرالمومنین علی علیه السّلام؛ همچنین عصمت را در آیه تطهیر و محبت و دوست داشتن اهل بیت را در آیه مودت انکار نموده و منکر همه فضائل اهل بیت علیه السّلام گردیده است. در صورتی که اهل تسنن افتخار می کنند که محبت اهل بیت علیه السّلام را دارند و معتقدند که این آیات در حق اهل بیت علیه السّلام نازل شده، همان طور که حسن بن سقاف بر این باور است که مقدم داشتن و احترام کردن اهل بیت حتی سادات بر دیگران، از این آیات استنباط می شود.(۱)

۱- سقاف، حسن، صحیح شرح العقیدهْ الطحاویهْ، ص۶۵۵.

فصل دوم: نقد و بررسی آرای ابن تیمیه در مورد امیرالمؤمنین علیه السّلام

۱. انکار همه فضائل حضرت علی علیه السّلام

اشاره

احمد بن حنبل درباره فضائل امیرالمؤمنین، علی علیه السّلام، عباراتی دارد که در ضمن آنها بیان می کند؛ فضائلی که درباره آن حضرت وارد شده، درباره ی هیچ یک از اصحاب صحیح نیست. ولی ابن تیمیه، درباره کلام احمدبن حنبل که در فضایل بیکران امیرمؤمنان علیه السّلام نقل شده است، این گونه می نویسد:

أحمد بن حَنبل لَم يقُل: إنَّه صحّ لِعَليّ عليه السّلام مِنَ الفَضائِل ما لَم يَصح لِغَيرِه، بَل أحمَد أجلّ مِن أن يَقُول مِثل هَذا الكِذب، بل نُقل عنه أنه قال: رُوِيَ لَهُ ما لَم يُروَ لِغَيره.(۱)

احمد بن حنبل نگفته که فضائلی برای امیرالمؤمنین علی علیه السّلام وجود دارد که برای غیر او این فضائل صحت ندارد، بلکه احمد بالاتر از آن است که چنین دروغی را بگوید، از احمد این گونه نقل شده که: فضائلی برای امیرالمؤمنین روایت شده که برای غیر او روایت نشده است.

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۷، ص۳۷۴.

و باز در این باره می گوید:

قول من قال: صُحِّحَ لِعلَی علیه السّلام مِنَ الفَضائِل ما لَم یَصح لِغَیرِه کذب لایَقوله أحمَد وَلاغَیرَه مِن أئِمَه الحَدیث،(۱) لکن قد یقال: روی له ما لم یرو لغیره.

سخن کسی که گفته است: برای علی علیه السّلام فضائلی هست که برای غیر او صحیح نیست دروغی است که نه احمد و نه دیگران از راویان حدیث نگفته اند، بلکه گاهی گفته می شود: برای علی علیه السّلام روایاتی آمده که برای غیر او نیامده است.

نقد و بررسی:

آنچه ابن تیمیه بر انکار آن اصرار دارد، به طور صریح ابن ابی یعلی - یکی از بزرگان حنابله - آن را در کتابش از محمدبن منصور طوسی نقل می کند و می گوید:

سمعت أحمد بن حنبل یقول: ما روی فی فضائل أحد من أصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله بالأسانید الصحاح ما روی فی علی بن أبی طالب.(۲)

آنچه در مورد فضائل امیرالمؤمنین علیه السّلام با سندهای صحیح نقل شده است، در مورد فضائل هیچ کدام از صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله نقل نشده است.

همچنین ابوالولید بن شحنه می گوید:

قال أحمد بن حنبل: لم یصح فی فضل أحد من الصحابه ما صح فی فضل علی علیه السّلام.(۳)

ص: ۱۰۰

۱- همان، ج۸، ص۴۲۱.

۲- ابی یعلی، ابوالحسین، طبقات الحنابلهْ، ج۲، ص۱۰۶.

۳- روضهْ المنابر، ترجمه امیرالمؤمنین.

احمد بن حنبل گفته است: در فضیلت هیچ یک از صحابه صحیح نیست، آنچه در فضیلت علی علیه السّلام، صحیح می باشد.

و ابن حجر نیز در این زمینه می گوید:

قال أحمد وإسماعیل القاضی والنسائی وأبوعلی النیشابوری: لم یرد فی حقّ أحدٍ من الصحابه بالأسانید الجیاد أکثر ممّا جاء فی علی علیه السّلام.(۱)

در حق هیچ یک از صحابه با سندهای خوب [و صحیح] وارد نشده است، بیشتر از آنچه درباره امیرالمؤمنین علی علیه السّلام روایت شده است.

۲. انکار حدیث «تشبیه»

اشاره

احادیثی در کتب شیعه و اهل تسنن وارد شده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله، از هر پیامبری یک صفت بارز ذکر نموده اند و فرموده اند که هرکس می خواهد این صفات را ببیند به علی بن ابی طالب علیه السّلام نگاه کند. به عنوان نمونه آن حضرت می فرمایند:

من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب.(۲)

هرکس می خواهد به آدم از جهت علمش و به نوح از جهت تقوایش و به ابراهیم از جهت حلمش و بردباریش و به موسی از جهت هیبتش و به عیسی از جهت عبادتش نگاه کند به علی بن ابی طالب نگاه کند، که این احادیث به حدیث «تشبیه» معروف شده اند.

۱- عسقلانی، احمد، فتح الباری، ج۷، ص۸۹؛ هیثمی، احمد، الصواعق المحرقهْ، ص۱۲۰؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج۳، ص۵۱۵.

۲- تفتازانی، شرح المقاصد فی علم الکلام، ج۲، ص۳۰۰.

ابن تیمیه در مورد حدیث «تشبیه» این گونه می نویسد:

عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم أنه قال من أراد أن ینظر إلی آدم فی علمه وإلی نوح فی تقواه وإلی إبراهیم فی حلمه وإلی موسی فی هیبته وإلی عیسی فی عبادته فلینظر إلی علی بن أبی طالب... هذا الحدیث کذب موضوع علی رسول اللهصلی الله علیه وآله بلاریب عند أهل العلم بالحدیث... .(۱)از رسول خدا روایت شده که فرمودند: هرکس می خواهد به آدم از جهت علمش و به نوح از جهت تقوایش و به ابراهیم از جهت حلم و بردباریش و به موسی از جهت هیبتش و به عیسی از جهت عبادتش نگاه کند به علی بن ابی طالب نگاه کند... . این حدیث نزد عالمان احادیث بدون شک دروغ بوده و بر رسول خداصلی الله علیه وآله جعل شده است.

نقد و بررسی:

این حدیث را ابن مغازلی در «مناقب» و عاصمی در «زین الفتی» با سندهای متعدد از انس بن مالک، و ابن شاهین با سند در کتاب «السنّهْ» از ابوسعید خدری، ابن بطّه عکبری حنبلی با سند از ابن عباس و حاکم نیشابوری در «تاریخ نیشابور» با سند از ابوالحمراء روایت کرده اند. در این زمینه هم ابن تیمیه در ادعای جعلی بودن این حدیث از ابن جوزی تقلید کرده است. او در کتاب «الموضوعات» می گوید:

هذا حدیث موضوع، و أبوعمر متروک.(۲)

این شخص ظاهراً همان عبدالرحمن بن عائذ حمصی است که حدیث او در

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۵، ص ۵۱۰.

۲- ابن جوزی، الموضوعات، ج ۱، ص ۳۷۰.

سنن چهارگانه اهل تسنن آمده است و نسائی و ابن حجر او را توثیق کرده اند و ابن حبان نیز او را در «الثقات» ذکر کرده است.(۱)

ابن ابی الحدید، در «شرح نهج البلاغه»، ج۲، ص۲۳۶ و حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی، در «کفایهْ الطالب»، ص۴۵ و محب الدین طبری در «الریاض النضره»، ج۲، ص۲۱۸ و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه»، ص۱۲ همچنین محدثین شیعی نیز حدیث مزبور را نقل کرده اند.

این حدیث را راویان فراوانی از اهل تسنن نقل کرده اند که به ذکر مواردی می پردازیم:

الف) ابوبکر، عبدالرزاق بن همام بن نافع حمیری.

ب) احمد بن حنبل.

پ) ابوحاتم، محمد بن ادریس حنظلی رازی.

ت) عبیدالله ابن محمد بن احمد عکبری، معروف به ابن بطه.

ث) ابوبکر، احمد بن موسی مردویه اصفهانی.

ج) ابوعبدالله، محمد بن یوسف گنجی شافعی، صاحب کفایه.

چ) میرزا محمد بن معتمد خان بن رستم حارثی بذخشی.

ح) مولوی ولی الله بن حبیب الله.(۲)

۳. تضعیف حدیث «غدیر»

اشاره

یکی از احادیث مشهور و متواتر در کلام فریقین حدیث غدیر است، اما

۱- عسقلانی، ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج۳، ص۳۷۹.

۲- هندی، علامه میر حامد، عبقات الانوار، حدیث تشبیه.

ابن تیمیه آن را از احادیث ضعیف می داند و می گوید:

وأما قوله من کنت مولاه فعلی مولاه فلیس هو فی الصحاح لکن هو مما رواه العلماء وتنازع الناس فی صحته فنقل عن البخاری وإبراهیم الحربی وطائفه من أهل العلم بالحدیث أنهم طعنوافیه.

حدیث (من کُنت مولاه فَعَلیّ مولاه) در صحاح وجود ندارد، ولی علما آن را نقل کرده اند و مردم در صحّت آن اختلاف دارند. از بخاری، ابراهیم حربی و عده ای از اهل حدیث نقل شده که آنان در این حدیث طعن وارد کرده و آن را تضعیف نموده اند... .(۱)

نقد و بررسی:

ترمذی این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و آن را صحیح دانسته و خوشبختانه فردی وجود ندارد که در این حدیث اختلاف کرده باشد، و اگر کسی منکر آن بود، ابن تیمیه نام او را ذکر می کرد.

متأسفانه ابن تیمیه در تضعیف این حدیث و احادیث دیگری که در مدح اهل بیت علیه السّلام به خصوص حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام وارد شده، آن قدر تندروی کرده که ناصرالدین البانی که از اتباع او در مسائل اعتقادی امت است، تصریح کرده وی در تضعیف احادیث سرعت داشته است،

بدون آن که طرق آن را مورد بررسی قرار دهد.(۲) در حقیقت ابن تیمیه به خاطر دشمنی با شیعه و اهل بیت علیه السّلام در صدد تضعیف بدون دلیل تمام احادیث فضائل و مقامات اهل بیت علیه السّلام و در رأس آنان امام علی علیه السّلام بر آمده است.

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۷، ص۳۱۹.

۲- آلبانی، محمد ناصر، سلسلهْ الاحادیث الصحیحهْ، ح ۱۷۵۰.

اعتراف علمای اهل تسنن به صحّت حدیث «غدیر»

اشاره

علماء زیادی از اهل تسنن بر صحت حدیث «غدیر» اعتراف کرده اند که به مواردی از آنها اشاره می کنیم:

الف) علامه شمس الدین الجزری الشافعی (متوفای۸۳۳ ه-)

شمس الدین جزری که کتاب مستقلی درباره فضائل امیرمؤمنان علیه السّلام نوشته، درباره حدیث غدیر می گوید:

هذا حدیث حسن من هذا الوجه، صحیح من وجوه کثیره تواتر عن امیرالمؤمنین علی، وهو متواتر أیضاً عن النبی صلی الله علیه وآله رواه الجم الغفیر عن الجم الغفیر، ولاعبره بمن حاول تضعیفه من لا اطلاع له فی هذا العلم.

وی پس از نقل حدیث «غدیر» می گوید:

این حدیث از این جهت حسن و از جهات زیادی صحیح و از جهت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام و رسول خداصلی الله علیه وآله متواتر است، گروه های زیادی از گروه های زیادی دیگر آن را روایت کرده اند، سخن کسانی که بدون آگاهی از دانش حدیث آن را ضعیف دانسته اند ارزشی ندارد و نباید به آن اعتنا کرد.(۱)

ب) سبط ابن جوزی (متوفای ۶۵۴ه-)

سبط ابن جوزی، نوه دختری أبوالفرج بن جوزی، از بزرگان قرن هفتم اهل تسنن در «تذکرة الخواص» درباره حدیث «غدیر» می گوید:

اتّفق علماء السیر علی أنّ قصّه الغدیر کانت بعد رجوع النبی صلی الله علیه وآله من

۱- جزری الشافعی، محمد، أسنی المطالب فی مناقب سیدنا علی بن أبی طالب علیه السّلام، ص۴۸.

حجّه الوداع فی الثامن عشر من ذی الحجّه جمع الصحابه وکانوا مائه وعشرون ألفاً وقال: (من کنت مولاه فعلی مولاه) الحدیث، نص صلی الله علیه وآله علی ذلک بصریح العباره دون التلویح والاشاره.

دانشمندان متخصص در تاریخ اسلام اتفاق دارند که: قصه غدیر بعد از بازگشت رسول خداصلی الله علیه وآله از حجهْ الوداع در هجدهم ذی الحجه اتفاق افتاد، اصحاب و یارانش را که صد و بیست هزار نفر بودند جمع کرد به آنان فرمود: هر کس من او را مولا ـ و رهبرم؛ پس علی مولا ـ و رهبر او است، در این روایت رسول خداصلی الله علیه وآله با صراحت و نه با کنایه و اشاره، علی علیه السّلام را پیشوا قرار داد.(۱)

پ) علامه اسماعیل ابن محمد العجلونی الجراحی (متوفای ۱۱۶۲ه-)

عجلونی نویسنده کتاب «کشف الخفاء» از دانشمندان مشهور سنّی در قرن دوازدهم، درباره حدیث غدیر می گوید:

«من کنت مولاه فعلی مولاه» «رواه الطبرانی وأحمد والضیاء فی المختاره عن زیدبن أرقم و علی وثلاثین من الصحابه بلفظ اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فالحدیث متواتر أو مشهور». حدیث: «من کنت مولاه فعلی مولاه» را طبرانی و احمد و ضیاء در کتابش المختارهْ ، از زید بن ارقم و علی علیه السّلام و سی نفر از صحابه نقل کرده اند، پس حدیث، متواتر و مشهور است.(۲)

۱- سبط بن الجوزی الحنفی، یوسف، تذکرهْ الخواص، ص۳۷.

۲- العجلونی الجراحی، إسماعیل، کشف الخفاء ومزیل الإلباس عما اشتهر من الأحادیث علی السنهْ الناس، ج۲، ص۳۶۱، رقم ۲۵۹۱.

ت) محمد بن اسماعیل صنعانی (متوفای۱۱۸۲ه–)

ت) محمد بن اسماعیل صنعانی(۱) (متوفای۱۱۸۲ه–)

صنعانی، نویسنده کتاب معتبر «سبل السلام» درباره حدیث غدیر می گوید:

حدیث من کنت مولاه فهذا علی مولاه أخرجه جماعه من أئمه الحدیث منهم أحمد والحاکم من حدیث ابن عباس وابن أبی شیبه وأحمد من حدیث ابن عباس عن بریده و أحمد و ابن ماجه عن البراء و... و قد عده أئمه من المتواتر.

گروهی از بزرگان و پیشوایان در دانش حدیث؛ مانند:

احمد حنبل و حاکم نیشابوری و ابن ابی شیبه و ابن ماجه، حدیث: من کنت مولاه... را با سند روایت کرده اند.

برخی از پیشوایان آن را از احادیث متواتر شمرده اند.(۲)(۳)

ث) محمد بن جعفر الکتانی (متوفای۱۳۴۵ه–)

وی که از مشاهیر قرن چهاردهم است، درباره حدیث غدیر می گوید:

وفی روایه لأحمد أنه سمعه من النبی صلی الله علیه وآله ثلاثون صحابیا وشهدوا به لعلی لما نوزع أیام خلافته وممن صرح بتواتره أیضا المناوی فی التیسیر نقلا عن السیوطی وشارح المواهب اللدنیه وفی الصفوه للمناوی.

در نقل احمد آمده است که سی نفر از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله برای علی علیه السّلام شهادت دادند که حدیث غدیر را از زبان پیامبر شنیده اند، و از

۱– اسماعیل باشا بغدادی (متوفای۱۳۳۹ه–) در هدیهْ العارفین می نویسد: «السید محمد بدرالدین ابن المتوکل علی الله اسماعیل بن صلاح الامیر الکحلانی ثم الصنعانی رئیس العلماء والخطیب بها هو من اصحاب الحدیث والاجتهاد؛ او رئیس علما و خطیب آنها و از اصحاب حدیث و اجتهاد بود».

۲– صنعانی، محمد بن إسماعیل الأمیر، توضیح الأفکار لمعانی تنقیح الأنظار، ج۱، ص۲۴۳.

۳– القنوجی، صدیق بن حسن، أبجد العلوم الوشی المرقوم فی بیان أحوال العلوم، ج۲، ص۶۶.

کسانی که تصریح به تواتر آن دارد، مناوی است که آن را از سیوطی و شارح «المواهب اللدنیهْ» نقل کرده است.(۱)

ج) محمد ناصر البانی معاصر»

ج) محمد ناصر البانی(۲) «معاصر»

محمد ناصر البانی، محدث مشهور و معاصر وهابی که بیش از صد جلد کتاب نوشته، درباره حدیث غدیر می گوید:

وللحدیث طرق أخری کثیره جمع طائفه کبیره منها الهیثمی فی المجمع(۳) (۹/ ۱۰۳-۱۰۸) و قد ذکرت و خرجت ما تیسّر لی منها مما یقطع الواقف علیها بعد تحقیق الکلام علی أسانیدها بصحه الحدیث یقینا، و إلا فهی کثیره جدا، وقد استوعبها ابن عقده فی کتاب مفرد، قال الحافظ ابن حجر: منها صحاح ومنها حسان.

و جمله القول أن حدیث الترجمه حدیث صحیح بشطریه، بل الأول منه متواتر عنه صلی الله علیه وآله کما ظهر لمن تتبع أسانیده وطرقه، وما ذکرت منها کفایه.

برای حدیث غدیر سند های بسیاری ذکر شده است که افراد زیادی مانند

ص: ۱۰۸

۱- الکتانی، محمد بن جعفر أبوعبدالله، نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ج۱، ص۱۹۵.

۲- بن باز مفتی اسبق وهابیت حجاز می گوید: در عصر حاضر دانشمندی داناتر از شیخ ناصر البانی به علم حدیث در زیر آسمان سراغ ندارم.

۳- و نیز می نویسد: وسئل سماحته عن حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله: «ان الله یبعث لهذه الأمه علی رأس کل مائه سنه من یجدد لها دینها» فسئل من مجدد هذا القرن، فقال: الشیخ محمد ناصرالدین الألبانی هو مجدد هذا العصر فی ظنی والله أعلم. از بن باز درباره این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: در هر صد سال خداوند احیاگری برای دینش می فرستد، سؤال شد، که چه کسی اکنون مجدّد دین است؟ گفت: به گمان من احیاگر سنّت و دین در این زمان البانی است ولی خدا داناتر است.

هیثمی درکتابش «المجمع الاسناد» آن را ذکر کرده اند، و من آنچه آورده ام اندکی از آن است که هر کسی پس از آشنایی با اسناد آن یقین به صحت پیدا می کند. ابن عقده همه راه های نقل آن را در کتابی مستقل جمع کرده است و ابن حجر بنابر بعضی از اسناد، آن را صحیح و بر بعضی از اسناد، حسن دانسته است.

خلاصه سخن آن که هر دو قسمت این روایت [من کنت مولاه فعلی مولاه؛ اللهم وال من والاه] صحیح هستند؛ بلکه قسمت اول آن به صورت متواتر از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده است.(۱)

چ) شعیب الارنؤوط (معاصر)

شعیب الارنؤوط، محقق مشهور و معاصر سنّی که کتاب های بسیاری از جمله «تهذیب الکمال»، «سیر اعلام النبلاء»، «مسند احمد» و... را تحقیق و تصحیح کرده است، در تحقیق کتاب مسند احمد، در ذیل حدیث ۳۰۶۲ نکاتی را یادآور می شود و از جمله می گوید:

قوله «من کنت مولاه فعلی مولاه» لها شواهد کثیره تبلغ حدّ التواتر.

فرمایش رسول خداصلی الله علیه وآله که فرمودند: «من کنت مولاه فعلی مولاه»، شواهد بسیاری دارد که آن را به مرحله تواتر می رساند.(۲))،(۳)

ص: ۱۰۹

۱- البانی، محمد ناصر، السلسلهْ الصحیحهْ، ج۴، ص۲۴۹.
۲- شیبانی، احمد، مسند أحمد بن حنبل، (الأحادیث مذیلهْ بأحکام شعیب الأرنووط علیها) ج۱، ص۳۳۰، ذیل حدیث ۳۰۶۲.
۳- البانی، محمد ناصر، السلسلهْ الصحیحهْ، ج۴، ص۲۴۹.

نقل حدیث غدیر در کتب اهل تسنن

اشاره

بزرگان اهل تسنن در کتب معتبرشان، حدیث غدیر را نقل کرده اند که ما به ذکر عبارات برخی از آنها می پردازیم:

الف) ترمذی از أبوطفیل

حدثنا محمد بن بَشَّارٍ حدثنا محمد بن جَعْفَرٍ حدثنا شُعْبَهُ عن سَلَمَهَ بن كُهَيْلٍ قَال سمعت أبَا الطُّفَيْلِ يحدث عن أبی سَرِيحَهَ أو زَيْدِ بن أرْقَمَ شَكَّ شُعْبَهُ عن النبی صلى الله عليه وآله قال: من كنت مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ قال: أبو عِيسَى هذا حَدِيثٌ حَسَنٌ صحيح وقد رَوَى شُعْبَهُ هذا الحديث عن مَيْمُون ابن عبدالله عن زَيْدِ بن أرْقَمَ عن النبی صلى الله عليه وآله وأبو سَرِيحَهَ هو حُذَيْفَهُ بن أسِيدٍ الْغِفَارِيُّ صَاحِبُ النبی.

أبی سریحه و یا زیدبن أرقم (تردید از شعبه است) از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند: هرکس من مولای او هستم، پس علی مولای او است. ابوعیسی می گوید: این حدیث حسن و صحیح است. شعبه این روایت را از میمون بن عبدالله از زید بن أرقم از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده است. أبوسریحه همان حذیفهْ بن أسید غفاری، صحابی رسول خداصلی الله علیه وآله است.(۱)

محمد ناصر البانی بعد از نقل این روایت می گوید:

اخرجه الترمذی وقال: حدیث حسن صحیح. قلت: واسناده صحیح علی شرط الشیخین.

ترمذی آن را نقل کرده و گفته است: این روایت حسن و صحیح است.

ص: ۱۱۰

۱- ترمذی، محمد، سنن الترمذی، ج۵، ص۶۳۳، ح۳۷۱۳، بَاب مَنَاقِبِ عَلِيٍّ بن أبی طَالِبٍ علیه السّلام.

من می گویم که سند آن با شرایطی که بخاری و مسلم برای صحّت روایت قائل هستند، صحیح است.(۱)

ب) ابن ماجه قزوینی از سعدبن أبی وقاص

حدثنا عَلِيُّ بن مُحَمَّدٍ ثنا أبو مُعَاوِيَةَ ثنا مُوسَى بن مُسْلِمٍ عن بن سَابِطٍ وهو عبد الرحمن عن سَعْدِ بن أبی وَقَّاصٍ قال قَدِمَ مُعَاوِيَةُ فی بَعْضِ حَجَّاتِهِ فَدَخَلَ علیه سَعْدٌ فَذَكَرُوا عَلِيًّا فَنَالَ منه فَغَضِبَ سَعْدٌ وقال تَقُولُ هذا لِرَجُلٍ سمعت رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم يقول من كنت مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ وَسَمِعْتُهُ يقول أنت مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ من مُوسَی إلا أَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِی وَسَمِعْتُهُ يقول لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ الْيَوْمَ رَجُلًا يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ.

عبدالرحمن، معروف به ابن سابط، از سعد بن ابی وقّاص نقل کرده است که در یکی از سال های حج که معاویه به مکّه رفته بود، سعدبن ابی وقّاص به ملاقات او رفت. در این هنگام، حاضران برای خوشحال کردن معاویه، از حضرت علی علیه السّلام بدگویی می کردند.

سعد از شنیدن نکوهش آنان خشمناک شد و گفت: چنین سخنان نابه جا و نابخردانه را درباره بزرگواری می گویید که خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمودند: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه». و شنیدم خطاب به حضرت علی علیه السّلام، می فرمود:

انت منّی بمنزله هارون من موسی الّا أنّه لا نبیّ بعدی.

تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود.

۱- الألبانی، محمد ناصر، سلسلهْ الأحادیث الصحیحهْ، ج۴، صص ۳۳۱ -۳۳.

و شنیدم که می فرمود: همانا پرچم جنگ را امروز به مردی می سپارم که خدا و رسولش او را دوست می دارد.(۱)

محمد ناصر البانی نیز بعد از نقل روایت می گوید:

اخرجه ابن ماجه. قلت: و إسناده صحیح.(۲)

ابن ماجه آن را نقل نموده و من می گویم: سلسله سندش صحیح است.

پ) ابن ماجهْ قزوینی از براءبن عازب

حدثنا عَلِیُّ بن مُحَمَّدٍ ثنا أبو الْحُسَیْنِ أخبرنی حَمَّادُ بن سَلَمَهَ عن عَلِیِّ بن زَیْدِ بن جُدْعَانَ عن عَدِیِّ بن ثَابِتٍ عن الْبَرَاءِ بن عَازِبٍ قال أَقْبَلْنَا مع رسول اللهِ صلی الله علیه وآله فی حَجَّتِهِ التی حَجَّ فَنَزَلَ فی بَعْضِ الطَّرِیقِ فَأَمَرَ الصَّلاهَ جَامِعَهً فَأَخَذَ بِیَدِ عَلِیٍّ فقال أَلَسْتُ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ من أَنْفُسِهِمْ قالوا بَلَی قال أَلَسْتُ أَوْلَی بِکُلِّ مُؤْمِنٍ من نَفْسِهِ قالوا بَلَی قال فَهَذَا وَلِیُّ من أنا مَوْلاهُ اللهم وَالِ من وَالاهُ اللهم عَادِ من عَادَاهُ.

عدی بن ثابت از براء بن عازب نقل کرده است که در «حجهْ الوداع» که افتخار همراهی با رسول خداصلی الله علیه وآله را داشتیم، در بازگشت، در یکی از مسیرها دستور داد

برای نماز جمع شویم و در آنجا دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: «ألست أوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أنْفُسِهِمْ؟؛ آیا من سزاوارتر نیستم به مؤمنان از خود آنها؟» همگی تصدیق کرده و بله گفتند! باز فرمود: «ألست أولی بکلّ مؤمن من نفسه؛ آیا من نسبت به تک تک مؤمنان از خود آنها سزاوارتر نیستم؟» باز هم تصدیق کرده و بله گفتند. سپس اشاره به حضرت علی علیه السّلام کرده و فرمود: «فهذا ولیّ من أنا مولاه»؛

ص: ۱۱۲

۱- ابن ماجه القزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵، ح ۱۲۱.

۲- ألبانی، محمّد ناصر، سلسهْ الأحادیث الصحیحهْ، ج ۴، ص ۲۴۹.

اکنون که مرا تصدیق کردید، بدانید که علی علیه السّلام به هر مؤمنی همان مقام اولویتی را دارد که من نسبت به آن مؤمن دارم.

سپس فرمود: پروردگارا! دوست علی علیه السّلام را دوست بدار، و دشمن او را دشمن بدار.(۱)

البانی بعد از نقل این روایت می گوید:

این حدیث صحیح است.(۲)

ت) ابن حجر عسقلانی از امیرمؤمنان علیه السّلام

وقال إسحاق: أخبرنا أبو عامر العقدی، عن کثیربن زید، عن محمد بن [عمر] بن علی عن أبیه، عن علی قال: إن النبی صلی الله علیه وآله حضر الشجره بخم، ثم خرج آخذا بید علی قال: «ألستم تشهدون أن الله تبارک وتعالی ربکم؟» قالوا: بلی. قال صلی الله علیه وآله: «ألستم تشهدون أن الله ورسوله أولی بکم من أنفسکم وأن الله تعالی ورسوله أولیاؤکم؟». فقالوا: بلی. قال: «فمن کان الله ورسوله مولاه فإن هذا مولاه، وقد ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلوا کتاب الله تعالی، سببه بیدی، وسببه بأیدیکم، واهل بیتی.

حضرت علی علیه السّلام فرموده است: رسول خداصلی الله علیه وآله در زیر درختی در محل «خم» قرار گرفته بود، طولی نکشید از زیر درخت بیرون آمده و دست مرا گرفت و خطاب به مردم فرمود: ای مردم! مگر نه این است که گواهی می دهید، خدای تعالی پروردگار شماست؟ در پاسخ گفتند: آری! فرمود:

مگر نه این است که گواهی می دهید، خدا و رسول او از جان

۱- ابن ماجه القزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص۴۳، ح۱۱۶، فَضْلِ عَلِیِّ بن أبی طَالِبٍ.
۲- البانی، محمّد ناصر، صحیح ابن ماجه، ج ۱، ص۲۶، ح۱۱۳.

شما به شما سزاوارترند و خدا و رسول او مولای شمایند؟ گفتند: آری! فرمود: بنابراین، کسی که خدا و رسول او مولای او هستند، به راستی این شخص علی علیه السلام مولای اوست. اینک، در میان شما دو اثر ارزنده و گرانبها می گذارم که هرگاه به آنها تمسّک کنید، هرگز در منجلاب گمراهی گرفتار نخواهید شد: یکی، کتاب خداست که ریسمان استوار میان شما و خدا می باشد که یک طرف آن متصل به حق تعالی است و طرف دیگرش در اختیار شماست و دیگری، اهل بیت من است.

ابن حجر بعد از نقل این روایت می گوید:

(هذا إسناد صحیح)، وحدیث غدیر خم قد أخرج النسائی من روایه أبی الطفیل عن زید بن أرقم، وعلی وجماعه من الصحابه، وفی هذا زیاده لیست هناک، وأصل الحدیث أخرجه الترمذی أیضا.

سند این روایت صحیح است. حدیث غدیر خم را نسائی از طریق أبوطفیل از زید بن أرقم و نیز از علی علیه السّلام و گروهی از صحابه نقل کرده است. در این روایت چیزهایی است که در آنها نیست. اصل حدیث را ترمذی نیز نقل کرده است.(۱)

ث) احمد بن حنبل از ریاح بن الحرث

حدثنا عبدالله حدثنی أبی ثنا یحیی بن آدَمَ ثنا حَنَشُ بن الحرث بن لَقِیطٍ النخعی الأشجعی عن رِیَاحِ بن الحرث قال جاء رَهْطٌ إلی عَلِیٍّ بِالرَّحْبَهِ فَقَالُوا السَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلاَنَا قال کَیْفَ أَکُونُ مَوْلاکُمْ وَأَنْتُمْ قَوْمٌ عَرَبٌ قالوا سَمِعْنَا رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه وآله یوم غدیرخم یقول من کنت مَوْلاهُ فان هذا

۱- عسقلانی، أحمد، المطالب العالیهْ بزوائد المسانید الثمانیهْ، ج۱۶، ص۱۴۲، ح۳۹۴۳.

مَوْلاهُ قال رِيَاحٌ فلما مَضَوْا تَبِعْتُهُمْ فَسَأَلْتُ من هَؤُلاءِ قالوا نَفَرٌ مِنَ الأَنْصَارِ فِيهِمْ أبو أَيُّوبَ الأنصارى.

نخعى از رياح بن حارث روايت كرده است كه گروهى در رحبه، حضور مبارك حضرت على عليه السّلام شرفياب شدند، سلام بر آن حضرت كرده گفتند: «السّلام عليك يا مولانا» حضرت على عليه السّلام از آنان پرسيد: چگونه من مولاى شما هستم با آن كه شما از گروه عرب مى باشيد؟ در پاسخ گفتند: به دليل آن كه در روز غدير خم از رسول خداصلى الله عليه وآله شنيديم كه مى فرمود:

من كنت مولاه فانّ هذا مولاه.

هركس من مولاى اويم پس قطعاً اين (على) مولاى اوست.

رياح گويد: پس از آن كه گروه مورد نظر از حضور مبارك مرخّص شدند، دنبال آنان رفته و از كسانى پرسيدم كه اينان از چه تيره اى هستند؟ گفتند: از مردم «انصار» هستند كه در ميان آنها أبوأيوب انصارى نيز وجود داشت.(۱)

البانى بعد از نقل اين روايت مى گويد:

أخرجه أحمد والطبرانى من طريق حنش بن الحارث بن لقيط النخعى الأشجعى عن رياح بن الحارث. قلت: وهذا إسناد جيد رجاله ثقات. وقال الهيثمى:

رواه أحمد و الطبرانى، ورجال أحمد ثقات.

اين روايت را احمد و طبرانى از طريق حنش بن حارث بن لقيط از رياح بن حارث نقل كرده اند. نظر من اين است كه سند اين روايت نيكو و راويان آن ثقه هستند. و هيثمى گفته است كه: احمد و طبرانى آن را نقل كرده اند و راويان مسند احمد ثقه هستند.(۲)

۱- شيبانى، أحمد بن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج۵، ص۴۱۹، ح ۲۳۶۰.
۲- البانى، محمد ناصر، السلسلة الصحيحة، ج۴، ص۲۴۹.

ج) احمد بن حنبل از أبی طفیل

حدّثنا عبدالله حدّثنی أبی ثنا حُسَيْنُ بن مُحَمَّدٍ وأبو نُعَيْمِ الْمَعْنَى قَالا ثنا فِطْرٌ عن أبی الطُّفَيْلِ قال جَمَعَ علی الناس فی الرَّحَبَةِ ثُمَّ قال لهم أَنْشُدُاللهَ كُلَّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ سمع رَسُولَ اللهِ صلی الله عليه وآله يقول يوم غَدِيرِ خُمٍّ ما سمع لَمَّا قام فَقَامَ ثَلاثُونَ مِنَ الناس وقال أبونُعَيْمٍ فَقَامَ نَاسٌ كَثِيرٌ فَشَهِدُوا حين أَخَذَهُ بيده فقال لِلنَّاسِ أَتَعْلَمُونَ انی أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ من أَنْفُسِهِمْ قالوا نعم يا رَسُولَ اللهِ صلی الله عليه وآله قال من كنت مَوْلاهُ فَهَذَا مَوْلاهُ اللهم وَالِ من وَالاهُ وَعَادِ من عَادَاهُ قال فَخَرَجْتُ وَكَأَنَّ فی نفسی شَيْئاً فَلَقِيتُ زَيْدَ بن أَرْقَمَ فقلت له انی سَمِعت عَلِيًّاعليه السّلام يَقُول كَذَا وَكَذَا قال فَما تُنْكِرُ قَد سَمِعت رَسُولَ اللهِ صلی الله عليه وآله يَقُول ذلِکَ لَه.

فطر بن خلیفه از ابوطفیل نقل کرده است حضرت علی علیه السّلام مردم را در رحبه گرد آورد و فرمود: سوگند می دهم هر مرد مسلمانی که غدیر خم را به خاطر دارد و سخنی را که در آن روز از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیده است، از جای برخیزد. سی تن از مردم برای اقامه ی شهادت بر پای خاستند. ابو نعیم، گفته است که گروه بسیاری قیام کردند و اعلام کردند آن هنگام حاضر بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست امیرالمؤمنین علی علیه السّلام را به دست مبارک خود گرفت و خطاب به مردم فرمود: آیا می دانید که من سزاوارتر به مؤمنان از خود آنها می باشم؟ همگی فرمایش رسول خداصلی الله علیه وآله را تصدیق کردند و به همین دلیل بود که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من کنت مولاه فهذا مولاه» و اضافه کرد: پروردگارا! دوست علی علیه السّلام را دوست بدار، و دشمن علی علیه السّلام را دشمن بدار.

ابوطفیل گفت: از میان جمع در حالی بیرون رفتم که در خودم احساس ناراحتی می کردم و در بازگشت از اجتماع مردم، به دیدار زید بن ارقم

رفتم و به او گفتم: از علی علیه السّلام چنین و چنان شنیدم و ناراحت شدم! زید گفت: آنچه را که شنیدی انکار مکن! زیرا آنچه را که شنیده ای من خود از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیده ام!(۱)

البانی بعد از نقل این روایت می گوید:

أخرجه أحمد (۴ / ۳۷۰) وابن حبان فی «صحیحه» (۲۲۰۵ - موارد الظمآن) وابن أبی عاصم (۱۳۶۷ و ۱۳۶۸) والطبرانی (۴۹۶۸) والضیاء فی «المختاره» (رقم - ۵۲۷ بتحقیقی).

قلت: واسناده صحیح علی شرط البخاری. وقال الهیثمی فی «المجمع» (۹/ ۱۰۴): رواه أحمد و رجاله رجال الصحیح غیرفطر بن خلیفه وهو ثقه.

این روایت را احمد در مسند، جلد ۴، صفحه ۳۷۰، ابن حبان در صحیحش، إبن أبی عاصم، طبرانی، و ضیاء در المختاره که خود آن را تحقیق کرده ام، نقل نموده اند.

نظر من این است که این روایت، طبق شرایطی که بخاری برای صحت حدیث قائل است، صحیح است. هیثمی در «مجمع الزوائد» گفته است که آن را احمد نقل کرده و راویان حدیث احمد، راویان «صحیح بخاری» هستند؛ غیر از فطربن خلیفه که او نیز ثقه است.(۲)

۴. تکذیب ذیل حدیث غدیر

اشاره

ابن تیمیه ذیل حدیث غدیر را نوعی دروغ پردازی می داند و این گونه می نویسد:

أن هذا اللفظ وهو قوله اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من

۱- شیبانی، أحمدبن حنبل، مسند، ج۴، ص ۳۷۰، ح ۱۹۳۲۱.

۲- البانی، محمد ناصر، السلسلهٔ الصحیحهٔ، ج۴، ص ۲۴۹.

نصره واخذل من خذله کذب باتفاق أهل المعروفه بالحدیث.

جمله (اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه وانصر من

نصره واخذل من خذله) از نظر تمام آگاهان حدیث دروغ است.(۱)

نقد و بررسی:

ابن تیمیه در این باره ادعایی کرده، در حالی که بسیاری از بزرگان حدیث از اهل تسنن مثل احمدبن حنبل(۲)، نسائی(۳)، ابن ابی شیبه (۴)، طبرانی(۵)، حاکم نیشابوری(۶) و ضیاء مقدسی(۷)، بزاز(۸))، ابن ابی عاصم(۹)، ابن ماجه(۱۰) و... آن را نقل کرده اند. آیاایشان از محدثین اهل تسنن نیستند که به پیامبر نسبت دروغ داده اند؟ به علاوه بزرگانی چون ابن حبان، حاکم نیشابوری و ضیاء مقدسی با سند صحیح این ذیل را نقل یا تصریح به صحّت آن نموده اند.

ناصرالدین البانی هم حدیث غدیر را با ذیلش در کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحهْ» آورده و آن را از طرق مختلف تصحیح نموده و در آخر می گوید:

شیخ الاسلام ابن تیمیه ذیل حدیث غدیر را تضعیف و گمان نموده که

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۷، ص۵۵.

۲- شیبانی، احمد، مسند، ج۱، صص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۵۲.

۳- نسائی، احمد، سنن نسائی، ج۵، صص ۱۳۲ و ۱۳۴ و ۱۳۶ و ۱۵۴.

۴- ابن شیبه کوفی، ابوبکر، المصنف، ج۶، صص ۳۶۶ و ۳۶۸.

۵- طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج۵، ص۱۶۶؛ طبرانی، سلیمان، المعجم الصغیر، ج۱، ص۱۱۹.

۶- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، مستدرک حاکم، ج۳، ص۱۱۸.

۷- ضیاء مقدسی، المختاره، ج۲، ص۱۰۵.

۸- مسند بزاز، ج۲، ص۱۳۳و ج۳، ص۳۵.

۹- ابن ابی عاصم، السنهْ، ج۲، ص۵۶۶.

۱۰- قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، ج۱، ص۴۵.

دروغ است. این مبالغات او در نتیجه تسریعش در تضعیف احادیث پدید آمده؛ قبل از آن که طرق آن را جمع کرده و در آنها دقت نظر کند.(۱)

ابن حجر نیز در «لسان المیزان» می گوید:

ابـن تیمیـه در ردّ احـادیثی کـه ابن مطهر نقـل کرده؛ بسـیار بر آنهـا حمله می کنـد. ولی در ردّیه خـود بر احـادیث، بسـیاری از احادیث خوب را که در حال نوشتن کتابش به یاد نداشته رد نموده؛ زیرا به جهت گستردگی محفوظاتش تنها به آنچه در سینه داشته اعتماد کرده و حال آن که انسان فراموشکار است.(۲)

۵. تکذیب حدیث «مؤاخاهْ»

اشاره

راویان بسـیاری نقل کرده اند که در روز مواخات و برادری، پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله علی علیه السّلام را برادر خود قرار داد، اما ابن تیمیه می نویسد:

أمّا حدیث المؤاخاه، فباطل موضوع، فإنّ النبی صـلی الله علیه و آله وسلم لم یؤاخ أحداً...(۳) حدیث المؤاخاه لعلی ومؤاخاه أبی بکر لعمر من الأکاذیب...(۴). النبی صـلی الله علیه و آله وسـلم لم یؤاخ علیاً ولاغیره، بل کل ما روی فی هذا فهو کذب؛(۵) إنّ هذا الحدیث موضوع عند أهل الحدیث لایرتاب أحد من أهل المعرفه بالحدیث أنّه موضوع... .(۶)

۱- البانی، محمد ناصر، سلسلهْ الاحادیث الصحیحهْ، ج۴، ص۳۴۶.

۲- عسقلانی، احمد، لسان المیزان، ج۶، ص۳۱۹.

۳- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۴، ص۳۲.

۴- همان، ج۵، ص۷۱.

۵- همان، ج۷، ص۱۱۷.

۶- همان، ص ۳۶۰.

احادیث مؤاخاهٔ و عقد اخوّت بین علی علیه السّلام و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جعلی است. پیامبر با هیچ کس پیوند برادری نبسته و همچنین بین هیچ مهاجری با مهاجر دیگر و بین ابوبکر و عمر و بین هیچ انصاری با انصار دیگر، عقد اخوّت نبسته است.

نقد و بررسی:

با مراجعه به کتاب های اهل تسنن به بی اساس بودن ادّعای ابن تیمیه پی می بریم. ترمذی(۱)، نسائی(۲)، ابن عساکر(۳)، احمدبن حنبل(۴)، حاکم نیشابوری(۵)، و متقی هندی(۶) به عقد اخوّت بین پیامبرصلی الله علیه وآله و علی علیه السّلام اشاره کرده اند. ابن تیمیه در تضعیف و نسبت جعل دادن به این احادیث تنها بوده است.

چگونه ممکن است این حدیث را دروغ دانست و بزرگان اهل تسنن را که در کتاب های روایی خود آن را ثبت کرده اند؛ به نقل حدیث دروغ و جعلی متهم نمود، در حالی که این افراد نزد اهل تسنن از جلالت فوق العاده ای برخوردارند؟! همچنین برخی از بزرگان اهل تسنن در مقابل ابن تیمیه ایستاده و تضعیف و ردّ او را جواب داده اند.

ابن حجر در «فتح الباری» می گوید:

ابن تیمیه گفته: تشریع مؤاخاهٔ برای ارفاق بر یکدیگر و تألیف قلوب مردم

ص: ۱۲۰

۱- ترمذی، الجامع الصحیح، ج۵، ص۶۳۸.

۲- نسائی، خصایص امیرالمؤمنین علیه السّلام، ص۳.

۳- ابن عساکر، تاریخ امام علی علیه السّلام از تاریخ دمشق، ج۱، ص۱۱۷.

۴- شیبانی، احمد، مسند احمد، ج۱، ص۲۳۰.

۵- حاکم نیشابوری، مستدرک، ج۳، ص۱۴.

۶- هندی، علی، منتخب کنزالعمال در حاشیه مسند احمدبن حنبل، ج۵، ص۴۵.

نسبت به هم است و این درباره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم معنا ندارد. این توجیه وی در حقیقت ردّ یک نص است به قیاس.(۱)

زرقانی مالکی در «شرح المواهب اللّدنیهْ» این گونه می نویسد:

همان طور که ابن عبدالبر و دیگران معتقدند؛ این عهد برادری دو بار انجام شده است (از جمله یک بار در مکه پیش از آن که پیامبرصلی الله علیه وآله به مدینه مهاجرت کنند) در آنجا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مهاجران را با یکدیگر برادر قرار دادند تا در غم و سرور یکدیگر شریک و در راه حق، استوار باشند. در آن واقعه ابوبکر را برادر عمر قرار داد و همین طور میان هر دو نفر برادری ایجاد کرد تا این که علی علیه السّلام باقی ماند و او گفت: ای رسول خداصلی الله علیه وآله! میان تمام اصحابت برادری ایجاد کردی، چه کسی برادر من است؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند: «أنا اخُوک»؛ «من برادر تو هستم!»

احادیث بی شماری درباره برادری پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با علی علیه السّلام وارد شده است که ترمذی پس از نقل آن می گوید:

این حدیث، حدیث حسن است. همچنین حاکم نیشابوری این حدیث را نقل کرده و به صحّت آن حکم نموده است.

از پسر خلیفه دوم نقل شده که پیامبرصلی الله علیه وآله به علی علیه السّلام فرمودند:

اما تَرضی ان أكُون اخاك.

آیا خشنود نمی شوی که من برادر تو باشم؟

علی علیه السّلام عرض کرد: چرا؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند:

أنت اخی فی الدُّنیا وَالآخِرَه.

ص: ۱۲۱

۱- عسقلانی، فتح الباری فی شرح صحیح بخاری، ج۷، ص۲۱۷.

تو برادر من در دنیا و آخرت هستی.

زرقانی می افزاید:

ابن تیمیه برادری بین مهاجران را انکار کرده و می گوید که میان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و علی علیه السّلام هیچ عهد برادری رخ نداده است. او گمان می کند که این حدیث از احادیث دروغ است، اما حافظ ابن حجر عسقلانی سخن ابن تیمیه را رد کرده و گفته است که به قیاس این حدیث را نپذیرفته است.(۱)

طبرانی از أسماء بنت عمیس روایت کرده است که پیامبرصلی الله علیه وآله در حدیثی فرمودند: «أثَمَّ أخی؟؛ برادرم کجاست؟» هیثمی در «مجمع الزوائد» می گوید:

رجاله رجال الصحیح.((۲))

رجال آن، رجال صحیحی هستند.

ابن اثیر می گوید:

أخو رسول الله صلی الله علیه وآله وصهره علی ابنته... وآخاه رسول الله صلی الله علیه وآله مرّتین، فإنّ رسول الله صلی الله علیه وآله آخی بین المهاجرین ثم آخی بین المهاجرین والأنصار بعد الهجره وقال لعلی فی کلّ واحده منهما: أنت أخی فی الدنیا والآخره.(۳)

علی علیه السّلام برادر رسول خداصلی الله علیه وآله و داماد او است و دوبار رسول خداصلی الله علیه وآله او را به برادری برگزید، چون ایشان یک بار میان مهاجران و بعد از هجرت

۱- قسطلانی، شرح المواهب اللدنیهْ، ج۱، ص۲۷۳.
۲- هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۳۴.
۳- ابن اثیر، علی، اسدالغابهْ، ج۴، ص۹۱.

بین مهاجرین و انصار ایجاد برادری کرد و در هر یک از این دوبار، به علی علیه السّلام فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.

ابن حجر عسقلانی نیز می گوید:

لمّا آخی النبی صلی الله علیه وآله بین أصحابه قال له أنت أخی.(۱)

زمانی که پیامبرصلی الله علیه وآله بین اصحابش ایجاد برادری کرد، به علی علیه السّلام فرمود: تو برادر من هستی.

۶. تضعیف حدیث «عمار»

اشاره

به صورت متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که فرمودند:

تقتل عمار الفئه الباغیه.

عمار را گروه ظالم خواهند کشت.

ابن تیمیه در تضعیف این حدیث می نویسد:

فَههُنا لِلنّاس اقوال: مِنهُم من قدح فی حَدیث عَمّار.(۲)

در اینجا برای مردم اقوالی است، از جمله آنان کسی است که در حدیث عمار اشکال وارد کرده است.

در جایی دیگر می گوید: «فبعضهم ضعفه؛ برخی از افراد آن را تضعیف نمودند».

نقد و بررسی:

چرا ابن تیمیه نام کسانی که این حدیث را تضعیف کرده اند ذکر نکرده است؟ این حدیث که ثابت و متواتر است، ۲۴ نفر از صحابه آن را نقل کرده اند. ابن تیمیه

۱- عسقلانی، احمد، الاصابهْ، ج۲، ص۵۰۷.

۲- منهاج السنهْ، ج۲، ص۲۰۸.

به تبع تضعیف این حدیث به جنگ های حضرت علی علیه السّلام نیز اعتراض نموده است، در حالی که علمای اهل تسنن برخلاف آن معتقدند؛ از جمله:

الف) ابن حجر در شرح صحیح بخاری می نویسد: در این حدیث نشانه ای از نشانه های نبوت و فضیلتی آشکار برای علی علیه السّلام و عمار است، و نیز ردّی بر افراد ناصبی که گمان کرده اند علی علیه السّلام در جنگ هایش بر حق نبوده. حدیث «عمار را گروه ظالم می کشد»، بر این دلالت دارد که علی علیه السّلام در آن جنگ ها بر حق بود؛ زیرا اصحاب معاویه، عمار را به قتل رساندند.(۱)

ب) ابن کثیر در «البدایهْ والنهایهْ» می گوید:

این جریان کشته شدن عمار بن یاسر با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام است که اهل شام او را کشتند، با کشتن او به خوبی سرّ سخن رسول خداصلی الله علیه وآله روشن و آشکار شد که فرموده بود: گروه سرکش او را خواهند کشت و روشن شد که علی علیه السّلام بر حق و معاویه سرکش و یاغی است.(۲)

پ) نَووی در شرح «صحیح مسلم» گوید:

در همه این جنگ ها علی بر حق بود، این مذهب اهل تسنن است.(۳)

ت) ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» می گوید:

ما تردید نداریم که علی علیه السّلام از کسانی که با آنها جنگید برتر بود و او به حق سزاوارتر بود.(۴)

۱- ابن حجر، فتح الباری، ج۱۳، صص ۸۵ و ۸۶.
۲- ابن کثیر، اسماعیل، البدایهْ والنهایهْ، ج۷، ص۲۶۷.
۳- نَوَوی، شرح صحیح مسلم، ج۱۸، ص۲۸۸.
۴- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج۸، صص ۳۷ و ۲۱۰.

۷. ردّ حدیث «ولایت»

اشاره

ابن تیمیه در ردّ حدیث ولایت این گونه می نویسد:

ومثل قوله: «انت ولی کل مؤمن بعدی» فان هذا موضوع بإتفاق اهل المعرفه بالحدیث.

حدیث پیامبرصلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السّلام (تو سرپرست هر مؤمن بعد از من می باشی)، از نظر تمام آگاهان حدیث، جعلی و دروغ است.(۱)

همچنین در ضعف حدیث مزبور می گوید:

وکذلک قوله: «هو ولی کل مؤمن بعدی» کذب علی رسول الله.

و همچنین است گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله (او (علی) سرپرست هر مؤمنی بعد از من است)، این دروغ بستن بر رسول خداصلی الله علیه وآله است.(۲)

نقد و بررسی:

این حدیث را ترمذی در «سنن»(۳)، نسائی در «الخصائص» و احمدبن حنبل در «المسند» و «فضائل الصحابه» نقل کرده اند.(۴) ابن حبان آن را در «صحیح» خود نقل و تصحیح نموده است.(۵) حاکم نیشابوری بعد از نقل آن می گوید:

این حدیث صحیحی است که مطابق با شرط مسلم است، گرچه بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.(۶)

ص: ۱۲۵

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۳، ص۹.

۲- همان، ج۴، ص۱۰۴.

۳- ترمذی، محمد، سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب علی بن ابی طالب علیه السّلام.

۴- نسائی، خصایص امیرالمؤمنین علیه السّلام، ص۷۸، شیبانی، احمد، مسند احمد، ج۴، ص۴۳۷؛ فضائل الصحابه، ج۳، ص۶۰۵.

۵- ابن حبان، الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج۹، ص۴۲.

۶- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، مستدرک حاکم، ج۳، ص۱۱۰.

ابن حجر نیز در «الاصابهْ» بعد از نسبت دادن آن به ترمذی می گوید:

سند آن قوی است.(۱)

ناصرالدین البانی این حدیث را در کتاب «سلسلهْ الاحادیث الصحیحهْ» (حدیث شماره ۲۲۲۳) نقل و تصحیح سند نموده است. وی بعد از نقل برخی سندها می گوید:

این که شیخ الاسلام، ابن تیمیه، جرأت انکار و تکذیب این حدیث را در منهاج السنهْ(۲)) داشته، جای تعجب بسیار است. من علتی برای این تکذیب نمی بینم جز آن که بگویم او در ردّ شیعه سرعت به خرج می داده و مبالغه داشته است، خداوند از گناه ما و او بگذرد.(۳)

سیوطی در کتاب «القول الجلی فی مناقب علی»، تصحیح این حدیث را از ابن ابی شیبه نقل کرده است.(۴)

۸. تکذیب حدیث «ردّ الشمس»

اشاره

یکی از احادیثی که از معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است و در منزلت امیرالمؤمنین، علی علیه السّلام، ذکر شده است، حدیث ردّ شمس است.

اما ابن تیمیه آن را تکذیب می کند و می گوید:

وحدیث رد الشمس له قد ذکره طائفه کالطحاوی والقاضی عیاض وغیرهما، وعدوا ذلک من معجزات النبی ولکن المحققون من اهل العلم

ص: ۱۲۶

۱- ابن حجر، الاصابهْ، ج۲، ص۵۰۹.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۴، ص۱۰۴.

۳- البانی، سلسلهْ الاحادیث الصحیحهْ، ح۲۲۲۳.

۴- سیوطی احمد، القول الجلی، ص ۶۰.

والمعرفه بالحدیث یعلمون ان هذا الحدیث کذب موضوع کما ذکره ابن الجوزی فی کتابه الموضوعات.

حدیث ردّ الشمس را عده ای همچون طحاوی، قاضی عیاض و دیگران ذکر کرده و آن را از معجزات پیامبر دانسته اند؛ ولی اهل حدیث می دانند این حدیث دروغ و جعلی است، آن گونه که ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» ذکر کرده است.(۱)

نقد و بررسی:

حدیث مزبور را برخی از افراد که مورد اعتماد اهل تسنن هستند، تصحیح کرده اند.

ابن حجر در شرح صحیح بخاری می گوید:

طحاوی و طبرانی در «المعجم الکبیر» و حاکم و بیهقی در «الدلائل» از اسماء بنت عمیس نقل کرده اند: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر زانوی علی علیه السّلام خوابیده بود، نماز عصر علی علیه السّلام فوت شد. حضرت دعا کرد، خورشید برگشت تا این که علی علیه السّلام نماز به جای آورد و خورشید دوباره غروب کرد. ابن جوزی به خطا این حدیث را در الموضوعات ذکر کرده است. ابن تیمیه هم خطا کرده که در کتاب رد بر روافض آن را جعلی دانسته و خدا داناتر است.(۲)،(۳)

ص: ۱۲۷

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۴، ص۱۸۶.

۲- ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج۶، صص ۲۲۱ و ۲۲۲.

۳- افراد بسیاری از علما و حفاظ اهل تسنن این حدیث را نقل نموده و آن را تصحیح یا تحسین کرده اند از جمله: ۱. حافظ أبوالحسن عثمان بن أبی شیبه عبسی کوفی: المتوفّی (۲۳۹)، آن را سنن خودش نقل نموده است. ۲. حافظ أبوجعفر أحمد بن صالح مصری: متوفّی (۲۴۸)، بخاری در صحیحش و در مجموعه نظراتش، او را ثقه دانسته است. ۳. محمّد بن حسین أزدی: متوفّی (۲۷۷)، آن در کتابش که در مناقب علی علیه السّلام است آورده و آن را صحیح دانسته است، همانگونه که ابن ندیم و کورانی و دیگران آمده اند. (به لسان المیزان، ج۵، ص ۱۸۵، شماره ۷۲۵ مراجعه شود) ۴. حافظ أبوبشر محمّد بن أحمد دولابی: متوفّی (۳۱)، در کتابش به نام الذریهْ الطاهرهْ، ص۱۲۹، حدیث ۱۵۶ آن را آورده است. ۵. حافظ أبوجعفر أحمد بن محمّد طحاوی: متوفّی (۳۲۱)، در مشکل الآثار ج۲، ص۱۱؛ آن را با دو عبارت آورده و گفته است: این دو حدیث ثابت شده هستند و روایاتشان ثقه هستند. ۶. حافظ أبوجعفر محمّد بن عمرو عقیلی: متوفّی (۳۲۲) در الضعفاء الکبیر، ج۳، ص۳۲۷ رقم۱۳۲۸. ۷. حافظ أبوالقاسم طبرانی: متوفّی (۳۶) در المعجم الکبیر، ج۴، ص۱۴۵، ح۳۸۲، آن را آورده و گفته است: قطعاً آن حدیث جنس است. ۸. حاکم أبوحفص عمر بن أحمد الشهیر بن شاهین: متوفّی (۳۸۵)، آن حدیث را در مسند کبیرش آورده است. ۹. حاکم أبوعبدالله النیسابوری: متوفّی (۵۰۴) آن را در تاریخ نیشابور در شرح حال عبدالله بن حامد فقه واعظ آورده است. ۱۰. حافظ ابن مردویه أصبهانی: متوفّی (۴۱۶)، آن را در المناقب با سلسله سندش از ابی هریره نقل نموده است. ۱۱. أبو إسحاق ثعلبی: متوفّی (۴۲۷، ۴۳۷) آن را در تفسیرش و همچنین در قصص الانبیاء که موسوم به عرائس المجالس است در صفحه ۲۴۹ آورده است. ۱۲. فقیه أبوالحسن علیّ بن حبیب بصری بغدادی شافعی شهیر بالماوردی: متوفّی (۴۵). ۱۳. حافظ

أبـوبکر بیهقی: متوفّی (۴۵۸) آن را در الـدلائل نقـل نموده همـان گونه که در فیض القـدیر، تـألیف منـاوی، جلد۵، صفحه ۴۴ وجـود دارد. ۱۴. حافـظ خطیب بغـدادی: متـوفّی (۴۶۳) آن را در تلخیص المتشـــابه، ج۱، ص۲۲۵، شـماره ۳۵۳ و در کتـاب الاربعین آورده است. ۱۵. حافظ أبوزکریّا أصـبهانی الشهیر ابن مندهٔ: متوفّی (۵۱۲) آن را در کتـابش المعرفهْ آورده است. ۱۶. حافظ قاضی عیاض أبوالفضل مالکی أندلسی إمام وقته: متوفّی (۵۴۴)، آن را در کتابش به نام الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ج۱، ص۵۴۸، نقل نموده و صـحیح دانسته است. ۱۷. أخطب الخطبـاء خوارزمی، (متوفّی ۵۶۸) آن را در منـاقب، ص۶۳، ح۱۳ آورده است. ۱۸. حافظ أبوالفتح نطنزی، آن را در الخصائص العلویّهْ آورده است. ۱۹. أبومظفّر یوسف قزأوغلی حنفی، (متوفّی ۶۵۴) آن را در تـذکرهْ الخواص، ص۴۹ نقل نموده است. ۲۰. حافظ أبوعبـدالله محمّد بن یوسف کنجی شافعی، (متوفّی ۶۵۸)، این حـدیث را در کتابش کفایهْ الطالب در فصل مربوط به حدیث رد الشـمس آورده است. ۲۱. أبوعبدالله شمس الدین محمّد بن أحمد أنصاری أندلسی، (متوفّی ۶۷۱) در التذکرهْ بأحوال الموتی وأمور الآخرهً، ص۱۴ گفته است: خدای تعالی خورشید را برای پیامبرش بعـد از غروبش برگرداند تا علی علیه السّـلام نماز خواند. طحاوی آن را ذکر کرده و ثقه است: آن حدیث ثابت شـده ای است، بنـابراین اگر برگشت خورشـید، فایـده ای نداشـته و وقت (نمـاز) تجدیـد نشود، هرگز آن را برای پیامبر برنمی گرداند. ۲۲. شیخ الإسـلام حمّوئی (متوفی ۷۲۲)، آن را در فرائـد السـمطین، ج۱، ص۱۸۳، باب ۳۷، ح۱۴۶ آورده است. ۲۳. حافظ ولیّ الـدین أبـوزرعه عراقی (متوفّی ۸۲۶)، آن را در طرح التـثریب، از طریـق طبرانی در معجـم الکـبیر، ج۲۴، ص۱۴۵، حدیث ۳۸۲ آورده و گفته است: حسن است. ۲۴. إمام أبوربیع سـلیمان سبتی الشهیر بابن سبع: آن را در کتابش، شفاء الصدور آورده و صحیح دانسته است. ۲۵. حافظ ابن حجر ع–سقلانی (متوفّی ۸۵۲)، آن را در فتح الباری، ج۶، ص۲۲۲ آورده و گفته است: طحاوی و طبرانی در الکبیر و حاکم و بیهقی در الدلائل از اسـماء بنت عمیس نقل نموده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله وسـلم هنگامی که بر زانوی علی علیه السّلام خوابید و نماز عصر علی علیه السّلام، فوت گردید، دعا نمودند، پس خورشید برگشت تـا علی علیه السّـلام نمـاز خوانـد. سـپس غروب نمود. و این مطلبـی آشـکار در معجزه است و به تحقیق ابن جوزی به واسـطه ایراد نمـودنش بر این حـدیث در «الموضوعـات» خطـا نمـوده است. همچنین ابن تیمیه در کتـاب الرد علی الروافض در گمـانی که به جعـل این حـدیث داشـته است، و خـدا داناتر است. ۲۶. إمـام عینی حنفی (متـوفّی ۸۵۵) در عمدهْ القاری، شـرح صحیح بخاری، ج۱۵، ص۴۳ گفته است: چنین قضـیه ای درباره امام علی علیه السّـلام اتفاق افتاده است، حاکم آن را از اسماء بنت عمیس نقل نموده و حـدیث را آورده و سـپس می گوید: طحاوی آن را در مشـکل الآثار آورده است. سـپس کلام احمد بن صالح مذکور را متذکر می شود و می گوید: این حدیثی است که سلسـله سندش متصل و راویانش ثقه هستند و حال آنکه اعلال بن جوزی این حـدیث را رد می نمایـد. ۲۷. حافظ سـیوطی (متوفّی ۹۱۱) آن را در جمع الجوامع نقـل نموده است. ۲۸. نورالدین سمهودی شافعی (متوفّی ۹۱۱). ۲۹. حافظ أبوالعبّاس قسطلانی (متوفّی ۹۲۳) آن را در المواهب اللدنیهْ، ج۲، ص۵۲۸، از طریق طحـاوی و قاضـی عیـاض و ابن منـده و ابن شـاهین و طبرانی و أبی زرعه از حـدیث اسـماء بنت عمیس و از طریق ابن مردویه از حـدیث ابی هریره آورده است. ۳۰. حافظ ابن دبیع (متوفّی ۹۴۴) در تمییز الطیّب من الخبیث، ص۹۶، ح۶۳۳، آن را نقل نموده و تضـعیف احمد و ابن جوزی در مورد این روایت را متذکر شده است، سپس با تصـحیح طحاوی و صاحب شفاء، ضعف آن را جبران نموده است. سپس می گویـد: آن را ابن منـده و ابن شاهین و دیگران از حدیث اسـماء بنت عمیس و غیر آن نقل نموده است. ۳۱. سیّد عبدالرحیم بن عبدالرحمن عبّاسی (متوفّی ۹۶۳). ۳۲. حافظ شهاب الدین ابن حجر هیثمی (متوفّی ۹۷۴) آن را در الصواعـق المحرقهْ، ص۱۲۸، کرامت بزرگی برای امیرالمؤمنین علیه السّـلام شـمرده و می گوید: حدیثی که ابن جوزی آن را رد نموده، طحاوی و قاضـی در الشـفاء آن را صـحیح دانسته و شیخ الاسلام ابو رعه آن را حسن دانسته و دیگران

از او تبعیت نموده اند و جمعی که آن را جعلی دانسته اند رد نموده اند. ۳۳. ملاّ علیّ قاری (متوفّی ۱۴۱) در المرقاهْ شرح المشکاهْ، ج۴، ص۲۸۷ می گوید: اما رد الشمس به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از اسماء روایت شده است. ۳۴. نورالدین حلبی شافعی (متوفّی ۴۴۱). ۳۵. شهاب الدین خفاجیّ حنفی (متوفّی ۶۹۱) در شرح الشفا، ج۳، ص۱۱، می گوید: طبرانی آن را با سندهای متفاوت نقل نموده است. راویان آن اکثر ثقه هستند. ۳۶. ابوالعرفان شیخ برهان الدین إبراهیم بن حسن بن شهاب الدین کردی کورانی ثمّ المدنی (متوفّی ۲۱۱). در کتابش الامم الإیقاظ الهمم، ص۶۳، از الذریهْ الطاهرهْ؛ تألیف حافظ أبی بشر دولابی، ص۱۲۹، ح۱۵۶ آورده است. ۳۷. أبوعبدالله زرقانی مالکی، (متوفّی ۱۱۲۲) آن را در شرح المواهب، ج۵، صص۱۱۳–۱۱۸، تصحیح نموده و می گوید: ابن جوزی در اینکه آن را از احادیث جعلی شمرده، خطا نموده است. و در ردّ بر ابن تیمیه کوشش زیادی نموده و می گوید: از چیزهای بسیار عجیب، این کلام ابن تیمیه است. ۳۸. شمس الدین حنفی شافعی (متوفّی ۱۱۸۱). ۳۹. میرزا محمّد بدخشی در نزل الابرار، ص۷۹، می گوید: حدیثی است که به صحیح بودن آن عده ای از بزرگان حافظ، مانند طحاوی، قاضی عیاض و دیگران تصریح نموده اند. و طحاوی می گوید: این حدیث ثابت شده است و راویانش ثقه هستند. ۴۰. شیخ محمّد صبّان (متوفّی ۶۱۲) آن را در إسعاف الراغبین، ص۶۲ از معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و در صفحه ۱۶۲، از کرامات امیرالمؤمنین علیه السّلام شمرده است و حدیث را ذکر نموده است. ۴۱. شیخ محمّدأمین بن عمر الشهیر بابن عابدین دمشقی امام حنفیّهْ فی عصره (متوفّی ۱۲۵۲). ۴۲. سیّد أحمد زینی دحلان شافعی (متوفّی ۴۱۳). ۴۳. سیدّ محمّد مؤمن شبلنجی در نور الابصار، ص۶۳، آن را از معجزات رسول خداصلی الله علیه وآله، شمرده است.

۹. جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»

اشاره

رسول خداصلی الله علیه وآله به همه صحابه ای که همسایه مسجد بودند و درب خانه شان به داخل مسجد

۱. قاهره، انتشارات قدسی، بی چا، سال۱۳۵۲.

۲. -------------- ، مجمع الزوائد، بیروت، انتشارات دارالریان التراث و دارالکتاب العربی، بی چا، سال۱۴۰۷.

یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، بیروت، انتشارات دارصدر، بی تا.

۱. قاهره، انتشارات قدسی، بی چا، سال۱۳۵۲.

۲. -------------- ، مجمع الزوائد، بیروت، انتشارات دارالریان التراث و دارالکتاب العربی، بی چا، سال۱۴۰۷.

یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، بیروت، انتشارات دارصدر، بی تا.

۱. قاهره، انتشارات قدسی، بی چا، سال۱۳۵۲.

۲. -------------- ، مجمع الزوائد، بیروت، انتشارات دارالریان التراث و دارالکتاب العربی، بی چا، سال۱۴۰۷.

یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، بیروت، انتشارات دارصدر، بی تا.

۹. جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»

رسول خداصلی الله علیه وآله به همه صحابه ای که همسایه مسجد بودند و درب خانه شان به داخل مسجدباز می شد، دستور داد که درهای خانه خود را ببندند، و از این میان تنها به امیرمؤمنان علیه السّلام اجازه دادند که در خانه اش همچنان باز باشد. هدف رسول خداصلی الله علیه وآله از این کار، تطهیر مسجد از رجس و پلیدی بود و از آنجایی که خداوند اهل کساء علیه السّلام را طبق آیه تطهیر از هرگونه رجس و پلیدی پاک گردانیده بود، فقط به امیرمؤمنان علیه السّلام اجازه داد که در خانه اش به داخل مسجد باز باشد.

این مطلب یکی از فضائل چشمگیر امیرمؤمنان علیه السّلام محسوب می شود و منزلت آن حضرت را در نزد خدا و رسولش ثابت می کند.

ابن تیمیه حدیث را انکار می کند و می نویسد:

وکذلک قوله وسد الأبواب کلها إلا باب علی فإن هذا مما وضعته الشیعه علی طریق المقابله... .

گفتـار رسول خداصـلی الله علیه وآله (تمـام درها را ببندیـد، جز درب خانه علی علیه السّـلام) از جمله احادیثی است که شـیعه برای مقابله با

عامه وضع کرده است.(۱)

نقد و بررسی:

اشاره

ابن حجر در ردّ نظر ابن جوزی «که ابن تیمیه از وی تبعیت کرده» در مورد این حدیث می گوید:

وفی هذا اقدام علی ردّ الاحادیث الصحیحه بمجرد التوّهم.

این کار، اقدامی بر ردّ احادیث صحیح السند به مجرد توّهم است.(۲)

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۵، ص۳۵؛ ابن تیمیه، احمد، الفتاوی، ج۴، ص۴۱۵.

۲- ابن حجر عسقلانی، القول المسدد، ص۲۶.

او بعد از ذکر طرق این حدیث در ادامه می نویسد:

فهذه الطرق المتظاهره من روایات الثقات تدل ان الحدیث صحیح دلاله قویه... .

پس این طرق آشکار از روایات افراد ثقه، دلالت دارد بر اینکه این حدیث دلالت قوی داشته و صحیح است.(۱)

حافظ سیوطی نیز می گوید:

قول ابن الجوزی فی هذا الحدیث انه باطل وانه موضوع، دعوی لم یستدل علیها الا بمخالفه الحدیث الذی فی الصحیحین، ولاینبغی الاقدام علی الحکم بالوضع الا عند عدم امکان الجمع. ولایلزم من تعذر الجمع فی الحال انه لایمکن بعد ذلک لأن فوق کل ذی علم علیم و طریق الورع فی مثل هذا أن لایحکم علی الحدیث بالبطلان، بل یتوقف فیه الی أن یظهر لغیره ما لم یظهر له. وهذا الحدیث من هذا الباب، هو حدیث صحیح مشهور له طرق متعدده کل طریق منها علی انفراد لاتقصر عن رتبه الحسن، ومجموعها مما یقطع بصحته علی طریقه کثیر من اهل الحدیث. واما کونه معارضا لما فی الصحیحین فغیر مسلم لیس بینهما معارضه.

گفتار ابن جوزی درباره این حدیث که آن را باطل و جعلی دانسته، ادّعایی بدون دلیل است جز این که می گوید این حدیث مخالف با حدیثی است که در صحیحین آمده، اما سزاوار نیست انسان حدیثی را جعلی بداند مگر در صورتی که جمع آن امکان پذیر نباشد و لازم نیست اگر الان بگوییم جمع کردن امکان ندارد بعداً هم ممکن نیست؛ زیرا بالاتر از هر

۱- ابن حجر عسقلانی، القول المسدد، ص۳۱.

صاحب علمی عالمی دیگر است و در این موارد نباید حکم به بطلان کرد، بلکه باید توقف نمود تا برای دیگری ظاهر شود آنچه که برای او ظاهر نشده و این حدیث از این قبیل است. حدیثی است مشهور و صحیح و دارای طرق متعدد و هر طریق آن به طور جداگانه کمتر از مرتبه حسن نیست و مجموع طرق آن می تواند انسان را به قطع به صحتش بر طریق بسیاری از اهل حدیث برساند و اما این ادعا را که حدیث مخالف حدیثی است که در صحیحین آمده را قبول نداریم؛ زیرا بین این دو معارضه وجود ندارد.(۱)

روایت سدالأبواب از احادیث متواتر درکتاب های اهل تسنن است و روایت متواتر نیازی به بررسی سند ندارد؛ اما در عین حال ما به پنج روایت از مصادر اهل تسنن همراه با تصریح بزرگانشان بر صحت آن اشاره می کنیم:

الف) روایت زید بن ارقم

احمدبن حنبل در «فضائل الصحابه» و «مسند» خود و نسائی در «خصائص علی علیه السّلام» و سنن کبری و حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین» و... می نویسند:

حدثنا عبدالله حدثنی أبی ثنا محمد بن جَعْفَرٍ ثنا عَوْفٌ عن مَيْمُونٍ أبی عبداللهِ عن زَيْدِ بن أرْقَمَ قال: كان لِنَفَرٍ من أصْحَابِ رسول الله صلى الله علیه و آله وسلم أبْوَابٌ شَارِعَةٌ فی الْمَسْجِدِ قال: فقال: يَوْماً سُدُّوا هَذِه الأبْوَابَ الا بَابَ عَلِيٍّ قال فَتَكَلَّمَ فی ذلك الناس قال فَقَامَ رسول اللهِ صلى الله علیه وآله فَحَمِدَاللهَ تَعَالَى

۱- سیوطی، عبدالرحمن، اللآلی، المصنوعهْ فی الاحادیث الموضوعهْ، ج۱، ص۳۴۷.

وَأثْنَى علیه ثُمَّ قال أمَّا بَعْـدُ فإنی أمَرْتُ بِسَدِّ هَذِه الأبْوَابَ الا بَابَ عَلِیٍّ وقال فیه قَائِلُکَمْ وإنی والله ماسَدَدْتُ شَـیْئاً وَلا فَتَحْتُهُ ولکنی اُمِرْتُ بشیء فَاتَّبَعْتُهُ.

زید بن ارقم گفته است: برای برخی از یاران رسول خداصلی الله علیه وآله درهایی بود که به داخل مسجد باز می شد. روزی رسول خداصلی الله علیه وآله دستور داد که تمام این درها؛ به جز در خانه علی علیه السّلام بسته شود. برخی از اصحاب اعتراض کردند، رسول خداصلی الله علیه وآله خطبه ای خواند و پس از ستایش خدای تعالی فرمود: من دستور دادم که همه این درها به جز در خانه علی علیه السّلام بسته شود، برخی از شما اعتراض کردید، به خدا قسم! من در خانه کسی را نبسته و یا باز نگذاشته ام؛ بلکه به من (از جانب خداوند) چنین دستوری داده شده و اطاعت کرده ام.(۱)

ابن حجر عسقلانی بعد از نقل این روایت می گوید:

أخرجه أحمد والنسائی والحاکم ورجاله ثقات احمدبن حنبل.

احمد و نسائی و حاکم نیشابوری این روایت را نقل کرده اند و راویان آن رجال ثقه احمد بن حنبل هستند.(۲)

همچنین در جای دیگر می نویسد:

وقد أخرج النسائی فی خصائص علی حدیث سعد وأخرج فیه أیضا حدیث زید بن أرقم بإسناد صحیح.

ص: ۱۳۴

۱- شیبانی، أحمد، فضائل الصحابهْ، ج۲، ص۵۸۱، ح۹۸۵؛ شیبانی، أحمد، مسند أحمد بن حنبل، ج۴، ص۳۶۹، ح۱۹۳۰۶؛ النسائی، أحمد، خصائص امیرمؤمنان علی بن أبی طالب علیه السّلام، ج۱، ص۵۹؛ النسائی، أحمد بن شعیب ابوعبدالرحمن، السنن الکبری، ج۵، ص۱۱۸.

۲- عسقلانی الشافعی، أحمد، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج۷، ص۱۵.

نسائی در کتاب «خصائص علی علیه السّلام» روایت سعد و زیدبن أرقم را با سند های صحیح نقل کرده است.(۱)

حاکم نیشابوری بعد از نقل این روایت می گوید:

هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه.

این روایت سندش صحیح است؛ ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.(۲)

ب) روایت ابن عباس

احمدبن حنبل در «فضائل الصحابه» و مسند خود و طبرانی در «المعجم الکبیر» و... می نویسند:

حدثنا عبدالله حدثنی أبی ثنا یحیی بن حَمَّادٍ ثنا أبوعَوَانَهَ ثنا أبوبَلْجٍ ثنا عَمْرُو بن مَیْمُونٍ قال: إنی لَجَالِسٌ إلیَ بن عَبَّاسٍ إذا أَتَاهُ تِسْعَهُ رَهْطٍ فَقَالُوا یا ابن عَبَّاسٍ أما ان تَقُومَ مَعَنَا واما أنْ تخلوبنا من بین هَؤُلاءِ. قال: فقال إبن عَبَّاسٍ: بَلْ انا أَقُومُ مَعَکُمْ قال: وهو یَوْمَئِذٍ صَحِیحٌ قبل أنْ یَعْمَی. قال: فابتدؤا فَتَحَدَّثُوا فَلا ندری ما قالوا. قال: فَجَاءَ یَنْفُضُ ثَوْبَهُ وَیَقُولُ أُفْ وَتُفْ وَقَعُوا فی رَجُلٍ له بضع عَشْرٌ فضائل لیست لاحد غیره، وَقَعُوا فی رَجُلٍ قال له النبی صلی الله علیه وآله لأَبْعَثَنَّ رَجُلًا لا یُخْزِیهِ الله أَبَداً یُحِبُّ اللَهَ وَرَسُولَهُ ویحبه الله ورسوله، قال: فَاسْتَشْرَفَ لها مستشرف. فقال: أَیْنَ علی؟ فقالوا: هو فی الرحی یَطْحَنُ. قال: وما کان أحدکم لِیَطْحَنَ. قال: فَجَاءَ وهو أَرْمَدُ لا یَکَادُ ان یبصر. قال: فَنَفَثَ فی عَیْنَیْهِ ثُمَّ هَزَّ الرَّایَهَ ثَلاثاً فَأَعْطَاهَا إِیَّاهُ فَجَاءَ بِصَفِیَّهَ بِنْتِ حیی. قال ابن عباس: ثُمَّ بَعَثَ رسول

۱- همان، النکت علی ابن الصلاح، ج۱، ص۴۶۶.

۲- نیسابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۳۵، ح۴۶۳۱.

الله صلى الله عليه وآله فُلاناً بسوره التَّوْبَهِ فَبَعَثَ عَلِيًّا خَلْفَهُ فَأَخَذَهَا منه وقال: لايَذْهَبُ بها الا رَجُلٌ منى وأنا منه. فقال ابن عباس: وقال النبى صلى الله عليه وآله لبنى عَمِّهِ أَيُّكُمْ يوالينى فى الدُّنْيا وَالآخِرَهِ؟ قال: وعلى معه جَالِسٌ فَأَبَوْا فقال على: أنا أُوَالِيكَ فى الدُّنْيَا وَالآخِرَهِ. قال: أنت وليى فى الدُّنْيَا وَالآخِرَهِ. قال: فَتَرَكَهُ ثُمَّ أَقْبَلَ على رَجُلٍ منهم فقال: أَيُّكُمْ يوالينى فى الدُّنْيَا وَالآخِرَهِ فَأَبَوْا. قال: فقال على: أنا أُوَالِيكَ فى الدُّنْيَا وَالآخِرَهِ. فقال أنت وليى فى الدُّنْيَا وَالآخِرَهِ. قال: وكان أَوَّلَ من أَسْلَمَ مِنَ الناس بَعْدَ خَدِيجَهَ قال: وَأَخَذَ رسول اللهِ صلى الله عليه وآله ثَوْبَهُ فَوَضَعَهُ عَلى عَلِيٍ وَفَاطِمَهَ وَحَسَنٍ وَحُسَيْنٍ فقال إنما يُرِيدُالله لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. قال: وشرى عَلِيٌّ نَفْسَهُ لَبِسَ ثَوْبَ النبى صلى الله عليه وآله ثُمَّ نَامَ مَكَانَهُ. قال: وكان الْمُشْرِكُونَ يَرْمُونَ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله فَجَاءَ أبو بَكْرٍ وعلى نَائِمٌ. قال: وأبوبَكْرٍ يَحْسَبُ أَنَّهُ نبى اللهِ قال: فقال: يا نبى اللهِ. قال: فقال له على: ان نبى اللهِ صلى الله عليه وآله قَدِ انْطَلَقَ نحو بِئْرِ مَيْمُونٍ فَأَدْرِكْهُ. قال: فَانْطَلَقَ أبوبَكْرٍ فَدَخَلَ معه الْغَارَ. قال: وَجَعَلَ على يُرمَى بِالْحِجَارَهِ كما كان يُرْمَى نبى اللهِ وهو يَتَضَوَّرُ قد لَفَّ رَأسَهُ فى الثَّوْبِ لا يُخْرِجُهُ حتى أَصْبَحَ ثُمَّ كَشَفَ عن رَأْسِهِ فَقَالُوا: انك لَلَئِيمٌ كَان صَاحِبُكَ نراميه فَلا يَتَضَوَّرُ وَأَنْتَ تَتَضَوَّرُ وَقَدِ اسْتَنْكَرْنَا ذلك. قال: وَخَرَجَ بِالنَّاسِ فى غَزْوَهِ تَبُوكَ. قال: فقال له على: أَخْرُجُ مَعَكَ. قال: فقال له نبى اللهِ: لا فَبَكَى على فقال له: أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّى بِمَنْزِلَهِ هارُونَ من مُوسَى الا أَنَّكَ لَسْتَ بنبى انه لا ينبغى أَنْ أَذْهَبَ الا وَأَنْتَ خليفتى قال: وقال له رسول اللهِ أنت وليى فى كل مُؤْمِنٍ بعدى. وقال: سُدُّوا أَبْوَابَ الْمَسْجِدِ غير بَابِ على فقال على فَيَدْخُلُ الْمَسْجِدَ جُنُباً وهو طَرِيقُهُ ليس له طَرِيقٌ غَيْرُهُ قال: وقال: من كنت مَوْلاهُ فإن مَوْلاهُ على.

عمرو بن میمون می گوید: با عبدالله بن عباس نشسته بودم، افرادی که در نُه گروه بودند نزد او آمدند و گفتند: یا برخیز و با ما بیا و یا شما ما را با ابن عباس تنها بگذارید. این ماجرا زمانی بود که ابن عباس بینا بود و هنوز کور نشده بود. ابن عباس گفت: من با شما می آیم [آنان به گوشه ای رفتند و] با ابن عباس مشغول گفت وگو شدند، من دانستم چه می گویند. پس از مدتی عبدالله بن عباس در حالی که لباسش را تکان می داد تا غبارش فرو ریزد آمد و گفت: اف و تف بر آنان، به مردی دشنام می دهند و از او عیب جویی می کنند که ده ویژگی برای اوست؛

[یک]: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «مردی را روانه میدان می کنم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند، هرگز خدا او را خوار نمی کند». برخی سر کشیدند [و امید داشتند مدّ نظر رسول خداصلی الله علیه وآله باشند] حضرت فرمود: «علی علیه السّلام کجاست؟» به ایشان گفته شد: در آسیاب، گندم آرد می کند، حضرت فرمود: «از شما کسی نیست آرد کند؟» پس علی علیه السّلام را فرا خواند، علی علیه السّلام به چشم درد مبتلا بود به گونه ای که نمی توانست ببیند، پس حضرت آب دهان در چشمان او مالید و پس از آن که سه بار پرچم را تکان داد آن را به علی علیه السّلام سپرد. علی علیه السّلام صفیه دختر حّی را به اسارت گرفت.

[دو]: رسول خداصلی الله علیه وآله ابابکر را برای ابلاغ سوره توبه فرستاد، سپس علی علیه السّلام را در پی او روانه کرد تا آن را از ابوبکر بگیرد و ابلاغ کند. پیامبر خداصلی الله علیه وآله در این باره فرمود: «این سوره را جز مردی که از من است و من از اویم نمی برد و ابلاغ نمی کند».

[سه]: رسول خداصلی الله علیه وآله به بنی هاشم فرمود: «کدام یک از شما دوست و همراه من در دنیا و آخرت خواهید بود؟» در آنجا علی علیه السّلام حاضر بود و گفت: «من

دوست و همراه شما در دنیا و آخرت خواهم بود». رسول خداصلی الله علیه وآله تأیید کرد و فرمود: «تو در دنیا و آخرت دوست و همراه من هستی».

[چهار]: علی علیه السّلام نخستین کسی بود که پس ازخدیجه علیهاالسّلام اسلام آورد.(۱)

[پنج]: رسول خداصلی الله علیه وآله، حسن و حسین و علی و فاطمه علیه السّلام را فراخواند و پارچه ای بر روی آنان انداخت و فرمود: «خدایا! اینان اهل بیت من هستند. از آنان رجس و پلیدی را ببر و از هر نوع آلودگی پاکشان کن».

[شش]: علی علیه السّلام لباس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بر تن کرد و به جای ایشان خوابید. مشرکان همان گونه که رسول خداصلی الله علیه وآله را ناسزا می گفتند، به ناسزاگویی پرداختند، به گمان اینکه وی پیامبر خداصلی الله علیه وآله است. ابوبکر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! علی علیه السّلام به وی گفت: پیامبر به طرف چاه میمون رفته اند. ابوبکر راه چاه میمون را در پیش گرفت و با حضرت به درون غار رفت، مشرکان نیز همچنان به ناسزاگویی خود ادامه می دادند.

[هفت]: رسول خداصلی الله علیه وآله برای جنگ تبوک بااصحاب خود [از مدینه] بیرون رفتند، علی علیه السّلام به حضرت عرض کرد: «آیا با شما بیایم؟» حضرت فرمود: «نه». علی علیه السّلام گریست، پس حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: «آیا تو خشنود نیستی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی جز آن که تو [برخلاف هارون] پیامبر نیستی؟»

[هشت] رسول اکرم صلی الله علیه وآله سپس فرمود: «تو جانشین من - در میان مؤمنان - پس از من خواهی بود».

[نه]: رسول خداصلی الله علیه وآله تمام درهای مسجد جز درب خانه علی علیه السّلام را بست.

۱- براساس مدارک معتبر شیعه، حضرت علی علیه السّلام از ابتدا به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ایمان داشتند و اولین کسی بودند که ایمانشان را اظهار نمودند.

راهی جز راه مسجد برای علی علیه السّلام نبود، علی علیه السّلام با آنکه جُنُب بود وارد مسجد می شد [و این امر تنها به ایشان و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اختصاص داشت].

[ده]: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس من، ولیّ و پیشوای اویم، علی نیز ولیّ و پیشوای اوست.(۱)

و نسائی در سنن کبری می نویسد:

اخبرنی محمد بن وهب قال حدثنا مسکین قال حدثنا شعبه عن أبی بلج عن عمرو بن میمون عن ابن عباس وأبوبلج هو یحیی بن أبی سلیمان قال أمر رسول الله صلی الله علیه وآله بأبواب المسجد فَسُدَّتْ إلا باب علی علیه السّلام.

یحیی بن أبی سلیمان گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمان داد که همه درها را ببندید؛ همه درها بسته شد؛ جز در خانه علی علیه السّلام.(۲)

ابن حجر عسقلانی بعد از نقل این روایت می گوید:

عن ابن عباس قال أمر رسول الله صلی الله علیه وآله بأبواب المسجد فَسُدَّت الا باب علی وفی روایه وأمر بسد الأبواب غیر باب علی فکان یدخل المسجد وهو جنب لیس له طریق غیره اخرجهما أحمد والنسائی ورجالهما ثقات.

از ابن عباس نقل شده است که رسول خداصلی الله علیه وآله دستور داد که همه درها را ببندید، همه درها بسته شدند؛ جز در خانه علی علیه السّلام، ودر روایت دیگر آمده است که رسول خداصلی الله علیه وآله دستور داد که همه درها را ببندید، جز در خانه علی علیه السّلام را، علی علیه السّلام در حال جنابت وارد مسجد می شد و راه

۱- شیبانی، احمد، فضائل الصحابهْ، ج۲، ص۶۸۵، ح۳۰۶۲؛ شیبانی، احمد، مسند أحمدبن حنبل، ج۱، ص۳۰۵۳، ح۳۰۶۲؛ طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج۱۲، ص۹۸.

۲- نسائی، أحمد بن شعیب ابوعبدالرحمن، السنن الکبری، ج۵، ص۱۱۹، ح۸۴۲۷.

دیگری (برای خروج از خانه) نداشت. احمد و نسائی این دو روایت را نقل کرده اند، راویان آنها مورد اعتماد هستند.(۱)

حاکم نیشابوری بعد از نقل این روایت می گوید:

هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه بهذه السیاقه.

این روایت سندش صحیح است؛ ولی بخاری و مسلم به این صورت نقل نکرده اند.(۲)،(۳)

حافظ ابوبکر هیثمی نیز بعد از این روایت می گوید:

رواه أحمد والطبرانی فی الکبیر والأوسط باختصار ورجال أحمد رجال الصحیح غیر أبی بلج الفزاری وهو ثقه.

این روایت را احمد و طبرانی در معجم کبیر و معجم اوسط به صورت خلاصه نقل کرده اند، راویان احمد همگی راویان صحیح بخاری هستند؛ غیر از أبی بلج فزاری که او نیز ثقه است.(۴)

پ) روایت سعد بن أبی وقاص

احمدبن حنبل در مسند خود می نویسد:

حدثنا عبدالله حدثنی أبی ثنا حَجَّاجٌ ثنا فِطْرٌ عن عبدالله بن شَرِيكٍ عن عبدالله بن الرُّقَيْمِ الکنانی قال خَرَجْنَا إلی الْمَدِينَهِ زَمَنَ الْجَمَلِ فَلَقِيَنَا

ص: ۱۴۰

۱- عسقلانی، أحمد، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج۷، ص۱۵.

۲- نیسابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۴۳.

۳- ذهبی صحیح، المستدرک علی الصحیحین و بذیلهْ التلخیص، ج۳، ص۱۳۴، کتاب معرفهْ الصحابهْ، باب ذکر اسلام امیرالمؤمنین علیه السّلام.

۴- الهیثمی، علی، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج۹، ص۱۲۰.

سَعْدُ بن مَالِكٍ بها فقال أمَرَ رسول اللهِ صلی الله علیه وآله بِسَدِّ الأبْوَابِ الشَّارِعَهِ فی الْمَسْجِدِ وَتَرْكِ بَابِ علی.(۱)

از عبدالله بن رقیم نقل شده است که گفت: در زمان جنگ جمل به سوی مدینه راهی شدیم، در راه با سعد بن مالك (سعد بن أبی وقاص) روبه رو شدیم، سعد گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله دستور داد همه درهایی که به داخل مسجد باز می شود را ببندند، و فقط در خانه علی علیه السّلام را نبست.

هیثمی بعد از نقل این روایت می گوید:

رواه أحمد وأبویعلی والبزار والطبرانی فی الأوسط وزاد قالوا یا رسول الله صلی الله علیه وآله سددت أبوابنا کلها إلا باب علی قال ما أنا سددت أبوابکم ولکن الله سدها وإسناد أحمد حسن.

احمد، ابویعلی، بزار، طبرانی در «معجم الاوسط» این روایت را نقل کرده اند. طبرانی نیز افزوده است که صحابه به رسول خداصلی الله علیه وآله گفتند: چرا در خانه همه ما را بستی و در خانه علی علیه السّلام را رها کردی؟ آن حضرت فرمود: من در خانه شما را نبسته ام؛ بلکه خداوند آنها را بسته است. سند روایت احمدبن حنبل «حسن»است.(۲)

جلال الدین سیوطی درباره این روایت می گوید:

وأخرج أحمد، والنسائی، وأبویعلی، والبزار، والطبرانی فی الأوسط بسند حسن عن سعد بن أبی وقاص قال: أمر رسول الله بسد الأبواب الشارعه فی المسجد وترک باب علی فقالوا: یا رسول الله سددت أبوابنا کلها إلا

۱- شیبانی، احمد، مسند أحمد بن حنبل، ج۱، ص۱۷۵، ح۱۵۱۱.

۲- الهیثمی، علی، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج۹، ص۱۱۴.

باب علی قال: ما أنا سددت أبوابکم ولکن الله سدها.

احمد، نسائی، ابویعلی، بزار و طبرانی در «معجم الأوسط» با سند «حسن» از سعد بن أبی وقاص نقل کرده اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد همه درهایی که به داخل مسجد باز می شوند را ببندند، فقط در خانه علی علیه السّلام را نبست. صحابه گفتند: چرا در خانه همه ما را بستی و در خانه علی علیه السّلام را رها کردی؟ آن حضرت فرمود: من درخانه شما را نبسته ام؛ بلکه خداوند آنها را بسته است.(۱)

ابن حجر عسقلانی می گوید:

حدیث سعد بن أبی وقاص قال أمرنا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بسد الأبواب الشارعه فی المسجد وترک باب علی أخرجه أحمد والنسائی وإسناده قوی وفی روایه للطبرانی فی الأوسط رجالها ثقات.

حدیث سعد بن أبی وقاص را که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله به ما دستور داد همه درهای بازشده به مسجد را ببندیم و در خانه علی علیه السّلام را نبست. احمد و نسائی با سند «قوی» نقل کرده اند و راویان روایتی که طبرانی در معجم الأوسط نقل کرده است، ثقه هستند(۲).

و مبارکفوری می نویسد:

أخرج أحمد والنسائی بإسناد قوی عن سعد بن أبی وقاص قال أمرنا رسول الله صلی الله علیه وآله بسد الأبواب الشارعه فی المسجد وترک باب علی.

احمد و نسائی با سند قوی از سعد بن أبی وقاص نقل کرده اند که گفت:

۱- السیوطی، عبدالرحمن، الحاوی للفتاوی فی الفقه وعلوم التفسیر والحدیث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون، ج۲، ص۱۵.
۲- عسقلانی الشافعی، أحمد، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج۷، ص۱۴.

رسول خداصلی الله علیه وآله به ما دستور داد که همه درهای بازشده به مسجد را ببندیم، فقط در خانه علی علیه السّلام را نبست.(۱)

ت) روایت عمر بن الخطاب

ابوجعفر طحاوی در شرح مشکل الآثار می نویسد:

کَما قَد حَدَّثنا إبراهیم بِن مَرزُوق قال حَدَّثنا رُوح بِن أسلَم قال حَدَّثنا عَبدُالله بِن جَعفر(۲) قالَ حدَثَّنا سُهیل بنِ أبی صالِح عَن أبیهِ عَن أبی هَریرَه قال عُمَر بِن الخَطّابّ لَقَدْ اُعْطِیَ عَلِیٌّ بنُ أبی طَالِبٍ علیه السّلام خِصَالاً لأنْ تَکُونَ فیَّ خَصْلَةٌ مِنْهَا أحَبَّ إلَیَّ مِنْ أنْ اُعْطَی حُمُرَ النَّعَمِ، قَالُوا: وَمَا هُنَّ یَا أمِیرَالمُؤْمِنِینَ؟ قَالَ: تَزَوَّجَ فَاطِمَةَ إبْنَةَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وآله وَسُکْنَاهُ المَسْجِدَ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم یَحِلُّ لَهُ مَا فِیهِ یَحِلُّ لَهُ، والرَّایَهُ یَوْمَ خَیْبَر.

ابوهریره از عمر بن خطاب نقل کرده است که گفت: علی بن أبی طالب علیه السّلام ویژگی هایی دارد که اگر من یکی از آنها را داشتم برای من بهتر از آن بود که شتران سرخ مو داشته باشم. سؤال کردند: آن ویژگی ها کدامند؟ عمر گفت: ازدواج با دختر رسول خداصلی الله علیه وآله؛ سکونت با رسول

۱- المبارکفوری، محمد عبدالرحمن، تحفهْ الأحوذی بشرح جامع الترمذی، ج ۱۰، ص۱۱۲.

۲- قال أبوجعفر: وعبدالله بن جعفر الذی عاد إلیه هذا الحدیث إن یکن هو المخرمی فهو ممن یحمد فی حدیثه وإن یکن هو ابن نجیح أبوعلی بن المدینی فإن حدیثه لیس کحدیث عبدالله بن جعفر المخرمی ولکنه لیس بساقط قد حدث الناس عنه وأحد من حدث عنه ابنه وهو إمام أهل الحدیث. عبدالله بن جعفری که در سند روایت است، اگر عبدالله بن جعفر مخرمی باشد، از کسانی است که در نقل روایت، ستایش شده است؛ ولی اگر عبد الله بن جعفر بن نجیح که همان علی بن مدینی است باشد، هرچند که ارزش حدیث او به اندازه حدیث عبدالله بن جعفر مخرمی نیست؛ ولی روایتش مردود نیست، مردم از از او روایت نقل کرده اند که یکی از آنها پسر اوست که او پیشوای اهل حدیث است.

خداصلی الله علیه وآله در مسجد و حلال بودن هر آنچه که برای رسول خداصلی الله علیه وآله حلال است؛ و دادن پرچم به دست علی علیه السّلام در روز خیبر.(۱)

حاکم نیشابوری بعد از نقل این روایت می گوید:

هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه.

این روایت سندش صحیح است؛ ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.(۲)

ث) روایت عبدالله بن عمر

عبدالرحمن نسائی در «خصائص علی علیه السّلام» و «سنن الکبری» و طبرانی در «معجم الکبیر» می نویسند:

أخبرنا أحمد بن سلیمان الرهاوی قال حدثنا عبیدالله قال حدثنا إسرائیل عن أبی إسحاق عن العلاء بن عرار قال سألت ابن عمر وهو فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله عن علی علیه السّلام وعثمان فقال أما علی فلا تسألنی عنه وانظر إلی منزله من رسول الله صلی الله علیه وآله لیس فی المسجد بیت غیر بیته وأما عثمان

فإنه أذنب ذنبا عظیما یوم التقی الجمعان فعفی الله عنه وغفر له وأذنب فیکم ذنبا دون ذلک فقتلتموه.

علاء بن عرار گفت: از عبدالله بن عمر در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله نظرش را درباره عثمان و علی علیه السّلام سؤال کردم، گفت: درباره علی علیه السّلام از من نپرس، فقط به این نگاه کن که رسول خداصلی الله علیه وآله او را در مسجد منزل داد؛ در حالی که خانه ای غیر از خانه او در مسجد نبود؛ اما عثمان، او گناه بزرگی در جنگ احد انجام داد که خداوند آن را

۱- طحاوی، أبوجعفر أحمد، شرح مشکل الآثار، ج۹، ص۱۸۲، ح۳۵۵۱.

۲- حاکم النیسابوری، محمدبن عبدالله ابوعبدالله (متوفای ۴۰۵ ه-)، المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۳۵، ح۴۶۳۲.

بخشید؛ اما در میان شما گناه کوچک تر از آن را انجام داد؛ ولی شما او را نبخشیده و کشتید.(۱)

ابن حجر عسقلانی در فتح الباری می نویسد:

ورجاله رجال الصحیح الا العلاء وقد وثقه یحیی بن معین وغیره.

و رجال این روایت، رجال صحیح بخاری هستند به جز علاء که او را هم یحیی بن معین و دیگران توثیق نموده اند.

اعتراف علمای اهل تسنن بر صحت و تواتر حدیث سد الابواب

روایت مزبور نه تنها از نظر سندی صحیح است؛ بلکه طبق تصریح بزرگان اهل تسنن، متواتر است. جلال الدین سیوطی، بعد از نقل طرق متعدد این روایت می نویسد:

فهذه أکثر من عشرین حدیثاً فی الأمر بسد الأبواب وبقیت أحادیث أخر ترکتها کراهه الاطاله فصل: قد ثبت بهذه الأحادیث الصحیحه بل المتواتره أنه صلی الله علیه وآله منع من فتح باب شارع إلی مسجد ولم یأذن فی ذلک لأحد ولا لعمه العباس ولا لأبی بکر إلا لعلی لمکان ابنه رسول الله صلی الله علیه وآله منه.

اینها بیش از بیست روایتی بود که درباره دستور رسول خداصلی الله علیه وآله به بستن درها نقل شد، روایات دیگری نیز وجود دارد که من به خاطر این که کلام طولانی نشود، آن را، نقل نکرده ام.

با این احادیث صحیح و بلکه متواتر،ثابت می شود که رسول خداصلی الله علیه وآله از باز بودن تمام درهایی که به سوی مسجد باز می شده، نهی کرده است و

۱- نسائی، أحمد، خصائص امیرمؤمنان علی بن أبی طالب علیه السّلام، ج۱، ص۱۲۳، ح۱۰۶، نسائی، أحمد، السنن الکبری، ج۵، ص۱۳۸؛ طبرانی، سلیمان، المعجم الأوسط، ج۲، ص۳۸.

به هیچ کس و حتی عموی خود عباس و یا ابوبکر اجازه نداده است که درب خانه آنها به داخل مسجد باز باشد؛ غیر از علی علیه السّلام.(۱)

بنابراین، انکار این روایت توسط ابن تیمیه در حقیقت انکار سنّت قطعی و متواتر رسول خداصلی الله علیه وآله است و همان گونه که علمای اهل تسنن تصریح کرده اند؛ اگر کسی روایت متواتری را انکار نماید، در حقیقت رسول خداصلی الله علیه وآله را تکذیب کرده است و تکذیب رسول خداصلی الله علیه وآله کفر است.

عبدالعزیز بخاری در «کشف الأسرار» و طاهربن صالح دمشقی در «توجیه النظر» می نویسند:

وتخطئه العلماء لیست بکفر بل هی بدعه وضلال بخلاف إنکار المتواترفإنه یؤدی إلی تکذیب الرسول صلی الله علیه و آله وسلم إذ المتواتر بمنزله المسموع منه وتکذیب الرسول کفر.

اشتباه دانستن سخن دانشمندان، کفر نیست؛ بلکه بدعت و گمراهی است، به خلاف انکار حدیث متواتر، چرا که نتیجه انکار آن، تکذیب رسول خداصلی الله علیه وآله است؛ زیرا روایت متواتر به منزله شنیدن از خود آن حضرت است و تکذیب رسول خداصلی الله علیه وآله کفر است.(۲)

۱۰. تکذیب حدیث «شهر علم»

اشاره

ابن تیمیه حدیثی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند: «انا مدینه العلم وعلی بابها» را

۱- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الحاوی للفتاوی فی الفقه وعلوم التفسیر والحدیث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون، ج۲، ص۱۶.

۲- بخاری، عبدالعزیز، کشف الاسرار عن اصول فخر البزدوی، ج۲، ص۵۳۵؛ جزایری، طاهر، توحید النظر الی اصول الاثر، ج۱، ص۱۱۴.

جعلی می داند، و این گونه می نویسد:

وحدیث (انا مدینه العلم وعلی بابها) اضعف و اوهن، ولهذا انما یعد فی الموضوعات وان رواه الترمذی وذکره ابن الجوزی، وبین ان سائرطرقه موضوعه، والکذب یعرف من نفس المتن.

حدیث (من شهر علم هستم و علی علیه السّلام دروازه آن است) ضعیف تر و سست تر است و در زمره احادیث جعلی شمرده شده است، گرچه ترمذی آن را روایت کرده، ولی ابن جوزی آن را ذکر و بیان نموده است که تمام طرقش جعلی است و دروغ بودن آن از خود متن نیز شناخته می شود.(۱)

نقد و بررسی:

تمام دانشمندان اهل تسنن در کتاب هایشان آورده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، حدیث مزبور را در شأن و منزلت امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود که ما به ذکر اسامی آنها اکتفا می کنیم:

۱. عبدالرزاق بن همام صنعانی. ۲. یحیی بن معین.

۳. احمدبن حنبل. ۴. ترمذی.

۵. ابوبکر بزاز. ۶. محمدبن جریر طبری بزاز.

۷. طبرانی. ۸. ابوالشیخ.

۹. ابن سقا واسطی. ۱۰. ابن شاهین.

۱۱. حاکم نیشابوری. ۱۲. ابن مردویه.

۱۳. ابونعیم اصفهانی. ۱۴. ماوردی.

۱۵. خطیب بغدادی. ۱۶. ابن عبدالبر.

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۵، ص۳۱۳؛ ابن تیمیه، احمد، مجموع فتاوی، ج۴، ص۴۱۰.

۱۷. سمعانی. ۱۸. ابن عساکر.

۱۹. ابن اثیر جزری. ۲۰. ابن نجار.

۲۱. جلال الدین سیوطی. ۲۲. قسطلانی.

۲۳. ابن حجر مکی. ۲۴. متقی هندی.

۲۵. ملاعلی قاری. ۲۶. مناوی.

۲۷. زرقانی. ۲۸. شاه ولی الله دهلوی.

همچنین عباراتی را مفسّران و متکلّمان اهل تسنن درباره حدیث مذکور نقل کرده اند که به اختصار ذکر می کنیم:

الف) حافظ سیوطی درباره این حدیث می گوید:

قلت: حدیث علیّ علیه السّلام اخرجه الترمذی والحاکم، وحدیث ابن عباس الحاکم والطبرانی، وحدیث جابر اخرجه الحاکم... والحاصل انه ینتهی بطرقه الی درجه الحسن المحتج به، ولایکون ضعیفاً فضلاً عن ان یکون موضوعاً... .

حدیث علی علیه السّلام را ترمذی و حاکم و حدیث ابن عباس را حاکم و طبرانی و حدیث جابر را حاکم نقل نموده اند... در نتیجه این حدیث به تمام طرقش منتهی به درجه حسن می شود که قابل احتجاج به آن است و لذا ضعیف نیست، چه برسد به این که جعلی باشد... .(۱)

ب) ابن حجر نیز درباره حدیث می گوید:

وهذا الحدیث له طرق کثیره فی مستدرک الحاکم اقل احوالها ان یکون للحدیث اصل، فلاینبغی ان یطلق القول علیه بالوضع.

برای این حدیث در مستدرک حاکم طرق بسیاری است که کمترین

۱- سیوطی، اللآلی المصنوعهْ، ج۱، ص۳۳۴.

احوال آن این است که برای این حدیث اصلی است و لذا سزاوار نیست بر آن اسم وضع و جعل اطلاق شود.(۱)

پ) حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث این گونه می گوید:

هذا حدیث صحیح الاسناد و لم یخرجاه.(۲)

این حدیثی است که سلسله سندش صحیح است ولی مسلم و بخاری آن را نیاورده اند.

حافظ سمرقندی این حدیث را در کتاب «بحر الأسانید فی صحاح المسانید» که مخصوص احادیث صحیح است، ذکر کرده است.

ابن جریر طبری نیز حدیث ترمذی را در کتابش(۳) تصحیح کرده و خاتم حفاظ و محدثان، احمد غُماری (م۱۳۸۰ق)، کتابی بس ارزشمند به نام «فتح الملك العلی بصحهْ حدیث باب مدینهْ العلم علی»، در اثبات صحّت این حدیث شریف نوشته است.

گذشته از این، گروه زیادی از علما و محدثین این حدیث را حسن شمرده اند، مانند صلاح الدین علائی، ابن حجر عسقلانی(۴) و شاگردش سخاوی.

۱۱. تضعیف حدیث «اقضاکم علی»

اشاره

شیعه و سنی بر این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السّلام در

۱- ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج۲، ص۱۲۳.

۲- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۲۶.

۳- ابن جریر، تهذیب الآثار، ج۴، ص۱۰۴.

۴- ابن حجر عسقلانی، تنزیه الشریعهْ، ج۱، ص۳۷۸.

قضاوت از تمام مردم برتر است، متفق القول اند؛ اما ابن تیمیه در سند آن اشکال کرده و می گوید:

واما قوله فهذا الحدیث لم یثبت، ولیس له إسناد تقوم به الحجّه لم یروه أحد فی السنن المشهوره، ولا المسانید المعروفه، لا بإسناد صحیح ولاضعیف، وإنّما یروی من طریق من هو معروف بالکذب.

گفتار حلی که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند: علی علیه السّلام در قضاوت از تمام شما برتر است و قضاوت مستلزم علم و دیانت می باشد، سند این حدیث ثابت نمی باشد و دارای سندی نیست که به واسطه آن حجت تمام گردد.(۱)

در هیچ یک از سنن های مشهور و مسندهای معروف نیامده است نه با سند صحیح و نه با سند ضعیف و فقط از طریق افرادی که معروف به کذب و دروغگویی هستند نقل

گردیده است.

نقد و بررسی:

ابن ماجه در «سنن»، در احادیث شماره های ۱۵۴ و ۱۵۵ به سند صحیح از انس این گونه نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند:

أرحم أمتی بأمتی... وأقضاهم علی بن أبی طالب.(۲)

ابن عبدالبر نیز این حدیث را با سند از طریق ابو محجن ثقفی روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

و أقضاها علی علیه السّلام.

و باز با سند از طریق ابوسعید خدری روایت کرده بلفظ: «وأقضاهم

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۷، ص۵۱۲.

۲- قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، ج۱، ص۵۵.

علی علیه السّلام»،(۱) و در «تفسیر صحیح بخاری و الاستیعاب» از عمر روایت شده است: «أقضانا علی»؛ «علی در قضاوت از همه ما برتر است».(۲)

ابن حجر نوشته است:

له شاهد صحیح من حدیث ابن مسعود عند الحاکم.(۳)

برای آن گواه صحیحی از حدیث ابن مسعود نزد حاکم موجود است.

بنابراین تشکیک در ثبوت این مضمون کاملاً بی دلیل است.

صحابه و در رأس آنها عمربن خطاب به علم و قضاوت حضرت علی علیه السّلام اعتراف کرده اند. بخاری در صحیح خود از ابن عباس نقل کرده که عمر گفت:

اقرؤنا ابی واقضانا علی علیه السّلام.(۴)

بهترین قرائت برای ابیّ است و علی علیه السّلام از دیگران در قضاوت برتر است.

حافظ ابن حجر در «شرح صحیح بخاری» می نویسد:

حدیث «اقضانا علی علیه السّلام» درحدیث مرفوع از انس نیز نقل شده که گفت: «اقضی امتی علی بن ابی طالب»، ماهرترین فرد امت من در قضاوت، علی ابن ابی طالب علیه السّلام است. بغوی آن را نقل کرده است... و بزاز از حدیث ابن مسعود نقل کرده که گفت: ما چنین حدیث می کردیم که علی بن ابی طالب علیه السّلام از تمام اهل مدینه در قضاوت مهارت بیشتری دارد.(۵)

۱- ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۷.

۲- همان، ج ۳، ص ۳۹.

۳- عسقلانی، احمد، فتح الباری، ج ۷، ص ۹۳.

۴- بخاری، محمد، صحیح بخاری، تفسیر سوره بقره، باب قوله: {ما نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْنُنْسِها نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها}. (بقره / ۱۰۶)

۵- عسقلانی، احمد، فتح الباری، ج ۸ ص ۱۶۷.

احمدبن حنبل و طبرانی به سندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند که خطاب به حضرت زهراعلیهاالسّلام فرمود:

اما ترضین انی زوجتک اقدم امتی سلما واکثرهم علما واعظمهم حلما.

آیا راضی نمی شوی تو را به ازدواج کسی در آورم که اولین مسلمان بوده و از همه بیشتر علم دارد و حلمش از دیگران عظیم تر است.(۱)

حافظ عراقی بعد از نسبت دادن این حدیث به احمد و طبرانی می گوید: «واسناده صحیح»و سندش صحیح است.(۲)

این حدیث به الفاظ (اقضاکم علی علیه السّلام) و (أقضی الأصحاب) و (أقضی الامه) و مانند آن از رسول خداصلی الله علیه وآله، از جانب چند تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده است و در نزد اهل حدیث معتبر بوده و در «صحاح» و کتب معتبره وارد شده است، از جمله:

صحیح بخاری؛ کتاب التفسیر؛ باب الآیهْ: {مَا نَنسَخْ مِنْ آیهٍ أوْ نُنسِهَا نَأتِ بِخَیرٍ مِّنْهَا أوْ مِثْلِهَا ألَمْ تَعْلَمْ أنَّ اللهَ عَلَیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ}، و «الدر المنثور» عن النسائی و ابن الانباری و «دلائل النبوهْ» للبیهقی و «طبقات» ابن سعد «ترجمهْ علی بن ابی طالب ۲، ۲۵۹» عن ابی هریره عن عمر و فی المسند «مسند احمد»، «مسند الانصار»، حدیث ابی بن کعب، الحدیث ۲۰۵۸۱ - ۶، ۱۳۱. همچنین رجوع گردد به «ترجمهْ علی بن ابی طالب علیه السّلام» در «سنن ابن ماجه» و «المستدرک علی الصحیحین» که این حدیث را تصحیح نموده اند - و «الاستیعاب» و«اسدالغابهْ» و

۱- شیبانی، احمد، مسند احمد، ج۵، ص۲۶ طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج۲، صص ۲۲۹ و ۲۳۰.

۲- حافظ عراقی، المغنی عن حمل الاسفار، ج۲، صص ۹۱۹ و ۹۲۰.

«حلیهْ الاولیا» و «الریاض النضره».(۱)

ص: ۱۵۳

۱- برای اطلاع بیشتر به مصادیر ذیل مراجعه شود: ۱. ابن أبی الحدید، شرح نهج البلاغهْ، ج۱، ص۱۸. ۲. همان، ج۷، ص۲۱۹. ۳. الإیجی، المواقف، ج۳، ص۶۲۷. ۴. همان، ص۶۳۶. ۵. المناوی، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج۱، ص۲۸۵. ۶. العجلونی، کشف الخفاء، ج۱، ص۱۶۲. ۷. الباقلانی، تمهید الأوائل وتلخیص الدلائل، ص۵۴۳. ۸. ابن العربی، أحکام القرآن، ج۴، ص۴۳. ۹. الغزالی، المستصفی، ص۱۷۰. ۱۰. الآمدی، الاحکام، ج۴، ص۲۳۷. ۱۱. ابن عساکر، تاریخ مدینهْ دمشق، ج۵۱، ص۳۰۰. ۱۲. العثمانیهْ، الجاحظ، ص۹۴؛ الصفدی، الوافی بالوفیات، ج۲۱، ص۱۷۹. ۱۳. تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون، ج۱، ص۱۹۷. ۱۴. کتاب الفتوح، أحمد بن أعثم الکوفی، ج۴، ص۲۴۳. ۱۵. نهج الإیمان، ابن جبر، ص۶۶۱. ۱۶. جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی علیه السّلام، ابن الدمشقی، ج۱، ص۷۶. ۱۷. تاریخ دمشق، لابن عساکر، ج۳، ص۲۷، ح۱۵۴ و۱۵۵ و۱۵۶ و۱۵۷ و۱۵۸ و۱۵۹ و۱۶ و۱۶۱ و۱۶۲. ۱۸. حلیهْ الاولیاء، ج۱، ص۶۵. ۱۹. صحیح البخاری، کتاب التفسیر، ج۶، ص۲۳. ۲۰. المستدرک للحاکم، ج۳، ص۳ ۵. ۲۱. أنساب الاشراف، للبلاذری، ج۲، ص۹۷، ح۲۱ و ۲۳. ۲۲. احقاق الحق، ج۸، ۶۱. ۲۳. الاستیعاب، بهامش الاصابهْ، ج۳، صص۳۹ و ۴۰. ۲۴. الطبقات الکبری، لابن سعد، ج۲، صص۳۳۹ و ۳۴۰. ۲۵. تذکرهْ الحفاظ، ج۳، ۳۸. ۲۶. أخبار القضاهْ، ج۱، ص۸۸. ۲۷. المناقب، للخوارزمی، ص۴۷. ۲۸. أسنی المطالب للجزری، ص۷۲. ۲۹. البدایهْ والنهایهْ، ج۷، ص۳۵۹. ۳۰. تاریخ الخلفاء، ص۱۱۵. ۳۱. الغدیر، ج۳، ۹۷.

۱۲. نفی حدیث «یوم الدار»

اشاره

حدیث یوم الـدار که مقـام امامت حضـرت امیرعلیه السّـلام را در زمانی که به ابوطالب گفتنـد: بایـد از پسـرت فرمانبری کنی، مطرح می کند. ابن تیمیه در ذیل حدیث یوم الدار چنین گفته:

هذا الحدیث کذب عند اهل المعرفه بالحدیث، فما من عالم یعرف الحدیث الا و هم یعلم انه کذب موضوع... .(۱)

این حدیث نزد آگاهان به حدیث، دروغ است، بنابراین هیچ عالمی نیست که از این حدیث اطلاع داشته باشد مگر اینکه آن را دروغ و جعلی بداند.

نقد و بررسی:

در کتب اهل تسنن این گونه از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده است که:

...فـأیکم یوازرنی علی هـذا الامـر، علی أن یکون أخی و وصـیی وخلیفـتی فیکم فـأحجم القوم عنهـا جمیعـا، وقلت: أنـا - وأنی لأحدثهم سنا وأرمصهم عینا، وأعظمهم بطنا، وأحمشهم ساقا أنا یا رسول الله أکون وزیرک علیه، فأعاد القول، فأمسکوا واعدت ما قلت، فأخذ برقبتی، ثم قال لهم هذا أخی و وصیی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له وأطیعوا. فقام

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۷، ص۳۰۲.

القوم یضحکون، ویقولون لأبی طالب قد امرک أن تسمع لابنک وتطیع.

علی(علیه السلام) می فرماید: ... پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند که من جوانی را در میان عرب سراغ ندارم که برای قوم خود آورده باشد، بهتر از آنچه که من برای شما آورده ام. به راستی که من خیر دنیا و آخرت را برایتان آورده ام و خدایم به من فرمان داده است که شما را دعوت کنم. پس کدام یک از شما مرا در این امر یاری می کند تا این که برادر، وصی و خلیفه من در میان شما گردد؟ پس همه آن مردم ساکت ماندند.

حضرت امیرعلیه السلام می گوید: عرض کردم: ... من شما را در آن کار یاری می کنم ای پیامبر خداصلی الله علیه وآله! پس دست به گردن من انداخت و گفت: این، برادر، وصی و خلیفه من در میان شماست، حرف او را بشنوید و از او اطاعت کنید. پس مردم از جا بلند شدند در حالی که می خندیدند و به ابوطالب می گفتند: به تو امر کرد تا از پسرت حرف شنوی داشته باشی و از او فرمان ببری.(1)

همچنین ابن تیمیه در سند روایت طبری مناقشه کرده و می گوید:

در سند آن ابومریم کوفی است که اجماع بر ترک او است. و احمد او را غیر ثقه و ابن المدینی او را متّهم به جعل حدیث کرده است.

۱- البغوی، تفسیر البغوی، ج۳، ص۴۰۰؛ الحاکم الحسکانی، شواهد التنزیل، ج۱، ص۴۸۶؛ المتقی الهندی، کنز العمال، ج۱۳، ص۱۱۴؛ ابن أبی الحدید، شرح نهج البلاغهْ، ج۱۳، ص۲۱۱؛ ابن عساکر، تاریخ مدینهْ دمشق، ج۴۲، ص۴۹؛ احمد، مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، ص۲۹۰؛ الطبری، تاریخ الطبری، ج۲، ص۶۳؛ ابن الأثیر، الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۶۳؛ الموفق الخوارزمی، المناقب، ص۸؛ ابن جبر، نهج الایمان، ص۲۳۵.

و نیز در سند ابن ابی حاتم به جهت وجود «عبدالله بن عبدالقدوس» در آن مناقشه کرده و گفته:

دارقطنی او را تضعیف کرده و نسائی او را غیر ثقه معرفی کرده است.

و ابن معین می گوید:

او چیزی به حساب نمی آید، او رافضی خبیثی است.(۱)

سخن ابن تیمیه باطل است، زیرا:

اولاً: عده ای از علمای اهل تسنن، حدیث «یوم الدار» را توثیق کرده و برخی نیز آن را از مسلّمات تاریخی دانسته اند.

ثانیاً: تضعیف این گونه روایات به جهت وجود اشخاصی است که متّصف به تشیع اند، با آن که اهل تسنن تصریح به صداقت آنها دارند، از طرفی تضعیف هایی که جنبه مذهبی دارد بی اعتبار است.

ثالثاً: در مورد ابومریم، برخی از رجالیین اهل تسنن او را مورد مدح قرار داده اند، که از آن جمله ابن عقده است. او مدح ابومریم را از حد گذرانده است(۲) و شعبه او را ستایش نموده است.(۳)

ذهبی درباره او می گوید:

او دارای اعتنا به علم رجال بوده است.(۴)

و اگر تصریح به سبب تضعیف ابومریم کرده اند، به جهت تشیع او بوده

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۴، ص۸۳ - ۸۱.
۲- ذهبی، محمد، لسان المیزان، ج۴، ص۴۳.
۳- همان.
۴- ذهبی، محمد، میزان الاعتدال، ج۲، ص۶۴۱.

است، در حالی که ابن حجر و دیگران تصریح دارند بر این که تشیع راوی به وثاقت و صدق او و در نتیجه صحّت روایت او ضرری وارد نمی کند.(۱)

شاهد این مطلب این است که صاحبان صحاح، حتی بخاری و مسلم از ده ها نفر از شیعیان روایت نقل کرده اند.

رابعاً: احمدبن حنبل قضیه «یوم الدار» را با سند صحیح نقل کرده که در آن ابومریم وجود ندارد.(۲) و بر فرض ضعف برخی از اسناد، از آنجا که حدیث «یوم الدار» مستفیض است، برخی از سندها می توانند برخی دیگر را تقویت کند، و لذا ضعف برخی از رجال حدیث در بعضی از سندها مضرّ به حدیث نیست.

خامساً: در مورد عبدالله بن عبدالقدوس نیز برخی از رجالیین او را توثیق نموده اند که از آن جمله ابن حجر در «تقریب التهذیب» است که او را «صدوق» معرفی کرده است و نیز در «تهذیب التهذیب» از محمّد بن عیسی نقل کرده که او ثقه است. و نیز ابن حبان او را در زمره ثقات به حساب آورده است و او از رجال ترمذی است، و می دانیم که مدح این دسته مقدم بر جرح دیگران است؛ زیرا جرح دیگران جنبه مذهبی دارد، به جهت این که او در ظاهر شیعه بوده است. از این رو ابن عدی می گوید: عموم روایاتش در ذکر فضائل اهل بیت علیه السلام است. آیا می توان کسی که فضائل اهل بیت را نقل کرده به مجرد این عمل نیکو، او را تضعیف نمود؟

۱- مقدمه فتح الباری.

۲- شیبانی، احمد، مسند احمد، ج۱، ص۱۱۱.

۱۳. انکار حدیث «طیر»

اشاره

یکی دیگر از احـادیث منـاقب و فضائل امیرالمؤمنین علیه السـلام حـدیث طیر است. روزی برای رسول خداصـلی الله علیه وآله مرغ بریانی آوردند، آن حضرت به خدا عرضه داشت:

اللهم ائتنی بأحبّ خلقک إلیک وإلیّ یأکل معی من هذا الطائر.

بارالها! آن کسی را که از همه بیشتر دوست می داری بفرست تا با من از این مرغ میل کند.

پس از این دعا امیرمؤمنان علی علیه السـلام آمدند و با پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله وسـلم از آن غذا خوردند. ابن تیمیه در این باره چنین اظهار نظر می کند:

حدیث الطیر لم یروه أحد من أصحاب الصحیح ولاصحّحه أئمّه الحدیث... .

اهل علم و معرفت می دانند که حدیث طیر از احادیث دروغ بوده و جعلی است.(۱)

نقد و بررسی:

حدیث مزبور در کتب اهل تسنن، از طریق دوازده نفر از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده است؛

الف) امیرالمؤمنین(علیه السلام) (حاکم نیشابوری این حدیث را از آن حضرت نقل کرده است).

ب) عبدالله بن عباس (ابن سعد و جماعتی از او نقل کرده اند).

پ) ابوسعید خُدری (حاکم نیشابوری حدیث او را آورده است).

ت) سفینه (حاکم نیشابوری و احمدبن حنبل حدیث او را نقل کرده اند).

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنّهْ، ج۷، ص ۳۷۱.

ث) ابوطفیل (حاکم نیشابوری از او نقل کرده است).

ج) انس بن مالک (تِرمذی، بزّار، نَسائی، حاکم نیشابوری، بیهقی و ابن حجر حدیث او را آورده اند).

چ) سعدبن ابی وَقّاص (ابونعیم اصفهانی حدیث او را آورده است).

ح) عمروبن عاص حدیث او در نامه ای که به معاویه نوشته موجود است. این نامه را خوارزمی در «المناقب» آورده است).

خ) یعلی بن مرّه (عده ای حدیث او را آورده اند؛ از جمله حافظ ابوعبدالله گنجی).

د) جابر بن عبدالله انصاری (ابن عساکر حدیث او را نقل کرده است).

ذ) ابورافع (حدیث او را ابن کثیر نقل کرده است).

ر) حبشی بن جناده (حدیث او را نیز ابن کثیر آورده است).

همچنین افرادی از بزرگان اهل تسنن نیز این حدیث را نقل کرده اند که اسامی آن ها به شرح زیر است:

ابوحنیفه پیشوای حنفی ها، احمدبن حنبل، ابوحاتِم رازی، تِرمذی، بزّار، نَسائی، ابویعلی موصلی، محمّدبن جریر طبری، طبرانی،دارقُطْنی، ابن بطّه عکبری، حاکم نیشابوری، ابوبکر بن مردویه اصفهانی، بیهقی، ابن عبدالبر، خطیب، ابومظفر سمعانی، بغوی، ابن عساکر، ابن اثیر، مزّی، ذهبی، ابن حجر عسقلانی، جلال الدین سیوطی و دیگران.

حدیث مزبور، معروف و مشهور بوده و کثرت طرق آن به طوری است که برخی از بزرگان اهل تسنن برای جمع آوری سندهای آن، کتابی مستقل نوشته اند که به ذکر اسامی آنها اشاره می شود: ابن جریر طبری، ابن عُقده، ابن مردویه، ابونعیم اصفهانی، ابوطاهر بن حمدان، ذهبی.

ذهبی در «تذکرهٔ الحفّاظ» و دیگر کتاب هایش تصریح کرده که کتابی مستقل در سندهای «حدیث طیر» تألیف کرده است.

بسیاری از علما تصریح کرده انـد که پاره ای از سـندهای این حدیث صـحیح است؛ از جمله آنها ابن کثیر است که در تاریخ خود به این مطلب تصـریح کرده است که ذکر تمامی آنها سـخن را به درازا می کشاند و از حوصله کتاب ما خارج است.((۱)) ترمذی این حدیث را در «سنن» روایت کرده و حاکم آن را صحیح شمرده است.(۲)

شمس الدین ذهبی در «تذکرهٔ الحفّاظ» این گونه می نویسد:

و أما حدیث طیر فله طرق کثیره جدّاً، قد أفردتها بمصنَّف، ومجموعها وجب أن یکون الحدیث له أصل.

و اما حدیث الطیر از راه های گوناگونی روایت شده که من آنها را در یک کتاب جداگانه جمع آوری کرده ام و مجموع آنها ایجاب می کند که این حدیث دارای اصل باشد.(۳)

۱- طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج۱، ص۲۵۳، ج۷، ص۸۲ و ج۱۰، ص۲۸۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۳۰؛ البدایهْ والنهایه، ج۷، ص۳۵۲؛ هیثمی، علی، مجمع الزوائـد، ج۹، ص۱۲۵؛ ترمذی، محمد، سـنن ترمذی، ج۵، ص۳۰۰؛ السنن الکبری، ج۵، ص۱۰۷؛ خصـائص امیرالمؤمنین علیه السـلام، ص۵۱؛ مسـند ابی یعلی، ج۷، ص۱۰۵؛ طبرانی، سـلیمان، المعجم الأوسط، ج۲، ص۲۰۷، ج۶، صص۹۰ و ۳۶، ج۷، ۲۶۷؛ تاریخ مدینهْ دمشق، ج۳۷، ص۴۰۶، ج۴۲، ص۴۳۲؛ میزان الاعتدال، ج۱، ص۱۰۲ و ج۲، ص۱۴ و ۳، ص۵۸۰، ج۴، ص۱۰۷؛ لسان المیزان، ج۱، ص۳۷و ج۲، ص۳۵۴ و ج۵، ص۱۹۹؛ کنز العمّال، ج۱۳، ص۱۶۶.

۲- ذهبی، تذکرهْ الحفاظ، ج۳، ص۱۰۴۲.

۳- همان، ص۱۰۴۲.

همچنین در «تاریخ الإسلام» می گوید:

له طرق کثیره عن أنس متکلَّم فیها.(۱)

برای حـدیث طیر راه هـای گونـاگونی در منـابع حـدیثی از انس بن مالک عنوان شـده است که انس در این مورد سـخن گفته است.

و شاگردش تاج الدین عبدالوهاب سُبکی در «طبقات الشافعیهْ» می گوید:

و أما الحکم علی حدیث الطیر بالوضع فغیر جیّد.

حکم کردن به جعلی بودن حدیث طیر، پسندیده نیست.(۲)

احمدبن محمد بن صدّیق غُماری می نویسد:

حدیث الطیر الذی فاق حدّ التواتر و لم یوجد حدیث یوازیه فی کثره رواته إلّا حدیث «من کذب...» الذی اتفقوا علی تواتره، مع أنّ کلّا منهما روی من نحو مائه طریق، ذاک عن أنس و هذاباِطلاق... .(۳)

حـدیث طیر که از حـد تواتر تجاوز کرده است وحـدیثی یافت نمی شود که در فراوانی راویانش همپای آن باشد، مگر حدیث «من کذب» که علما بر تواترش اتفاق دارند، با این که هر دوی آنها از حدود صد طریق روایت شده اند.

علامه محدثِ معاصـر، محمود سـعید ممدوح، در تصحیح این حدیث کتابی نوشته است به نام «اتحاف الاکابر بتصحیح حدیث الطائر» که می توان به آن مراجعه کرد.

ص: ۱۶۱

۱- ذهبی، تاریخ الاسلام، ج۳، ص۶۳۳.

۲- سبکی، طبقات الشافعیهْ، ج۴، ص۱۵۵.

۳- غماری، احمد، درءالضعف، ص۵۸.

۱۴. انکار حدیث «علی مع الحق و الحق مع علی»

اشاره

از جملـه احـادیثی که دلالـت بر امـامت و عصـمت امـام علی علیه السّـلام دارد و فریقین در پـذیرش آن شـبهه ای ندارنـد، این حـدیث است که پیـامبر اکرم صـلی الله علیه وآله می فرماینـد: «علی مـع الحـق والحـق مع علی؛ علی بـا حق است و حق بـا علی است». اما ابن تیمیه در اسناد آن شبهه ایجاد می کند ومی گوید:

من أعظم الکلام کذباً وجهلًا، فإنّ هذا الحدیث لم یروه أحد عن النبی صلی الله علیه وآله، لا بإسناد صحیح ولا ضعیف، فکیف یقال: إنّهم جمیعاً رووا هـذا الحدیث؟ وهل یکون أکذب ممّن یروی عن الصـحابه والعلماء أنّهم رووا حدیثاً، والحدیث لایعرف عن واحد منهم أصلًا، بل هذا من أظهر الکذب.

این سـخن از بزرگ ترین دروغ ها و نادانی هاست؛ زیرا هیچ کس این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل نکرده است؛ نه با سند صحیح و نه با سند ضعیف! پس چگونه بعضی می گویند: تمامی محدثان آن را نقل کرده اند؟ آیا دروغ تر از کسـی که بگوید صـحابه و علماء، حدیثی را نقل کرده اند، در حالی که هیچ کدام از آنان این حدیث را نقل نکرده اند وجود دارد؟ بلکه این آشکارترین دروغ است!(۱)

نقد و بررسی:

اشاره

این حدیث را بزرگان اهل تسنن از قول اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله که در زیر آورده می شود نقل کرده اند:

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۴، ص۲۳۸.

الف) امیرمؤمنان(ع)

ترمذی در «سنن» و حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین» این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده اند.(۱)

ب) ام سلمه همسر پیامبر اکرم(ص)

حدیث مزبور را طبرانی، ابوبشر دولابی، خطیب بغدادی و ابن عساکر نقل کرده اند.(۲)

پ) سعدبن ابی وقاص

این حدیث را بزاز نقل کرده و هیثمی پس از نقل آن می گوید:

یکی از راویان آن، سعدبن شعیب است، من او را نمی شناسم اما دیگر افراد این سند، مورد اطمینان هستند.(۳)

ت) ابوسعیدخدری

حافظ ابویعلی، حدیث مذکور را از قول ابو سعید خدری نقل کرده است و هیثمی پس از نقل آن در «مجمع الزوائد» می گوید:

این حدیث را ابویعلی نقل کرده و همه راویان آن ثقه و مورد اطمینان هستند.(۴)

۱- ترمذی، محمد، سنن ترمذی، ج۵، ص۲۹۷؛ حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۱۹.

۲- هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج۷، ص۲۳۵ و ج۹، ص۱۳۴؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج۱۴، ص۳۲۲؛ ترجمه امیرالمؤمنین، تاریخ مدینهْ دمشق، ج۲۰، ص۲۶۱ و ج۴۲، ص۴۱۹.

۳- هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج۷، ص۲۳۵.

۴- همان، ص۲۳۴.

ث) عایشه

ابن قتیبه دینوری، در «الامامهْ و السیاسهْ» به نقل این حدیث از عایشه پرداخته است.(۱)

ج) کعب بن عجزه

طبرانی در «المعجم الکبیر» حدیث مزبور را از قول کعب بن عجزه نقل نموده است.

متقی هندی در «کنزالعمال» در این باره می گوید:

هر گاه بین مردم تفرقه و اختلاف شد، علی و یارانش برحق هستند.(۲)

علی داناترین افراد به تفسیر قرآن است تا آنجا که ابن عباس می گوید:

آنچه از علم تفسیر در نزد من است از علی علیه السّلام گرفته ام.(۳))

اعتراف بزرگان اهل تسنن درباره حدیث

روایت مزبور را بسیاری از بزرگان اهل تسنن نقل و تصحیح کرده اند؛ از جمله:

هیثمی در «مجمع الزوائد» پس از نقل حدیث می گوید:

رواه أبویعلی و رجاله ثقات.(۴)

ابویعلی آن را نقل نموده و راویانش ثقه هستند.

حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین»، جلد۳، صفحه۱۲۴ می گوید:

هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه.

۱- دینوری، ابومحمدعبدالله، الامامهْ و السیاسهْ، ج۱، ص۹۸.

۲- متقی هندی، علی، کنزالعمال، ج۱۱، ص۶۲۱.

۳- فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر، ج۴، ص۳۵۷؛ دراسات فی منهاج السنهْ، ص۲۳۱.

۴- هیثمی، مجمع الزوائد، ج۷، ص۲۳۵.

این حدیث بنا به شرط مسلم (برای صحت حدیث) صحیح است ولی مسلم و بخاری آن را نقل نکرده اند.

ابن عساکر در «تاریخ بغداد»، جلد۱۴، صفحه۳۲۲ و ابن قتیبه دینوری در «الإمامهْ والسیاسهْ»، جلد ۱، صفحه۹۸ و فخررازی در «تفسیر کبیر»، جلد ۱، صفحه۲۰۵ و در «المحصول»، جلد۶، صفحه۱۳۴ و... آن را نقل کرده اند.

تبصره: گاهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ، علی علیه السّلام را در کنار قرآن قرار داده و می فرمایند:

علی مع القرآن والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

علی با قرآن است و قرآن با علی است و از هم جدا نمی شوند تا اینکه در کنار حوض نزد من آیند.

این روایت را حاکم نیشابوری در «المستدرک» نقل کرده و می گوید:

هذا حدیث صحیح الاسناد وأبو سعیدالتیمی هو عقیصاء ثقه مأمون ولم یخرجاه.(۱)

این روایت دارای سند صحیحی است و ابوسعید تیمی، نام او عقیصاء است و ثقه و مورد اطمینان؛ اما این روایت را (بخاری و مسلم در صحاشان) نیاورده اند.

۱۵. تکذیب حدیث یکی بودن «محبّت حضرت علی علیه السّلام و رسول اکرم صلی الله علیه وآله»

اشاره

ابن تیمیه بعد از نقل چند حدیث از جمله: «مَن احَبَ عَلِیاً فَقَد احَبَّنی وَمَن ابغَضَ عَلِیاً فَقَد ابغَضَنی»؛ که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند: هر کس علی علیه السلام را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس علی علیه السلام را دشمن بدارد به طور حتم مرا

ص: ۱۶۵

۱- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک، ج۳، ص۱۲۴؛ سیوطی، جلال الدین، الجامع الصغیر، ج۲، ص۱۷۷.

دشمن داشته است، می گوید:

فَالعَشَره الْاُولی کُلَّها کِذب.

ده حدیث اول همگی دروغ است.(۱)

نقد و بررسی:

این حدیث حسن است. طبرانی در «المعجم الکبیر» از ام سلمه نقل کرده که گفت:

اشهد انی سمعت رسول الله یقول: من احب علیا فقد احبنی ومن احبنی فقد احب الله ومن ابغض علیا فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله.(۲)

گواهی می دهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: هر کس علی علیه السّلام را دوست بدارد، به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد، به طور حتم خدا را دوست داشته است و هر کس علی علیه السلام را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد، به طور قطع خدا را دشمن داشته است.

حافظ هیثمی بعد از نقل این حدیث می گوید:

واسناده حسن.

سند این حدیث حسن است.(۳)

حاکم نیشابوری نیز از سلمان نقل کرده که فرمود:

سمعت رسول الله یقول: من احب علیّا فقداحبنی ومن ابغض علیا فقد ابغضنی.

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۴، ص۱۰۱.

۲- طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج۲۳، ص ۳۸۰.

۳- هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۳۲.

از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که فرمودند: هر کس علی علیه السلام را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر کس علی علیه السلام را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.(۱)

۱۶. تضعیف حدیث «قتال امیرالمؤمنین علیه السّلام با ناکثین و... به امر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم »

اشاره

رسول خداصلی الله علیه وآله، امیرالمؤمنین علیه السلام را از حوادثی که در آینده اتفاق افتاده آگاه کرده بود - که از جمله جنگ با ناکثین و... بود - اما ابن تیمیه در پی انکار حدیث برآمده و می گوید:

وهو یروی فی الاربعین احادیث ضعیفه بل موضوعه عن ائمه الحدیث کقوله بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین.

و حلی در کتاب «اربعین»، احادیث ضعیف بلکه جعلی از امامان حدیث آورده است؛ همانند گفتار پیامبر در مورد جنگ باناکثین و قاسطین و مارقین.(۲)

نقد و بررسی:

این حدیث را ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده و در مقدمه آن تأکید کرده که آنچه در شرح حدیثی یا تتمه یا زیادتی برای حدیثی می آورد، صحیح یا حسن است.

وی درباره تضعیفات ابن تیمیه می گوید:

انه رده کثیرا من الاحادیث الجیاد؛ یعنی الصحیح والحسن.

۱- حاکم نیشابوری، مستدرک حاکم، ج۳، ص ۱۳۰.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۴، ص۹۹.

او بسیاری از احادیث خوب یعنی صحیح و حسن را رد کرده است.(۱)

همچنین جنگ با ناکثین، قاسطین و مارقین، به دستور رسول خداصلی الله علیه وآله بود، اما ابن تیمیه در «منهاج السنهْ» می گوید:

وعلی لم یکن قتاله یوم الجمل وصفین بأمر من النبی صلی الله علیه و آله وسلم وإنّما کان رأیاً رآه.(۲)

جنگ علی علیه السلام در روز جمل و صفین به دستور

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نبوده است؛ بلکه با رأی شخصی او بوده است.

در حالی که روایات بسیاری در کتاب های اهل تسنن وجود دارد که رسول خداصلی الله علیه وآله به امام علی علیه السلام دستور داده بودند با آنها بجنگد. حاکم نیشابوری در این باره می نویسد:

عن أبی أیوب الأنصاری فی خلافه عمر بن الخطاب قال: أمر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ، علی بن أبی طالب بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین. (۳)

ابوایوب انصاری در زمان خلافت عمربن الخطاب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی بن أبی طالب علیه السلام دستور داد که با ناکثین، قاسطین و مارقین بجنگد.

و نیز ابن کثیر دمشقی در «البدایهْ والنهایهْ » و ابن اثیر در «اسدالغابهْ » می نویسند:

عن أبی سعید الخدری، قال: أمرنا رسول الله صلی الله علیه وآله بقتال الناکثین، والقاسطین،والمارقین! فقلنا: یا رسول الله! أمرتنا بقتال هؤلاء! فمع من؟

۱- ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج۶، ص۳۱۹.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنّهْ، ج۴، ص۴۹۶.

۳- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، مستدرک الصحیحین، ج۳، ص۱۳۹.

فقال: مع علی بن أبی طالب، معه یقتل عمار بن یاسر.(۱)

از ابوسعید خدری روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، ما را به نبرد با ناکثین و قاسطین و مارقین، فرمان داد. عرض کردیم: یا رسول الله! شما که می فرمایید با این گروه نبرد کنیم، اینان با چه کسی می جنگند؟ فرمود: با علی بن ابیطالب علیه السلام، و عمار هم با حمایتی که از علی علیه السّلام می کند، به شهادت می رسد!

همچنین خطیب بغدادی می نویسد:

عن علقمه بن قیس والأسود بن یزید، قالا: أتینا أبا أیوب الأنصاری عند منصرفه من صفین، فقلنا له: یا أبا أیوب! إن الله أکرمک بنزول محمدصلی الله علیه وآله فی بیتک، وبمجئ ناقته، تفضلا من الله تعالی وإکراما لک،حتی أناخت ببابک دون الناس جمیعا، ثم جئت بسیفک علی عاتقک تضرب به أهل لا إله إلا الله؟ فقال: یا هذا إن الرائد لایکذب أهله، إن رسول الله صلی الله علیه وآله أمرنا بقتال ثلاثه مع علی، بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین، فأما الناکثون فقد قاتلناهم، وهم أهل الجمل وطلحه والزبیر وأما القاسطون فهذا منصرفنا من عندهم - یعنی معاویه وعمرو بن العاص -، وأما المارقون فهم أهل الطرفاوات وأهل السعیفات وأهل النخیلات وأهل النهروانات، والله ما أدری أین هم؟ ولکن لابد من قتالهم إن شاء الله تعالی. ثم قال: وسمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول لعمار: یا عمار! تقتلک الفئه الباغیه، وأنت إذ ذاک مع الحق والحق معک. یا عمار بن یاسر! إن رأیت علیا قد سلک وادیا و سلک الناس کلهم وادیا غیره، فاسلک مع علی فإنه لن یدلیک فی

۱- ابن اثیر، علی، أسد الغابهْ، ج۴، ص۳۲؛ ابن کثیر، اسماعیل، البدایهْ والنهایهْ، ج۷، ص۳۳۹؛ خوارزمی، المناقب، ص۱۹۰؛ ابن عساکر، علی، تاریخ دمشق، ج۴۲، ص۴۷۱.

ردی، و لن یخرجک من هـدی. یا عمار! من تقلـد سـیفا و أعان به علیا علیه السـلام علی عـدوه قلده الله یوم القیامه وشاحین من در، و من تقلدسـیفا أعـان به عـدو علی علیه السـلام قلـده الله یوم القیـامه و شـاحین من نـار. قلنـا: یا هـذا، حسـبک رحمک الله! حسبک رحمک الله. (۱)

علقمه و اسود نقـل می کننـد، هنگـامی که ابوایوب از صـفّین باز می گشت، به دیـدارش شـتافتم و گفتم: ای ابا ایوب! خـدای تعالی تو را مورد اکرام خود قرار داد که محمد صـلی الله علیه و آله وسلم به خانه ات قدم نهاد و ناقه اش کنار خانه تو به زمین نشـست و این همه به سـبب مـوقعیت ویژه تـو بـود و دیگران از این منزلت بی نصـیب ماندنـد. از تو توقع نبود که شمشـیر روی گردن بگـذاری و با آنهایی که خـدا را به یکتایی می سـتایند و (لا اله الّا الله) می گوینـد، نبرد کنی! ابوایوب، در پاسـخ به این ضرب المثل متمسّک شد که: «انّ الرائد(۲) لا یکـذب اهله»؛ «راهنمای کاروان به اهل آن دروغ نمی گوید». همانا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسـلم به ما دسـتور داد با سه دسـته از مردم که با علی علیه السـلام جنگ می کننـد، نبرد کنید: با «ناکثین»، «قاسـطین» و «مارقین». با ناکثین که پیروان طلحه و زبیر بودنـد و آتش جنگ جمل را دامن می زدند، نبرد کردیم؛ و با قاسـطان هم که پیروان معـاویه و عمرو عاص انـد، نبرد کردیم؛ و اکنون از مبارزه با آنان برگشتیم؛ و با مارقان که در راه ها در انتظار ما هسـتند و در نخلسـتان ها و در کنار نهرها جای گرفته اند، نبرد خواهیم کرد. به خدا سوگند! که در حال حاضـر نمی دانم آنان در کجا به سر می برند؛ ولی به یاری خدا با آنها هم مبارزه خواهیم کرد.

۱- خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج۱۳، ص۱۸۸؛ ابن عساکر، علی، تاریخ مدینهْ دمشق، ج۴۲، ص۴۷۲.
۲- رائـد به کسـی می گوینـد که امور آبرسـانی قافله را به عهـده دارد اگر به اهل قافله دروغ گویـد که آبی به دست نیاوردم، خود و قافله را از تشنگی هلاک کرده است.

ابوایوب گفت: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که خطاب به عمّار، می فرمود: ای عمّار! گروهی از بدکاران و ستمکاران تو را می کشند و تو در آن حال، به راه حق قدم گذاشته و حق هم همراه و حامی توست. ای عمار یاسر! هرگاه مشاهده کنی که علی علیه السلام در راهی گام می نهد و دیگران به راه های دیگر قدم می گذارند، تو با علی علیه السلام همراه باش و همان راهی را بپیمای که او پیموده است؛ چرا که او هرگز به راه خلاف تو را نمی کشاند و از راه هدایت هم تو را بیرون نمی سازد.

ای عمّار! کسی که برای حمایت از علی علیه السلام و کشتن دشمنان او، شمشیر حمایل نماید، خدای تعالی در روز قیامت دو گردنبند از مروارید بر گردن او می آویزد و او را به این زینت الهی می آراید. و کسی که شمشیر حمایل کند تا به دشمنان علی علیه السلام کمک کند و آنان را برای قتل علی علیه السلام اعانت نماید، در روز قیامت، خداوند دو گردنبند از آتش بر گردن او می آویزد. سخن ابوایوب تا اینجا به پایان رسید و ما به منظور تشویق و تأیید او گفتیم: آری! این موقعیت برای تو کافی و بسنده است و آرزو می کنیم که خدا تو را به خاطر چنین مرامی که داری مورد رحمت و لطف خود قرار دهد.

نکته مهمی که اهل تسنن هم آن را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند این است که جنگ علی علیه السلام،بر اساس تأویل قرآن بود؛ احمدبن حنبل، استاد بخاری و مسلم در مسندش می نویسد:

عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ رَجَاءٍ الزُّبَيدِی عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِی يقُولُ كُنَّا جُلُوسًا نَنْتَظِرُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه وآله فَخَرَجَ عَلَينَا مِنْ بَعْضِ بُيوتِ نِسَائِهِ قَالَ فَقُمْنَا مَعَهُ فَانْقَطَعَتْ نَعْلُهُ فَتَخَلَّفَ عَلَيهَا عَلِی يخْصِفُهَا فَمَضَی رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله وَمَضَينَا مَعَهُ ثُمَّ قَامَ ينْتَظِرُهُ وَقُمْنَا مَعَهُ فَقَالَ إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يقَاتِلُ عَلَی

تَأْوِيلِ هَـٰذَا الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلى تَنْزِيلِهِ فَاسْتَشْـرَفْنَا وَفِينَا أَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ لَا وَلَكِنَّهُ خَاصِفُ النَّعْلِ قَالَ فَجِئْنَا نُبَشِّرُهُ قَالَ وَكَأَنَّهُ قَدْ سَمِعَهُ.(۱)

اسـماعیل، از پدرش از ابوسعید خدری نقل می کند که در انتظار تشریف فرمایی رسول اکرم صلی الله علیه وآله نشسته بودیم. طولی نکشـید کـه پیغمـبر اکرم صـلی الله علیه وآله از خـانه یکی از همسـرانش بیرون آمـد. از جـای برخـاستیم و به اتفـاق آن حضـرت به راه افتادیم. اندکی که حرکت کردیم بند کفش پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله وسـلم)گسیخت. علی علیه السلام کفش را گرفـت و بـه وصـله زدن آن پرداخـت. رسـول خداصـلی الله علیـه وآله به حرکت خـود ادامه داد و مـا همه همراه آن حضـرت حرکت کردیم. پس از انـدک فاصـله ای رسول خداصـلی الله علیه وآله ایسـتاد و مـا هم به پیروی از ایشان ایسـتادیم. پیغمبر صـلی الله علیه و آله وسـلم منتظر آمـدن علی علیه السـلام بود. در این هنگـام، پیغمبر اکرم صـلی الله علیه وآله فرمود: به راستی یکی از شـما برای تأویل قرآن می جنگـد، همان طور که من برای تنزیل آن جنگیـدم. ابوبکر و عمر گفتند: آیا ما همان مردی هستیم که برای بیان تأویل قرآن می جنگیم؟ پیغمبر صـلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: نه! بلکه آن کسی که کفش مرا وصـله می زنـد، بـا تأویـل قرآن بـا مخالفـان نبرد می کنـد. به ملاقات علی علیه السـلام رفتیم تا او را به مأموریتی که در آینـده خواهد داشت، مژده دهیم. (حضرت علی علیه السلام به مژده ما توجهی نکرد) و گویا این موقعیت را از خود رسول اکرم صلی الله علیه وآله شنیده بود.

هیثمی بعد از نقل این حدیث می نویسد:

رواه احمد و إسناده حسن. قلت: و له طریق أطول من هذه فی مناقب علی وکذلک أحادیث فیمن یقاتله.(۲)

ص: ۱۷۲

۱- شیبانی، احمد، مسند أحمد، ج۳، ص۸۱.

۲- هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج۶، ص۲۴۴.

احمدبن حنبل این روایت را نقل کرده است و سندش حسن است و من می گویم: روایت های طولانی تری نیز در فضائل امام علی علیه السلام نقل شده است و نیز احادیثی درباره کسانی که با او می جنگند.

و در جای دیگر نیز می نویسد:

رواه أحمد و رجاله رجال الصحیح غیر فطر بن خلیفه و هو ثقه. (۱)

این روایت را احمدبن حنبل نقل کرده است و راویان آن صحیح بخاری است، غیر از فطربن خلیفه که او نیز مورد اعتماد است.

مطلب دیگری که در این رابطه از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده این است که آن حضرت فرمودند: (هرکس علی را یاری نکند، از من نیست).

ابن عساکر به نقل از عمار یاسر می نویسد:

سمعت النبی صلی الله علیه وآله یقول: یا علی! ستقاتلك الفئه الباغیه وأنت علی الحق، فمن لم ینصرك یومئذ فلیس منّی.((۲))

از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: یا علی! به زودی گروهی بدسیرت و از خدا بی خبر با تو نبرد می کنند و تو بر حقی؛ کسی که در آن روز به یاری تو قیام نکند، از امت من نیست.

۱۷. تضعیف دلالت آیه «ولایت»

اشکال اول:

اشاره

ابن تیمیه آیه: {إِنَّمَا وَلِیکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ ءَامَنُواْ الَّذِینَ یقِیمُونَ الصَّلَوةَ

۱- همان، ج۹، ص۱۳۳.

۲- ابن عساکر، علی، تاریخ مدینهٔ دمشق، ج۴۲، ص۴۷۳؛ متقی هندی، علی، کنز العمال، ج۱۳، ص۶۱۳.

وَيؤْتُـونَ الزَّكَوهَ وَهُمْ رَاكِعُون} (۱) را که در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر شده است، دروغ می داند و در این باره می نویسد:

وقد وضع بعض الکذابین حدیثا مفتری أن هذه الآیه نزلت فی علی لما تصدق بخاتمه فی الصلاه وهذا کذب بإجماع

أهل العلم بالنقل وکذبه بین من وجوه کثیره. (۲)

برخی از دروغگویان، حدیثی دروغین جعل کرده و گفته اند: این آیه در مورد علی علیه السلام در آن هنگام که انگشترش را در نماز به فقیر بخشید، نازل شده است. این مطلب به اتفاق دانشمندان حدیث دروغ است و دروغ بودن آن از راه های گوناگونی آشکار است.

نقد و بررسی:

حدیثی را که ابن تیمیه انکار کرده، محدثان زیر از ابن عباس نقل کرده اند: عبدالرزاق، عبدبن حمید، ابن جریر طبری، ابوالشیخ، ابن مردویه.

عده دیگری این حدیث را از مسلمه بن کهیل نقل کرده اند که عبارتند از: ابن ابی حاتم، و ابن عساکر.

از راویان دیگر این حدیث می توان افراد زیر را نام برد: طبرانی، ثعلبی، خطیب بغدادی، ابن جوزی، محب طبری، هیثمی، متقی هندی. از طرفی این حدیث در تفسیرهای: فخر رازی، بغوی، نسفی، قرطبی، بیضاوی، ابوالسعود و شوکانی نیز آمده است.

۱- مائده / ۵۵.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ ، ج۲، ص ۳۰.

آلوسی حنفی نیز می گوید:

اکثر محدثان برآنند که این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است. او می افزاید: حسان در این باره اشعاری را سروده است و آن شعرها را ذکر می کند.(۱)

اعتراف علمای اهل تسنن درباره تفسیر این آیه

۱. قاضی عضدالدین ایجی (متوفای ۷۵۶ه-) در کتاب «المواقف» که از مهم ترین کتاب های عقایدی اهل تسنن به شمار می رود، در این باره می گوید:

وأجمع أئمّه التفسیر أنّ المراد علی.

تمام پیشوایان تفسیر اجماع دارند بر این که این آیه درباره امام علی علیه السلام نازل شده است.(۲)

۲. سعدالدین تفتازانی در این باره می نویسد:

نزلت باتفاق المفسّرین فی علی بن أبی طالب حین أعطی السائل خاتمه وهو راکع فی صلاته وکلمه إنما للحصر بشهاده النقل والاستعمال.

این آیه، به اتفاق مفسّران در حق علی بن أبی طالب علیه السلام، زمانی که در حال رکوع نماز، انگشترش را به سائل داد، نازل شده است. (۳)

این دو تن از شخصیت های کم نظیر اهل تسنن، اجماع علمای تفسیر را نقل می کنند، ولی هیچ مطلبی در ردّ آن بیان نمی کنند و این نشانگر این است که مضمون اجماع برای آنان ثابت بوده است.

۱- آلوسی، شهاب الدین سیدمحمود، تفسیر روح المعانی، ج۳، ص۳۳۴.
۲- ایجی، عضد الدین عبدالرحمن، کتاب المواقف، ج۳، ص۶۰۱.
۳- التفتازانی، سعدالدین مسعود، شرح المقاصد، ج۲ ص۲۸۸.

۳. شهاب الدین آلوسی در تفسیر خود می گوید:

وغالب الاخباریین علی انها نزلت فی علی کرم الله تعالی وجهه.(۱)

اغلب اخباری ها بر این عقیده هستند که این آیه درباره علی کرم الله تعالی وجهه، نازل شده است.

و در جای دیگر می گوید:

{إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا... والآیه}، عند معظم المحدثین نزلت فی علی کرم الله تعالی وجهه.(۲)

آیه «انما ولیکم الله ورسوله... والآیه» نزد بیشتر محدثین درباره علی کرم الله تعالی وجهه نازل شده است.

هر چند که همین تصریحات برای اثبات مطلب کفایت می کند؛ اما در عین حال روایاتی که در این زمینه از زبان علمای اهل تسنن نقل شده است را ذکر می کنیم:

۴. جصاص در تفسیر خود می نویسد:

روی عن مجاهد والسدی وأبی جعفر وعتبه بن أبی حکیم أنها نزلت فی علی بن أبی طالب علیه السلام حین تصدق بخاتمه وهو راکع. (۳)

از مجاهد و سدی و أبی جعفر و عتبهْ بن أبی حکیم نقل شده که این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام زمانی که در رکوع، انگشترش را صدقه داد، نازل شده است.

۱- آلوسی، شهاب الدین السید محمود، روح المعانی، ج۶، ص۱۶۷.

۲- همان، ص۹۳.

۳- الجصاص، أحمد، أحکام القرآن، ج۴، ص۱۰۲.

۵. شجری جرجانی در کتاب «امالی» خود بیش از ده سند برای این روایت نقل می کند:

الف) أخبرنا أبوبکر محمدبن علی بن أحمد الجورذانی المقرئ بقراءتی علیه بأصفهان، قال أخبرنا أبومسلم عبدالرحمن بن شهدل المدینی، قال أخبرنا أحمدبن محمد بن سعید الکوفی، قال أخبرنا أحمدبن الحسن بن سعید أبوعبدالله، قال حدثنا أبی، قال حدثنا حصین بن مخارق، عن الحسن بن زید ابن الحسن عن أبیه عن آبائه، عن علی علیهم السلام : أنه تصدق بخاتمه وهو راکع، فنزلت فیه هذه الآیه: {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا}.

ب) وبإسناده قال حدثنا حصین بن مخارق عن عبدالصمد عن أبیه عن ابن عباس: {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا} نزلت فی علی بن أبی طالب علیه السلام.

پ) وبإسناده قال حدثنا حصین بن مخارق عن عمرو بن خالد عن الامام الشهید أبی الحسین زید بن علی، عن آبائه عن علی علیه السلام مثل ذلک.

ت) وبإسناده عن حصین بن مخارق، عن أبی الجارود، عن محمد وزید ابنی علی عن آبائهما أنها نزلت فی علی علیه السّلام.

ث) وبإسناده قال حدثنا حصین عن هارون بن سعید عن محمد بن عبید الله الرافعی عن أبیه عن جده عن أبی رافع أنها نزلت فی علی علیه السلام.

ج) وبإسناده قال حدثنا حصین بن مخارق عن سعید بن طریف عن الأصبغ عن علی علیه السلام مثله.

چ) وبإسناده قال حدثنا حصین بن مخارق، عن أبی حمزه عن علی بن الحسین، وأبی جعفر مثله.

ح) وبإسناده قال حدثنا حصین، عن عبدالوهاب عن مجاهد، عن أبیه عن ابن عباس مثله.

خ) وبه قال أخبرنا أبوأحمد محمد بن علی بن محمد المکفوف المؤدب بقرائتی علیه بأصفهان، قال أخبرنا أبومحمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حیان، قال حدثنا الحسن بن محمد بن أبی هریره، قال حدثنا أحمد بن یحیی بن زهیر التستری وعبدالرحمن بن أحمد الزهری، قالا حدثنا أحمد بن منصور، قال حدثنا عبدالرزاق عن عبدالوهاب بن مجاهد عن أبیه عن ابن عباس: «إنما ولیکم الله ورسوله» قال نزلت فی علی ابن أبی طالب علیه السلام. (۱)

۶. ابن کثیر دمشقی سلفی می گوید:

عن أبی صالح عن ابن عباس قال خرج (رسول الله صلی الله علیه وآله) إلی المسجد والناس یصلون بین راکع وساجد وقائم وقاعد وإذا مسکین یسأل فدخل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقال: أعطاک أحد شیئاً؟ قال: نعم قال: من؟ قال: ذلک الرجل القائم قال: وعلی أی حال أعطاکه؟ قال: وهو راکع. قال: وذلک علی بن أبی طالب قال: فکبر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عند ذلک وهو یقول (ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون) وهذا إسناد لا یقدح به.(۲)

از ابی صالح، از ابن عباس روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به سوی مسجد خارج شدند در حالی که مردم نماز «نافله» می خواندند و در رکوع و سجود بودند و برخی ایستاده و برخی نشسته بودند. در این هنگام مسکینی کمک خواست. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم داخل (مسجد) شدند و فرمودند: آیا کسی چیزی به تو عطا کرد؟ عرض کرد: آری. فرمودند: چه کسی؟ عرضه داشت آن مردی که ایستاده است. فرمودند: در چه حالتی

۱- شجری الجرجانی، المرشد بالله یحیی، کتاب الامالی وهی المعروفهْ بالامالی الخمیسیهْ ، ج۱، ص۱۸۱.

۲- ابن کثیر، إسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، ج۲، ص۷۲.

به تو عطا کرده؟ عرضه داشت: در حال رکوع، فرمودنـد: او علی بن ابیطالب بود پس رسول خدا در این هنگام تکبیر گفتند در حالی که (این آیه را قرائت) می فرمودنـد: و هرکس از خدا و رسول خدا و مؤمنان روی گرداند (مغلوب است) پس به درستی که حزب خداوند پیروز و غالب است و به این سلسله سند قدح و خدشه ای نمی توان وارد کرد.

۷. انصاری قرطبی در این زمینه می گوید:

وقـال فی روایه أخری: نزلت فی علی بن أبی طالب علیه السـلام وقاله مجاهـد والسـدی وحملهم علی ذلک قوله تعالی: (الـذین یقیمون الصـلاه ویؤتون الزکـاه وهم راکعون) و هی: المسأله الثانیه و ذلک أن سائلاً سأل فی مسـجد رسول الله صـلی الله علیه و آله وسلم ، فلم یعطه أحد شیئا وکان علی فی الصلاه فی الرکوع و فی یمینه خاتم فأشار إلی السائل بیده حتی أخذه.(۱)

در روایت دیگری نقـل شـده که این آیه در شأن حضـرت علی بن ابیطالب نازل شـده است و مجاهـد و سـدی نیز همین نظر را داشـته انـد و بر این آیه شـریفه حمل کرده انـد. این مسـئله دوم می باشد، و داسـتان شأن نزول هم از این اقرار است در مسـجد پیامبر سائلی طلب کمک کرد هیچ کس به او کمک نکرد در این موقع حضرت علی نماز می خواند و در حال رکوع بودن در دست چپ ایشان انگشتری بود به سائل اشاره کرد تا او را گرفت.

۸. سیوطی درباره این آیه می نویسد:

قوله تعـالی «إنمـا ولیکم الله» الآـیه أخرج الطبرانی فی الأوسـط بسـند فیه مجاهیل عن عمار بن یاسـر قال وقف علی علی بن أبی طالب سائل و هو

۱- أنصاری القرطبی، محمد، الجامع لأحکام القرآن، ج۶، ص۲۲۱.

راکع فی تطوع فنزع خاتمه فأعطاه السائل فنزلت «إنما ولیکم الله ورسوله» الآیه و له شاهد قال عبدالرزاق حدثنا عبدالوهاب بن مجاهد عن أبیه عن ابن عباس {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ} الآیه قال نزلت فی علی بن أبی طالب وروی ابن مردویه عن وجه آخر عن ابن عباس مثله وأخرج أیضا عن علی مثله وأخرج ابن جریر عن مجاهد وابن أبی حاتم عن سلمه بن کهیل مثله فهذه شواهد یقوی بعضها بعضا.(۱)

طبرانی آیه {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ} را در کتاب معجم الاوسط با سند از مجاهیل بن عمار بن یاسر نقل کرده که سائلی در کنار حضرت علی قرار گرفت، آن حضرت در رکوع بودند، پس انگشترشان را بیرون آوردند به سائل دادند و آیه {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ...} نازل شد و شواهدی بر این موضوع وجود داشت که عبد الرزاق گفته است: عبد الوهاب بن مجاهد از پدرش و او از ابن عباس نقل کرده که آیه {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ...} در مورد حضرت علی علیه السلام نازل شده است.

روایات مزبور در کتب اهل تسنن نقل شده است، اما چگونه ابن تیمیه منکر آنها شده است؟! حتی اگر فرض کنیم که سند همه روایات ضعیف است، اما با مبنای ابن تیمیه، نزول این آیه درباره امیرالمؤمنین قطعی است، چون ابن تیمیه درباره روایتی که با چندین سند نقل شده می گوید:

تعدد الطرق وکثرتها یقوی بعضها بعضا حتی قد یحصل العلم بها ولو کان الناقلون فجارا فساقا فکیف إذا کانوا علماء عدولا ولکن کثر فی حدیثهم الغلط.

ص: ۱۸۰

۱- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، لباب النقول، ج۱، ص۹۳.

زیادی و تعدد راه های نقل حدیث، برخی دیگر را تقویت می کند که خود زمینه علم به آن را فراهم می کند؛ اگرچه راویان آن فاسق و فاجر باشند؛ حال چگونه خواهد بود حال حدیثی که تمام راویان آن افراد عادلی باشند ولی خطا و اشتباه هم در نقل شان فراوان باشد.(۱)

اشکال دوم:

اشاره

ابن تیمیه اشکال دیگری بر آیه می کند و در این باره می گوید:

أن الکلام فی سیاق النهی عن موالاه الکفار والأمر بموالاه المؤمنین کما یدل علیه سیاق الکلام... وإنما هی فی الولایته التی هی ضد العداوه.

آیه درباره نهی ولایت کفار و امر به ولایت مؤمنان است، همان گونه که سیاق کلام دلالت بر این دارد و جز این نیست که این درباره ولایتی است که ضد عداوت می باشد.(۲)

نقد و بررسی:

لغت شناسان برای کلمه «ولی» معانی مختلفی از جمله؛ نصرت، دوستی و... نیز نقل کرده اند؛ اما معنای حقیقی آن چیزی جز سرپرستی، سلطنت و اولویت به تصرف نمی تواند باشد. ما ابتدا کلمات لغت شناسان را در این باره نقل کرده و سپس معنای کلمه «ولی» را از زبان کسانی که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می زیسته اند، بیان می کنیم:

۱- ابن تیمیه الحرانی، أحمد، کتب ورسائل وفتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه، ج۱۸، ص۲۶.

۲- همان، منهاج السنهْ النبویهْ، ج۲ ص۳۲؛ ابن تیمیه، أحمد، دقائق التفسیر الجامع لتفسیر ابن تیمیه، ج۲، ص۲۰۷.

«ولی» در لغت

اشاره

۱. راغب اصفهانی درباره معنای لغوی کلمه «ولی» می گوید:

الولاء والتوالی أن یحصل شیئان فصاعداً حصولاً لیس بینهما ما لیس منهما، ویستعار ذلک للقرب من حیث المکان ومن حیث النسبه ومن حیث الدین ومن حیث الصداقه والنصره والاعتقاد والولایه: النصره. والولایه: تولی الأمر. و قیل: الولایه و الولایه نحو الدلاله والدلاله. وحقیقته: تولی الامر.

ولاء و توالی این است که دو چیز یا بیشتر به گونه ای حاصل یابند که بین آنها چیزی که از آنها نیست، نباشد که برای قرب و نزدیکی از جهت مکان و نسبت و دین و صداقت و یاری و اعتقاد، عاریه به کار رود. ولایت (به فتح واو) به معنای نصرت و ولایت (به کسر واو) به معنای سرپرستی به کار می رود و گفته شده که معنای هر دو یکی است و حقیقت آن، همان سرپرستی است.(۱)

۲. ابن اثیر نیز بر این باور است که:

ومن أسمائه عزوجل الوالی وهو مالک الأشیاء جمیعها المتصرف فیها وکأن الولایه تشعر بالتدبیر والقدره والفعل.

و از اسماء خدای عزوجل، والی است که به معنای مالک همه چیز بودن و تصرف در آنها است و گویا ولایت اشاره و دلالت بر تدبیر و قدرت و انجام کاری دارد.(۲)

۱- الراغب الاصفهانی، أبوالقاسم الحسین، المفردات فی غریب القرآن، ج۱، ص۵۳۳.
۲- الجزری، ابوالسعادات المبارک، النهایهْ فی غریب الحدیث والأثر، ج۵، ص۲۲۶.

۳. ابن منظور در این باره می نویسد:

وولی المرأه الذی یلی عقد النکاح علیها ولا یدعها تستبد بعقد النکاح دونه.

سرپرست زن کسی است که عقد نکاح به عهده اوست و زن در این امر رها گذاشته نمی شود، که دیگران با عقد نکاح در حق او استبداد نمایند.(۱)

۴. صاحب «مجمع البحرین» درباره کلمه «ولی» می نویسد:

والولی: الوالی، وکل من ولی أمر أحد فهو ولیه. والولی هو الذی له النصره و المعونه. والولی الذی یدبر الأمر، یقال: فلان ولی المرأه إذا کان یرید نکاحها. وولی الدم: من کان إلیه المطالبه بالقود. والسلطان ولی أمر الرعیه، ومنه قول الکمیت فی حق علی بن أبی طالب، ونعم ولی الأمر بعد ولیه ومنتجع التقوی ونعم المقرّب.

«ولی» به معنای حاکم است و هر کسی که امر فردی دیگر را به عهده دارد او ولی آن کس است. «ولی» کسی است که دیگری را یاری و کمک می کند، ولی به معنای کسی است که تدبیر و اداره امور می کند؛ مثل اینکه گفته می شود: فلانی ولی زن است زمانی که قصد داشته باشد او را به عقدکسی دربیاورد. «ولی خون» به کسی می گویند که حق مطالبه قصاص را داشته باشد. حاکم، ولی امر رعیت است. از این معناست کلام کمیت در حق علی علیه السلام که گفت: «بهترین ولی امر هستی بعد از ولی و مرکز تقوی و بهترین مقرب هستی».(۲)

۱- ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج۱۵، ص۴۰۷.

۲- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۱، ص۴۵۵.

از مطالب فوق به دست می آیـد که کلمه «ولی» به معنای سـلطنت و ولایت می باشـد. همچنین در جواب اشـکال ابن تیمیه می گوییم:

برای ولی هماننـد مولی یـک معنی بیش تر نیست و سـایر معانی، موارد و متعلق های این لفظ به شـمار می رونـد نه معانی آن؛ زیرا معنی ولی همـان اولی است و اگر بـه دوسـت، ولی می گوینـد، برای ایـن اسـت کـه دوست اولی به این است که حقـوق دوست را رعـایت کنـد، اگر به «ناصـر»، «ولی» می گوینـد، به خـاطر این است که او اولی به این است که پیمان دفاعی خود را رعـایت نمایـد، اگر به آزادکننـده (معتـق) ولی می گوینـد به خـاطر این است که او اولی به این است که به بنـده خود احسـان ونیکی کنـد. همچنین اگر مولی به معنـای محب، دوست، ناصـر و... بود، بایـد بتوان کلمه «محب» را به جای کلمه «ولی» نهاد. مثلاًـ بخوانیم «إِنَّمَـا [محبکم] اللّهُ وَرَسُولُهُ»؛ یعنی، «دوست شـما تنهـا خـدا، رسول و الـذین آمنوا است». در این صورت نبایـد با آیات دیگر قرآن کریم تعارض پیدا کند؛ در حالی که با دیگر آیات قرآن متعارض می شود، مثل آیه:

{وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ}.(۱)

و قطعـاً کسـانی را که گفتنـد: «مـا نصـرانی هستیم»، نزدیـک ترین مردم در دوستی بـا مؤمنان خواهی یافت؛ زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی هستند که تکبر نمی ورزند.

این آیه درباره نجاشی نازل شده است که در این آیه، خداوند نصارا را دوست

۱– مائده / ۸۲.

و محبّ مؤمنین معرفی می کنـد. اگر ولی به معنـای دوست باشـد، تعـارض پیش می آیـد، زیرا آیه ۵۵ سوره مائـده می گوید: دوست شما فقط خدا، رسول و «الذین آمنوا...» هستند و آیه ۸۲ سوره مائده هم می گوید: نصاری دوست شما هستند.

این تعارضی است آشکار و کلام خداوند منزه است از این که با یکدیگر تعارض داشته باشد. رفع تعارض به این است که آیه ۵۵ مائده را به معنای «سرپرست و صاحب اختیار» بگیریم و آیه ۸۲ سوره مائده را به معنای محب و دوست، معنا کنیم.

همچنیـن بـا مراجعه به تـاریخچه این لغت و به کـارگیری آن در عصـر صـحابه می بینیم که صـحابه، همـواره کلمه «ولی» را به سرپرستی و حکومت معنا کرده انـد و در خطبه ها، خود را «ولی امر مسـلمین»، «ولی رسول خـدا» و... معرفی کرده انـد و وقتی برای خود جانشـین انتخاب می نمودنـد و یا شخصـی را به حکومت یک منطقه ای نصب می کردند، به او عنوان «والی» داده و در حکم او از کلمه «ولی» استفاده

می کردند که به آن اشاره می کنیم:

کاربرد «ولی» به وسیله ی ابوبکر

وی بعد از به خلافت رسـیدن، در خطبه هایی که برای صـحابه ایراد کرده، با استفاده از کلمه «ولی»، خود را «ولی امر مسلمین» خوانده است.

بلاذری در «انساب الاشـراف»، ابن قتیبه دینوری در «عیون الاخبار»، طبری و ابن کثیر در تاریخ شان و بسـیاری دیگر از بزرگان اهل تسنن، نخستین خطبه ابوبکر را این گونه نقل کرده اند:

لما ولی أبوبکر، خطب الناس فحمدالله وأثنی علیه ثم قال: أما بعد أیها الناس فقد ولیتکم ولستُ بخیرکم.

ص: ۱۸۵

و چون ابوبکر به خلافت رسید برای مردم سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: «ای مردم! من رهبر شما شده ام؛ ولی بهترین شما نیستم».(۱)

ابن کثیر دمشقی، بعد از نقل این خطبه می نویسد:

وهذا إسناد صحیح.

سند این حدیث صحیح است.(۲)

ابن قتیبه دینوری، یعقوبی و أبوسعد الآبی، نقل می کنند که خلیفه اول خطبه ای خواند و گفت:

فحمدالله أبوبكر وأثنى عليه ثم قال إن الله بعث محمداً صلى الله عليه و آله وسلم نبياً وللمؤمنين وليا فمنّ الله تعالى بمقامه بين أظهرنا حتى اختار له الله ما عنده فخلى على الناس أمرهم ليختاروا لأنفسهم فى مصلحتهم متفقين غير مختلفين فاختارونى عليهم والياً ولأمورهم راعياً وما أخاف بعون الله وهناً ولا حيرةً ولا جبناً وما توفيقى إلا بالله العلى العظيم عليه توكلت وإليه أنيب.

ابوبکر گفت: خداوند محمد صلی الله علیه و آله وسلم را پیامبر و سرپرست و پیشوای مؤمنان قرار داد و به وجود او بر ما منت گذاشت تا آن که او را نزد خودش خواند، مردم را آزاد گذاشت تا خودشان بر اساس مصلحت ها پیشوا برگزینند؛ پس مرا به سرپرستی برگزیدند، به یاری خدا نه از چیزی می ترسم و نه احساس سرگردانی می کنم.((۳))

۱- بلاذری، أحمد، أنساب الأشراف، ج۱، ص۲۵۴؛ دینوری، أبومحمد عبدالله، عیون الأخبار، ج۱، ص۳۴؛ طبری، أبی جعفر محمد، تاریخ الطبری، صص۲۳۸-۲۳۷.

۲- ابن کثیر، إسماعیل، البدایهْ والنهایهْ، ج۶، ص۳۰۱.

۳- دینوری، أبومحمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبهْ، الإمامهْ والسیاسهْ، ج۱، ص۱۸؛ یعقوبی، أحمد، تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۲۵؛ الآبی، أبوسعد منصور، نثر الدر فی المحاضرات، ج۱، ص۲۷۸.

محمدبن سعد در «طبقات»، سیوطی در «تاریخ الخلفاء» و ابن حجر هیثمی در «الصواعق» و بسیاری دیگر از بزرگان اهل تسنن، خطبه دیگری را از خلیفه دوم نقل کرده اند که پس از به خلافت رسیدن، آن را ایراد کرده است:

لما بویع أبوبکر قام خطیباً فلا والله ما خطب خطبته أحد بعد فحمدالله وأثنی علیه ثم قال أما بعد فإنی ولّیت هذا الأمر وأنا له کاره ووالله لوددت أن بعضکم کفانیه.

وقتی که با ابوبکر بیعت شد، خطبه ای خواند که به خدا سوگند بعد از او چنین خطبه ای خوانده نشد، پس از حمد و ثنای الهی گفت: من به امر رهبری شما برگزیده شدم؛ ولی از آن خشنود نیستم، دوست داشتم یکی از شما این مسؤولیت را می پذیرفت.

همچنین ابوبکر به فرماندهان سپاه نوشت:

وَلَّیْتُ علیکم عمرَ ولم آلُ نَفْسِی وَلا المُسْلِمین خیرا(۱)

عمر را بر شما جانشین قرار دادم و در این کار جز خیرخواهی برای اهلم و مسلمین نخواستم.

یعقوبی این قضیه را این چنین نقل می کند:

وصعد أبوبکر المنبر عند ولایته الأمر فجلس دون مجلس رسول الله بمرقاه ثم حمدالله وأثنی علیه وقال إنی ولیت علیکم ولست بخیرکم فإن استقمت فاتبعونی وإن زغت فقومونی.(۲)

۱- ابن اثیر، محمد، جامع الاصول، ج۴، ص۱۰۹؛ زهری، محمد، الطبقات الکبری، ج۳، ص۲۱۲؛ سیوطی، عبدالرحمن، تاریخ الخلفاء، ج۱، ص۷۱؛ الهیثمی، أبوالعباس أحمد، الصواعق المحرقهْ علی أهل الرفض والضلال والزندقهْ، ج۱، ص۳۷.

۲- یعقوبی، أحمد بن أبی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص۱۲۷.

ابوبکر موقعی که به عنوان خلیفه انتخاب شده بود روی منبر رسول خدا رفت و پس از حمد خداوند گفت: من به عنوان سرپرست بر شما گمارده شدم در حالی که از شما بهتر نیستم پس اگر درست عمل کردم، از من پیروی کنید و اگر اشتباه نمودم مرا ارشاد کنید!

استعمال کلمه «ولی» توسط عمر

طبری در تاریخ خود نقل می کند که: عمربن خطاب به مردم گفت: آگاه باشید من به عنوان سرپرست برای شما گمارده شدم «ألا إنی قد ولیت علیکم».(۱)

۱. مسلم بن حجاج نیشابوری به نقل از خلیفه دوم می نویسد:

فَلَمَّا تُوُفِّیَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله قَالَ أَبُوبَکْرٍ: أَنَا وَلِیُّ رَسول صلی الله علیه وآله مَا تَرَکْنَا صَدَقَهٌ. فَرَأَیْتُمَاهُ کَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا وَاللهُ یَعْلَمُ إِنَّهُ لَصَادِقٌ الله علیه وسلم. فَجِئْتُمَا تَطْلُبُ مِیرَاثَکَ مِنَ ابْنِ أَخِیکَ وَیَطْلُبُ هَذَا مِیرَاث ولِی اللهِ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِیهَا فَقَالَ أَبُوبَکْرٍ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله: مَا نُورَثُ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابعٌ لِلْحَقِّ ثُمَّ تُوُفِّیَ أَبُوبَکْرٍ وَأَنَا وَلِیُّ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم وَوَلِیُّ أَبِی بَکْرٍ فَرَأَیْتُمَانِی کَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا.

پس از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله ابوبکر گفت: من جانشین رسول خداصلی الله علیه وآله هستم، شما دو نفر (عباس و علی) آمدید و تو ای عباس! میراث برادرزاده ات را درخواست کردی و تو ای علی! میراث فاطمه دختر پیامبرصلی الله علیه وآله را. ابوبکر گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله فرموده است: ما چیزی به ارث نمی گذاریم، آنچه می ماند صدقه است و شما او را دروغگو، گناهکار، حیله گر و خیانتکار معرفی کردید و حال آن که خدا می داند که

۱- طبری، أبی جعفر محمد، تاریخ الطبری، ج۲، ص۴۹۰.

ابوبکر راستگو، دیندار و پیرو حق بود. پس از مرگ ابوبکر، من جانشین پیامبر و ابوبکر شدم و باز شما دو نفر مرا خائن، دروغگو حیله گر و گناهکارخواندید.(۱)

در این روایت، خلیفه دوم تصریح می کند که ابوبکر خود را ولی و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می دانست؛ ولی شما دو نفر او را تکذیب کرده و وی را خیانتکار و... می دانستید، من نیز خودم را ولی و خلیفه رسول خداصلی الله علیه وآله می دانم و شما دو نفر مرا دروغگو، خیانتکار و... می دانید.

۲. عمر نمیری در «تاریخ المدینهْ المنورهْ» می نویسد:

حدثنا هارون بن معروف قال حدثنا ضمره بن ربیعه عن الشیبانی عن أبی العجفاء قال قیل لعمر یا أمیرالمؤمنین لو عهدت قال لو أدرکت أباعبیده بن الجراح لولیته.(۲)

ابی عجفا روایت می کند که از عمر درباره جانشین سؤال شد گفت: «اگر عبیده،فرزند جراح را درک می کردم، او را سرپرست قرار می دادم».

همچنین نقل می کند که عمر گفت:

أدرکت معاذ بن جبل ثم ولیته... ولو أدرکت خالد بن الولید ثم ولیته، تمری.

اگر معاذ بن جبل و خالد بن ولید را درک می کردم او را سرپرست قرار می دادم. همین تعبیر را درباره معاذ بن جبل و خالد بن ولید نموده است.(۳)

۳. ابو نعیم اصفهانی در کتابش چنین می نویسد:

حدثنا أبوحامد ثابت بن عبدالله الناقد ثنا علی بن إبراهیم بن مطر ثنا

۱- نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج۳، ص۱۳۷۸، ح۱۷۵۷، کِتَاب الْجِهَادِ وَالسِّیَرِ.
۲- نمیری البصری، ابوزید عمر، تاریخ المدینهْ المنورهْ، ج۲، ص۶۱، رقم: ۱۴۹۶.
۳- نمیری البصری، ابوزید عمر، تاریخ المدینهْ المنورهْ، ج۲، ص۶۱، رقم ۱۴۹۶.

عبده بن عبدالرحيم ثنا ضمره بن ربيعه عن يحيى بن أبى عمرو الشيبانى عن أبى العجفاء أو أبى العجماء الشك من عبده قال قيل لعمر بن الخطاب لو عهدت الينا فقال لو أدركت معاذ بن جبل ثم وليته ثم قدمت على ربى

عزوجل فقال لى من وليت على أمه محمدصلى الله عليه وآله قلت سمعت نبيك وعبدك صلى الله عليه وآله يقول معاذ بن جبل بين يدى العلماء طائفه يوم القيامه.

ابونعيم اصفهانی از ابی العجما نقل می کند که از عمر درباره جانشین سؤال شد عمر گفت: اگر معاذبن جبل را درک می کردم او را سرپرست قرار می دادم، آن گاه که در نزد پروردگارم می رفتم، به من می گفت: چه کسی را برای امت محمدصلی الله علیه وآله سرپرست قرار دادی؟ می گفتم: از بنده و نبی تو شنیدم که می گفت: معاذبن جبل روز قیامت جلوی طائفه علماست.(۱)

۴. ابی حیان اندلسی از قول عمر می آورد که:

قال عمر بن الخطاب كلاماً معناه لو كان سالم مولى أبى حذيفه حيّاً لولّيته الخلافه وأبعد من ذهب إلى أن المعنى خوفاً من الردّ وطمعاً فى الاجابه.(۲)

عمر گفت: اگر سالم مولای حذیفه زنده بود، او را سرپرست قرار می دادم.

۵. عبدالله دینوری نقل می کند که:

قال عمر لوكان سالم حيا ما تخالجنى الشك فى توليته عليكم أو فى تأميره.(۳)

اگر سالم زنده بود شک و تردیدی مرا از سرپرست قرار دادن او بر شما باز نمی داشت.

ص: ۱۹۰

۱- الاصبهانی، ابونعیم احمد، حلیهْ الاولیاء وطبقات الاصفیاء، ج۱، ص۲۲۹.

۲- أبی حیان الاندلسی، محمد، تفسیر البحر المحیط، ج۴، ص۳۱۴.

۳- دینوری، ابومحمد عبدالله، تأویل مختلف الحدیث، ج۱، ص۱۲۲.

۶. ابن ابی شیبه کوفی نیز روایتی به شرح زیر آورده است:

عبدالرزاق عن معمر عن الزهری عن مالک بن أوس بن الحدثان النصری... فلما قبض رسول الله صلی الله علیه وآله قال أبوبکر أنا ولی رسول الله صلی الله علیه وآله بعده أعمل فیه بما کان یعمل رسول الله صلی الله علیه وآله فیها ثم أقبل علی علی والعباس فقال وأنتما تزعمان أنه

فیها ظالم فاجروالله یعلم أنه فیها صادق بار تابع للحق ثم ولیتها بعد أبی بکر سنتین من إمارتی فعملت فیها بما عمل رسول الله صلی الله علیه وآله وأبوبکر وأنتما تزعمان أنی فیها ظالم فاجر.(۱)

عمر گفت: و چون رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رفت، ابوبکر گفت: من ولی و جانشین پیامبرم، و همان گونه که او رفتار کرد من نیز چنان رفتار خواهم کرد؛ سپس عمر به علی و عباس گفت: شما خیال می کردید که أبوبکر ظالم و فاجر است... سپس من بعد از ابوبکر دو سال جانشینی او را بر عهده گرفتم و بر روش رسول خدا و ابوبکر عمل نمودم و باز شما گمان کردید که من در این موضوع ظالم و فاجرم.

نکته مهم در این خطبه این است که ابوبکر می گوید: «أنا ولی رسول الله صلی الله علیه وآله بعده» و عمر می گوید: «ثم ولیتها بعد ابی بکر».

کلمه «بعده وبعد ابی بکر» مطلب را روشن تر و ما را بهتر به مقصود می رسانند.

بررسی سندی

مالک بن أوس بن حدثان نصری از روات صحیح بخاری، مسلم و بقیه صحاح سته اهل تسنن است و حتی بعضی ها اعتقاد داشتند که او رسول خداصلی الله علیه وآله را نیز دیده است.

۱- ابن ابی شیبهْ الکوفی، ابوبکر عبدالله، المصنف فی الاحادیث والآثار، ج۵، ص۴۶۹، ح۹۷۷۲.

مزی در «تهذیب الکمال» درباره او می نویسد:

ذکره محمد بن سعد فی «الصغیر» فی الطبقه الثامنه من الصحابه ممن أدرک النبی صلی الله علیه وآله وﺭآه ولم یحفظ عنه شیئاً.

محمدبن سعد، وی را در کتابش «الصغیر» در طبقه هشتم از صحابه ذکر می کند و می گوید: او از کسانی است که رسول خداصلی الله علیه وآله را درک کرده، اما سخنی از حضرت نقل ننموده است.(۱)

محمدبن مسلم معروف به ابن شهاب زهری، ازروات بخاری، مسلم و بقیه صحاح سته اهل تسنن است. ابن حجر درباره او می نویسد:

الفقیه الحافظ متفق علی جلالته وإتقانه وهو من رؤوس الطبقه الرابعه.

فقیه و حافظ بود، بر بزرگی جایگاه و متقن بودن او اتفاق نظر است و از سران طبقه چهارم است.(۲)

بنابر آنچه که در تفسیر کلمه «ولی» از نظر لغت و کاربرد بیان شد، به این نتیجه می رسیم که کلمه «ولی» همان گونه که از نظر لغت به معنای سزاوار به تصرف و تدبیر است، در اصطلاح خلفا نیز به معنای ولایت بر تصرف و تدبیر آمده است و ما قبل آیه، معنای جدیدی در ما بعد آن ایجاد نمی کند.

استعمال کلمه ولی توسط دیگران

الف) عن عائشه قالت: لما ولی أبوبکر قال قد علم قومی أن حرفتی لم تکن لتعجز عن مؤونه أهلی.

عائشه گفت: وقتی ابوبکر سرپرست شد، گفت: به درستی قوم من می داند

۱- مزی، یوسف، تهذیب الکمال، ج۲۷، ص۱۲۲.

۲- عسقلانی الشافعی، أحمد، تقریب التهذیب، ج۱، ص۵۰۶، رقم ۱۹۸۶.

که شغل من به خاطر این نبوده که من از مؤونه اهلم عاجز بودم.(۱)

قال الالبانی: وإسناد هذا صحیح علی شرط الشیخین.

البانی گفته است: اسناد این حدیث بنابر شرط شیخین صحیح است.(۲)

ب) أن عبدالملک بن مروان خطب یوما فقال: ولیکم عمر بن الخطاب، وکان فظا غلیظا مضیقا علیکم فسمعتم له.

عبدالملک بن مروان روزی خطبه خواند و گفت: سرپرست شما عمر بن خطاب، تندخو و سختدل و در تنگنا قراردهنده بر شما بوده، پس به او گوش می دادید.(۳)

پ) کان عمر بن عبدالعزیز یقول: إذا رأی القاسم بن محمد بن أبی بکر: لوکان لی من الأمر شیء لولیته الخلافه.(۴))

ابن تیمیه برای ادعای خود هیچ استدلال و دلیل قانع کننده ای ندارد و حتّی در منابع دیگر اهل تسنن هم در این مورد دلیلی اقامه نشده است. امّا به علت کینه نسبت به امام علی علیه السلام و همچنین تبرئه عمر چنین ادعایی نموده است.

۱۸. تهمت ابن تیمیه درباره نزول آیه حرمت شراب در حق امیرالمؤمنین علیه السّلام

اشاره

ابن تیمیه نازل شدن حرمت آیه شراب را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت

۱- زهری، محمد، الطبقات الکبری، ج۳، ص۱۸۵.

۲- ألبانی، محمد ناصر، إرواء الغلیل، ج۸، ص۲۳۲.

۳- ابن سیده المرسی، علی، المحکم والمحیط الأعظم، ج۱، ص۵۱۴. مسعودی، علی، مروج الذهب، ج۱، ص۴۰۱۹۲.

۴- ابن خلدون الحضرمی، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، ج۱، ص۲۰۶؛ السخاوی، شمس الدین محمد، التحفهْ اللطیفهْ فی تاریخ المدینهْ الشریفهْ، ج۲، ص۳۷۷.

می دهد و این گونه می نویسد:

وقـد انزل الله تعالی فی علی علیه السـلام: {یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاهَ وَأَنْتُمْ سُـکاری حَتّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ} لما صـلی فقرأ وخلط.(۱)

و خداوند متعال در مورد علی علیه السلام نازل کرده است که: «ای کسانی که ایمان آورده اید، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا زمانی که بدانید چه می گویید»؛ زیرا هنگامی که نماز می خواند، در نماز خود اشتباه کرد!!

نقد و بررسی:

به اتفاق شـیعه و سنّی این آیه و دیگر آیات شـراب، در حق عمر بن خطاب نازل شده است که ما فقط به چند روایت از کتاب اهل تسنن بسنده می کنیم؛ زمخشری(۲) از علمای بزرگ اهل تسنن در کتاب «ربیع الأبرار» می نویسد:

أنزل الله تعـالی فی الخمر ثلاث آیات، أولها یسألونک عن الخمر والمیسر، فکان المسـلمون بین شارب وتارک، إلی أن شـرب رجل ودخل فی الصـلاه فهجر، فنزلت: {یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاهَ وَأَنْتُمْ سُـکاری}، فشـربها من شـرب من المسـلمین، حتی شربها عمرفأخذ لحی بعیر فشج رأس عبدالرحمن بن عوف، ثم قعد ینوح علی قتلی بدر بشعر الأسود بن عبد یغوث. وکائن بـالقلیب قلیب بـدر... فبلغ ذلک رسول الله صـلی الله علیه وآله، فخرج مغضبـاً یجر رداءه، فرفع شـیئاً کان فی یـده لیضـربه، فقال: أعوذ بالله من غضب الله ورسوله. فأنزل الله تعالی: إنما یرید الشیطان، إلی قوله: فهل أنتم منتهون. فقال عمر: انتهینا.(۳)

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ ، ج۴، ص۶۵.

۲- ذهبی با تجلیل فراوان از او یاد کرده و لقب علامه را به وی می دهد. (اعلام النبلاء، ج۲۰، ص۱۹۱)

۳- زمخشری، محمود، ربیع الابرار، ج۱، ص۳۹۸؛ با اندکی تغییر در تاریخ المدینهْ، ابن شبه، ج۳، ص۸۶۳.

خداوند متعال در مورد شراب سه آیه را نازل کرد:

اول: از تو در مورد شراب و قمار سؤال می پرسند؛ پس عده ای از مسلمانان شراب خورده و عده ای آن را ترک کردند؛ تا زمانی که شخصی از ایشان شراب خورد و به نماز ایستاد و هذیان گفت؛ سپس آیه دیگری نازل شد: «ای کسانی که ایمان آورده اید، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید»؛ باز عده ای از مسلمانان از آن خوردند؛ تا این که عمربن خطاب شراب خورده و سپس استخوان فک شتری را برداشته و با آن استخوان سر عبدالرحمن بن عوف را شکست و نشست برای کشته گان بدر (از کفار) با شعر اسود بن عبد یغوث مرثیه خواند که: کسانی که در آن چاه بودند؛ چاه بدر...!!! خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسید؛ آن حضرت با عصبانیت در حالی که ردای خود را بر روی زمین می کشیدند، بیرون آمده و چیزی را از روی زمین برداشته و در دست گرفتند تا (با آن) عمر را بزنند. پس عمر گفت: پناه می برم به خدا از غضب خدا و رسولش؛ پس خداوند آیه نازل فرمود که: «به درستی که شیطان می خواهد...» تا آنجا که فرموده است: «آیا شما دست بر می دارید (از شراب خوردن)؟» پس عمر گفت: دست برداشتیم.

البته عمربن الخطاب، در اینجا گفت: «انتهینا = دست برداشتم»؛ و بعضی از علمای اهل تسنن اعتراف کرده اند که عمر تا بعد ها نیز این عادت را که از زمان جاهلی داشته

است، ترک نکرده است. مالک بن أنس، امام مالکی ها، در کتاب «الموطأ» که به اعتقاد برخی از علمای اهل تسنن جزء صحاح سته به حساب می آید، می نویسد:

عن عبدالرحمن بن القاسم، أن أسلم مولی عمر بن الخطاب أخبره، أنه زار

عبـدالله بن عيـاش المخزومی فرأى عنـده نبيـذا وهو بطريق مكه. فقـال له أسـلم: إن هـذا الشـراب يحبه عمر بن الخطـاب. فحمل عبدالله بن عياش قدحاً عظيماً. فجاء به إلى عمر بن الخطاب فوضـعه فی يديه. فقربه عمر إلى فيه ثم رفع رأسه. فقال عمر: إن هذا لشراب طيب. فشرب منه.

از عبدالرحمن بن قاسم نقل شده است که اسـلم غلام عمر به او خبر داد که او عبدالله بن عياش مخزومی را ديد در حالی که او در راه مکـه بـود، در نزدش نبيـذ ديـد!!! پس اسـلم به او گفت: اين نوشـيدنی است که عمر آن را دوست می دارد. عبـدالله بن عيـاش ظرف بزرگی پر کرده و آن را بـه نزد عمر آورد و درجلـوی او گـذاشت؛ پس عمر آن را به دهـان خـود نزديـک کرد؛ سپس سرش را بلند کرد و گفت: اين شرابی نيکو است؛ پس از آن نوشيد.

نبيذ را اهل لغت، اين گونه معنا کرده اند:

وإنمـا سـمی نبيـذا لأـن الـذی يتخـذه يأخـذ تمرا أو زبيبا فينبـذه فی وعاء أو سـقاء عليه الماء ويتركه حتی يفور [ويهـدر] فيصـير مسكراً.(۱)

به آن نبيذ گفته می شود، زيرا کسـی که آن را درست می کند خرما و کشمش را گرفته و آنها را در ظرف يا مَشکی ريخته و سپس بر روی آن آب می ريزد و آن را می گـذارد تا (خود به خود) جوشـيده و سـر برود؛ که در اين صورت مست کننده می شود.

محيی الدين نووی در کتاب «المجموع» می نويسد:

وامـا الخمر فهی نجسه لقوله عزّوجـل {إنما الخمر والميسـر والأنصاب والأزلام رجس من عمل الشـيطان} ولأنه يحرم تناوله من غير ضرر

ص: ۱۹۶

۱- زبيدی، محمد، تاج العروس، ج۵، ص۵۰۰، ماده نبذ.

فکان نجسا کالدم واما النبیذ فهو نجس لأنه شراب فیه مطربه فکان نجسا کالخمر.(۱)

اما شراب نجس است؛ زیرا خداوند عزوجل فرموده است: «شراب و قمار و بت ها و تیرهای قرعه پلیدند و از عمل شیطانند» و نیز به این علت که نوشیدن آن، حرام است؛ پس مانند خون نجس است؛ و اما نبیذ، پس آن نیز نجس است؛ زیرا شرابی است که به طرب می آورد؛ از این رو، مانند شراب نجس است.

اهل تسنن نقل کرده اند که عمر، حتی در آخرین لحظات عمرش نیز دست از شراب خواری برنمی داشت؛ تا جایی که در هنگام مرگ نیز درخواست کرد که برایش شراب بیاورند.

ابن سعد از علمای بزرگ اهل تسنن در کتاب معتبر «الطبقات الکبری» می نویسد:

عن عبدالله بن عبید بن عمیر أن عمر بن الخطاب لما طعن قال له الناس یا أمیرالمؤمنین لو شربت شربه فقال أسقونی نبیذا وکان من أحب الشراب إلیه قال فخرج النبیذ من جرحه مع صدید الدم.(۲)

ده ها مصدر از مصادر معتبر اهل تسنن از عبدالله بن عبید بن عمیر نقل کرده اند که:

هنگامی که عمر بن خطاب، چاقو خورد، مردم به او گفتند: ای امیرمؤمنان! اگر نوشیدنی بنوشی خوب است؛ پس گفت: به من نبیذ

۱- محیی الدین النووی، المجموع، ج۲، ص۵۶۳.
۲- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج۳، ص۳۵۴؛ ابن عساکر، تاریخ مدینهٔ دمشق، ج۴۴، ص۴۳۰؛ و با کمی تفاوت در: البیهقی، السنن الکبری، ج۳، ص۱۱۳؛ ابن حجر، فتح الباری، ج۷، ص۵۲؛ ابن ابی شیبه کوفی، المصنف، ج۵، ص۴۸۸؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج۳، ص۱۱۵۴.

بدهیـد!!! و نبیـذ از دوست داشـتنی ترین نوشـیدنی ها در نزد وی بود. عبـدالله گفت: نبیـذ از زخم وی همراه با لخته های خون خارج شد.

داوری مطالب فوق بر عهده شما خواننده عزیز است!

۱۹. مخالفت با شأن نزول آیه «انذار»

اشاره

ابن تیمیه در مخالفت با شأن نزول آیه انذار می گوید:

کلام (انا المنـذر وبک یا علی یهتـدی المتهـدون) از پیامبرصـلی الله علیه وآله نیست، چون ظاهر قول این است که هدایت فقط توسط علی علیه السلام است. نه پیامبر و نه هیچ مسلمانی چنین سخنی نمی گوید. (۱)

خدا، محمد صلی الله علیه و آله وسلم را هادی قرار داده و فرموده:

إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیم. (۲)

چگونه شما کسی را هادی قرار می دهید که در قرآن به چنین صفتی توصیف نشده است؟ (۳)

نقد و بررسی:

پیـامبر اکرم صـلی الله علیه وآله هادی همه امت در زمان حیات خود می باشـد، ولی علی علیه السـلام هادی امت بعـد از حیات رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسلم است. این مطلب در حدیث صحیح السند به صراحت آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودنـد: «بکَ یهتـدی المهتـدون من بعـدی؛ به وسـیله ی تو (ای علی)، هـدایت یافتگان هـدایت می شونـد». ولی با کمال تأسف، ابن تیمیه کلمه «بعدی» را یا ندیده یا از آن تجاهل کرده است.

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ ، ج۷، صص ۱۴۳ - ۱۳۹.
۲- شوری / ۵۲.
۳- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ ، ج۷، ص۱۴۳-۱۳۹.

ابن تیمیه می گوید:

ظاهر جمله (بک یهتدی المهتدون) این است که هر کس از امت محمدصلی الله علیه وآله هدایت یافت؛ توسط علی علیه السلام بود. این دروغی آشکار است، چون مردم بسیاری به پیامبر ایمان آوردند و هدایت یافتند در حالی که سخنی از علی علیه السلام نشنیدند. مردم کشورها و شهرها، توسط صحابه غیر از علی علیه السلام ایمان آوردند و هدایت شدند. چگونه جایز است این جمله پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را قبول کنیم. (۱)

پاسخ: در حدیث آمده است که امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تنها هدایت گر به حق و حقیقت است؛ اولاً: این منافات ندارد که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هر دو مشترکاً و بارهبری رسول خداصلی الله علیه وآله هدایت گر امت باشند. ثانیاً: چه کسی گفته تمام کسانی که در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله و بعد از ایشان ایمان آورده اند؛ از امام علی علیه السلام بهره نبرده اند؟ چه کسی گفته هر کس از غیر راه امام علی علیه السلام بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله هدایت یافته، به هدایت حقیقی رسیده؟ مطابق این حدیث، هدایت واقعی، تنها از راه امام علی علیه السلام است.

حسکانی در این باره روایاتی را نقل می کند:

الف) ابن عباس می گوید: زمانی که آیه {إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ} بر رسول خدا نازل شد با دست به سینه اش اشاره کرد و فرمود: «انا المنذر؛ من منذر هستم». سپس با دست به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «یا علی بک یهتدی المهتدون بعدی ما یحل به؛ به وسیله تو طالبان حقیقت هدایت می یابند». (۲)

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ ، ج۷، ص۱۴۳ – ۱۳۹.

۲- حسکانی، شواهد التنزیل، روایت رقم ۴۰۰.

ب) عمر بن عبدالعزیز از پدر و جدش نقل کرده که رسول خدا زمانی که آیه {إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکَلّ ِقَوْم هادٍ} را قرائت کرد و گفت: «انا المنذر وعلی الهادی من منذر؛ من منذر و انذار دهنده مردم هستم و علی هدایتگر مردم است.(۱)

۲۰. انکار شأن نزول آیه «صادقین» درباره علی علیه السّلام

اشاره

ابن تیمیه در شأن نزول آیه:

{یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَکُونُوا مَعَ الصّادِقینَ}.

ای کسانی که ایمان آوردید از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید و با صادقان باشید.

اشکال می کند که:

این آیه اختصاص به حضرت علی علیه السلام ندارد، زیرا ابوبکر و عمر هم از صدیقین بودند. لذا آیه شامل همه می شود و با ادله ثابت شد که صدیق، ابوبکر است. همچنین صادقین صیغه جمع است و علی علیه السلام یک فرد است، بنابراین علی علیه السلام مراد آیه نیست.

و آیه در قصه کعب بن مالک وقتی که ازغزوه تبوک تخلف کرده بود، نازل شد. از آیه عصمت علی علیه السلام و غیر او فهمیده نمی شود، اگر فرض شود که مراد همان معصوم است. اما اجماع بر انتفاء عصمت از غیر علی علیه السلام را نداریم و آیه می گوید مثل صادقین متصف به صدق باشید. (۲)

نقد و بررسی:

اهل تسنن بر این باورند که آیه در شان حضرت علی علیه السّلام نازل شده است و

۱- حسکانی، شواهد التنزیل، روایت ۴۱۱.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ ، ج۷، صص۲۶۶-۲۷۷.

امیرالمؤمنین و ائمه را مصداق صاقین ذکر کرده اند که در ادامه به شرح دیدگاه ها می پردازیم:

الف) ابن جوزی در این باره می نویسد:

علمای تاریخ گفته اند: منظور از صادقین، علی بن ابیطالب و اهل بیت او می باشند.

ب) ابن عباس در تفسیر صادقین می گوید:

علی علیه السلام سید صادقین می باشد.(۱)

ابن مردویه این روایت را از ابن عباس و ابی جعفر نقل کرده است.(۲)

پ) مزی نیز مصداق آیه را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امیرالمومنین علی علیه السلام معرفی کرده است، لذا در این زمینه می گوید:

محمد بن صلت از پدرش و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که مصداق صادقین رسول خدا و امیرالمومنین می باشند.((۳))

ت) علامه بحرانی نیز در این مورد می نویسد:

موفق بن احمد به اسناد خود از ابن عباس در ذیل آیه شریفه می گوید: منظور علی بن ابی طالب علیه السلام است. سپس در ادامه می گوید: این مطلب را عبدالرؤوف در کتاب رموزالکنوز ذکر کرده است. ((۴))

برخی علمای اهل تسنن این مطلب را از ابن عباس و جابر و ابی جعفر نقل

۱- ابن جوزی، عبدالرحمن، تذکرهٔ الخواص، ص ۱۰.

۲- ابن مردویه، ابوبکر، مانزل من القرآن فی علی، ص۲۵۸.

۳- حسکانی، شواهدالتنزیل، ج ۱، ص۲۵۹.

۴- بحرانی، هاشم، تفسیر برهان، ج ۲، ص۸۶۶.

کرده اند که می توان به مصادر آنها مراجعه نمود، از جمله:

۱. سیوطی در کتاب الدر المنثور، ج۳، ص۲۹.

۲. شوکانی در کتاب تفسیر فتح القدیر، ج۲، ص۵۰۲.

۳. ثعلبی در کتاب الکشف والبیان، ج۴، ص۱۰۹.

۴. قندوزی در کتاب ینابیع الموده، ص۱۱۹.

ابن تیمیه بر این اعتقاد است که صادقین جمع است و امیرالمومنین علیه السلام فرد است، چگونه جمع بر فرد دلالت دارد؟ همچنین آیه در شأن کعب بن مالک نازل شده است.

تناقض های وی در اینجا نمود پیدا می کند؛ از طرفی می گوید: صیغه جمع بر فرد دلالت نمی کند، از طرفی دیگر معتقد است که بر کعب بن مالک نازل شده است.

۲۱. انکار شان نزول آیه «لیلهْ المبیت» درباره علی علیه السلام

اشاره

ابن تیمیه در شان نزول آیه لیلهْ المبیت که خدای تعالی می فرماید:

{وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَمَرْضاتِ اللهِ وَاللّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبادِ}.(۱)

بعضی از مردم، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند وخداوند نسبت به بندگان مهربان است.

اشکال می کند و می گوید:

این حدیث مرسل است و از جنس اسرائیلیات می باشد. دشمن در پی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود نه علی[علیه السلام]، و رسول خداصلی الله علیه وآله، علی[علیه السلام] را در

۱- بقره / ۲۰۷.

بستر خود قرار داد، وقتی مشرکین علی[علیه السلام] را در بستر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دیدند، از وی سؤال کردند: پیامبر کجاست، و این ترس ندارد.(۱)

نقد و بررسی:

علمای اهل تسنن که با گفتار ابن تیمیه مخالف اند، در این زمینه می نویسند:

الف) یعقوبی در تاریخش می گوید: شبی که رسول خداصلی الله علیه وآله از مکه خارج شد و علی علیه السلام در بستر او خوابید، خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی کرد: من برای یکی از شماها مرگ رامقدر کرده ام؛ کدام یک نسبت به دیگری ایثار نموده و مرگ را انتخاب می نمایید؟ هیچ کدام راضی نشدند و هر دو زنده بودن را انتخاب کردند. سپس خداوند به آنها فرمود: شما هرگز نمی توانید مثل علی بن ابی طالب علیه السلام باشید، زیرا او امشب مرگ را انتخاب نموده و از جان خود گذشت تا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم زنده بماند. سپس جبرئیل نازل شد و این مقام و منزلت را به علی علیه السلام تبریک گفت و آیه {مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری...} نازل شد. (۲)

این واقعه را دیگران هم نقل کرده اند و می توان به مصادر زیر مراجعه کرد:

طبری، در کتاب «تاریخ طبری»، جلد۲، صفحه۹۹.

ثعلبی، در کتاب «الکشف والبیان»، جلد۱، صفحه۱۲۶.

ابن صباغ مالکی، در کتاب «الفصول المهمهْ »، صفحه۴۷.

فخررازی، در کتاب «تفسیرالکبیر»، جلد۵، صفحه۲۳۴.

۱- ابن تیمیه، منهاج السنهْ، ج۷، صص ۱۲۰-۱۱۲.

۲- یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۳۹

ب) حاکم نیشابوری در این باره می نویسد:

بنابر شرط شیخین این حدیث صحیح است، و اگرچه آنها نقل نکرده اند، این حدیث از اصح احادیث است.(۱)

ابن تیمیه سعی و تلاش دارد این حدیث را از اسرائلیات قلمداد کند، اما از طرفی می گوید: ابوبکر همراه رسول خداصلی الله علیه وآله بود و علی علیه السلام در بستر وی خوابیده بود. این تناقض در کلام ابن تیمیه وجود دارد. همچنین به این نکته دقت نکرده که مشرکین قصد داشتند رسول خدا(صلی الله علی وآله) را در منزلش به شهادت برسانند و قطعاً رسول خداصلی الله علیه وآله با خطر مواجه شد که شبانه از خانه خارج شد.

۲۲. ادّعای مقدم بودن خلفا بر امام علی علیه السّلام

اشاره

ابن تیمیه تلاش می کند که مقام سه خلیفه را از مقام امام علی علیه السلام برتر بداند، از این رو می نویسد:

مردم ابوبکر را مقدم داشتند؛ زیرا او برتر بود. (۲) عمر هم افضل بود. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «لو لم أبعث فیکم لبعث فیکم عمر»، اگر من در میان شما مبعوث نشده بودم، عمر مبعوث می شد. (۳)

نقد و بررسی:

اولاً: ابن تیمیه برای اثبات مدّعای خویش، به احادیثی تمسّک جسته که خود اهل تسنن به جعلی یا ضعیف بودن آنها اعتراف کرده اند؛ به عنوان مثال همین حدیثی که ابن تیمیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم آورده و در افضلیت عمر به آن

۱- حاکم نیشابوری، مستدرک، ج۲، ص۴.

۲- ابن تیمیه، منهاج السنهْ ، ج۴، ص۳۶۵.

۳- همان، ج۶، ص۵۵.

استدلال نموده؛ ابن جوزی آن را در کتاب «الموضوعات» که مخصوص احادیث جعلی است، درج کرده است. برای روشن شدن بیشتر مطلب به جلد پنجم «الغدیر» مراجعه شود.

ثانیاً: چگونه سه خلیفه برتر از علی علیه السلام هستند، در حالی که آن حضرت مشمول آیه ولایت، تطهیر، مودّت، مباهله و آیات مدح دیگر است.

او که برادر پیامبر بود، در کعبه متولد شد، از ابتدا تحت تربیت الهی بود و بر هیچ بتی سجده نکرد و موصوف به «کرّم الله وجهه» شد. علی علیه السلام اولین مسلمان و محبوب ترین خلق در نزد خدا بود. نور او و نور رسول خداصلی الله علیه وآله از یک منشأ بود. علی علیه السلام، زاهدترین، شجاع ترین و داناترین افراد به شمار می رفت. ابن تیمیه حدیث ساختگی «لو لم اُبعَث فیکم لَبُعِثَ عمر» را نقل می کند، بدون آن که هیچ گونه اشاره ای به جعلی بودن آن بکند و این حاکی از برخورد دو گانه وی در برابر احادیث و تبعیت از هوا و هوس است.

ابن جوزی، این حدیث را حدیث صحیحی نشمرده و گفته است که در سند آن زکریا بن یحیی وقار آمده که:

کان من کبار الکذابین، و قال ابن عدی: کان یضع الحدیث.(۱)

او از بزرگان دروغ گویان بود. ابن عدی می گوید: او حدیث جعل می نمود.

همچنین ذهبی در «میزان الاعتدال» نوشته:

کذّبه صالح جزره.((۲)

صالح جزره او را تکذیب نموده است.

۱- ابن جوزی، الموضوعات، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲- ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۷۷.

و در «المغنی» گفته:

اتّهم بالکذب.(۱)

وی به دروغ گفتن متهم است.

شوکانی و دیگر علما نیز که احادیث ساختگی را جمع آوری کرده اند، این حدیث را در زمره احادیث جعلی قرار داده اند.

بـا این وصف، ابن تیمیه که ادّعای او در دفاع از سنّت نبوی، گوش فلک را کر کرده است، این حـدیث را ماننـد بقیه احادیث سابق نقل می کند؛ به طوری که گویی هیچ اشـکالی در آن نیست. معلوم نیست که چگونه ابن تیمیه در اینجا دست از تقلید از ابن جوزی برداشته و اجتهاد خویش را شکوفا ساخته و به آن عمل کرده است؟!

۲۳. ادّعای برتری عمر بر امام علی علیه السلام

اشاره

ابن تیمیه، خلیفه دوم را عالم تر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام می داند، در حالی که هیچ کسی چنین ادعایی نکرده است. او می گوید:

أما عمر فقد استفاد علی منه أکثر مما استفاد عمر منه.

استفاده علی علیه السلام از عمر، بیش از استفاده عمر از او بود. (۲)

نقد و بررسی:

اهل تسنن در جایی نقل نکرده اند که علی علیه السّلام از خلیفه دوم کسب علم کرده است، بلکه به عکس بوده است.

۱- ذهبی، المغنی فی الضعفاء، ج۱، ص ۲۴۰.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ ، ج۸، ص۲۷۹.

برای روشن شدن مطلب؛ برخی آرا و فتاوای عمر را ذکر می کنیم، خوانندگان، خود به مطالعه بپردازند و قضاوت کنند.

۱. حکم به نماز نخواندن برای کسی که جنب بوده و آب در دسترس او نیست. (۱)

۲. عدم آگاهی نسبت به حکم شکیات نماز.(۲)

۳. مسروق بن اجدع می گوید:

روزی عمر بر منبر رسول خداصلی الله علیه وآله قرار گرفت و گفت: ای مردم! چرا مهر زنـان را زیاد قرار می دهیـد، در حالی که رسول خداصلی الله علیه وآله و اصحابش مهر را ۴۰۰ درهم و کمتر قرار می دادند... زنی گفت: نشنیده ای آنچه را خدا در قرآن نازل کرده است؟! عمر گفت: کـدام آیه؟ زن گفت: خـدا می فرمایـد: «و مال فراوانی (به عنوان مهر) به او پرداخته ایـد». عمر گفت: خدایا! ما را ببخش، تمام مردم از عمر داناترند».(۳)

۴. جهل خلیفه به کلمه «ابّ» در آیه {وفاکهه وابّاً}.(۴)

۵. جهل خلیفه به تأویل قرآن.(۵)

۶. ابی سلمه بن عبدالرحمن می گوید:

عمربن خطاب نماز مغرب را با مردم به جای آورد، ولی قرائت را فراموش

ص: ۲۰۷

۱- نیشابوری مسلم، صحیح مسلم، ج۱، ص۳۵۵، ح۱۱۲؛ سجستانی ازدی، سلیمان، سنن ابی داود، ج۱، ص۸۸، ح۳۲۲.

۲- شیبانی، احمد، مسند احمد، ج۱، ص۳۱۷، ح۱۶۸۰؛ سنن بیهقی، ج۲، ص۳۳۲.

۳- سیره عمر، ص۱۳۷؛ سیوطی، درّالمنثور، ج۲، ص۴۶۶؛ بیهقی، السنن الکبری، ج۵، ص۲۳۳.

۴- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج۳، ص۳۲۷؛ حاکم نیشابوری، مستدرک حاکم، ج۲، ص۵۵۹، ح۳۸۹۷؛ ابن حجر، فتح الباری، ج۱۳، ص۲۷۰.

۵- حاکم نیشابوری، مستدرک حاکم، ج۱، ص۶۲۸، ح۱۶۸۲؛ ملاقاری، عمدهْ القاری، ج۹، ص۲۴۰.

کرد. بعد از نماز به او گفتند: قرائت به جای نیاورده ای. گفت: رکوع و سجود من چگونه بود؟ گفتند: خوب بود. عمر گفت: پس باکی نیست!!(۱)

۷. جهل خلیفه به کیفیت طلاق کنیز.(۲)

۸. ابن ابی ملیکه می گوید:

عمر درباره بچه ای از اهل عراق که دزدی کرده بود، نوشت او را وجب کنید، اگر شش وجب بود، دست او را قطع کنید. بچه را وجب کردند، از شش وجب یک بند انگشت کمتر بود، لذا رهایش کردند.(۳)

۹. از عمر در مورد مردی سؤال شد که زنش را در جاهلیت دو طلاق و در اسلام یک طلاق داده است. عمر گفت: من نه امر می کنم و نه نهی. عبدالرحمن که در آنجا حاضر بود گفت: اما من دستور می دهم طلاق در شرک به حساب نیاید.(۴)

بهره مندی خلیفه دوم از حضرت علی علیه السّلام

اهل تسنن در این باره معتقدند که خلیفه دوم از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بسیاری از موارد حتی در جنگ استفاده می کرد بعضی از این موارد در زیر آورده می شود:

الف) روزی زنی را که بچه شش ماهه ای به دنیا آورده بود، نزد عمر آوردند، دستور داد زن را سنگسار کنند.

خواهر آن زن نزد حضرت علی علیه السلام رفت و عرض کرد که عمر می خواهد

۱- بیهقی، سنن بیهقی، ج۲، صص ۳۴۷ و ۳۸۱؛ صنعانی، عبدالرزاق، المصنّف، ج۲، ص۱۲۲، ح۲۷۴۸.
۲- مختصر تاریخ دمشق، ج۱۷، ص۳۸۹.
۳- ابن شیبه کوفی، ابوبکر، المصنّف، ج۹، صص ۴۸۶ و ۴۸۷، ح۸۲۰۶ و ۸۲۱۱.
۴- هندی، علی، کنزالعمال، ج۹، ص۶۶۸، ح۲۷۹۰۵.

خـواهرم را سـنگسار کنـد، شـما را به خـدا سوگنـد! اگر برای او عـذری وجود دارد به من بگو. حضـرت فرمود: آری! برای او عـذری است، چون خـدا می فرمایـد: ومادران، فرزندان خود را دو سال تمام شـیر می دهند. (۱)) همچنین می گویـد: و دوران حمل و از شیر باز گرفتن سی ماه است. (۲) و نیز می فرماید: و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد. (۳)) در نتیجه حداقل حمل شش ماه است... . (۴)

ب) ابن عباس می گوید: زن دیوانه ای را که زنا کرده بود؛ نزد عمر آوردند. عمر دستور داد او را سنگسار کنند. حضرت علی علیه السلام که شاهد ماجرا بود، نزد عمر رفت و گفت: آیا نمی دانی که رسول خداصلی الله علیه وآله فرموده اند:

مؤاخـذه از سه دسـته برداشـته شـده؛ از بچه تـا زمانی که بالغ گردد، از خوابیـده تا وقتی که بیـدار شود و از دیوانه تا زمانی که عاقـل گردد. این زن دیوانه است. شایـد در حال جنونش دست به چنین کاری زده است، حضـرت علی علیه السـلام زن را رها کرد و عمر به نشانه تأیید، تکبیر گفت.(۵)

پ) زن آبسـتنی را نزد عمر آوردنـد که اعتراف به زنا کرده بود. عمر حکم سـنگسارش را داد. حضـرت علی علیه السـلام مانع اجرای حکم شد و خطاب به عمر گفت: تو اگر سلطه بر این زن داری، چه حقی بر آن بچه ای داری که در شکم

۱- بقره / ۲۳۳.

۲- احقاف / ۱۵.

۳- لقمان / ۱۴.

۴- صنعانی، عبدالرزاق، المصنّف، ج۷، ص ۳۵۰، ح۱۳۴۴۴؛ السنن الکبری، ج۷، ص۴۴۲.

۵- سجسـتانی، ازدی، سـلیمان، سنن ابی داود، ج۴، ص۱۴۰، ح۴۳۹۹ و ۴۴۰۱؛ قزوینی، محمد، سـنن ابن ماجه، ج۱، ص۶۵۹، ح۲۰۴۲؛ حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، مستدرک حاکم، ج۲، ص۶۸، ح۲۳۵۱؛ عسقلانی، فتح الباری، ج۱۲، ص۱۲۱.

اوست؟... عمر زن را رها کرد و گفت: زنان عاجزنـد مثل علی علیه السـلام بزاینـد. اگر علی نبود به طور حتم عمر هلاک شده بود. (۱)

موارد زیاد دیگری وجود دارد که در اینجا مجال ذکرش نمی باشد.

مواردی که بیـان شـد، نشـان دهنـده برتری امـام علی علیه السـلام بر عمر است. به علاـوه در هیـچ مـدرک معتـبری نیامـده که حضرت علی علیه السلام درمسأله ای فقهی یا حکم قضایی، به عمر مراجعه و از او استفاده کرده باشد.

۲۴. ادّعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السّلام

اشاره

ابن تیمیه درباره بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام می نویسد:

علی فان کثیرا من الصحابه والتابعین کانوا یبغضونه ویسبونه ویقاتلونه.

بسیاری از صحابه و تابعین، بغض علی علیه السلام را داشته، و وی را سب کرده و با او جنگیده اند. (۲)

نقد و بررسی:

این ادعـای ابن تیمیه به خـاطر دشـمنی او بـا حضـرت علی علیه السـلام است، وگرنه چرا او نـامی از این افراد نمی برد؟ آیا جز خوارج – که ابن تیمیه از اسلاف آنان است – کسی از تابعین نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بغض و عداوت داشته است؟ بر فرضی که همه صحابه بغض حضرت علی علیه السلام را داشته باشند؛ این نقص آنان است نه نقص حضرت علی علیه السلام؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله در شأن آن

۱- طبری، احمد الریاض، النضرهْ ، ج۳، ص۱۴۳؛ طبری، احمد، ذخائر العقبی، ص ۸۰.
۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ ، ج۷، ص۱۳۷ و ۱۳۸.

حضرت فرمودند:

لا یحبّک إلاّ مؤمن ولایبغضک إلاّ منافق.

تو را جز مؤمن دوست ندارد و جز منافق با تو دشمنی نمی کند. (۱)

همچنین فرمودند:

من آذی علیاً فقد آذانی.

هر کس علی علیه السلام را اذیت کند مرا اذیت کرده است. (۲)

و نیز می فرمایند:

من سبّ علیاً فقد سبّنی.

هر کس، علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است. (۳)

و بالاخره رسول اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

من أحبّ علیاً فقد أحبّنی، ومن أبغض علیاً فقد أبغضنی.

هرکس علی علیه السلام را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس علی علیه السلام را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.(۴)

ص: ۲۱۱

۱- نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج۱، ص۸۶؛ شیبانی، احمد، مسند احمد، ج۱، ص۹۵؛ صحیح ترمذی، ج۵، ص۶۴۳؛ نسائی، احمد، سنن نسائی، ج۵، ص۱۳۷؛ قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، ج۱، ص۴۲.

۲- شیبانی، احمد، مسند احمد، ج۳، ص۴۸۳؛ حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، مستدرک حاکم، ج۳، ص۱۳۱؛ صحیح ابن حبان، ج۱۵، ص۳۶۵.

۳- شیبانی، احمد، مسند احمد، ج۶، ص۳۲۳؛ نسائی، احمد، سنن نسائی، ج۵، ص۱۳۳؛ حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، مستدرک حاکم، ج۳، ص۱۳۰.

۴- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، مستدرک حاکم، ج۳، ص۱۴۱؛ طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج۲۳، ص۳۸۰؛ هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۳۰.

چگونه کسی علی علیه السلام را دشمن بدارد، در حالی که بخاری به سندش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

أنت منّی وأنا منک.

تو از منی و من از تو هستم. (۱)

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند:

أما ترضی أن تکون منّی بمنزله هارون من موسی إلاّ أنّه لا نبی بعدی.

آیا راضی نمی شوی که تو نزد من به منزله هارون نزد موسی باشی، جز آن که بعد از من پیامبری نیست.(۲)

همچنین فرمودند:

إنّی دافعٌ والرّایه غداً إلی رجل یحبّ الله ورسوله ویحبّه الله ورسوله.

قطعاً فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند.(۳)

۲۵. ادّعای بیعت نکردن بیشتر مردم با حضرت علی علیه السّلام

اشاره

ابن تیمیه درباره بیعت نکردن امت با علی علیه السلام اشکال می کند و می گوید:

لم یتمکن أحد منهم من الامامه إلا علی بن أبی طالب مع أن الأمور استصعبت علیه ونصف الأمه أو أقل أو أکثر لم یبایعوه.

احدی از امت به جز علی بن ابی طالب علیه السلام بهره مند از امامت نشد با

۱- بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج۲، ص ۹۶۰ و ج۳، ص۱۳۵۷.
۲- همان، ص۱۳۵۹و ج۴؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج۴، ص ۱۸۷۰.
۳- شیبانی، احمد، مسند احمد، ج۵، صص ۳۵۳ و ۳۵۴؛ بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج۳، ص۱۰۹۶؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج۴، ص ۱۸۷۱.

این که امور بر او سخت گشت و نصف امت و یا کمتر و یا بیشتر با او بیعت نکردند.(۱)

نقد و بررسی:

مقام امامت از حکم عقل و نصوص و ظواهر آیات قرآن و سنت نبوی استفاده می شود که منصبی الهی است و هر امامی باید از جانب خدا منصوب و منصوص باشد و خلیفه بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله که از جانب خدا به امامت منصوب شد، امام امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام، است. با وجود نص، خلافت و امامت الهی او تمام شد و در مشروع بودن آن احتیاج به بیعت مردمی نیست. اگرچه بیعت آنان در حقیقت التزام عملی در عمل به دستورات خلیفه به حق است و نفع این عمل به خود مردم باز می گردد که از امام به حق اطاعت کرده اند. آیا عموم مردم از روی رغبت با ابوبکر بیعت کردند یا بسیاری از روی اکراه و تهدید، سلطه او را پذیرفتند. مگر در سقیفه بر سر خلافت و تعیین جانشین پیامبر غوغا و کشمکش بزرگی پدید نیامد؟ مگر گروهی از صحابه از بیعت با ابوبکر سر باز نزدند و به خانه حضرت زهرا سلام الله علیها پناه نبردند؟ (۲) همچنین عمربن خطاب برای بیعت گرفتن اجباری با گروهی به خانه حضرت علی علیه السلام هجوم نبرد؟ (۳) چه کسی غیر از ابن تیمیه ادّعا کرده که بیشتر مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت نکردند؟ این ادّعا تنها از آن اوست.

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۴، ص۱۰۵.

۲- تاریخ الخمیس، ج۱، ص۱۸۸؛ عقدالفرید، ج۳، ص۶۴.

۳- طبری، تاریخ طبری، ج۳، صص ۱۹۸ و ۱۹۹؛ ابن ابی الحدید، شرح ابن ابی الحدید، ج۲، صص۱۳۴-۱۳۰.

دیدگاه ها

الف) حسن بن فرهان مالکی در این مورد می نویسد:

امامت علی سلام الله علیها و خلافت او، به نص و واقع و اجماع به اثبات رسید و بزرگان صحابه و مهاجرین و انصار بر بیعت با او اجماع کردند و تمام بلاد اسلام چون حجاز، یمن،

فارس، خراسان، مصر، آفریقا، آذربایجان، هند و... بر خلافت او خاضع شدند و تنها اهل شام از بیعت با او معارضه کردند و آنان نیز نصف امت حتی ربع و بلکه یک دهم امت هم نمی شدند. بلکه در شام برخی از صحابه و تابعین وجود داشتند که بر خلافت علی سلام الله علیها اقرار کردند و از معاویه کناره گیری نمودند، مثل: شدادبن اوس و عبدالرحمن بن غنم اشعری، بزرگ تابعین اهل شام، و با معاویه تعداد کمی از صحابه - آن هم از مسلمانان فتح مکه، مسلمانان حنین و برخی که در صحابی بودن آنها اختلاف است - بودند... . (۱)

لازم به ذکر است ۱۳۰ نفر از بدری ها، (۲)) و همچنین تمام اصحاب بیعت رضوان که تا آن زمان زنده بودند، در کنار حضرت علی علیه السلام قرار داشتند.

ب) خلیفهْ بن خیاط (شیخ بخاری) به سندخود از عبدالرحمن ابزی نقل می کند که گفت:

از کسانی که در بیعت رضوان با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیعت نمودیم؛ هشتصد نفر با علی علیه السلام بودیم که شصت و سه نفرمان از جمله عمار یاسر کشته شدند. (۳)

۱- بیعهْ علی بن ابی طالب فی ضوء الروایات الصحیحهْ ، ص۱۹۳.

۲- امام علی علیه السلام علیها از تاریخ الاسلام، ص۴۸۴.

۳- خلیفه، تاریخ خلیفه، ص۱۹۶.

پ) ابوحنیفه در این باره می گوید:

هیچ کس با علی علیه السلام جنگ نکرد که او را به حق برگرداند؛ مگر آن که علی علیه السلام بر حق سزاوارتر از او بود و اگر او نبود کسی نمی دانست در پیکار با مسلمانان چگونه باید رفتار کرد. شکی نیست که طلحه و زبیر بعد از آن که با علی بیعت کردند و سوگند یاد کردند که پیمان شکنی نکنند، با او جنگیدند. (۱)

ت) ابن خزیمه که از بزرگان کم نظیر اهل تسنن است در این زمینه می گوید:

هر کس با علی بن ابی طالب علیه السلام در خلافتش به نزاع و ستیز برخاست، سرکش و یاغی است. این مطلبی است که همه مشایخ مان را برآن یافتم و ابن ادریس شافعی نیز همین نظر را دارد.(۲)

ث) مناوی در «فیض القدیر» می نویسد:

تمامی فقهای حجاز و عراق از هر ده گروه صاحبان حدیث و رأی، اتفاق نظر دارند که علی علیه السلام در پیکارش با اهل صفین بر حق بوده همان طور که در نبرد با اهل جمل حق با او بود و کسانی که با او جنگیدند، سرکشانی ستمکار بوده اند و به خاطر سرکشی، آنها را تکفیر می کنند. برخی از آنها از این قرارند: مالک، شافعی ابوحنیفه، اوزاعی و جمهور اعظم از متکلمان و مسلمانان.(۳)

به علاوه بسیاری از علما و محدثان اهل تسنن، بر بیعت عمومی با حضرت

۱- خوارزمی، مناقب ابی حنیفه، ج ۲، ص ۳۴۴ و ج ۱، ص ۳۴۲.

۲- الاعتقاد و الهدایه، ص ۲۴۸.

۳- مناوی، فیض القدیر، ج ۶، ص ۳۳۶.

علی علیه السلام اجماع دارند که به ذکر اسامی آنها بسنده می کنیم:

۱. سلیمان بن طرخان تیمی (۱۴۳ ه-.ق).(۱)

۲. ابن اسحاق (متوفای ۱۵۱ ه-.ق).(۲)

۳. محمدبن ادریس شافعی (۲۰۴ ه-.ق).((۳))

۴. ابن سعد (۲۳۱ ه-.ق).((۴))

۵. ابن قتیبه دینوری (۲۷۶ ه-.ق).(۵)

۶. حافظ ابوبکر اسماعیلی (متوفای ۳۷۱ ه-.ق).(۶)

۷. ابوعبدالله بن بطّه (۳۸۷ ه-.ق).(۷)

۸. ابوعثمان علی بن عبدالرحمن صابونی (متوفای ۴۴۹ ه-.ق).(۸)

۹. ابن عبدالبرّ (متوفای ۴۴۹ ه-.ق).(۹)

۱۰. آمدی (۶۳۱ ه-.ق).(۱۰)

۱۱. ابن عماد حنبلی (۱۰۸۹ ه-.ق).(۱۱)

ص: ۲۱۶

۱- تیمی، انساب الاشراف، ج۲، ص۲۰۸.

۲- ابن ادریس، الریاض النضرهٔ، ج۳، ص۲۰۲.

۳-) ابن اسحاق رازی، مناقب الشافعی، ص۱۲۵.

۴-) ابن سود، الطبقات الکبری، ج۳، ص ۳۱.

۵- اسماعیلی، الاختلاف فی اللفظ والرّد علی الجهمیهْ و المشتبه، ص ۴۱.

۶- ابن بطه، اعتقاد اهل السنهْ، ص۴۶.

۷- ابن قدامه، منهاج القاصدین، ص۷۷.

۸- صابونی، عقیدهْ السلف و اصحاب الحدیث، ص۲۹۲.

۹- ابن عبدالبر، یوسف، الاستیعاب، ج۳، ص۲۶.

۱۰- آمدی، الامامهْ من ابکار الافکار فی اصول الدین، صص ۳۰۲ - ۳۰۰.

۱۱- ابن عماد، عبدالحی، شذرات الذهب، ج۱، صص ۲۱۲ و ۲۱۳.

۱۲. ابن ابی العزّ حنفی شارح (۷۹۲ ه-.ق).(۱)

۱۳. ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ ه-.ق).(۲)

۲۶. انکار موقعیت علمی امیرالمؤمنین علی علیه السّلام

اشاره

ابن تیمیه سعی می کند که موقعیت علمی امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، را زیر سؤال ببرد و از طرفی موقعیت علمی افرادی همچون ابوبکر و عثمان را بالا ببرد.

او این گونه می نویسد:

والمعروف أنّ علياً أخذ العلم عن أبی بكر.(۳)

آنچه مشهور است علی[علیه السلام]، علم را از ابوبکر فرا گرفته است.

نقد و بررسی:

بزرگان و صاحب نظران اهل تسنن، این ایده و بینش ابن تیمیه را قبول ندارند و در پژوهش های علمی شان خلاف سخن وی نوشته اند که ما به بعضی از موارد اشاره می کنیم:

الف) ابوبکر بعد از سال ها، هنوز معنای «فاکهه آرا وأبّا» را که هر عرب بیابانگردی می دانست، نفهمیده بود.

وأخرج أبوعبيد فی فضائله وعبدبن حميد عن إبراهيم التيمی قال سئل أبوبكر الصديق عن قوله «وأبا» فقال ای سماء تظلنی وأی أرض تقلنی إذا قلت فی كتاب الله مالا أعلم.(۴)

۱- ابی العز، شرح العقیدهٔ الطحاویهٔ، ص۷۲۲.
۲- عسقلانی، فتح الباری، ج۷، ص۷۲.
۳- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنّهٔ ، ج۸، ص۲۲۹.
۴- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج۶، ص۳۱۷.

از ابوبکر معنی آیه شریفه «وَأَبًّا» را پرسیدند (نتوانست پاسخ دهد و از معنی کلمه أبّ بی خبر بود)، گفت: کدام آسمان بر سر من سایه افکند یا کدام زمین مرا بر روی خود جای دهد، اگر آنچه را که از کتاب خدا نمی دانم بگویم.

ب) سیوطی نیز در این باره می نویسد:

آنچه از ابوبکر در تفسیر قرآن وارد شده، از ده مورد تجاوز نمی کند.(۱)

پ) سیوطی در بحث تعداد روایات هم می نویسد:

عدد روایات نقل شده از خلیفه اول، به هشتاد حدیث نمی رسد.(۲)

لازم است در اینجا به چند مورد از دلایلی که اعلمیت امیرالمؤمنین علیه السلام را ثابت می کند بپردازیم:

۱. بسیاری از علمای اهل تسنن نقل کرده اند که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله فرمود:

أنا مدینه العلم وعلی بابها فمن أراد العلم فلیأته من بابه. (۳)

من شهر علم هستم و علی درب آن است؛ پس هرکس که علم می خواهد، باید از درب آن وارد شود.

حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک»، جلد۳، صفحات۱۲۷- ۱۲۶، این

۱- الاتقان فی علوم القرآن، ج۲، ص۱۸۲.

۲- تاریخ الخلفاء، ص۴۱.

۳- طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج۱۱، ص۵۵، ابن اثیر، علی، أسد الغابهْ ، ج۴، ص۲۲؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج۳، ص۱۸۱؛ السیوطی، الجامع الصغیر، ج۱، ص۴۱۵ و ج۳، ص ۶۰؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج۳، ۱۱۰۲؛ یرویه، دیلمی، فردوس الاخبار، ج۱، ص۷۶؛ مناوی، محمدعبدالرؤوف، فیض القدیر، ج۳، ص۴۶؛ ذهبی، تذکرهْ الحفاظ، ج۴، ص۱۲۳۱؛ هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۱۴؛ اتحاف السادهْ المتقین، ج۶، ص۲۲۴.

روایت را با چندین طریق نقل و آن را صحیح معرفی می کند.

همچنین متقی هندی در «کنز العمال»، جلد ۱۳، صفحه۱۴۹، این حدیث را نقل و به صحت آن اعتراف می کند.

۲. حضرت علی علیه السلام تنها شخصیتی است که این گونه ادعا می کند:

سلونی قبل أن تفقدونی.

نه کسی قبل از ایشان این ادعا را کرده و نه بعد از ایشان (غیر از انوار مقدسه معصومین علیه السلام) چنین جرأتی در کسی یافت می شود؛ چنانچه بسیاری از علمای اهل تسنن نوشته اند:

لم یکن أحد من الصحابه یقول (سلونی) إلاّ علی بن أبی طالب.(۱)

هیچ یک از صحابه نمی گفت که (هر چه می خواهید) از من بپرسید مگر علی بن ابی طالب (اشاره به روایت امیرمؤمنان که می فرمودند: از من هرچه می خواهید بپرسید قبل از این که من را از دست بدهید).

۳. از ابن عباس نقل شده که درباره حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، می گفت:

والله لقد أعطی علی بن أبی طالب تسعه أعشار العلم وأیم الله لقد شارککم فی العشر العاشر.((۲))

۱- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک، ج۳، ص۱۲۲؛ ابن عساکر، علی، تاریخ مدینهٔ دمشق، ج۴۲، ص۳۸۷؛ خوارزمی، المناقب، ص۳۲۹؛ أحمدبن حنبل، فضائل الصحابه، ج۲، ص۶۴۶؛ ابن اثیر، علی، أسد الغابهْ، ج۴، ص۲۲؛ النووی، یحیی، تهذیب الأسماء واللغات، ج۱، ص۳۱۷؛ المناقب للخوارزمی، ص۹۰.

۲- ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج۳، ص۱۱۰۴؛ ابن اثیر، علی، أسد الغابهْ، ج۴، ص۲۲؛ الصالحی الشامی، سبل الهدی والرشاد، ج۱۱، ص۲۸۹؛ قندوزی، سلیمان، ینابیع الموده لذوی القربی، ج۱، ص۲۱۳؛ عبدالرحمن، ثعالبی، تفسیر الثعالبی، ج، ص۵۲؛ تهذیب الأسماء واللغات، ج۱، ص۳۱۷.

قسم به خدا! به علی بن ابی طالب علیه السلام نُه دهم علم داده شده و قسم به خداوند که او در یک دهم باقی هم با شما شریک است.

۴. بخاری در «تاریخ کبیر»، بر اعلمیت امام علی علیه السلام اعتراف می کند و این گونه می نویسد:

سمعت عطاء: قالت عائشه: علیٌ اعلم الناس بالسنه.(۱)

از عطاء شنیدم که عایشه گفت: علی داناترین مردم به سنّت است.

۵. از معاویه نیز این گونه نقل شده که می گوید:

فقه و علم به رحلت علی بن ابی طالب علیه السلام رفت. برادرش عتبه گفت: اهل شام این کلام را از تو نمی شنوند [و قبول نمی کنند]. گفت: مرا واگذار.(۲)

۶. از عمربن الخطاب نیز نقل شده که می گفت: پناه می برم به خدا از مشکلی که ابوالحسن برای حل آن حاضر نباشد.(۳)

۲۷. اشکال بر هزار رکعت نماز حضرت علی علیه السّلام در شبانه روز

اشاره

ابن تیمیه در جایی، به هزار رکعت نماز گزاردن امیرالمؤمنین علیه السلام در هر شب، اشکال وارد کرده است، از جمله:

وأما ما نقله عن علی علیه السلام أنه کان یصلی کل یوم ولیله ألف رکعه فهذا

۱- بخاری، محمد، التاریخ الکبیر، ج۲، ص۲۵۵ و ج۳، ص۲۲۸، علی، ابن عساکر، تاریخ مدینهٔ دمشق، ج۴۲، ص۴۰۸؛ طبرسی، احمد، ذخائر العقبی، ص۷۸؛ حنفی، محمد، نظم درر السمطین، ص۱۳۳؛ ثعالبی، تفسیر ثعالبی، ج۱، ص۵۲؛ قندوزی، سلیمان، ینابیع المودهٔ، ج۲، ص۱۷۱.

۲- قرطبی، الاستیعاب، ج۳، ص۱۱۰۸؛ علامه حلی، العدد القویهْ، ص۲۵۰.

۳- قندوزی، ینابیع المودهْ، ج۲، ص۱۷۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ص۱۰۱؛ ابن کثیر، البدایهْ والنهایهْ، ج۷ ص۳۹۷؛ هندی، کنزالعمال، ج۱۰، ص۳۶۹؛ حنفی، محمد، دررالسمطین، ص۱۳۱؛ عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج۷، هندی، یوسف، تهذیب الکمال، ص۲۳، ج۷، ص۲۹۶.

يدل على جهله بالفضيله وجهله بالواقع كذلك قوله انه كان يصلى فى اليوم والليله ألف ركعه من الكذب الذى لامدح فيه فان النبى صلى الله عليه و آله وسلم كان مجموع صلاته فى اليوم والليله أربعين ركعه فرضا ونفلا والزمان لايتسع لألف ركعه لمن ولى أمر المسلمين مع سياسه الناس وأهله... لم يستحب هذا أحد من المسلمين علمنا انه ليس عباده بل مكروه.

این که انسان شب تا صبح مشغول نماز شود، مکروه است و فضیلت حساب نمی شود، چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم هر شب و روز بیش ازچهل رکعت نماز نمی خواند و تمام شب را بیدار نمی ماند. پس مداومت به شب زنده داری نه تنها مستحب نمی باشد بلکه مکروه است. (۱)

علامه امینی از قول ابن تیمیه نقل می کند که ابن تیمیه می گوید:

پیامبر در شب بیش از ۱۳ رکعت نماز نمی خواند و در آخر می گوید: شب زنده داری و تهجد و قرائت کل قرآن در یک رکعت نماز ثابت شده است و عثمان این کار را انجام می داد. پس شب زنده داری و تلاوت قرآن عثمان از دیگران (یعنی امیرالمؤمنین) آشکارتر است.(۲)

نقد و بررسی:

مرحوم علامه امینی رحمه الله علیه در کتاب «الغدیر»، جلد ۵، صفحه ۴۰ پاسخ گویایی به این انتقاد ابن تیمیه داده است و این گونه می نویسد:

اولاًـ «مکروه» دانستن این عمل با سنت نبوی در تناقض است. این که ایشان گفته اند رسول خداصلی الله علیه وآله هر شب بیش از ۱۳ رکعت و در روز رکعات معینی نماز نمی خوانده، مخالف احادیث و تاریخ است و ایشان

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۷، ص۴۹۹.

۲- علامه امینی، الغدیر، ج۵، ص۴۰ به نقل از منهاج السنهْ، ج۲، ص۱۱۹.

در محکمه تاریخ روسیاه است. روایاتی در کتب شیعه و سنّی نقل شده که دلالت بر کثرت عبادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در شب ها دارد. از جمله در «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» آورده شده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله آن قدر نماز می خواندند که پاهای مبارک شان از ایستادن زیاد، ورم می کرد (... یصلی حتی یتوّرم قدماه).

امام صادق علیه السّلام می فرمایند که:

ایشان این کار را برای عبرت امت در عبادات انجام می دادند.

در باب کثیر العباده بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مطالب عجیبی نقل شده است، از جمله این که حضرت در دهه آخر ماه مبارک رمضان دستور می دادند که رختخواب شان جمع شود.

باید از ابن تیمیه سؤال کرد چگونه کثیر العباده بودن در کتب اهل تسنن، جزو فضائل بزرگان آنان به شمار آمده است؟ مثلاً در مورد ابوالحسن اشعری می نویسندکه بیست سال نماز صبح را با وضوی نماز عشاء می خوانده است. و در مورد دیگر می نویسند که چهل سال نماز صبح را با وضوی نماز عشاء می خوانده، ولی به امیرالمؤمنین علیه السلام که می رسند، این عمل فضیلت حساب نمی شود و یک عمل مکروه تلقی می گردد.

نکته دیگری که در پاسخ ابن تیمیه باید یادآور شد این است که: طبق عقیده اهل تسنن، «سنّت» تنها با فعل شخص رسول اکرم صلی الله علیه وآله «سنّت» نیست، بلکه رفتار هر فردی از مسلمین می تواند سنّت قرار بگیرد، چنان که عمر بن خطاب «نماز تراویح» را سنّت قرار داد و طبق تصریح علمای سنّی، او نخستین کسی بود که به جا آوردن نمازهای مستحبی را با جماعت در ماه رمضان بدعت کرد و این سنّت امروزه مورد پیروی اهل تسنّن می باشد. آیا اهل تسنن از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل نمی کنند که فرمود: بر شما باد عمل کردن به سنّت من و سنّت خلفای راشدین؟

اگر (به فرض) چنین حدیثی از پیامبرصلی الله علیه وآله رسیده باشد، پس چرا ابن تیمیه آن را به خلفای راشدین منهای علی بن ابی طالب علیه السلام... اختصاص می دهد؟!

اما جواب این که این عمل مقدور نمی باشد؛ علامه امینی در کتاب «الغدیر» می فرمایند:

ما هم اکنون از یاران مان کسانی را می شناسیم که گاهی در شب و گاهی در شبانه روز در کمتر از هفت ساعت، هزار رکعت نماز می خوانند. بنابراین به جا آوردن هزار رکعت در شبانه روز هیچگاه تمام وقت را اشغال نمی کند و مخالف سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله هم نمی باشد.

قابل ذکر است که خود مرحوم علامه مکرر این عمل را انجام داده بود و در یک شب هزار رکعت نماز را در کنار قبر امام رضاعلیه السلام به جا آورده بود.

همچنین یکی از علمای سنّی به نام محمد عبدالحی حنفی، برای رفع پندارهای مغرضانه ابن تیمیه کتابی نوشته و نام آن را «اقامه الحجه علی ان الاکثار فی التعبد لیس ببدعه» (اقامه دلیل بر این که زیادی عبادت بدعت به شمار نمی آید) گذاشته است و در آن نام عده ای از صحابه و تابعین را که کوشش فراوان در عبادت خدا داشته اند، ذکر می کند.

این عالم سنّی در فرازی از کتابش در جواب ابن تیمیه می گوید:

اما این که گفته چنین کاری مقدور نمی باشد، منشأ آن کسالت روحی او از انجام عبادت زیاد است و کسانی که در تمام عمرشان نشاط انجام چنین عبادتی را نداشته و از رفتار پسندیده و عادت خدایی پارسایان بی بهره اند می پندارند که چنین کاری مقدور نیست، ولی کسانی که شیرینی اطاعت و بندگی خدا را چشیده اند؛ این گونه اعمال برای آنها جزو امور عادی است.

نکته قابل توجه این که ابن تیمیه این عمل را برای امیرالمؤمنین علیه السلام غیر

مقـدور می داند و خودش برای عثمان نقل می کند که در هر شب یک ختم قرآن می نمود و سایر علمای سنّی برای ابوحنیفه می نویسـند کـه در هر شـبانه روز مـاه رمضـان دو ختـم قرآن می نمـود و برای برخی در هرشـب تـا چهـار ختـم قرآن ذکر می کنند.(۱)

۲۸. آزار و اذیت شرعی ابوبکر نسبت به حضرت فاطمه سلام الله علیها ! و خواستگاری ساختگی امام علی علیه السّلام

اشاره

ابن تیمیه یک خواسـتگاری ساختگی را جعل می کند و آن را به مولای ما علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت می دهد و این گونه می نویسد:

لو قدر أن أبابکر اذاها فلم یؤذها لغرض نفسه بل لیطیع الله ورسوله ویوصل الحق إلی مستحقه وعلی کان قصده أن یتزوج علیها فله فی أذاها.

بر فرض کـه ابـوبکر، فـاطمه سـلام الله علیهـا را اذیـت کرده باشـد؛ بـه جهت غرض شخصـی نبـوده بلکه به جهت این بـوده که خواسـته خدا و رسولش را اطاعت کند و حق را به مسـتحق آن برساند، ولی علی[علیه السـلام] قصدش این بود که بر سر فاطمه سلام الله علیها هوو بیاورد و لذا او (علی علیه السلام) در اذیت فاطمه غرض داشته است! (۲)

نقد و بررسی:

۱. ابوبکر به کدام دلیل، گرفتن فدک از فاطمه علیهاالسّلام را به قصد اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه وآله دانسته و هدفش را رساندن حق به مسـتحق می دانست؟ ملکی که هدیه رسول خداصـلی الله علیه وآله به حضـرت زهراسـلام الله علیها بوده، چه کسی به او اجازه داده که آن

۱- برای آگاهی بیشتر به الغدیر، ج۵، ص۴۸ مراجعه شود.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ ، ج۴، ص۲۵۵.

ملک را به زور از فاطمه سلام الله علیها بگیرد و به مردم بدهد؟ چه کسی گفته که ابوبکر حاکم و خلیفه مشروع مسلمین است که حق داشته باشد چنین عملی را انجام دهد؟ بر فرض هم که حاکم اسلامی باشد، مگر می تواند بر خلاف دستور خدا حکم کند؟ مگر خدا در قرآن نفرموده:

و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند، کافرند.(۱)

مسلم در «صحیح» خود در باب فضائل حضرت علی علیه السّلام گفته که پیامبرصلی الله علیه وآله در حق او فرموده اند:

ای علی! دوست ندارد تو را مگر مؤمن ودشمن ندارد تو را مگر منافق.(۲)

۲. از جمله تهمت های ابن تیمیه و طرفدارانش به امیرالمؤمنین علیه السلام، افسانه خواستگاری آن حضرت از دختر ابوجهل است که هدف آنها از یک طرف تنقیص مقام امیرالمؤمنین علیه السلام و از طرف دیگر فرار از عواقب غضب حضرت زهرا سلام الله علیها بر خلیفه اول و دوم می باشد. روایات بسیاری در کتاب های شیعه و سنّی نقل شده است که هر کسی فاطمه سلام الله علیها را ناراحت کند، همانند آن است که پیامبرصلی الله علیه وآله را ناراحت کرده است؛ چنانچه بخاری در صحیحش می نویسد:

حَدَّثَنَا أَبُوالْوَلِیدِ حَدَّثَنَا ابْنُ عُیینَهَ عَنْ عَمْرِو بْنِ دِینَارٍ عَنْ ابْنِ أَبِی مُلَیکَهَ عَنْ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَهَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله قَالَ فَاطِمَهُ بَضْعَهٌ مِنِّی فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِی.(۳)

ص: ۲۲۵

۱- مائده / ۴۴.

۲- نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج۱، ص۸۶.

۳- بخاری، محمد، البخاری، صحیح البخاری، ج۴، ص۲۱۰؛ کتاب فضائل الصحابه، ب ۱۲ - باب مَنَاقِبُ قَرَابَهِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وآله.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله فرمود: فاطمه علیهاالسّلام پاره تن من است، هر کس او را به غضب آورد، مرا به غضب آورده است.

از طرف دیگر خود بخاری در صحیحش نوشته است:

فَوَجَدَتْ فَاطِمَهُ سلا م الله علیها عَلَی أَبِی بَکْرٍ فی ذَلِکَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُکَلِّمْهُ حَتَّی تُوُفِّیتْ.

فاطمه سلام الله علیها در حال خشم و غضب، ابوبکر را ترک نموده و بر او همچنان غضبناک ماند و با او حرف نزد تا وفات نمود.

ولی ابن تیمیه و طرفدارانش بر این عقیده اند که روایت غضب فاطمه علیهاالسّلام، در حق امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و او فاطمه سلام الله علیها را غضبناک کرده است.

بررسی حدیث خواستگاری حضرت علی علیه السّلام

۱. سن مسور، متناسب با افسانه نیست

مسور بن مخرمه، تنها راوی حدیث است و کسی دیگر از صحابه، آن را نقل نکرده است. این در حالی است که وی در سال دوم بعد از هجرت متولد شده است؛ چنانچه ابن حجرمی گوید:

ولد بمکّه بعد الهجره بسنتین فقدم به المدینه فی عقب ذی الحجه سنه ثمان ومات سنه أربع وستین.(۱)

مسور دو سال پس از هجرت در مکه به دنیا آمد و پس از فتح مکه در ماه ذی حجّه سال هشتم وارد مدینه شد [یعنی وقتی وارد مدینه شد شش سال بیشتر نداشت] و در سال ۶۴ نیز از دنیا رفته است.

ص: ۲۲۶

۱- عسقلانی، أحمد، الإصابهْ فی تمییز الصحابهْ، ج۶، ص۱۱۹.

از طرفی برخی از علمای اهل تسنن اعتراف کرده اند که قضیه خواستگاری از دختر ابوجهل در سال دوم هجرت اتفاق افتاده؛ یعنی زمانی که این قضیه اتفاق افتاده، یا مسور بن مخرمه هنوز به دنیا نیامده بود و یا تازه متولد شده بود، و شش سال بعد از آن وارد مدینه شده است.

استاد توفیق ابوعلم از اساتید برجسته مصری و معاون نخست دادگستر مصر، کتابی به نام «فاطمهْ الزهرا» دارد که دکتر صادقی آن را ترجمه کرده است، او در صفحه ۱۴۶ این کتاب، می نویسد:

این قضیه خواستگاری علی علیه السلام از دختر ابوجهل در سال دوم هجرت بوده است.

اگر فرض کنیم که این اتفاق در سال هشتم هجری افتاده و مسور بن مخرمه در همان سال که شش ساله بوده، شاهد ماجرا بوده است، باز هم نمی توان سخن او را پذیرفت؛ چرا که در متن حدیث می گوید: «و أنا محتلم؛ یعنی من بالغ بودم». یعنی کسی که در یک مرحله از رشد رسیده است که در عالم خواب محتلم می شده است؛ یعنی توانایی ازدواج دارد. آیا به بچه شش ساله محتلم می گویند؟

۲. مسور، لخت و عریان در مقابل پیامبرصلی الله علیه وآله

در کتاب های اهل تسنن شواهدی وجود دارد که بیانگر این موضوع است که مسور در زمانی که در مدینه بوده، از نظر عقل و هوش به سرحدّ کمال نرسیده بوده؛ تا جایی که لخت و عریان جلوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و دیگر مردم راه

می رفته است. مسلم نیشابوری در صحیحش به نقل از خود او می نویسد:

من در محضر پیامبر، سنگی را به طرف ساختن مسجد می بردم، یک لنگی را به خودم بسته بودم، این لنگ من باز شد، آنچه که نباید پیدا

بشود، هویدا شد، همین طور این سنگ را می بردم، پیامبر فرمود:

ارْجِعْ إِلَی ثَوْبِکَ فَخُذْهُ، وَلا تَمْشُوا عُرَاه. (۱)

بر گرد شلوارت را بپوش و لخت و عریان راه نرو.

۳. اثبات دشمنی مسور بن مخرمهْ با اهل بیت علیه السّلام

مسور از طرفداران بنی امیه و از نزدیکان معاویهْ بن ابی سفیان و عضو گروه جعل حدیث وی بوده است.

ذهبی در شرح حال مسور بن مخرمه می نویسد:

قال الزبیر بن بکار: کانت [الخوارج] تغشاه وینتحلونه.

خوارج او را تحویل گرفته و از خودشان می دانستند.(۲)

همچنین او از طرفداران معاویه بود، به حدی که هر وقت نام معاویه را می شنید، بر او درود می فرستاد.

ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» در این باره می نویسد:

قال عروه: فلم اسمع المسور ذکر معاویه إلا صلی علیه.(۳)

از مسور نشنیدم که یادی از معاویه کند و بر او درود نفرستد.

طبق نقل بخاری؛ مسور بن مخرمه، این مطلب را زمانی به امام سجادعلیه السلام یادآوری می کند که آن حضرت به تازگی از شام برگشته و مصیبت از دست دادن

۱- نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج۱، ص ۱۸۴، ح ۶۶۰؛ کتاب الحیض، باب ۱۹ (باب الِاعْتِنَاءِ بِحِفْظِ الْعَوْرَهْ).
۲- الذهبی، شمس الدین محمد، سیر أعلام النبلاء، ج۳، ص ۳۹۱.
۳- ذهبی، شمس الدین، تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والاعلام، ج۵، ص ۲۴۶.

پدر و برادرانش بر دوشش سنگینی می کند!(۱) آیا در زمانی که امام زین العابدین علیه السلام نیاز به تسلیت و دلداری دارند، هیچ عاقلی به خودش اجازه می دهد با گفتن این سخنان، قلب آن حضرت را بشکنند؟

با چنین اوصافی آیا می توان به روایات وی عمل کرد؟

عدم امکان این خواستگاری از منظر تاریخی

طبق اسناد موجود در کتاب های اهل تسنن، امکان خواستگاری امیرمؤمنان علیه السلام از دختر ابوجهل وجود ندارد؛ در اینجا فقط به چند نکته اکتفا می شود:

الف) دختر ابوجهل تا پیش از فتح مکه، اسلام نیاورده بود.

دختری که ابن تیمیه ادعا می کند امیرمؤمنان علیه السلام از او خواستگاری کرده جویریه نام داشته است که تا فتح مکه اسلام نیاورده است و در فتح مکه به همراه دیگر طلقاء از جمله زن برادرش، مجبور به پذیرش اسلام شد.

محمدبن سعد درباره زمان اسلام آوردن او می نویسد:

لما کان یوم الفتح أسلمت ام حکیم بنت الحارث بن هشام امرأه عکرمه ابن أبی جهل وأتت رسول الله صلی الله علیه وآله فبایعته،

جویریه بنت أبی جهل... أسلمت وبایعت وتزوجها عتاب بن أسید بن أبی العیص بن أمیه ثم تزوجها أبان بن سعید بن العاص بن أمیه فلم تلد له شیئا.

روز فتح مکه، امّ حکیم دختر حارث بن هشام همسر عکرمهْ بن ابوجهل مسلمان شد، خدمت پیامبرصلی الله علیه وآله آمد و بیعت کرد. جویریه دختر ابوجهل نیز اسلام آورد و مسلمان شد. عتاب بن اسید بن ابوالعیص بن امیه با وی

۱- بخاری، محمد، صحیح البخاری، ج۳، ص۱۱۳۲، ح۲۴۴۳.

ازدواج کرد، سپس ابان بن سعید بن عاص بن امیه با وی ازدواج کرد که از وی فرزندی نیاورد.(۱)

ب) بی درنگ پس از اسلام آوردن، با دیگری ازدواج کرد.

این مطلب از قطعیات تاریخ است که جویریه دختر ابوجهل، همان کسی که ادعا می کند امیرالمؤمنین علیه السلام به خواستگاری او رفته است، در سال هشتم هجری تازه مسلمان شده و در همان زمان با عتاب بن اسید ازدواج کرده و حتی تا زمان وفات رسول خداصلی الله علیه وآله اصلاً واردمدینه نشده است؛ چنانچه ابن سعد در «الطبقات الکبری» می نویسد:

لما کان یوم الفتح أسلمت ام حکیم بنت الحارث... فبایعته جویریه بنت أبی جهل بن هشام... وتزوجّها عتاب بن أسید بن أبی العیص بن أمیه ثم تزوجها أبان بن سعید بن العاص بن أمیه فلم تلد له شیئا.(۲)

در روز فتح مکه، ام حکیم اسلام آورد...، جویره دختر ابوجهل در همان روز با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بیعت کرد... و عتاب بن اسید با او ازدواج کرد و پس از وی أبان بن سعید او را به همسری خود درآورد و هیچ فرزندی برای ابان به دنیا نیاورد.

بنابراین:

اولاً: احدی از تاریخ نویسان نقل نکرده اند که وی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مدینه آمده باشد، تا امام علی علیه السلام از او خواستگاری کند.

ثانیاً: بلافاصله بعد از اسلام آوردن، همسرعتاب بن اسید شده است.

ص: ۲۳۰

۱- زهری، محمد، الطبقات الکبری، ج۸، ص۲۶۲.

۲- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج۸، صص ۲۶۲ - ۲۶۱.

پس چگونه می توان قبول کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام در سال دوم هجرت و یا حتی در سال هشتم هجرت؛ آن هم در مدینه و نه در مکه از وی خواستگاری کرده باشد و هیچ کس غیر از مسور نیز این روایت را ندیده باشد؟

جویریه پس از آن که اسلام آورد، با شخصی به نام عتاب بن اسید که از سوی پیامبرصلی الله علیه وآله حاکم مکه گماشته شده بود، ازدواج نمود و تا زمانی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) زنده بودند همسر او بود، بنابراین پس از اسلام آوردنش نیز خواستگاری حضرت علی علیه السلام از جویره صورت نگرفته است.

محمد بن سعد می نویسد:

جویریه بنت أبی جهل... أسلمت وبایعت وتزوجها عتاب بن أسید بن أبی العیص بن أمه.

جویریه دختر ابوجهل... اسلام آورد و مسلمان شد و بیعت نمود و عتاب ابن اسید بن ابوالعیص بن امیه با وی ازدواج

کرد.(۱)

ابن عبدالبر و مزی درباره شوهر او و این که پس از ازدواج با دختر ابوجهل تا زمانی که پیامبرصلی الله علیه وآله رحلت نکرده بودند، به مدینه مهاجرت نکرده است، می نویسند:

فلم یزل عتاب أمیرا علی مکه حتی قبض رسول الله صلی الله علیه وآله.

عتاب والی مکه بود تا زمانی که رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رفت.(۲)

بنابراین، خواستگاری امیرالمؤمنین علیه السلام از دختر ابوجهل، نه پیش از اسلام آوردن او و با واقعیت های تاریخی، سازگار است و نه پس از اسلام آوردن او.

۱- زهری، محمد، الطبقات الکبری، ج۸، ص۲۶۲.

۲- القرطبی، یوسف، الاستیعاب فی معرفهْ الأصحاب، ج۳، ص۱۰۲۴؛ المزی، یوسف، تهذیب الکمال، ج۱۹، ص۲۸۳.

پ) اسلام در قلب جویریه رسوخ نکرده بود:

امیرمؤمنان علیه السلام درباره افرادی که در فتح مکه به ظاهر مسلمان شدند می فرماید:

فَوَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَبَرَأ النَّسَمَهَ مَا أسْلَمُوا وَلَکِنِ اسْتَسْلَمُوا وَأسَرُّوا الْکُفْرَفَلَمَّا وَجدُوا أعْوَاناً عَلَیْهِ أظْهَرُوهُ.

به خدایی که دانه را شکافت و پدیده ها را آفرید، آنها اسلام را نپذیرفتند؛ بلکه به ظاهر تسلیم شدند و کفر خود را پنهان داشتند، و آن گاه که یاورانی یافتند آن را آشکار ساختند. (۱)

جویریه از افرادی است که در فتح مکه همزمان با دیگر طلقاء و در سایه شمشیر، اسلام را پذیرفت، نه این که با آغوش باز پذیرفته و به حقانیّت اسلام ایمان آورده باشد.

گواه قضیه این است که در همان زمان، وقتی صدای اذان بلال را می شنید، جملات زننده ای را بر زبان جاری می کرد که نشان می دهد نور اسلام در قلب او رسوخ نکرده است.

بلاذری و ابوالفداء در این باره می نویسند:

ولما جاء وقت الظهر أمر رسول الله صلی الله علیه وآله بلالاـ أن یؤذن علی ظهر الکعبه وقریش فوق الجبال، فمنهم من یطلب الأمان،

ومنهم من قد أمن، فلما أذن وقال: أشهد أن محمداً رسول الله، قالت جویریه بنت أبی جهل: لقد أکرم الله أبی حین لم یشهد نهیق بلال فوق الکعبه.

هنگام ظهر (روز فتح مکه) رسول خداصلی الله علیه وآله دستور دادند تا بلال بر بام کعبه اذان بگوید، قریش بالای کوه ها رفته بودند، بعضی از آنان

۱- فیض الاسلام، نهج البلاغهْ ، نامه ۱۶.

درخواست امان کرده و بعضی هم ایمان آورده بودند، هنگامی که بلال گفت: «اشهد ان محمداً رسول الله»، جویریه دختر ابوجهل گفت: خدا به پدرم لطف کرد که صدای بلال را از بالای کعبه نشنید. (۱)

ت) جویریه، پدرش را پیامبر می دانست:

طبق نقل برخی از بزرگان اهل تسنن، جویره اعتقاد داشت که به پدرش نیز (همانند رسول خداصلی الله علیه وآله) پیشنهاد نبوت شده بود؛ اما به خاطر این که بین قومش اختلاف نیندازد، این پیشنهاد را رد کرده است.

ازرقی در «اخبار مکه» و واقدی در «کتاب المغازی» و حلبی در «سیره» خود در این باره می نویسند:

ولقد جاء إلی أبی الذی کان جاء إلی محمد من النبوه فردها ولم یرد خلاف قومه.(۲)

با این حال، چگونه امکان دارد که امیرمؤمنان علیه السلام با داشتن همسری همچون فاطمه زهراسلام الله علیها از زنی همچون جویریه خواستگاری کند؟

ث) جویریه، کینه قاتل پدرش را به دل داشت:

امیرمؤمنان علیه السّلام همان کسی بود که در جنگ بدر، ابوجهل را به درک واصل کرد و طبیعی است که بازماندگان مقتول به ویژه دخترش، کینه قاتل پدر را همواره در دل داشته باشند؛ مگر این که به حقیقت اسلام ایمان آورده باشند. جویریه از دسته

۱- بلاذری، أحمد، أنساب الأشراف، ج۱، ص۱۵۷؛ ابن الجوزی، أبوالفرج عبدالرحمن، الوفا بأحوال المصطفی، ج۱، ص۳۳۲؛ أبوالفداء عماد الدین، إسماعیل، المختصر فی أخبار البشر، ج۱، ص۹۷.

۲- أزرقی، أبوالولید محمد، أخبار مکهْ وما جاء فیها من الأثار، ج۱، ص۲۷۵؛ الواقدی، أبوعبدالله محمد، المغازی، ج۲، ص۲۷۳؛ الحلبی، علی، السیرهْ الحلبیهْ فی سیرهْ الأمین المأمون، ج۲، ص۳۸۶.

اول بود و کینه امیرمؤمنان علیه السلام را در دل داشت و آن را فراموش نکرده بود.

قالت: لقد رفع الله ذکر محمد صلی الله علیه و آله وسلم وأما نحن فسنصلی ولکنا لا نحب من قتل الأحبه.

خدا نام محمد صلی الله علیه و آله وسلم را بالا برد و ما نماز خواهیم خواند؛ ولی ما افرادی که افراد مورد علاقه ما را کشتند دوست نداریم. (۱)

با توجه به کینه عمیق وی نسبت به قاتل پدرش، آیا قابل تصور است که او بخواهد همسر قاتل پدرش شود و یا امیرمؤمنان علیه السلام بخواهند از چنین شخصی خواستگاری کنند؟!

ج) لازمه صحت این روایت، تنقیص مقام پیامبرصلی الله علیه وآله است:

بخاری داستان را این گونه نقل می کند که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بعد از آن که شنید علی علیه السلام به خواستگاری دختر ابوجهل رفته است، با ناراحتی به مسجد آمد و فرمود:

وَإِنَّ فَاطِمَهَ بَضْعَهٌ مِنِّی وَإِنِّی أَكْرَهُ أَنْ یسُوءَهَا وَاللهِ لا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ.(۲)

فاطمه پاره تن من است، من دوست ندارم کسی او را ناراحت کند، به خدا قسم نباید دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در نزد یک نفر جمع شود.

ص: ۲۳۴

۱- ازرقی، أبوالولید؛ محمد، أخبار مکهْ وما جاء فیها من الأثار، ج۱، ص۲۷۵؛ ابن الجوزی، أبوالفرج عبدالرحمن، الوفا بأحوال المصطفی، ج۱، ص۳۳۲؛ الحلبی، علی، السیرهْ الحلبیهْ فی سیرهْ الأمین المأمون، ج۳، ص۵۵.
۲- بخاری، محمد، صحیح البخاری، ج۴، صص۲۱۳ - ۲۱۲.

و در روایت دیگری نوشته اند که آن حضرت فرمود:

إِلَّا أَنْ یرِیدَ ابْنُ أَبِی طَالِبٍ أَنْ یطَلِّقَ ابْنَتِی وَینْکِحَ ابْنَتَهُمْ فَإِنَّمَا هی بَضْعَةٌ مِنِّی یرِیبُنِی مَا أَرَابَهَا وَیؤْذِینِی مَا آذَاهَا.(۱)

علی اگر می خواهد دختر ابوجهل را بگیرد، باید دختر من را طلاق بدهد. فاطمه پاره تن من است، آنچه که موجب رنجش فاطمه بشود، مرا می رنجاند... .

از این دو روایت استفاده می شود که ازدواج با دختر پیامبر در زمانی که دختر دشمن رسول خدا نیز در همسری شخصی باشد، حرام است؛ در حالی که عثمان بن عفان نیز عملاً بین دختران پیامبر و دختران دشمنان خدا، نه یکبار که چندین بار جمع کرده است.

رمله بنت شیبه، یکی از همسران عثمان است که در مکه با او ازدواج کرد و از کسانی بود که همراه عثمان به مدینه مهاجرت کرد. ابن عبدالبر در این زمینه می نویسد:

رمله بنت شیبه بن ربیعه کانت من المهاجر هاجرت مع زوجها عثمان بن عفان.(۲)

رمله، دختر شیبه از کسانی بود که همراه همسرش عثمان به مدینه مهاجرت کرد.

۱- همان، ج۶، ص۱۵۸، ح۵۲۳۰، کتاب النکاح، باب ۱۰۹ (باب ذَبِّ الرَّجُلِ عَنِ ابْنَتِهِ، فِی الْغَیرَهِ وَالإِنْصَافِ)؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج۷، ص۱۴۱، ح۶۲۰۱، کتاب فضائل الصحابه، باب ۱۵ (باب فَضَائِلِ فَاطِمَهَ بِنْتِ النَّبِی عَلَیهَا الصَّلاَهْ وَالسَّلام).
۲- ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج۴، ص۱۸۴۶، رقم ۳۳۴۵.

شیبه از دشمنان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است که در جنگ بدر به هلاکت رسیده است؛ چنانچه ابن حجر می نویسد:

رمله بنت شیبه بن ربیعهبن عبد شمس العبشمیه قتل أبوها یوم بدر کافرا.(۱)

رمله، دختر شیبه... پدرش در جنگ بدر کشته شد، در حالی که کافر بود.

در حالی که نوشته اند در همان زمان رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز همسر عثمان بوده است. ابن اثیر در «اسد الغابه» می نویسد:

ولما أسلم عثمان زوّجه رسول الله صلی الله علیه وآله بابنته رقیه وهاجرا کلاهما إلی أرض الحبشه الهجرتین ثم عاد إلی مکه وهاجر إلی المدینه.(۲)

زمانی که عثمان اسلام آورد، رسول خداصلی الله علیه وآله دخترش رقیه را به همسری او درآورد، هر دوی آنها به سرزمین حبشه مهاجرت کردند، سپس وقتی از آنجا بازگشتند، به مدینه مهاجرت کردند.

علاوه بر این، عثمان با ام البنین بنت عیینه و فاطمه بنت الولید بن عبدشمس نیز ازدواج کرده است؛ در حالی که پدر هر دوی آنها نیز در آن زمان از دشمنان خدا بوده اند.

به هر حال این افسانه بیش از آن که تنقیص مقام امیرمؤمنان علیه السلام باشد، تنقیص مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است؛ زیرا همان طور که گذشت، ازدواج مجدّد برای تمام مردان مسلمان با شرایطی خاص، جایز است و آنها می توانند همزمان تا چهار همسر دائم داشته باشند؛ اما طبق این افسانه، رسول خداصلی الله علیه وآله با آن خوی و منشی که خداوند آن را «خُلق عظیم» می داند، با خشم و تندی به طوری که ردایش به

۱- عسقلانی، احمد، الإصابهْ، ج۸، صص ۱۴۳ - ۱۴۲، رقم ۱۱۱۹۲.

۲- ابن اثیر، علی، أسد الغابهْ، ج۳، ص۳۷۶.

زمین کشیده می شود، وارد مسجد شده و چنین می گوید:

اگر علی علیه السلام می خواهد دختر ابوجهل را بگیرد، باید دختر مرا طلاق دهد.

مرحوم سید مرتضی، دانشمند شیعه، در این باره می نویسد:

فوالله ان الطعن علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم بما تضمنه هذا الخبر الخبیث، أعظم من الطعن علی أمیرالمؤمنین علیه السلام وما صنع هذا الخبر إلا ملحد قاصد للطعن علیهما، أو ناصب معاند لا یبالی ان یشفی غیظه بما یرجع علی أصوله بالقدح والهدم، علی أنه لا خلاف بین أهل النقل أن الله تعالی هو الذی اختار أمیرالمؤمنین علیه السلام لنکاح سیده النساء(صلوات الله وسلامه علیها) وأن النبی صلی الله علیه و آله وسلم رد عنها جله أصحابه وقد خطبوها وقال صلی الله علیه و آله وسلم : انی لم أزوج فاطمه علیاعلیه السلام حتی زوجها الله إیاه فی سمائه، ونحن نعلم أن الله سبحانه لا یختار لها من بین الخلائق من غیرها ویؤذیها ویغمها، فإن ذلک من أدل دلیل علی کذب الراوی.

به خدا سوگند! طعن بر پیامبرصلی الله علیه وآله در این خبر خبیث، مشهود تر است از طعن بر علی علیه السلام. این خبر و قصّه را نساخته است مگر فردی بی دین که هدفش تنقیص پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام هر دو بوده است و یا ساخته فردی ناصبی و دشمن اهل بیت علیه السلام بوده است که با این بافته ها می خواهد بیماری اش را درمان کند. ناقلان حدیث اختلافی ندارند که در موضوع ازدواج فاطمه سلام الله علیها، رسول خداصلی الله علیه وآله به همه اصحابی که خواستگاری کرده بودند پاسخ رد داده بود؛ چون خداوند متعال، علی علیه السلام را برای فاطمه سلام الله علیها برگزیده بود، از این رو رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: من فاطمه سلام الله علیها را به عقد علی در نیاوردم؛ مگر آن که خدا در آسمان، او را به همسری علی در آورد و می دانیم که خداوند متعال، از بین مردم کسی که زهراسلام الله علیها را اذیت

و مغموم نماید، انتخاب نمی فرماید؛ بنابراین این خود قوی ترین دلیل بر دروغگویی راوی است. (۱)

افسانه خواستگاری از دیدگاه اهل بیت علیه السّلام

شیخ صدوق در کتاب «الأمالی»، روایت مفصلی را در این باره به نقل از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت به افسانه بودن این قضیه تصریح می کنند؛

قَالَ عَلْقَمَهُ فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ علیه السلام یَاابْنَ رَسُولِ اللهِ! إِنَّ النَّاسَ یَنْسُبُونَنَا إِلَی عَظَائِمِ الْأُمُورِ وَقَدْ ضَاقَتْ بِذَلِکَ صُدُورُنَا فَقَالَ علیه السّلام: یَا عَلْقَمَهُ إِنَّ رِضَا النَّاسِ لا یُمْلَکُ وَأَلْسِنَتَهُمْ لا تُضْبَطُ وَکَیْفَ تَسْلَمُونَ مِمَّا لَمْ یَسْلَمْ مِنْهُ أَنْبِیَاءُاللهِ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُ اللهِ علیه السّلام أَلَمْ یَنْسُبُوا یُوسُفَ علیه السلام إِلَی أَنَّهُ هَمَّ بِالزِّنَا أَلَمْ یَنْسُبُوا أَیُّوبَ علیه السلام إِلَی أَنَّهُ ابْتُلِیَ بِذُنُوبِهِ أَلَمْ یَنْسُبُوا دَاوُدَ علیه السلام إِلَی أَنَّهُ تَبِعَ الطَّیْرَ حَتَّی نَظَرَ إِلَی امْرَأهِ أُورِیَا فَهَوَاهَا وَأَنَّهُ قَدَّمَ زَوْجَهَا أَمَامَ التَّابُوتِ حَتَّی قُتِلَ ثُمَّ تَزَوَّجَ بِهَا... الم ینسبوه الی انه صلی الله علیه وآله ینطق عن الهوی فی ابن عمه علی علیه السلام، حتی کذبهم الله فقال سبحانه وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی... وَمَا قَالُوا فِی الأَوْصِیَاءِ أَکْثَرُ مِنْ ذَلِکَ أَ لَمْ یَنْسُبُوا سَیِّدَ الأَوْصِیَاءِعلیه السلام إِلَی أَنَّهُ کَانَ یَطْلُبُ الدُّنْیَا وَالْمُلْکَ وَأَنَّهُ کَانَ یُؤْثِرُ الْفِتْنَهَ عَلَی السُّکُونِ وَأَنَّهُ یَسْفِکُ دِمَاءَ الْمُسْلِمِینَ بِغَیْرِ حِلِّهَا وَأَنَّهُ لَوْ کَانَ فِیهِ خَیْرٌ مَا أُمِرَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِیدِ بِضَرْبِ عُنُقِهِ أَلَمْ یَنْسُبُوهُ إِلَی أَنَّهُعلیه السلام أَرَادَ أَنْ یَتَزَوَّجَ ابْنَهَ أَبِی جَهْلٍ عَلَی فَاطِمَهَ سلام الله علیها وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله شَکَاهُ عَلَی الْمِنْبَرِ إِلَی الْمُسْلِمِینَ فَقَالَ إِنَّ عَلِیّاً یُرِیدُ أَنْ یَتَزَوَّجَ ابْنَهَ عَدُوِّاللهِ عَلَی ابْنَهِ نَبِیِّ اللهِ أَلَا إِنَّ فَاطِمَهَ بَضْعَهٌ مِنِّی فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی وَمَنْ سَرَّهَا

۱- مرتضی، علم الهدی، تنزیه الأنبیاء، ص ۲۲۰.

فَقَدْ سَرَّنِی وَمَنْ غَاظَهَا فَقَدْ غَاظَنِی ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام یَا عَلْقَمَهُ مَا أعْجَبَ أقَاوِیلَ النَّاسِ فی عَلِیٍّ علیه السلام کَمْ بَیْنَ مَنْ یَقُولُ إنَّهُ رَبٌّ مَعْبُودٌ وَبَیْنَ مَنْ یَقُولُ إنَّهُ عَبْدٌ عَاصٍ لِلْمَعْبُودِ وَلَقَدْ کَانَ قَوْلُ مَنْ یَنْسُبُهُ إلَی الْعِصْیَانِ أهْوَنَ عَلَیْهِ مِنْ قَوْلِ مَنْ یَنْسُبُهُ إلَی الرُّبُوبِیَّهِ یَا عَلْقَمَهُ ألَمْ یَقُولُوا فی اللهِ عَزَّوَجَلَّ إنَّهُ ثَالِثُ ثَلاثَهٍ ألَمْ یُشَبِّهُوهُ بِخَلْقِهِ ألَمْ یَقُولُوا إنَّهُ الدَّهْرُ ألَمْ یَقُولُوا إنَّهُ الْفَلَکُ ألَمْ یَقُولُوا إنَّهُ جِسْمٌ ألَمْ یَقُولُوا إنَّهُ صُورَهٌ تَعَالَی اللَّهُ عَنْ ذَلِکَ عُلُوّاً کَبِیراً یَا عَلْقَمَهُ إنَّ الْألْسِنَهَ الَّتِی یَتَنَاوَلُ ذَاتَ اللَّهِ تَعَالَی ذِکْرُهُ بِمَا لَا یَلِیقُ بِذَاتِهِ کَیْفَ تُحْبَسُ عَنْ تَنَاوُلِکُمْ بِمَا تَکْرَهُونَهُ فَاسْتَعِینُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إنَّ الْأرْضَ لِلَّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ فَإنَّ بَنِی إسْرَائِیلَ قَالُوا لِمُوسَی اُوذِینا مِنْ قَبْلِ أنْ تَأْتِینا وَ مِنْ بَعْدِ ما جِئْتَنا فَقَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ قُلْ لَهُمْ یَا مُوسَی عَسی رَبُّکُمْ أنْ یُهْلِکَ عَدُوَّکُمْ وَ یَسْتَخْلِفَکُمْ فی الأرْضِ فَیَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ.

علقمه می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! مردم به ما کارهای زشتی نسبت می دهند؛ به طوری که سینه ما تنگ شده و به شدت ناراحت می شویم. فرمود: ای علقمه! انسان نمی تواند خشنودی مردم را جلب نموده و جلوی زبان آنها را بگیرد. چگونه سالم می مانید از چیزی که انبیاء و پیامبران و اوصیاء علیهم السلام از او سالم نماندند. آیا به یوسف نسبت ندادند که او تصمیم گرفت که زنا کند؟ آیا درباره ایوب نگفتند که او از اثر گناهانش به آن مصیبت ها دچار گشت؟ آیا در حق داوود پیغمبر نگفتند که او پرنده را دنبال کرد تا این که چشمش به زن اوریا افتاد و دلباخته او شد و به منظور رسیدن به هدف خود، شوهر آن زن را در جلوی جبهه جنگ پیشاپیش

تابوت قرار داد تا این که کشته شد، سپس با آن زن ازدواج کرد؟

آیا درباره حضرتش نگفتند که او درباره پسر عمش علی علیه السلام نظر خصوصی دارد و طبق هوای نفس خود سخن می گوید تا این که خداوند دروغ آنان را روشن ساخت و این آیه را نازل فرمود: {وَما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْی یُوحی؟}.

و درباره اوصیاء بیش از اینها گفتند، آیا نسبت ندادند به سید اوصیاء علیه السلام که او طالب دنیا و در پی خلافت و سلطنت بود و این که او همیشه در صدد فتنه و آشوب بود و سکون و آرامش اجتماع را دوست نداشت، و این که او خون مسلمانان را بدون جهت می ریخت و این که اگر او مرد خوبی بود، خالد بن ولید را مأمور کشتن او نمی کردند.

آیا نسبت ندادند که او می خواهد با دختر ابوجهل با داشتن فاطمه زهراسلام الله علیها ازدواج کند و این که پیامبرصلی الله علیه وآله در حضور مسلمین بالای منبر از او شکایت کرد و فرمود: مردم! علی علیه السلام تصمیم گرفته دختر دشمن خدا را بر سر دختر پیامبر خداصلی الله علیه وآله بیاورد. آگاه باشید! فاطمه سلام الله علیها پاره تن من است، هر که او را آزار دهد مرا آزار داده و هر که او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده و هر که او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است.

سپس حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

ای علقمه! چه شگفت انگیز است گفتارهای متناقض مردم درباره علی علیه السلام. چقدر فاصله است میان گفتار کسی که می گوید: علی خدا و معبود است و گفتار کسی که می گوید: او بنده نافرمان است و دستور معبود را تمرّد می کند، و از این دو نسبت ناروا، گفتار کسی که او را نافرمان و متمرّد می داند، در نظر علی علیه السلام آسان تر است از نسبت خدایی دادن به آن حضرت.

ای علقمه! آیا درباره خدا نگفتند که او سوم از خدایان سه گانه است؟ آیا

او را در صفاتش مانند مخلوقات ندانستند؟ آیا نگفتند که خدا همان روزگار یا طبیعت است؟ آیا نگفتند که خدا یعنی فلک (که تدبیر تمام عالم به دست فلک وگردون است، پس او خداست)؟ آیا نگفتند که او جسم است؟ آیا نگفتند که او صورت است (شکل دارد)؟ منزه و بسیار بلند مقام است - ذات باری از این اوهام و خیالات - ؟

ای علقمه! زبان هایی که ذات مقدس خداوندی را به چیزهایی که هیچ شایستگی و تناسبی با خداوند ندارد نسبت می دهد، چگونه ممکن است از نسبت های ناراحت کننده به شما خودداری نماید؟ پس باید شما از پروردگار یاری بطلبید و صبر و استقامت داشته باشید که زمین ملک خداست، و به هر کس که بخواهد می دهد و البته پایان امر و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است.(۱)

بنی اسرائیل به موسی گفتند: قبل از اینکه نزد ما بیایی و پس از آنکه آمدی ما مورد آزار و اذیت قرار گرفتیم. خدای عزوجل فرمود: ای موسی! به آنها بگو: امید است پروردگارتان دشمنتان را نابود کند و شما را در زمین جانشین گرداند و نگاه کند که چگونه عمل می کنید؟

همچنین مرحوم اربلی روایتی را از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می کند که: آن حضرت تصریح می کنند هیچ گاه فاطمه زهراسلام الله علیها را به خشم نیاورده است؛

فَوَاللهِ مَا أَغْضَبْتُهَا وَ لا أَكْرَهْتُهَا عَلَى أَمْرٍ حَتَّى قَبَضَهَا اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَلا أَغْضَبَتْنِي وَ لا عَصَتْ لِي أَمْراً وَلَقَدْ كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهَا فَتَنْكَشِفُ عَنِّي الْهُمُومُ وَالأَحْزَان.(۲)

۱- صدوق، أبوجعفر محمد، الأمالی، ص۱۶۵.

۲- اربلی، کشف الغمهْ فی معرفهْ الأئمهْ، ج۱، ص۳۷۳.

به خداونـد سوگنـد! من هیـچ گـاه فاطمه سـلام الله علیها را خشـمگین و ناراحت نکردم تا از دنیا رحلت نمود. فاطمه سـلام الله علیها هم مرا خشـمناک نکرد و از من نافرمانی ننمود. هرگاه من محزون و انـدوهناک می شـدم، برای رفع غم و اندوه خود، به چهره فاطمه سلام الله علیها نگاه می کردم.

۲۹. انکار اسلام و ایمان علی علیه السّلام

اشاره

ابن تیمیه به اسلام و ایمان حضرت علی علیه السلام اشکال می کند و در این باره می گوید:

أن یقال قبل أن یبعث الله محمداصلی الله علیه وآله لم یکن أحد مؤمنا من قریش لا رجل ولا صبی ولا أمرأه ولا الثلاثه ولا علی وإذا قیل عن الرجال إنهم کانوا یعبـدون الأصـنام فالصبیان کـذلک علی وغیره وإن قیل کفر الصبی لیس مثل کفر البالغ قیل ولا إیمان الصبی مثل إیمان البالغ فأولئک یثبت لهم حکم الایمان والکفر وهم بالغون وعلی یثبت له حکم الکفر والایمان وهو دون البلوغ والصبی المولود بین أبوین کافرین یجری علیه حکم الکفر فی الدنیا.

پیش از آن کـه خداونـد محمدصـلی الله علیـه وآلـه را به رسـالت مبعـوث کنـد، هیـچ کس از قریش مـؤمن نبـود، نه مردی، نه کودکی، نه زنی، نه سه نفر و نه علی علیه السـلام ، هیچ کدام ایمان نداشتند. زمانی که گفته می شود مردان بت می پرستیدند، کودکان نیز همین گونه بودنـد چه علی[علیه السـلام] و چه دیگران! اگر بگوییـد: کفر خردسال هماننـد کفر انسان بالغ نیست، می گـوییم: ایمـان کودک نیزماننـد ایمـان فرد بـالغ نیست، همـان طوری که برای دیگران ایمـان و کفر پس از بلوغ ثـابت می شود، برای علی[علیه السـلام]، نیز ایمـان و کفر قبـل از بلوغ ثـابت می گردد. از آن گذشـته، کودکی که از پـدر و مـادر کافر متولد شود، بر او حکم کفر در دنیا جاری می گردد.(۱)

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۸، ص۲۸۵.

ابن تیمیه در جای دیگر می نویسد:

أن الرافضه تعجز عن إثبات إیمان علی وعدالته... فإن احتجوا بما تواتر من إسلامه وهجرته وجهاده فقد تواتر ذلک عن هؤلاء بل تواتر اسلام معاویه ویزید وخلفاء بنی أمیه وبنی العباس وصلاتهم وصیامهم وجهادهم للکفار.

در حقیقت رافضیان نمی توانند ایمان علی علیه السلام ، و عدالتش را ثابت کنند... اگر بگویند اسلام، هجرت و جهاد او در راه خدا به تواتر نقل شده است، در پاسخ می گوییم: اسلام معاویه، یزید، خلفای بنی امیه و بنی عباس و نماز و روزه و جهادشان نیز به تواتر نقل شده است.(۱)

نقد و بررسی:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام شخصیتی است که خداوند به نص صریح قرآن او را «مؤمن» خطاب کرده و حتی او را «ولی» و سرپرست مردم معرفی کرده است. خداوند می فرماید:

{إِنَّمَا وَلِیکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ ءَامَنُوا الَّذِینَ یقِیمُونَ الصَّلَوهَ وَیؤْتُونَ الزَّکَوه وَهُمْ رَاکِعُون}.(۲)

ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر او کسانی هستند که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

این آیه به اعتراف بسیاری از علمای اهل تسنن در حق حضرت علی علیه السلام

۱- همان، ج۲، ص۶۲.

۲- مائده / ۵۵.

نازل شده است. قاضی عضد الدین ایجی در این باره می گوید:

وأجمع أئمّه التفسیر أنّ المراد علی علیه السلام .(۱)

تمامی مفسرین اجماع دارند که این آیه درباره علی علیه السّلام نازل شده است. سعدالدین تفتازانی نیز تصریح می کند:

نزلت باتّفاق المفسّرین فی علی بن أبی طالب علیه السلام حین أعطی خاتمه وهو راکع فی صلاته.(۲)

آیه مزبور به اتفاق مفسران درباره علی علیه السلام هنگامی که در حال رکوع انگشترش را به فقیر نیازمند بخشید نازل شده است.

و نیز، قوشجی در این باره می گوید:

إنّها نزلت باتفاق المفسّرین فی حق علی بن أبی طالب علیه السلام حین أعطی السائل خاتمه وهو راکع فی صلاته.(۳)

این آیه، به اتفاق مفسران در حق علی بن أبی طالب علیه السلام ، نازل شده است. و آن هنگامی بود که به سائل انگشتری اش را بخشید در حالی که در رکوع نماز بود.

آلوسی نیز می گوید:

غالب الأخباریین علی أنّ هذه الآیه نزلت فی علی.

غالب اخباری ها بر این عقیده اند که این آیه در حق علی علیه السلام نازل شده است.(۴)

۱- ایجی، مواقف فی علم الکلام، ص۴۰۵.
۲- تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد فی علم الکلام، ج۵، ص ۲۷۰.
۳- علاء الدین علی، شرح تجرید الاعتقاد، ص۳۶۸.
۴- آلوسی، شهاب الدین سیدمحمود، تفسیر روح المعانی، ج۶، ص۱۶۸.

با این آیات، ولایت و جانشینی بلافصل حضرت امیرعلیه السلام به اثبات می رسد، همچنین ایمان حضرت به طریق اولی ثابت می شود.

از طرفی امیرالمؤمنین علیه السلام جزء صحابه است؛ ابن تیمیه براین باور است که همه صحابه مؤمن اند؛ بلکه همه آنها را بلا استثناء عادل می داند. حال آیا امیرالمؤمنین علیه السلام جزء صحابه نیست، یا هیچ یک از صحابه عادل نبوده و دلیلی بر ایمان و عدالت آنها وجود ندارد؟

اسلام وایمان علی (ع) ازمنظرفریقین

اسلام(۱) وایمان(۲)) علی علیه السلام از منظر روایات فریقین

۱. رسول خداصلی الله علیه وآله در میان جمعی از یاران خود فرمودند:

نخستین کسی که در روز رستاخیز با من در کنار حوض کوثر ملاقات

۱- در مورد اسلام حضرت علی علیه السلام می توان به مصادر اهل تسنن که در زیر می آید، مراجعه کرد: ۱. عبدالرزاق در کتاب مصنف، ج۱۱، ص۲۲۷. ۲. جوهری در کتاب مسند، ص۸۷. ۳. ابن سعد در کتاب طبقات الکبری، ج۳، ص۲۱. ۴. بلاذری در کتاب انساب الاشراف، ص۹۰. ۵. ابی شیبه در کتاب المصنف، ج۷، ص۵۰۲. ۶. احمد در کتاب مسند احمد، ج۱، ۳۳۱. ۷. یعقوبی در کتاب تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۲۳. ۸. ابی عاصم در کتاب الاحادوالمثانی، ج۱، ص۱۴۸. ۹. شیبانی در کتاب الاوائل، ص۷۹.

۲- در مورد ایمان حضرت علی علیه السّلام می توان به مصادر ذیل نیز مراجعه کرد: ۱. عبدالرزاق در کتاب المصنف، ج۵، ص۳۲۵. ۲. اسکافی در کتاب المعیار والموزنهْ، ص۶۷. ۳. بلاذری در کتاب انساب الاشراف، ص۹۰.

می کند، پیش قدمترین شما در اسلام، علی بن ابی طالب علیه السلام است.(۱)

۲. دانشمندان و محدثان نقل می کنند:

حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم ، روز دوشنبه به نبوت مبعوث شدند و علی علیه السلام فردای آن روز ایشان او نماز خواندند.(۲)

۳. حضرت علی علیه السلام در خطبه «قاصعه» می فرماید:

آن روز، اسلام جز به خانه پیامبر و خدیجه راه نیافته بود و من سومین نفر آنها بودم. نور وحی و رسالت را می دیدم

و بوی نبوت را استشمام می کردم.(۳)

۱- ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفهْ الاصحاب، ج۳، ص۲۸؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغهْ، ج۱۳، ص۱۱۹؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی صحیحین، ج۳، ص۱۷.
۲- ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفهْ الاصحاب، ج۳، ص۳۲؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۵۷؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی صحیحین، ج۳، ص۱۱۲.
۳- نهج البلاغهْ، خطبه ۱۹۲.

۴. امام علی علیه السلام می فرماید:

من بنده خدا و برادر پیامبرصلی الله علیه وآله و صدیق اکبرم، این سخن را پس از من، جز دروغگوی افتراساز نمی گوید، من هفت سال پیش از مردم با رسول خدا نماز گزاردم.(۱)

۵. مرحوم علامه امینی می گوید:

ابوجعفر اسکافی معتزلی در رساله خود می نویسد که: همه مردم می دانند که علی علیه السلام افتخار پیشگامی در اسلام را داشت. جایی که خود ایشان فرمودند: پیامبر روز دوشنبه مبعوث شدند و من سه شنبه ایمان آوردم(۲) .

و یا اینکه می فرمودند من هفت سال قبل از دیگران نماز خواندم! و این مسأله از هر مشهوری مشهورتر است و ما کسی را در گذشته نیافته ایم که اسلام علی علیه السلام را سبک بشمارد یا بگوید او اسلام آورد در حالی که کودک خردسال بود. عجب این که افرادی چون «عباس» و «حمزه» برای پذیرش اسلام منتظر عکس العمل ابوطالب بودند، ولی فرزند ابوطالب هرگز منتظر پدر ننشست و ایمان آورد.(۳)

بنابراین اشکال مزبور از نظر فریقین بی اساس است و خلاصه مطلب این است:

الف) پیامبرصلی الله علیه وآله، اسلام علی علیه السلام را پذیرفت و کسی که اسلام او را به خاطر

۱- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج۲، ص۳۱۲؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۵۷؛ المستدرک علی صحیحین، ج۳، ص۱۱۲.

۲- البته طبق آنچه که در منابع اسلامی واضح و مبرهن است این است که حضرت علی علیه السلام ایمان خود را اظهار کردند نه اینکه ایمان نداشته و بعداً ایمان آورده باشند. (محقق)

۳- علامه امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج۳، ص۲۳۷.

سن و سال معتبر نداند در واقع ایراد به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله گرفته است!

ب) در داستان یوم الدار که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خویشان و اقوام خود را به اسلام دعوت نمود، فرمودند که نخستین کسی که دعوت ایشان را بپذیرد، برادر و وصی و جانشین آن حضرت خواهد بود. هیچ کس دعوت ایشان را نپذیرفت جز علی بن ابی طالب علیه السلام که عرض کردند: من شما را یاری می کنم و با شما بیعت می کنم و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هم فرمودند: تو برادر و وصی و جانشین من هستی.

بدون شک سن بلوغ شرط پذیرش اسلام نیست، هر نوجوانی که عقل و تمیز کافی داشته باشد و اسلام را بپذیرد، در زمره مسلمانان قرار می گیرد.

پ) از قرآن مجید استفاده می شود که حتی بلوغ شرط نبوت هم نیست و برخی از پیامبران در دوران طفولیت به این مقام رسیده اند، چنانکه در حق حضرت یحیی می فرماید: ما فرمان نبوت را در طفولیت به او دادیم.(۱)

نقد و بررسی

شجاعت حضرت علی علیه السلام روشن تر از خورشید است که در زیر به چند مورد اشاره می شود:

الف) علی علیه السلام کسی است که در غزوه بدر، سی و شش نفر از دلاوران مشرکین را کشت.(۲)

ب) در غزوه احد ندا داده شد که فتوت منحصر به علی علیه السلام ؛ «لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار».(۳)

ص: ۲۴۸

۱- مریم / ۱۲.

۲- قندوزی، ینابیع المودهْ، ج۱، ص۴۵۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ج۴۱، ص۶۵.

۳- نظم دررالسمطین، ص۱۲۰؛ هندی، کنزالعمال، ج۵، ص۷۲۳؛ تاریخ مدینهْ دمشق، ج۳۹، ص۲۰۱؛ البدایهْ والنهایهْ، ج۴، ص۵۴؛ ینابیع المودهْ، ج۱، ص۲۴۰؛ فیض القدیر، ج۶، ص۵۵۳.

پ) امیرالمؤمنین علیه السلام شخصیتی است که با ورود ایشان در میدان مبارزه در غزوه خندق، تمام ایمان در مقابل تمام کفر قرار گرفت؛ و در برتری عمل آن حضرت همین بس که از تمام اعمال امت پیغمبرصلی الله علیه وآله تا روز قیامت افضل و برتر است.(۱)

ت) اگر در میدان جنگ قدم زد تاریخ دلاوری مانندش ندید که زرهش پشت نداشته باشد.(۲)

ث) در یک شب پانصد و سه تکبیر گفت و به هر تکبیری دشمن را به خاک بیفکند.(۳)

۳۰. انکار شجاعت حضرت علی علیه السّلام

ابن تیمیه درصدد برآمده است تا شجاعت های حضرت امیرعلیه السلام را انکار کند، لذا در این باره می نویسد:

فلاریب ان ابابکر اشجع من عمر و عمر اشجع من عثمان وعلی علیه السلام .(۴)

هیچ شکی نیست که ابابکر شجاع تر از عمر و عمر شجاع تر از عثمان و علی[علیه السلام] بوده است.

۱- مستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۳۲؛ تاریخ بغداد، ج۱۳، ص۱۹؛ ینابیع المودهْ، ج۱، ص۲۸۲.
۲- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب علیه السلام ، ج۲، ص۸۴.
۳- همان، ص۸۳.
۴- منهاج السنهْ، ج۸، ص۷۹.

۳۱. انکار اینکه حضرت علی علیه السّلام اولین نمازگزار با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود

اشاره

اولین کسی که با رسول خداصلی الله علیه وآله نماز خواند، حضرت علی علیه السلام است. ولی متاسفانه ابن تیمیه در این باره می نویسد:

أن قول القائل علی علیه السلام أول من صلی مع النبی صلی الله علیه و آله وسلم ممنوع بل اکثر الناس علی خلاف ذلک وان أبابکر صلی قبله.(۱)

سخن کسی که می گوید علی[علیه السلام] اولین کسی بود که با پیامبرصلی الله علیه وآله نماز خواند باطل است بلکه بیشتر مردم برخلاف آن معتقدند و ابوبکر قبل از حضرت علی علیه السلام نماز خواند.

نقد و بررسی:

نخستین کسی که با رسول خداصلی الله علیه وآله نماز خواند، حضرت علی علیه السلام بود که به مدارکی درباره آن اشاره می شود:

الف) حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

ما اعرف احدا من هذه الامه عبدالله بعد نبیها غیری عبدت الله قبل ان یعبده احد من هذه الامه بسبع سنین.(۲)

از میان امت کسی را بعد از نبی جز خودم نمی شناسم که خدا را عبادت کرده باشد و من خدا را قبل از این که کسی عبادت کند، هفت سال عبادت کرده ام.

ب) بعضی از بزرگان اهل تسنن در این باره می نویسند: انس وجابر بن

ص: ۲۵۰

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۷، ص۲۷۳.

۲- نسائی، سنن الکبری، ج۵، ص۱۰۷؛ مزی، یوسف، تهذیب الکمال، ج۲، ص۴۸۲؛ عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج۷، ص۲۹۶.

عبدالله و غیر آنها نقل کرده اند که:

بعث النبی یوم الاثنین وصلی علی یوم الثلاثاء.(۱)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) روز دوشنبه به رسالت برگزیده شد و امیرالمومنین، علی علیه السلام ، روز سه شنبه با ایشان اقامه نماز کرد.

پ) ابوایوب انصاری ازرسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده است که:

قال رسول الله صلی الله علیه وآله لقد صلت الملائکه علی وعلی علی سبع سنین لأناکنا نصلی لیس معنا احد یصلی غیرنا.(۲)

ملائکه بر من و علی درود می فرستادند، زیرا جز من و علی علیه السلام کسی نبود که با ما نماز بخواند [فقط ما بودیم که نماز بجا می آوردیم].(۳)

۱- نیشابوری، مستدرک، ج۳، ص۱۲؛ مزی، یوسف، تهذیب الکمال، ج۲، ص۴۸۲؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۴، ص۱۱۹.

۲- حسکانی، شواهدالتنزیل، ج۲، ص۱۸۵؛ قندوزی، ینابیع المودهْ، ج۱، ص۱۹۰؛ ابن اثیر، اسدالغابهْ ، ج۴، ص۱۸.

۳- برای اطلاع بیشتر می توان به مصادر ذیل مراجعه کرد: ۱. سیره هشام، ج۱، ص۱۶۲. ۲. المصنف، ج۱، ص۱۴۱. ۳. مسنداحمد، ج۱، ص۱۴۱. ۴. الاوائل، ص۷۹. ۵. الاحاد والمثانی، ج۱، ص۱۴۹. ۶. تهذیب التهذیب، ج۳، ص۳۴۷. ۷. تاریخ الامم والملوک، ج۲، ص۵۵. ۸. البدایهْ والنهایهْ، ج۳، ص۳۵. ۹. کنزالعمال، ج۱۳، ص۱۲۴. ۱۰. جواهر المطالب، ج۱، ص۴۵. ۱۱. سبل الهدی، ج۲، ص۳۰۲.

۳۲. دنیا طلبی حضرت علی علیه السّلام در جنگ ها

اشاره

ابن حجر عسقلانی در «الدرر الکامنهْ»(۱) از ابن تیمیه نقل می کند که:

إنّ علیاً أخطأ فی سبعه عشر شیئاً، ثم خالف نصّ الکتاب، منها اعتداد المتوفّی عنها زوجها أطول الأجلین، ومن الناس من ینسبه إلی النفاق لقوله: إنّ علیاً کان مخذولاً حیثما توجّه، وإنّه حاول الخلافه مراراً فلم ینلها و إنّما قاتل للرئاسه لا للدیانه، ولقوله: إنّه کان یحبّ الریاسه، وإنّ عثمان کان یحبّ المال، ولقوله: أبوبکر أسلم شیخاً یدری ما یقول، وعلیّ أسلم صبیّاً، والصبیّ لایصحّ إسلامه علی قول.(۲)

علی علیه السلام در هفده مورد دچار اشتباه شد و با نصّ قرآن مخالفت کرد که یکی از آنها درباره عدّه زن شوهرمرده است که باید طولانی ترین زمان از عدّه وفات و وضع حمل را عدّه خود قرار دهد. بعضی به جهت سخنان زشتی که درباره امیرمؤمنان علیه السلام بیان داشته است، ابن تیمیه را منافق دانسته اند؛ چون وی گفته است: علی بن ابیطالب علیه السلام بارها برای به دست آوردن خلافت تلاش کرد، ولی کسی او را یاری نکرد، جنگ های او برای دیانت خواهی نبود، بلکه برای ریاست طلبی بود، و عثمان مال را دوست داشت و اسلامِ ابوبکر از اسلامِ علی علیه السلام که در دوران طفولیت بود باارزش تر است؛ زیرا اسلام آوردن طفل بنابر قولی صحیح نیست.

همچنین می نویسد:

ثم یقال لهؤلاء الرافضه لو قالت لکم النواصب علی قد استحل دماءالمسلمین وقاتلهم بغیر أمرالله ورسوله علی ریاسته وقد قال النبی صلی الله علیه وآله

ص: ۲۵۲

۱- الدررالکامنهْ، ج۱، ص۱۶۳.

۲- البرهان الجلی، ج۱، ص۱۶۳.

سباب المسلم فسوق وقتاله کفر وقال ولا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض فیکون علی کافرا لذلک لم تکن حجتکم أقوی من حجتهم لأن الأحادیث التی احتجوا بها صحیحه.

وأیضا فیقولون قتل النفوس فساد فمن قتل النفوس علی طاعته کان مریدا للعلو فی الأرض والفساد وهذا حال فرعون والله تعالی یقول تلک الدار الاخره نجعلها للذین لایریدون علوا فی الأرض ولا فسادا والعاقبه للمتقین فمن أراد العلو فی الأرض والفساد لم یکن من أهل السعاده فی الاخره ولیس هذا کقتال الصدیق للمرتدین ولمانعی الزکاه فإن الصدیق إنما قاتلهم علی طاعه الله ورسوله لا علی طاعته فإن الزکاه فرض علیهم فقاتلهم علل الاقرار بها وعلی أدائها بخلاف من قاتل لیطاع هو.(۱)

سپس به این روافض گفته می شود که اگر ناصبی ها به شما بگویند که علی علیه السلام خون مسلمانان را حلال دانست و با ایشان بدون دستور خدا و رسول او برای ریاست خودش جنگید و حال آن که رسول خداصلی الله علیه وآله فرموده اند: فحش دادن به مسلمان سبب فسق است و جنگ با او کفر، و فرموده است: که بعد از من دوباره در حالی که کافر شده اید باز نگردید، چون عده ای از شما گردن دیگری را می زند، پس علی علیه السلام بدین سبب [نستجیر بالله] کافر است، دلیل شما (رافضه) در جواب دلیل ایشان (نواصب) قوی تر نخواهد بود؛ زیرا روایاتی که ایشان بدان استدلال کرده اند، صحیح است. و نیز (ناصبی ها) می گویند: کشتن مردمان فساد است؛ پس هر کس که مردمان را برای تحت اطاعت در آوردن ایشان بکشد، قصد سرکشی در زمین و فساد را دارد؛ و این حالت فرعون است

ص: ۲۵۳

۱- ابن تیمیه، منهاج السنهْ، ج۴، ص ۵۰۰ – ۴۹۹.

و خداونـد می گویـد: آن خـانه آخرت است؛ آن را برای کسـانی قرار می دهیم که سرکشـی در زمین و فسـاد را نمی خواهند وعاقبت برای پرهیزکاران است؛ پس هرکس که در زمین سرکشـی و فساد کند، از اهل سـعادت در آخرت نخواهد بود؛ و اینماننـد جنگ صـدیق (ابوبکر) با مرتدین و کسانی که زکات ندادند نیست (تا بگویید او هم در زمین فساد کرده است)؛ پس به درستی که صـدیق با ایشان تنها به خاطر اطاعت خـدا و رسول او جنگید؛ نه به خاطر اطاعت خودش؛ پس به درستی که زکات بر ایشـان واجب بود؛ و بـا ایشان به خاطر اقرار به وجوب زکات و پرداخت آن جنگیـد؛ به خلاف کسـی که می جنگـد تا از او اطاعت کنند.

و باز در جای دیگر می نویسد:

وعلی علیه السـلام یقاتـل لیطاع ویتصـرف فی النفوس والأموال فکیف یجعل هـذا قتالا علی الـدین وأبوبکر یقاتل من ارتـد عن الاسلام ومن ترک ما فرض الله لیطیع الله ورسوله فقط ولا یکون هذا قتالا علی الدین.(۱)

و علی علیه السـلام جنگیـد تا از او اطاعت کنند و بتواند در جان و مال مردم تصـرف کند؛ پس چگونه این را جنگ برای دین قرار می دهید؟ و ابوبکر با کسانی جنگید که از اسـلام مرتد شده بودند و نیز با کسانی که آنچه را خدا واجب کرده بود ترک کرده بودند؛ تا فقط خدا و رسولش اطاعت شوند؛ و این جنگ (جنگ های امام علی علیه السلام) برای دین نیست.

نقد و بررسی:

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله با علمی که خداوند به او عطا کرده بود، وقوع تمامی این

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۸، ص ۳۳۰.

جنـگ هـا را پیش بینی و به امیرالمؤمنین علیه السـلام دسـتور داد تـا بـا نـاکثین، قاسـطین و مارقین جنگ نمایـد و حتی کسانی همچون عایشه، زبیر و... را از شرکت در این جنگ ها برحذر داشته است؛ چنانچه بسیاری از علمای اهل تسنن، حدیث «کلاب حوأب» را نقل کرده اند. ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» می نویسد:

عن عکرمه عن ابن عباس ان رسول الله صـلی الله علیه وآله قال لنسائه أیتکن صاحبه الجمل الأدبب – بهمزه مفتوحه ودال ساکنه ثم موحـدتین الأولی مفتوحه – تخرج حتی تنبحهـا کلاب الحوأب یقتـل عن یمینها وعن شـمالها قتلی کثیره وتنجو من بعـد ما کادت.

عکرمه از ابن عباس نقل کرده که پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله خطاب به همسـرانش فرمود: کدام یک از شما بر شتر پر مو می نشیند و خروج می کند و سگان حوأب بر او پارس می کنند و مردم بسیاری از جانب راست و چپ او کشته می شوند و او سرانجام رهایی پیدا می کند؟

و بعد از نقل حدیث می گوید:

وهذا رواه البزار ورجاله ثقات.(۱)

بزاز این روایت را نقل کرده و راویان آن ثقه و قابل اعتماد هستند.

و ابن کثیر دمشقی در کتاب «البدایهْ و النهایهْ» می نویسد:

عن قیس بن أبی حازم: أن عائشه لماأتت علی الحوأب فسمعت نباح الکلاب فقالت: ما أظننی إلا راجعه، إن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لنا: أیتکن ینبح علیها کلاب الحوأب، فقال لها الزبیر: ترجعین؟ عسی الله أن یصلح بک بین الناس.

۱- عسقلانی، احمد، فتح الباری، ج۱۳، ص۴۶ – ۴۵.

هنگامی که «عایشه» به حوأب وارد شد و پارس سگان آنجا را شنید، گفت: چاره ای نیست جز این که از این سفر صرف نظر کنم؛ چرا که رسول خداصلی الله علیه وآله به ما (همسرانش)، فرمود: کدام یک از شماست که سگان حوأب بر او پارس می کنند؟ «زبیر» گفت: چگونه ممکن است از این سفر صرف نظر کنی در حالی که امید آن می رود که خدای تعالی با حضور تو بین مردم را اصلاح نماید! و بعد از نقل حدیث می گوید: «وهذا إسناد صحیح علی شرط الصحیحین ولم یخرجوه».(۱)

سند این روایت، طبق شرط هایی که مسلم و بخاری در صحت روایت قائل بودند، صحیح است،ولی آنها این حدیث را نیاورده اند.(۲)

بنابراین پیامبرصلی الله علیه وآله از این واقعه با خبر بوده و عایشه و طرفدارانش را از چنین جنگی برحذر داشته است و این نشان می دهد که آنها در این جنگ بر باطل و امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله وسلم بر حق بوده است و نیز در روایات بسیاری نقل شده است که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله زبیر را از این جنگ بر حذر داشته و حتی او را ظالم خطاب کرده اند.

حاکم نیشابوری می نویسد:

عن أبی حرب بن أبی الأسود الدئلی قال شهدت الزبیر خرج یرید علیا فقال له علی أنشدک الله هل سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول تقاتله وأنت له

ص: ۲۵۶

۱- ابن کثیر، اسماعیل، البدایهْ والنهایهْ، ج۶، ص۲۳۶.
۲- این داستان در بسیاری از کتاب های اهل تسنن نقل شده است؛ از جمله: مسند أحمد، ج۶، صص۵۲ و۹۷؛ و حاکم نیشابوری، المستدرک، ج۳، ص۱۲۰؛ ابن أبی شیبه الکوفی، المنصف، ج۸، ص۷۰۸؛ مسند ابن راهویه، ج۳، ص۸۹۲؛ و مسند أبی یعلی، ج۸، ص۲۸۲؛ زمخشری، الفایق فی غریب الحدیث، ج۱، ص۳۵۳؛ هیثمی، موارد الظمآن، ص۴۵۳؛ کنز العمال، ج۱۱، صص۱۹۷ و ۳۳۴؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج۲، ص۱۷۷؛ بلاذری، أنساب الاشراف، ص۲۲۴؛ حموی، معجم البلدان، ج۲، ص۳۱۴؛ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۸۱ و تاریخ طبری، ج۳، ص۴۷۵ و..

ظالم فقال لم اذکر ثم مضی الزبیر منصرفا.

حرب بن ابوالاسود دئلی، گفت: هنگامی که زبیر علیه حضرت علی علیه السلام خروج کرد، حضرت علی علیه السلام خطاب به او فرمود: تو را به خدا سوگند! آیا به خاطر داری که رسول خداصلی الله علیه وآله به تو فرمود: تو هستی که با علی علیه السلام می جنگی و به او ستم می کنی؟ «زبیر» در پاسخ گفت: از آنچه می گویی اطلاعی ندارم - و یا به قولی - فراموش کرده ام!! آن گاه زبیر بازگشت.

و بعد از نقل حدیث می گوید:

هذا حدیث صحیح عن أبی حرب بن أبی الأسود.(۱)

این حدیث از أبی حرب بن أبی اسود صحیح است.

حاکم نیشابوری بعد از نقل چندین حدیث در این باره، می گوید:

هذه الأحادیث صحیحه عن أمیرالمؤمنین علی علیه السلام وإن لم یخرجاه بهذه الأسانید.(۲)

این احادیث از امیرالمؤمنین علی علیه السلام صحیح

است؛ اگرچه بخاری و مسلم با این سند ها نقل نکرده اند.

و نیز می گوید:

وقد روی اقرار الزبیر لعلی علیه السلام بذلک من غیر هذه الوجوه والروایات.

اقراری که زبیر برای حضرت علی علیه السلام نمود، منحصر به این بخش از روایات نیست؛ بلکه وجوه و روایات دیگری هم مؤید اقرار و اعتراف زبیر می باشد.

۱- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک، ج۳، ص۳۶۶.

۲- همان.

جنگ با حضرت علی علیه السلام ، جنگ با خدا و رسول او است

روایات فراوانی در کتاب های اهل تسنن نقل شده که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم اعلام کرده است که هرکس با علی علیه السلام بجنگد، مثل آن است که با من جنگیده است؛ از جمله ابن ماجه در سن خود که یکی از صحاح ستّه أهل تسنن به شمار می آید، می نویسد:

عَنْ زَیدِ بْنِ أرْقَمَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله لِعَلِی وَفَاطِمَهَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَینِ أَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمْتُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ.(۱)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به امام علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام فرمود: من با کسی که شما جنگ با او بکنید جنگ می کنم و با کسی که سازگار باشید سازگارم.

جصاص بعد از نقل حدیث می گوید:

فاستحقّ من حاربهم اسم المحارب لله ولرسوله.(۲)

بنابراین، سزاوار است کسی که با آنها (اهل بیت) بجنگد، اسم محارب و جنگ کننده با خدا و رسول خداصلی الله علی وآله گذاشته شود.

ابن تیمّیه با دید مادی، پیشرفت را تنها در جنگ و خونریزی و کشورگشایی می بیند و برای علم و دانش، مکارم اخلاق و فرهنگ اسلام هیچ ارزشی قائل نمی شود. وی مدّعی است که در میان دوازده امام شیعیان، تنها برای یکی

از آنها

۱- قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، ج۱، ص۱۶۶، ح۱۴۲؛ حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۴۹، ذهبی نیز این روایت را در تلخیص المستدرک آورده است. و نیز طبرانی، در معجم اوسط، ج۵، ص۱۸۲؛ و معجم کبیر، ج۳، ص۴۰؛ ابن أثیر أسد الغابهْ، ج۵، ص۵۲۲؛ ابن کثیر، البدایهْ والنهایهْ، ج۸، ص۴۰. نقل کرده اند.
۲- أحکام القرآن، ج۲، ص۵۰۸.

سلطنت و قدرت فراهم شد و او نیز هیچ قلمرویی به قلمروی مسلمانان نیفزود. لذا این گونه می نویسد:

در میان کسانی که امامیه، ادّعای عصمت برای آنها می کنند؛ تنها علی[علیه السلام] از راه بیعتِ سران به حکومت رسید. در زمان سلطنت او نیز چندان نفع و مصلحتی در این دنیا نصیب مسلمانان نشد؛ آن چنان که در زمان سه خلیفه پیشین شده بود. بنابراین می توان به طور قطع و یقین نتیجه گرفت، آن لطف و مصلحتی که ادعا می کنند با امامان شان حاصل می شود، باطل است.(۱)

۳۳. انتقاد از حکومت حضرت علی علیه السلام

اشاره

ابن تیمیه در نقد حکومت حضرت امیر این گونه می نویسد:

هر کس گمان می کند آن دوازده نفری که پیامبر وعده آمدن شان را داده(۲) همین دوازده نفری هستند که شیعیان ادّعای امامت آنها را می کنند، او در نهایت جهل و نادانی است؛ زیرا هیچ کدام از آنها دست به شمشیر نبردند مگر علی بن ابی طالب[علیه السلام]، او هم نتوانست در زمان خلافتش با کفار نبرد کند، حتی یک شهر هم فتح نکرد و یک کافر را هم نکشت، بلکه مسلمانان شروع به کشتن یکدیگر کردند، تا آنجا که کفار، مشرکان و اهل کتاب در شرق ممالک اسلامی و نیز در شام به آنها طمع نمودند؛ به گونه ای که گفته شده آنها برخی از شهرهای مسلمانان را تصاحب کردند.

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۳، ص۳۷۹.

۲- گفتنی است که بنابر نقل صحیح و ثابت نزد اهل سنّت در کتاب های معتبر، پیامبر خداصلی الله در حدیثی فرموده اند: «تا زمانی که دوازده نفر ولایت مسلمانان را بر عهده داشته باشند، اسلام و دین عزیز و منیع خواهد بود».

این چه عزتی است که در زمان خلافت او نصیب اسلام شد؟...!

بنابراین، اسلام نزد شیعیان، همان خواری آنهاست و ما در میان هواپرستان ذلیل تر از رافضی ها نداریم.(۱)

نقد و بررسی:

اشاره

معیار عزّت و ذلّت و نفع و مصلحت در نزد ابن تیمیّه فقط شمشیر، خونریزی و کشورگشایی است و کسی عزیز خواهد بود که به هر قیمت این کار را انجام دهد، گرچه به قیمت محو الگوهای اسلام، ایجاد تنفّر و وحشت در دل مردم از اسلام و جلوگیری از انتشار فرهنگ آن باشد. آنچه مهم است، افزایش قلمرو حکومتی است.

در این نوع کشورگشایی، پس از قتل و غارت، فرمان صادر می کنند که کسی حق ندارد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای مردم چیزی نقل کند، مبادا مردم بفهمند که روش پیامبرصلی الله علیه وآله غیر از این بوده است. آن گاه بخشنامه صادر می کنند که در تمام قلمرو فتح شده، به الگوهای واقعی اسلام دشنام دهند، دروازه دانش شهر نبوی را لعن نمایند؛ چرا که اگر مردم آنها را به عنوان مرجع دینی و علمی بپذیرند، کار تمام است. باید دست مردم را از علوم خودشان نیز کوتاه نمود، نباید گذاشت آنها از کتاب ها و کتابخانه های خود استفاده کنند.

از این رو، نخستین فرمانی که در کشورهای تازه فتح شده اجرا می شود، به آتش کشیدن کتاب ها و کتابخانه هاست؛ آتشی که با آن می توان حمام های شهر را گرم کرد تا مردم به وظیفه شرعی استحمام عمل کنند. اکنون به چند مورد اشاره می کنیم:

ص: ۲۶۰

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنّهْ، ج۸، صص ۲۴۱ - ۲۴۲.

۱. سوختن کتابخانه ها

پس از آن که عمروعاص به دستور عمر، شهر اسکندریه مصر را فتح کرد، یکی از دانشمندان اسکندریه به نام یحیی غراماطی نزد او آمد. عمروعاص می دانست که او چه کسی است و تا چه اندازه بر علوم مختلف احاطه دارد، از این رو او را گرامی داشت و مرتب از او مطالب علمی و دانش های مختلف بشری را می آموخت.

روزی یحیی به او گفت: تو تمامی مناطق اسکندریه را در تصرف خود درآوردی و هر چه در آن بود بر آن مهر زدی، هر چیزی که به درد تو می خورد، ارزانی خودت، ما با آن کاری نداریم، اما آنچه که به دردت نمی خوردو نفعی از آن عایدت نمی شود، به ما برگردان که ما به آن سزاوارتریم.

عمرو عاص گفت: چه می خواهی؟

گفت: کتاب های حکمت که در خزانه های پادشاهی نگه داری می شود.

عمرو گفت: من در این موضوع مهم نمی توانم خودسرانه تصمیم بگیرم و باید از رئیس مسلمانان، عمربن خطاب، کسب اجازه کنم.

آن گاه نامه ای به عمر نوشته و سخن آن دانشمند را به اطلاعش رساند. پس از چندی جواب نامه از سوی عمر آمد، بخشنامه عمر از این قرار بود:

«اما آن کتاب هایی که گفتی؛ پس اگر آنچه در آنها نوشته شده در قرآن وجود دارد، ما به آنها نیاز نداریم و اگر آنچه در آنها نوشته شده، مخالف با قرآن است، نبود آنها بهتر است. از این رو وظیفه تو آن است که آنها را از بین ببری».

پس از این حکمِ حکومتی، عمروعاص آن کتاب ها را میان حمام های اسکندریه تقسیم کرد تا به جای هیزم به وسیله آنها آب حمام را گرم کنند، تا

این که طی شش ماه، سوخت حمام ها از آن کتاب ها تأمین می شد!! و همه آنها از بین رفت!! ماجرا را بشنو و انگشت شگفتی به دندان بگیر.(۱)

عمرو عاص به جز این کتاب هایی که در خزانه ملوکیّه از آنها مراقبت می شد، چندین کتابخانه دیگر را نیز در مصر به آتش کشید، از جمله کتابخانه ای که اسکندر بعد از ساختن شهرش آن را بنا کرده بود.(۲)

در نقلی آمده است:

کتاب هایی که در مدت شش ماه حمام های اسکندریه را گرم کردند، به امر «بطولوماوس فیلادلفیوس»، از پادشاهان اسکندریّه جمع آوری شده بود. او دستور داد در تمامی شهرها و کشورها جست وجو کردند و هر کتابی در هر علمی نوشته شده بود، با چندین برابر قیمت خریداری کرده و در خزانه خود نگه داری می کرد تاتعداد کتاب ها به پنجاه هزار و صد و بیست عنوان کتاب رسیده بود، پس از آن نیز مرتب بر تعداد آنها افزوده می شد و هر پادشاه جدیدی که می آمد، مسؤول مراقبت و حفظ آن کتاب ها بود.(۳)

ابن ندیم در این زمینه می گوید:

کتاب های سوخته آن کتابخانه، شامل تمامی دانش های آن زمان بوده، از قبیل فلسفه، ریاضیات، طب، حکمت، آداب و هیأت.(۴)

۱- جرجی زیدان، تاریخ مختصر الدول، ص۱۰۳؛ جرجی زیدان، تاریخ التمدّن الاسلامی، ج۱۱، ص۶۳۵.

۲- بغدادی، عبداللطیف، الافادهٔ والاعتبار، ص۱۳۲.

۳- ابن ندیم قفطی، جمال الدین ابوالحسن، تراجم الحکماء، ص۳۵۴.

۴- فهرست ابن ندیم، ص۳۰۱.

البته این رأی خلیفه به کتابخانه اسکندریه مختص نبوده؛ بلکه هر جایی که فتح می شد، همین فرمان را در مورد آن صادر می نمود.(۱) سعد بن ابی وقاص به فرمان عمر، همه کتاب های ایرانیان را به دریا ریخت.(۲) او درباره کتاب های مدائن نیز همین گونه رفتار کرد، تا جایی که کتاب های پیامبران پیشین نیز از این قانون مستثنی نبودند.(۳)

ما ادعا نمی کنیم که همه مطالب آن کتاب ها صحیح و درست بوده است، اما این گونه رفتار با کتاب و کتابخانه، نشانگر دشمنی عمر با علم و دانش است. بسیاری از این علوم، حاصل تجربه بشر در زمان های طولانی است.

آیا چنین رفتاری، نابودی تمدّن بشری را در پی نداشته است؟ در این شیوه حکومتی، کسی حق ندارد از قرآن چیزی بپرسد، فقط همین متن عربی آن را هر که بلد است بخواند، و اگر معنای کلمه ای از قرآن را نفهمید حق سؤال ندارد، وگرنه تازیانه خلیفه مسلمانان پشتش را می نوازد.

۲. خشونت با اهل علم

آمده است که: پس از فتح عراق، شخصی از آن سامان به نام «صبیغ عراقی»، مرتب از لشکریان اسلام در مورد قرآن، سؤالاتی را مطرح می کرد و از مطالب آن می پرسید تا این که همراه لشکریان به مصر آمد، به محض ورود به مصر، عمروعاص او را با نامه ای به سمت عمر بن خطاب فرستاد، وقتی که نامه رسان،

۱- حاجی خلیفه، کشف الظنون، ص ۳۳۰.

۲- همان ۱، ۶۷۹؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۰.

۳- صنعانی، عبدالرزاق، المصنف، ج۶، ص۱۱۴، ح۱۰۱۱۶، شرح نهج البلاغهْ، ابن ابی الحدید، ج۱۲، ص۱۰۱؛ متقی هندی، کنز العمّال، ج ۱، ص۳۷۴، ح ۱۶۳۲.

نامه عمروعاص را که در آن شرح حال آن عراقی نوشته شده بود را به عمر داد و او از مضمون نامه آگاه شد، سخت برآشفت و گفت: این مرد کجاست؟

او گفت: در میان کاروان است.

عمر گفت: برو ببین اگر گریخته باشد عقوبت دردناکی در انتظارت خواهد بود.

آن شخص رفت و صبیغ را آورد. عمر به او رو کرد و گفت: تو کسی هستی که چیزهای تازه می پرسی؟!

آن گاه عمر کسی را فرستاد تا شاخه های تازه از نخل آوردند، آنها را به هم بست و شروع کرد به زدن به پشت او! آن قدر زد تا پشتش ترک برداشت، سپس او را رها کرد تا به مرور زمان آن شکاف در کمرش بهبود یافت، دوباره او را خواست و آن قدر زد که شکاف دوباره باز شد، باز او را رها کرد تا خوب شد، برای مرتبه سوم او را خواست تا تنبیه کند!! صبیغ گفت: اگر می خواهی مرا بکشی راحتم کن، اگر می خواهی مرا مداوا کنی به خدا سوگند! خوب شده ام و به مداوای تو نیازی ندارم.

عمر به او اجازه داد به سرزمین خود، عراق، برگردد و نامه ای به ابوموسی اشعری نوشت که هیچ کس از مسلمانان حق ندارد با او هم سخن شود. کار بر او بسیار تنگ شد تا این که ابوموسی به عمر نوشت: این مرد توبه کرده است.

عمر در جواب نامه نوشت: از این پس مانعی ندارد مردم با او هم سخن شوند.(۱)

ص: ۲۶۴

۱- دارمی، عبدالله، سنن دارمی، ج۱، صص ۵۴ و ۵۵؛ ابن عساکر، تاریخ مدینهٔ دمشق، ج۲۳، صص ۴۱۱ و ۲۸۴۶؛ مختصر تاریخ دمشق، ج۱۱، ص۴۶؛ ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ج۴، ص۲۳۲؛ سیوطی، جلال الدین، الاتقان، ج۳، ص۷؛ هندی، کنز العمّال، ج۲، ص۳۳۱، ۱۴۱۶۱. (متقی هندی این مطلب را نیز از دارمی، نصر مَقْدِسی، اصفهانی، ابن انباری، الالکائی و ابن عساکر نقل می کند؛ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج۷، ص۶۱۴؛ عسقلانی، فتح الباری، ج۸، ص۲۱۱، علامه امینی، الغدیر، ج۶، ص۲۹۱)

رفتار خلیفه با مردم سرزمین های فتح شده و علم و دانش آنان این گونه بود، با این حال آیا عزّتی برای اسلام و مسلمانان می ماند؟!

ابن تیمیّه گمان کرده که عزّت یعنی زورگویی و قلدری! به نظر شما آیا عزّت اسلام به این است؟ آیا این همان مکتبی است که فریاد علم و عقل سر داده، مکتبی که مردم را وادار می کند تا بپرسند و بفهمند، حدیث نقل کنند، بنویسند و مذاکره نمایند، مکتبی که شعارش این است:

احتفظوا بكتبكم، فإنّكم سوف تحتاجون إليها.(۱)

کتاب های خود را به خوبی محافظت کنید که به زودی به آنها نیاز پیدا می کنید.

شیوه امامان شیعه در کشورگشایی

به راستی امروزه راه و روش چه کسانی را می توان به عنوان الگوهای واقعی اسلام به جهان معرفی کرد:

۱. راه و روش زمامداران کشورگشا؟

۲. راه امامانی که آثار علمی، آنان هر انسان منصفی را تحت تأثیر قرار داده است؟

نگاهی گذرا به عهدنامه امیرالمؤمنین، علی علیه السلام ، به مالك اشتر در مورد ولایت مصر، نمونه ای از مدّعای ماست.

۱- اصول کافی، ج۱، ص۵۲.

بخشنامه امیرمؤمنان علی علیه السّلام به مالک اشتر

بسم الله الرحمن الرحیم

این فرمان بنده خدا، علی امیرمؤمنان، به مالك اشتر پسر حارث است، در عهدی که با او دارد، هنگامی که او را به فرمانداری مصر برمی گزیند... او را به ترس از خدا فرمان می دهد...

پس ای مالك! بدان من تو را به سوی شهرهایی فرستادم که پیش از تو دولت های عادل یا ستمگری بر آنها حکم راندند و مردم در کارهای تو چنان می نگرند که تو در کارهای حاکمان پیش از خود می نگری... مهربانی با مردم را پوشش دل خود قرار بده و با همه دوست و مهربان باش.

مبادا هرگز چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنها را غنیمت دانی؛ زیرا مردم دو دسته اند:

دسته ای برادر دینی تو هستند و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می باشند... .

آداب پسندیده ای را که بزرگان این امت به آن عمل کرده اند و ملت اسلام با آن پیوند خورده و رعیّت با آن اصلاح شده بر هم مزن و آدابی را که به سنّت های خوب گذشته زیان وارد می کند، پدید نیاور، که پاداش برای آورنده سنّت و کیفر آن برای تو باشد که آنها را در هم شکستی.

با دانشمندان زیاد گفت وگو کن، با حکیمان فراوان بحث کن؛ در اموری که مایه آبادانی و اصلاح شهرها بوده و چیزهایی که پیش از تو موجب پایداری مردم و برقراری نظم می شده است... .(۱)

ص: ۲۶۶

۱- نهج البلاغة، نامه ۵۳.

آری! این امیرمؤمنان، علی علیه السلام ، است و این هم دستورالعمل او به مالک اشتر، اما افسوس و صد افسوس که معاویه نگذاشت پای مالک به مصر برسد و در میانه راه او را به شهادت رساند.

به راستی امروزه مردم جهان، اسلام را با عهدنامه مالک اشتر می شناسند یا با رویّه خلفا؟

ملاک عزّت و ذلّت در نظر ابن تیمیّه مادیّات است، او با معنویّات کاری ندارد و با علم و دانش ارتباطی ندارد، او کلید عزّت را گم کرده است. قرآن کریم در وصف منافقان می فرماید:

{الَّذینَ یَتَّخِذُونَ الْکافِرینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنینَ أَیَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّهَ فَإِنَّ الْعِزَّهَ لِلّهِ جَمیعًا}.(۱)

کسانی که کافران را به جای مؤمنان دوست و همیار خود برمی گزینند، آیا عزّت و سربلندی را نزد آنان می جویند؟! به راستی که تمامی عزّت ها نزد خداوند است.

قرآن کریم در جای دیگر در مورد آنهاچنین حکایت می کند:

{یقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا إِلَی الْمَدینَهِ لَیُخْرِجَنَّ ٱلْأَعَزُّ مِنْهَا ٱلْأَذَلَّ وَلِلّهِ الْعِزَّهُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنینَ وَلکِن الْمُنافِقینَ لا یَعْلَمُونَ}.(۲)

آنها (پنهانی) می گویند: اگر به مدینه برگشتیم به یقین عزیزان، ذلیلان را (از شهر) بیرون می کنند، در حالی که تمامی عزّت مخصوص به خدا، رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی دانند».

ص: ۲۶۷

۱- نساء / ۱۳۹.

۲- منافقون / ۸.

دیـدِ منافقان، دیدِ مادّی بود، عزّت را در مال و قدرت و شوکت می دیدند و آن گاه که به ثروت و مکنت یهودیان یا برخی از کفار می نگریستند، می گفتند: اینها عزیز هستند، اما مسلمانان که گاه از شدّت فقر، لباس مناسبی برای پوشیدن ندارند، ذلیل و خوار هستند.

جمع بندی

ابن تیمیه با دید مادّی، پیشرفت را تنها در جنگ وخونریزی و کشورگشایی می بیند وبرای علم و فرهنگ و مکارم اخلاق و... هیـچ ارزشـی قائل نیست، از این رو ادّعا می کنـد از بین امامان شـیعه تنها برای یک امام سـلطنت و قـدرت فراهم شـد که هیچ قلمرویی به قلمروی مسـلمانان نیفزود و در نهایتِ دشـمنی با مولای ما امیرالمؤمنین علیه السـلام می نویسد: «حضـرت علی[علیه السـلام] یـک کـافر را با شمشـیر نکشت، بلکه مسـلمانان همـدیگر را می کشـتند»؛ از طرفی کفار و مشـرکان، طمع به ممالک اسـلامی نمودنـد و افتخـاراتی که امیرالمؤمنین علیه السـلام در زمـان پیـامبر اکرم صـلی الله علیه وآله به دست آورد همه را زیر سؤال می برد، با این که تمام بزرگان اهل تسنن، امیرالمؤمنین را عادل ترین و شجاع ترین خلیفه مسلمین می دانند، حتی مقام و منزلت او را از خلفای دیگر برتر می داننـد، اما چطور شد که ابن تیمیه در مورد مدال های افتخار آمیز مولای ما از دست پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله انتقـاد می کنـد و تمـام فضائـل او را منکر می شود؟ وی احادیث غـدیر، تشبیه، ولایت، طیر و... که به ادعای فریقین درباره حضـرت علی علیه السـلام بیان شده و حتی اهل تسـنن به متواتر بودن آنها معتقدند و در معتبرترین کتاب های آنها مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم و مسند احمد و... بیان شده است را مخدوش می کند ولی هیچ دلیلی بر رد آنها نمی تواند اقامه کند. خوانندگان محترم! خودتان قضاوت کنید.

ص: ۲۶۸

فصل سوم: شبهات ابن تیمیه در مورد حضرت زهرا سلام الله علیها

۱. انکار حدیث «ان الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاک» درباره حضرت فاطمه سلام الله علیها

اشاره

ابن تیمیه در بسیاری از موارد، فضائل حضرت زهراعلیهاالسّلام را که مورد اتفاق شیعه و سنّی است، انکار نموده است. وی در «منهاج السنهْ» می نویسد:

و أما قوله و رووا جمیعا أن النبی صلی الله علیه وآله قال: یا فاطمه! إن الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاك، فهذا كذب منه، ما رووا هذا عن النبی صلی الله علیه وآله، ولایعرف هذا فی شیٔ من كتب الحدیث المعروفه، ولا له إسناد معروف عن النبی صلی الله علیه وآله، لا صحیح و لا حسن.(۱)

اما این که وی (علامه حلی) گفته است: تمامی محدثان نقل کرده اند که پیامبر اسلاصلی الله علیه وآله فرمود: «ای فاطمه! خداوند عزّوجلّ به خاطر غضب تو، غضب می کند و با رضایت تو خشنود می گردد» دروغ است، چنین چیزی از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نقل نکرده اند و نمی شناسم کتابی از کتاب های معروف حدیثی که آن را آورده باشد، سند معروفی از پیامبرصلی الله علیه وآله ندارد، نه سند صحیح و نه سند حسن!!

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۴، ص۲۴۸.

نقد و بررسی:

اشاره

بسیاری از علمای اهل تسنن، این روایت را با سند صحیح نقل کرده اند؛ از جمله حاکم نیشابوری در مسندش می نویسد:

عن علی علیه السّلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله لفاطمه: «إنّ الله یغضب لغضبک، ویرضی لرضاک».

علی علیه السّلام نقل کرده است که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله خطاب به حضرت زهراعلیهاالسّلام فرمودند: قطعاً خداوند عزّوجلّ به خاطر غضب تو، غضب می کند و با خشنودی ات خشنود می گردد.

حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث می گوید:

هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه.(۱)

این حدیث طبق شرایط بخاری و مسلم صحیح است؛ ولی آنها این حدیث را نقل نکرده اند.

هیثمی نیز بعد از نقل حدیث می گوید:

وإسناده حسن.(۲)

و سلسله سندش حسن است.

حدیث مزبور، اسناد معروفی نزد حفّاظ و محدثین دارد. برخی اعتراف به صحّت آن کرده و برخی حسن بودن آن را تأیید کرده اند و آن را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله رسانده اند. علما و بزرگانی که این روایت را از نبی اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده اند، بیشترشان متقدم بر ابن تیمیه (قبل از سال ۷۲۸) هستند و بعضی از ناقلین

۱- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک، ج۳، ص۱۵۳.

۲- هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج۹، ص۲۰۳.

حدیث، از علمای متأخر بر ابن تیمیه هستند که روایت را نقل کرده و آن را صحیح دانسته اند و ما هر دو گروه را جداگانه معرفی می کنیم تا حقانیت و صحت روایت مشخص گردد:

الف) نقل حدیث توسط علمای متقدّم بر ابن تیمیه

علمای متقدّم بر ابن تیمیه که حدیث مذکور را با لفظ «ان الله یغضب لغضبک» روایت کرده اند به شرح ذیل می باشند:

۱. ابن مثنی بصری، أبوموسی؛ در معجمش همان گونه که در «الغدیر» آمده است.

۲. ابن أبی عاصم، أبوبکر؛ در کتابش به نام «الاحاد والمثانی»، جلد۵، صفحه۳۶۳، شماره حدیث ۲۹۵۹.

۳. أبویعلی موصلی؛ در «المعجم»، جلد۱، صفحه۲۳۳، شماره حدیث ۱۴۱.

۴. طبرانی، أبوالقاسم؛ در «المعجم الکبیر»، جلد۱، صفحه۸۹، شماره ۱۸۰ و جلد ۱۶، صفحه ۲۵۵، شماره حدیث ۱۸۴۳۴.

۵. دولابی، محمدبن احمد؛ در «الذریهْ الطاهرهْ النبویهْ»، صفحه۱۶۸، شماره ۲۲۶.

۶. ابن عدی، عبدالله؛ در «الکامل»، جلد۲، صفحه۳۵۱.

۷. حاکم نیشابوری، أبوعبدالله؛ در «المستدرک علی الصحیحین»، جلد۶، صفحه ۲۵ (۱۱/۳۸)، شماره ۴۷۳۰ و آن را صحیح دانسته است.

۸. أبوسعید خرگوشی؛ در «شرف المصطفی»، جلد۵، صفحه ۳۵۰.

۹. أبونعیم اصفهانی؛ در «فضائل الصحابهْ»، جلد۱، صفحه۳۸۱، شماره ۳۳۸.

۱۰. أبونعیم اصفهانی؛ در «فضایل الخلفا»، جلد۱، صفحه۲۵۱، شماره ۱۴۱.

۱۱. ابن عساکر، أبوالقاسم؛ در «تاریخ مدینه دمشق»، جلد۳، صفحه۱۵۶، شماره ۵۹۸.

۱۲. حافظ أبوالعبّاس محبّ الدین طبری؛ در «الذخائر»، ص ۳۹.

۱۳. ابن اثیر جرزی؛ در «اسدالغابهْ»، جلد۵، صفحه۵۲۳.

۱۴. رافعی (یافعی) قزوینی، عبدالکریم؛ در «التدوین فی اخبار القزوین»، جلد۱، صفحه۱۶۸، باب ذال.

۱۵. ابن غطریف؛ در «الجزء»، جلد۱، صفحه۳۲، شماره ۳۱.

۱۶. ابن جوزی، ابوالفرج؛ در «المدهش»، جلد۱، صفحه۳۸.

۱۷. ابن نجار بغدادی؛ در «ذیل تاریخ بغداد»، جلد۲، صفحه ۱۴۰.

۱۸. ابن کرامه، محسن؛ در «تنبیه الغافلین عن فضایل الطالبین»، صفحه ۴۰.

۱۹. حافظ أبومظفّر سبط ابن جوزی؛ در «تذکره الخواص»، صفحه ۳۱۰.

۲۰. قاضی نعمان مغربی؛ در «شرح الاخبار»، جلد۳، صفحه۲۹ (با عبارت: ان الله لیغضب لغضب فاطمه).

۲۱. خوارزمی، موفق بن احمد؛ در «مقتل الحسین»، جلد۱، صفحه۵۲.

۲۲. گنجی شافعی، محمد؛ در «کفایهْ الطالب»، صفحه۲۱۹.

۲۳. ابن مغازلی، محمدبن محمدالواسطی؛ در «المناقب»، صفحه۳۵۱.

ب) نقل حدیث توسط علمای متأخر بر ابن تیمیه

اشاره

علمـای بعـد از ابن تیمیه نیز این حـدیث را نقـل و برخی بر صـحّت آن اذعان کرده انـد که در زیر به مواردی از آنها اشاره می کنیم:

علما و حدیث شناسانی که برصحّت این روایت تصریح کرده اند:

۱. حاکم نیشابوری در این باره می نویسد:

ابوالعباس محمـدبن یعقوب ثناالحسن بن علی بن عفان العامری(واخبرنا) محمـدبن علی بن دحیم بالکوفه ثنا احمـد بن حاتم بن ابی غرزه قالا ثنا

عبدالله محمدبن سالم ثناحسین بن زیدبن علی عن عمر بن علی عن جعفربن محمد عن ابیه عن علی بن الحسین عن ابیه عن علی علیه السّلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لفاطمه «ان الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاک»، «هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه».(۱)

طبق گفته حاکم نیشابوری، این روایت بر اساس شروط بخاری و مسلم برای صحّت یک روایت، صحیح می باشد، ولی آن دو درکتب خود نیاورده اند. (این مطلب جای تأمل دارد که چرا این روایت را با این که صحیح می دانند، ولی در صحاح خود جای نداده اند).

۲. هیثمی نیز درباره حدیث مزبور می نویسد:

عن علی بن أبی طالب علیه السّلام عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال:

یا فاطمه إن الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک، رواه الطبرانی واسناده حسن.(۲)

طبرانی آن را نقل نموده و سلسله سندش حسن است.

حدیث مذکور از دیدگاه محدّثین عامه

اهل تسنن غالباً این روایت را با یک سند ذکر کرده اند که بیشتر راویان آن معصومین علیه السّلام می باشند:

۱. حافظ طبرانی در «المعجم الکبیر» در این باره می گوید:

قال: حدّثنا محمّدبن عبد الله الحضرمی، حدثنا عبدالله بن محمّد بن سالم القزّاز، حدثنا أبوالعباس محمّد بن یعقوب، ثنا الحسن بن علیّ بن عفّان العامری، (و أخبرنا) محمّد بن علیّ بن دحیم بالکوفه، حدثنا أحمد بن

۱- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۵۳، رقم ۴۷۳۰.

۲- هیثمی، مجمع الزواید، ج۹، ص۲۰۴.

حاتم بن أبی غرزه، (قالا) حدثنا عبدالله محمّد بن سالم، حدثنا حسین بن زید بن علیّ، عن عمر بن علی، عن جعفر بن محمّد،عن أبیه، عن علیّ بن الحسین، عن أبیه، عن علیّ علیه السّلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله لفاطمه: إنّ الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاک.(۱)

۲. ابن أبی عاصم در کتاب «الآحاد والمثانی» می گوید:

قال: حدثنا عبدالله بن سالم المفلوج – وکان من خیار الناس – حدثنا حسین بن زیدبن علی عن عمر بن علی عن جعفربن محمد عن ابیه عن علی بن الحسین عن ابیه عن علی علیه السّلام قال رسول الله صلی الله علیه وآله لفاطمه ان الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاک.((۲))

۳. ابن عساکر نیز در این باره می نویسد:

أخبرنا أبومحمد هبه الله بن سهل بن عمر الفقیه، أنبأنا أبوعثمان سعید بن محمد العدل، أنبأنا أبو عمرو محمد بن أحمد الحیری. قالا: أنبأنا أبویعلی الموصلی، أنبأنا عبدالله بن محمد بن سالم – زاد الحیری:

المفلوج کوفی – حدثنا حسین بن زید، عن علی بن عمر بن علی، عن جعفر بن محمد، عن أبیه، عن جده، عن الحسین بن علی، عن علی أن النبی صلی الله علیه وآله قال لفاطمه: «یا فاطمه إن الله تبارک و تعالی لیغضب – و قال الحیری: یغضب – لغضبک و یرضی لرضاک».(۳)

۱– طبرانی، المعجم الکبیر، ج۱، ص۸۹، رقم ۱۸۰.
۲– ابن ابی عاصم، الآحاد والمثانی، ج۵، ص۳۶۳، رقم الحدیث ۲۹۵۹.
۳– ابن عساکر، تاریخ مدینهٔ دمشق، ج۳، ص۱۵۶.

راویان حدیث

تمامی راویان حدیث از نظر حدیث شناسان اهل تسنن مورد وثوق می باشند و در مورد هیچ کدام جرحی را وارد نکرده اند، مخصوصاً که سند روایت به چند امام معصوم ختم می شود، فقط ذهبی به دفاع از استادش ابن تیمیه بر آمده و این حدیث را با سند حاکم نیشابوری تضعیف کرده و گفته است: «حسین بن زید» منکر الحدیث است و درست نیست که به او احتجاج شود، ولی این جرح و نقد او غریب است چون دلیلی بر جرح خود نیاورده است، و در مقابل او دیگر علما وی را توثیق کرده اند، مانند:

۱. ابن عدی در «الکامل» در این زمینه می نویسد:

عموم حدیث او از اهل بیت علیه السّلام است و امید است که در او باکی نباشد.(۱)

۲. ابن حجری در این باره گفته:

او صدوق است و چه بسا در برخی موارد به خطا رفته است.

۳. نیز ضیاء مقدسی این حدیث را در کتاب «الاحادیث المختاره» نقل کرده است، با التزام به این که احادیثی که نقل می کند همگی موثقند.(۲)

از طرفی ذهبی متهم به تشدّد و سخت گیری در احادیثی است که در باب فضائل اهل بیت علیه السّلام وارد شده است و گاهی بدین جهت افراد جلیل القدری را تضعیف کرده است و ابن حجر گفته است: سزاوار است کسانی که از ناحیه ذهبی تضعیف می شوند را خوب بررسی کنیم».(۳)

۱- عبدالله بن عدی، الکامل، ج۲ ص۳۵۱.

۲- رضوانی، علی اصغر، ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت.

۳- ذهبی، لسان المیزان، ج۴، ص۲۳۵.

پس راویان روایت نیز مورد وثوقند و حتی با شروط بخاری و مسلم نیز روایت صحیح می باشد.

تأیید صحّت حدیث توسط ابوبکر و عمر

اشاره

بعد از جریان سقیفه و هجوم به خانه وحی، عمر به ابوبکر گفت: نزد فاطمه برویم گویا که از ما غضبناک است، هر دو به منزل فاطمه علیهاالسّلام آمدند و حضرت با آن دو محاجّه کردند و فرمودند: آیا از پیامبرصلی الله علیه وآله نشنیدید که خدا با غضب من غضب می کند و با رضای من راضی می شود؟ گفتند: بلی! شنیدیم، فرمود: خدا و ملائکه را شاهد می گیرم که شما مرا غضبناک کردید و من از شما راضی نیستم و نزد پیامبرصلی الله علیه وآله از شما شکایت خواهم کرد.

این واقعه در کتب اهل تسنن نیز نقل شده و نشان می دهد بزرگان منکرین هم بر صحّت این روایت شهادت داده اند:

۱. ابن قتیبه در کتاب «الامامهْ والسیاسهْ» می نویسد:

قالت فاطمه علیهاالسّلام لهما (ابی بکر وعمر): نشدتکما الله ألم تسمعا رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: «رضی فاطمه من رضای و سخط فاطمه من سخطی؛ فمن أحب فاطمه ابنتی فقد أحبّنی و من أرضی فاطمه فقد أرضانی، ومن أسخط فاطمه فقد أسخطنی»؟ قالا: نعم سمعناه من رسول الله. قالت: فإنی أشهد الله و ملائکته أنکما أسخطتمانی وما أرضیتمانی ولان لقیت النبی لأشکونّکما إلیه.(۱)

وقتی که ابوبکر و عمر به عیادت فاطمه علیهاالسّلام آمده بودند، حضرت فاطمه به آنها فرمود: «شما را به خدا! آیا از پیامبر نشنیدید که فرمود: خشنودی

۱- ابن قتیبه دینوری، الامامهْ والسیاسهْ، ص ۲۰.

فاطمه از خشنودی من و غضب او از غضب من است، پس هرکس فاطمه، دخترم را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس او را خشنود کند مرا خشنود کرده و هر کس فاطمه را غضبناک کند مرا غضبناك کرده است؟ گفتند: بله! از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیده ایم، فرمود: خدا و ملائکه را شاهد می گیرم که شما مرا غضبناك کردید و مرا خشنود نکردید و اگر پیامبر را ملاقات کنم از شما شکایت می کنم.

۲. استاد عباس محمود عقاد در کتاب «المجموعهْ الکاملهْ»، همان جریان را نقل کرده است:

و فی خلال الخلاف علی هـذه القضـیه قال عمر لأبی بکر: انطلق بنا إلی فاطمه فانا قد أغضـبناها. فانطلقا فاسـتأذنا علیها فلم تأذن لهما، فأتیا علیا فکلماه، فأدخلهما. فلما قعـدا... فقالت: أرأیتکما ان حدثتکما حدیثا عن رسول الله تعرفانه وتفعلان به؟ قالا: «نعم». فقالت: «نشدتکما الله ألم تسـمعا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول: رضاء فاطمه من رضائی وسخطها من سخطی؟» قالا: «نعم سـمعناه من رسول الله صـلی الله علیه وآله» قالت: «فانی أشـهدالله وملائکته إنکما أسـخطتمانی وما أرضـیتمانی، و لئن لقیت النبی لأشکونکما الیه».(۱)

پس انکار ابن تیمیه در مقابل تأیید رهبرانش (ابوبکر و عمر) هیچ ارزشی ندارد.

روایاتی که صحّت این حدیث را تأیید می کنند:

الف) روایت «فاطمهْ بضعهْ منی فمن اغضبها اغضبنی»

از احادیثی که مضمون این روایت را اثبات می کند و دلیل بر صحّت آن

۱- بخاری محمد، صحیح البخاری، باب مناقب المهاجرین، ج۴، ص ۲۱۰و ص۲۱۹.

می باشد، روایت متواتر «فاطمه بضعه منی فمن أغضبها أغضبنی» می باشد که در آن غضب فاطمه علیهاالسّلام، غضب رسول الله صلی الله علیه وآله معرفی شده است و معلوم است که خدا هم با غضب رسولش غضب می کند و با رضایتش راضی می شود و به این مطلب (غضب کردن خدا با غضب رسولش)، در احادیث اهل تسنن نیز تصریح شده است، از جمله در «صحیح بخاری» و «مسلم» این روایت در مورد زنان پیامبرصلی الله علیه وآله وارد شده که:

أفتأمنین أن یغضب الله لغضب رسوله فتهلکین.(۱)

آیا در امانید (در حالی) که خدا با غضب پیامبرش غضب می کند و شما هلاک می شوید؟

و این نشان می دهد که خدا با غضب رسولش غضب می کند.

در اینجا به بعضی از منابع مهم عامه که این روایت را نقل کرده اند، اشاره می کنیم:

۱. بخاری در این زمینه می نویسد:

حدثنا ابوولید حدثنا ابن عیینه عن عمروبن دینار عنابی ملیکه عن المسوربن مخرمه ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال: فاطمه بضعه منّی فمن أغضبها أغضبنی.(۲)

۲. جوینی در این باره می گوید:

عن نصر بن مزاحم، عن زیاد بن المنذر، عن زاذان، عن سلمان، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: یا سلمان من أحبّ فاطمه ابنتی فهو فی الجنّه معی...

۱- عباس محمود العقاد، العبقریات الإسلامیهْ، ج۲، ص۳۲۸؛ بخاری، محمد، صحیح البخاری، ج۳ ص۱۰۴.
۲- بخاری، محمد، صحیح البخاری، باب مناقب المهاجرین، ج۴، ص ۲۱۰، ج۴، ص۲۱۹.

حتی قال: فمن رضیت عنه ابنتی فاطمه رضیت عنه، ومن رضیت عنه رضی الله عنه، ومن غضب علیه ابنتی فاطمه غضبت علیه، ومن غضبت علیه غضب الله علیه،یا سلمان ویل لمن یظلمها ویظلم بعلها علیّا، و ویل لمن یظلم ذرّیّتها و شیعتها.(۱)

ای سلمان هرکس دخترم فاطمه را دوست بدارد پس جایش در بهشت با من است پس کسی که دخترم فاطمه از او راضی باشد من از او راضی هستم و کسی که من از او راضی باشم خدا نیز از او راضی است و کسی که دخترم فاطمه بر او غضب کند من بر او غضب می کنم و کسی که من بر او غضب کنم خدا بر او غضب می کند یا سلمان وای بر کسی که به فاطمه و شوهرش حضرت علی علیه السّلام و فرزندانش و شیعیانش ظلم کند.

ب) روایت «ان الله یغضب لغضب علی علیه السلام »

روایات دیگری در کتب روایی داریم که مضمون و مفهوم آنها، صحّت روایت مورد بحث را تأیید می کنند؛ از جمله آنها روایتی است که در آن غضب حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السّلام، را موجب غضب خداوند و رضایت آن حضرت را رضایت الهی می داند و دلیل این مطلب این است که هر دو در مقامات معنوی یکسان و مساوی هستند. به نمونه هایی از آن روایات اشاره می کنیم:

۱. روی حدیثا عن أبی موسی الحمیدی قال: کنت مع رسول الله صلی الله علیه وآله ومعه ابوبکر وعمر وعثمان ونفر من الصحابه وعلی، فالتفت الی ابی بکر فقال: یا ابابکر! هذا الذی تراه وزیری فی السماء ووزیری فی الارض - یعنی علی بن ابی طالب - فان احببت ان تلقی الله وهو عنک

۱- الجوینی، ابراهیم بن مؤید، فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۷.

راض فارض علیا فان رضاءه رضی الله وغضبه غضب الله. (۱)

ابو موسی حمیـدی می گوید: من و علی و ابوبکر و عمر و عثمان به همراه رسول خدا بودیم که رسول خدا به سوی ابوبکر رو کرده و بـه او فرمـود: ای ابـوبکر این شـخص که می بینی یعنی علی بن ابیطـالب وزیر من در آسـمان است و وزیر من در زمین است پس اگر دوست داری خدا را

ملاقـات کنی در حـالی که از تو راضـی باشـد علی را راضـی کن چون رضـایت علی رضـایت خـداست و غضب علی غضـب خداست.

۲. العلامه الزمخشریّ، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لاُم هانی: لاتغضبی علیّا، فان الله یغضب لغضبه الحدیث. (۲)

رسول خداصلی الله علیه وآله به ام هانی فرمود: حضرت علی را ناراحت نکنید که خداوند از غضب او غضبناک می شود.

۳. قال الخرکوشـی النیشابوری فی شرف المصطفی، ص۲۷۲ (متن): زیـدبن علی عن لبانه عن عبـدالله قال بینا أنا عند رسول الله وجمیع المهاجرین والانصار الا من کان منهم فی سریه فاقبل علی یمشی وهو مغضب فقال من اغضبه فقد اغضبنی.(۳)

در محضـر پیامبر خداصـلی الله علیه وآله به اتفاق جمعی از مهاجرین و انصار حضور داشتیم که در میان جمع مذکور امام علی علیه السّـلام در بازگشت یکی از غزوات بود و در حالی که انـدوهناک بود به حضور پیامبر رسـید. حضـرت فرمودند: هرکس حضرت علی را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است.

۱- ینابیع المودهٔ ، ج۲، ص۲۸۹، رقم ۸۲۴ (اگرچه روایت ینابیع المودهٔ نزد عامه اعتباری ندارد، ولی دو روایت دیگر بر مدعای ما کافی است و این روایت می تواند به عنوان مؤید باشد).

۲- زمخشری، محمود، ربیع الأبرار، ص۱۶۶.

۳- خرکوشی، شرف النبی (ترجمه شرف المصطفی)، ص۲۷۲.

۲. نسبت نفاق دادن به حضرت زهراعلیهاالسّلام

اشاره

ابن تیمیه در نسبت دادن نفاق به حضرت زهراعلیهاالسّلام این گونه می نویسد:

این که [حضرت] فاطمه[علیهاالسّلام] پیش ابوبکر آمد و فدک را طلب کرد و ابوبکر هم فدک را به او نداد، از مصادیق منافقین است که قرآن درباره آنها می گوید:

{وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِى الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ}.(۱)

و در میان آنها کسانی هستند که در تقسیم غنایم به تو خرده می گیرند اگر سهمی از آن غنایم به آنها داده شود راضی می شوند؛ و اگر چیزی به آنها داده نشود خشمگین شوند.

و می گوید:

فمن مدح فاطمه، بما فیها اشتبه من هولاء.

کسانی که در مدح [حضرت] فاطمه[علیهاالسّلام] تلاش می کنند، در او شباهتی از منافقین است.

او با کمال وقاحت می گوید:

وفیها شعبه من النفاق.

در [حضرت] فاطمه [زهراعلیهاالسّلام] یک شعبه ای از نفاق است.(۲)

نقد و بررسی:

استاد حسن سقّاف از دانشمندان معاصر اردنی در کتاب خود «التنبّیه والردّ

۱- توبه / ۵۸.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنۀ، ج۴، ص۲۴۵.

علی معتقد قِدَم العالم والحدّ» می نویسد:

ابن تیمیه یحتجّ کثیر من الناس بکلامه، ویسمّیه بعضهم «شیخ الاسلام»، وهو ناصبی، عدوّ لعلی علیه السّلام واتّهم فاطمه علیهاالسّلام بأنّ فیها شعبه من النفاق.(۱)

برخی از مردم به کلام ابن تیمیه استدلال می کنند و به او شیخ الاسلام می گویند؛ با این که وی ناصبی و دشمن امیرالمؤمنین علیه السّلام است، و به ساحت حضرت صدّیقه طاهره علیهاالسّلام جسارت کرده و می گوید: «در او – نستجیربالله – شعبه ای از نفاق وجود داشت». در حالی که به اتفاق شیعه و سنّی، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، حضرت زهرا را «سیدهْ نساء العالمین» معرفی کرده است.

بخاری می نویسد که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله خطاب به حضرت زهراعلیهاالسّلام فرمودند:

أما ترضین ان تکونی سیده نساء أهل الجنه أو نساء المؤمنین.(۲)

آیا این تو را خشنود نمی کند که سرور زنان اهل بهشت یا سرور زنان مؤمنین باشی؟

و در جای دیگر می نویسد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

فاطمه سیده نساء أهل الجنه.(۳)

فاطمه علیهاالسّلام سرور زنان اهل بهشت است.

ص: ۲۸۲

۱- سقاف، حسن التنبیه والردّ، ص۷.
۲- بخاری، محمد، صحیح البخاری، ج۴، ص۱۸۳.
۳- همان، ص۲۱۹.

۳. اعتراض به حزن شدید حضرت زهراعلیهاالسّلام در رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله

اشاره

ابن تیمیه به حزن حضرت زهراعلیهاالسّلام اعتراض کرده، و این گونه هتّاکی می کند:

ثم إن هؤلاء الشیعه وغیرهم یحکون عن فاطمه من حزنها علی النبی صلی الله علیه وآله ما لا یوصف وأنها بنت بیت الأحزان ولا یجعلون ذلک ذما لها مع أنه حزن علی أمر فائت لا یعود وأبوبکر إنما حزن علیه فی حیاته خوف أن یقتل وهو حزن یتضمن الاحتراس ولهذا لما مات لم یحزن هذا الحزن لأنه لا فائده فیه فحزن أبی بکر بلا ریب أکمل من حزن فاطمه فإن کان مذموما علی حزنه ففاطمه أولی بذلک وإلا فأبوبکر أحق بأن لا یذم علی حزنه علی النبی صلی الله علیه وآله من حزن غیره علیه بعد موته.

شیعه و دیگران می گویند: فاطمه علیهاالسّلام به حدی در سوگ پیامبر حزن داشته که قابل توصیف نیست و این که او بیت الاحزان ساخته و این کار را برای او مذمت نمی دانند، با این که او بر امری حزن داشته که فوت شده و باز نمی گردد. ولی ابوبکر در زمان حیات پیامبرصلی الله علیه وآله، از ترس این که حضرت کشته شود خوف داشته و آن حزنی است که متضمن حراست است. لذا وقتی پیامبر فوت کرد، دیگر ابوبکر

محزون نبود چون بی فایده بود. در نتیجه حزن ابوبکر بدون شک کامل تر از حزن فاطمه است.(۱)

نقد و بررسی:

حزن ابوبکر ناشی از ضعف ایمان او به نصرت الهی بود. به همین جهت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در غار به او فرمودند: «غم مخور خدا با ماست».(۲) و خداوند نیز

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۸، صص ۴۵۹ و ۴۶۰.

۲- توبه / ۴۰.

می فرماید: «آگاه باشید [دوستان و] اولیای خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند».(۱)

به علاوه حزن در فراق محبوب و گریه کردن بر او نه تنها امری جایز و راجح است، بلکه خود پیامبر نیز چنین عمل می کرده اند. انس بن مالک از آن حضرت نقل کرده که در مرگ فرزندش فرمود:

همانا چشم می گرید و قلب محزون می شود، ولی غیر از آنچه رضایت پروردگار ماست نمی گوییم و به طور حتم ای ابراهیم! درفراق تو محزونیم.(۲)

چرا ابن تیمیه به پیامبر اعتراض نمی کند که به امری که گذشته و فوت شده محزون است؟ بخاری و مسلم نقل کرده اند:

هنگامی که خبر شهادت زیدبن حارثه، جعفربن ابی طالب و عبدالله بن رواحه در غزوه موته به پیامبر رسید، در حالی که آثار حزن بر ایشان هویدا بود، جلوس نمود.(۳)

همین طور هنگامی که قاریان قرآن در کنار بئر معونه به شهادت رسیدند، حضرت یک ماه با مردم سخن نگفت و هرگز دیده نشده بود ایشان به این شدت ناراحت باشند.(۴)

حزن و اندوه حضرت زهراعلیهاالسّلام بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله، تنها در فراق پدر نبوده، بلکه گریه بر ارتداد امت و به فراموشی سپردن زحمات و سفارشات ایشان و

۱- یونس / ۶۲.

۲- بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۱، ص۴۳۸ و ۴۳۹؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج۴، ص۱۸۰۷.

۳- همان، صص ۴۳۷؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۲، ص۶۱۴.

۴- نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۲، ص۶۱۴.

خانه نشین کردن خلیفه به حق رسول خداصلی الله علیه وآله یعنی حضرت علی علیه السّلام و امور دیگر بوده است. حضرت زهراعلیهاالسّلام به قدری اندوهناک بود که عبدالله حارث می گوید:

فاطمه بعد از پیامبر شش ماه زنده بود و این در حالی بود که بدنش در این مدت آب شد.(۱)

چه کسی گفته ابوبکر در سوگ پیامبر محزون نشد و نگریست، بلکه بر پیامبر نوحه سرایی نیز کرد و چگونه انسان در فراق رسول خداصلی الله علیه وآله محزون نگردد که خود آن حضرت فرمود:

هر کس به مصیبتی گرفتار آید، باید مصیبت مرا به یاد آورد، زیرا که مصیبت من از بزرگ ترین مصیبت هاست.(۲)

حزن در فراق و دوری پیامبرصلی الله علیه وآله به حدی تأثیرگذار بود که حتی تنه درخت خرمایی هم که در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله بود متأثر شد.

۴. اعتراض به شکوه حضرت زهرا سلام الله علیها از ابوبکر وعمر

اشاره

ابن تیمیه در اعتراض به شکوه حضرت زهراعلیهاالسّلام می گوید:

علامه حلّی ذکر کرده که حضرت زهراعلیهاالسّلام با ابوبکر و عمر سخن نگفت تا به ملاقات پدرش رفت و به او شکایت کرد؛

ما ذکره من حلفها أنها لا تکلمه ولا صاحبه حتی تلقی أباها وتشتکی إلیه أمر لا یلیق أن یذکر عن فاطمه فإن الشکوی إلیه أمر لایلیق أن یذکر عن فاطمه فإن الشکوی إنما تکون إلی الله تعالی.

ص: ۲۸۵

۱- ذهبی، محمد، سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص۱۲۸.

۲- قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، ج۱، ص۵۱۰؛ طبرانی، سلیمان، المعجم الاوسط، بیهقی، ج۴، ص۳۶۵؛ طبرانی، سلیمان، المعجم الصغیر، ج۱، ص۳۶۶.

این مطلبی است که در شأن فاطمه علیهاالسّلام نیست؛ زیرا شکایت نزد رسول خداصلی الله علیه وآله بردن امری لایق او نیست، شکوه را باید نزد خدا برد... .(۱)

نقد و بررسی:

قهر و غضب حضرت زهراعلیهاالسّلام با ابوبکر، امری ثابت و معروف است. بخاری، مسلم و ابن حبان از عایشه نقل کرده اند که فاطمه علیهاالسّلام در موضوع اختلاف در ارث رسول خداصلی الله علیه وآله، بر ابوبکر غضب کرد و تا هنگام مرگ با او سخن نگفت و چون وفات یافت، شوهرش او را شبانه دفن کرد و هرگز ابوبکر را خبر نکرد و خود بر جنازه حضرت نماز گزارد.(۲)

به علاوه شکایت بردن نزد رسول خداصلی الله علیه وآله در حقیقت شکایت بردن پیش خداست. به همین خاطر می بینیم که صحابه در سختی ها و ظلم هایی که به آنها روا می شد، به رسول خداصلی الله علیه وآله پناه برده و شکوه و شکایت می کردند که در اینجا به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم:

۱. شکوه حضرت زهراعلیهاالسّلام از خدمت در منزل.(۳)

۲. شکوه یکی از صحابه درباره قحطی.(۴)

۳. شکوه صحابه از گرانی قیمت ها.(۵)

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۴، صص ۲۴۳ و ۲۴۴.

۲- بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج۴، ص۱۵۴۹؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج۳، ص ۱۳۸۰؛ ابن حبان، محمد، صحیح ابن حبان، ج۱۱، ص۱۵۳.

۳- بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج۳، ص۱۱۳۳؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج۴، ص۲۰۹۱؛ شیبانی، احمد، مسند احمد، ج۱، ص۱۳۶.

۴- محمد، بخاری، صحیح بخاری، ج۱، ص۳۴۵.

۵- ابن حبان، محمد، صحیح ابن حبان، ج۱۱، ص ۳۴۰.

۴. شکوه صحابه از فقر و تنگدستی.(۱)

۵. شکوه صحابه از عطش در یکی از غزوات.(۲)

۶. شکوه جریر از این که نمی تواند بر اسب بنشیند.(۳)

۷. شکوه حذیفه.(۴)

۸. شکوه عبدالرحمن بن عوف از خالدبن ولید. (۵)

۵. اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا سلام الله علیها با ابوبکر

اشاره

ابن تیمیه می نویسد:

قهر فاطمه علیهاالسّلام با صدیق پسندیده نبود و نمی توان حاکم را مذّمت نمود، بلکه این عمل به جرح و طعن نزدیک تر است تااین که مدح باشد.(۶) از قول ابن مطهر حلّی که تمام محدثین روایت کرده اند پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود:

یا فاطمه! ان الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاک.

نسبت دروغ به پیامبر است؛ زیرا از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل نشده و در کتب معروف حدیث شناخته شده نیست و سند معروف، صحیح و حسنی از پیامبر ندارد. هر کس خدا و رسولش از او راضی است، ضرری ندارد اگر یکی از خلق نسبت به او غضبناک شود، هر کس که می خواهد باشد.(۷)

۱- هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج۶، ص۲۱۲.
۲- بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج۱، صص ۱۳۰ و ۱۳۱؛ شیبانی، احمد، مسند احمد، ج۴، ص۴۳۴.
۳- همان، ج۳، ص۱۱۰۴؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج۴، ص۱۹۲۵.
۴- شیبانی، احمد، مسند احمد، ج۵، ص۴۰۲؛ نسائی، احمد، سنن نسائی، ج۶، ص۱۱۷.
۵- ابن حبان، محمد، صحیح ابن حبان، ج۱۵، ص۵۶۵؛ هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج۹، ص۳۴۹.
۶- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنۀ، ج۴، ص۲۴۴.
۷- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنۀ، ج۴، صص ۲۴۸ -۲۴۹.

نقد و بررسی:

چون حضرت زهراعلیهاالسّلام به نصّ قرآن (در آیه تطهیر) و حدیث معتبر نبوی، معصومه است و با غضب او، خدا و رسول خدا به غضب در می آیند و این دلالت بر برتری بر ابوبکر و عمر دارد، زیرا تا کسی کار خلاف و گناهی انجام ندهد، مورد غضب خدا و رسول واقع نمی شود. حدیثی که ابن تیمیه دروغ دانسته، بسیاری از علمای عامه همچون: ابن ابی عاصم(1)، حاکم نیشابوری(2)، ابوالقاسم طبرانی(3)، دولابی(4)، ابن عساکر دمشقی(5)، محب الدین طبری(6) و ابن حجر هیثمی(7) در کتب حدیثی خود نقل کرده اند.

حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث، تصریح به صحّت سند آن کرده و حافظ هیثمی نیز تصریح به حسن بودن آن نموده است، از طرف دیگر چه کسی گفته اگر خداوند از کسانی به جهت یک عمل خاص راضی شد، تا ابد از آنان راضی است، اگرچه بعد از آن عمل، کارهای خلاف بسیاری انجام داده باشند؟!

بنابراین اگرچه پیامبرصلی الله علیه وآله به سبب بیعت رضوان از عده ای از صحابه راضی شد، ولی این رضایت در مورد خاص و مربوط به آن عمل است و شامل اعمال خلاف آنان نمی شود و نیز دلیل بر راضی بودن خداوند از آنان تا آخر عمر

۱- ابن ابی عاصم، الآحاد والمثانی، ج۵، ص۳۶۳.

۲- حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۶۷.

۳- دولابی طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج۱، ص۱۰۸ و ج۲۲، ص۴۰۱.

۴- دولابی، الذریهْ الطاهرهْ، ج۱، ص۱۲۰.

۵- ابن عساکر، علی، تاریخ دمشق، ج۳، ص۱۵۶.

۶- طبری، احمد، ذخائر العقبی، ج۱، ص۳۹.

۷- هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج۹، ص۲۰۳.

نیست. می دانیم هر کس شخصی را به غضب درآورد، او را آزار داده و در نتیجه پیامبرصلی الله علیه وآله به جهت غضب دخترش فاطمه علیهاالسّلام اذیت و آزار شده است؛ چنانکه قرآن کریم می فرماید:

آنها که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته و برای آنها عذاب خوار کننده ای آماده کرده است.(۱)

۶. انکار وصیت حضرت زهراعلیهاالسّلام به دفن شبانه

اشاره

ابن تیمیه در این ارتباط می نویسد:

وکذلك ما ذکره من إیصائها أن تدفن لیلا ولا یصلی علیها أحد منهم لا یحکیه عن فاطمه ویحتج به إلا رجل جاهل یطرق علی فاطمه ما لا یلیق بها وهذا لو صح لکان بالذنب المغفور أولی منه بالسعی المشکور فَاصَّلاه المسلم علی غیره زیاده خیر تصل إلیه ولا یضر أفضل الخلق.

همچنین آنچه را که علامه حلی نقل کرده که حضرت فاطمه وصیت کردند ایشان را شبانه دفن کنند و کسی بر ایشان نماز نگذارد، این مطلب را کسی از فاطمه حکایت نمی کند و به جز فرد جاهل بر آن که به حضرت فاطمه مطلبی را نسبت داده که لایق آن نیست احتجاج نمی کند.

این مطلب اگر صحیح باشد به گناه بخشیده شده سزاوارتر است تا سعی مشکور، چون نماز مسلمان بر دیگری خیر زایدی است که به او می رسد.(۲)

ص: ۲۸۹

۱- احزاب / ۵۷.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۴، صص ۲۴۷ و ۲۴۸.

نقد و بررسی:

حضرت زهراعلیهاالسّلام برای مبارزه سیاسی با دستگاه حاکم و آگاه کردن مردم از بی عدالتی آنان چنین وصیتی کرد. او می خواست مردم سؤال کنند که چرا دختر پیامبرصلی الله علیه وآله باید شبانه دفن شود؟ و اگر مردم از سرّ این وصیت آگاه شوند به عدم مشروعیت خلافت و بی عدالتی آنان پی خواهند برد.

حضرت زهراعلیهاالسّلام نخواست تا آنان با حضور خودشان وانمود کنند ما خلیفه به حق مسلمین هستیم و با اهل بیت پیامبر مشکلی نداریم. هر سیاست مداری می فهمد این وصیت چه تأثیر سوئی بر دستگاه خلافت تا روز قیامت داشته است. علاوه بر آن؛ نماز هر کس بر جنازه شخصی منشأ خیر زائد نخواهد بود و حضرت زهراعلیهاالسّلام نیز مطابق آیه تطهیر و برخی احادیث، از هر خطا و اشتباهی مصون است. کسی که این گونه وصیت کرده، از دستگاه خلافت غضبناک بوده و نتیجه اش این است که آنان مورد غضب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز قرار گرفته اند؛ زیرا آن حضرت فرمودند:

فاطمه پاره تن من است هر کس او را به غضب در آورد به طور حتم مرا به غضب درآورده است.(۱)

این حدیث دلالت بر عصمت حضرت زهراعلیهاالسّلام دارد. اگر حضرت در تمام امورش - از جمله غضب کردن - معصوم نبود، خداوند به طور مطلق درتمام موارد غضب کردن ایشان، غضب نمی نمود. نتیجه این که حضرت زهراعلیهاالسّلام با این وصیت تا روز قیامت، حجت را برای کسانی که برای حکومت خلیفه اول ارزشی قائلند تمام کرد.

۱- بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج۵، باب مناقب فاطمه.

ابن تیمیه در اصل وصیت و این که حضرت زهراعلیهاالسّلام شبانه توسط علی علیه السّلام دفن شد شک دارد و بر فرض ثبوت این قضیه، بر حضرت زهراعلیهاالسّلام ایراد و اشکال می گیرد، در حالی که مطابق نصوص معتبر نزد فریقین، هم وصیت به دفن شبانه و هم دفن حضرت شب هنگام، از مسلّمات است. بخاری(۱)، یعقوبی(۲))، ابن ابی الحدید(۳))، توفیق ابوعلم(۴)) و دیگران این قضیه را نقل کرده اند. مسلم در ضمن قضیه غضب حضرت زهراعلیهاالسّلام بر ابوبکر و وفات ایشان می گوید:

... علی علیه السّلام خبر وفات حضرت فاطمه علیهاالسّلام را به ابوبکر نرساند و خودش بر او نمازگزارد.(۵)

جمع بندی

ابن تیمیه شبهاتی را پیرامون مقام حضرت زهراعلیهاالسّلام بیان می کند که تن هر مسلمانی را به لرزه در می آورد؛ وی معتقد است که آمدن خلیفه دوم بر درب خانه دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به علت نفاق حضرت فاطمه علیهاالسّلام بود و می خواست ببیند که آیا در خانه علی علیه السّلام اموالی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به جا مانده است یا نه!!

او اعتراض هایی در مورد حزن و شکوه و قهر حضرت بیان می کند که قلب هر مؤمنی را به درد می آورد! با این که پیامبر فرمود: «ان الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاک» و بخاری و حاکم نیشابوری و هیثمی و... این قول را از قول

۱- بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج۵، ص۱۷۷، باب مناقب فاطمه.

۲- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۱۵.

۳- ابن ابی الحدید، شرح ابن ابی الحدید، ج۶، ص ۵۰.

۴- توفیق ابوعلم اهل البیت علیه السّلام، ص۱۸۴.

۵- نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج۳، ص ۱۳۸۰، ح۱۷۵۹.

رسول خداصلی الله علیه وآله درباره حضرت زهراعلیهاالسّلام نقل کرده اند اما ابن تیمیه نمی پذیرد همچنین حزن و شکوه و... حضرت زهرا اعتراض می کند در حالی که بخاری و مسلم و ابن حیان و... نقل کرده اند که فاطمه علیهاالسّلام تا لحظه آخر عمر، از ابوبکرناراضی بود.

خلاصه او به ساحت مقدس پاره تن رسول اکرم صلی الله علیه وآله نهایت بی احترامی را روا داشته است. امید است که مسلمانان از این گونه عقاید کفرآلود اعلام برائت جویند و طرفداران تندروی او را، مورد مذّمت قرار بدهند.

فصل چهارم: ابن تیمیه و انکار فضائل امام حسن و امام حسین علیه السّلام

گفتار اول: انکار فضائل مشترک

۱. نفی اعلمیّت امام حسن و امام حسین علیه السّلام

اشاره

ابن تیمیه در اعلم بودن امام حسن و امام حسین علیه السّلام تردید دارد و آن را بدون دلیل می داند و در این باره می نویسد:

أما کونهما أزهد الناس وأعلمهم فی زمانهم فهذا قول بلا دلیل.

این که این دو زاهدترین و عالم ترین افراد در زمان خود بوده اند؛ قولی بدون دلیل است.(۱)

نقد و بررسی:

اشاره

با مراجعه به کتب اهل تسنن به دروغ بودن کلام ابن تیمیه پی می بریم. اینک به برخی ازفضائل این دو امام اشاره می نماییم:

الف) فضائل امام حسن علیه السّلام

۱. ابن کثیر به سندش از جابربن عبدالله نقل کرد که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

من سره ان ینظر الی سید شباب اهل الجنه فلینظر الی الحسن بن علی.

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۴، ص۴۱.

هرکس دوست دارد به آقای جوانان اهل بهشت نظر کند باید به حسن بن علی نظر نماید.(۱)

۲. ابن حجر هیثمی در این باره می نویسد:

حسن علیه السّلام، آقایی کریم، بردبار، زاهد، دارای وقار و حشمت، اهل جود و مورد مدح و ستایش بود.(۲)

۳. ابن صباغ مالکی در این زمینه می نویسد:

کرم و جود غریزه ای بود که در آن حضرت کاشته شده بود.(۳)

۴. ابن کثیر درباره امام حسن علیه السّلام می گوید:

[امام] حسن علیه السّلام هرگاه نماز صبح را در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله به جای می آورد، در مصلای خود می نشست و ذکر خدا می گفت تا خورشید بالا آید.(۴)

ب) فضائل امام حسین علیه السّلام

۱. حاکم نیشابوری به سندش از سلمان نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

حسن و حسین علیه السّلام دو فرزندان من هستند. هر کس آن دو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد خدا او را دوست خواهد داشت و هر کس خدا او را دوست بدارد داخل بهشت خواهد شد و هر کس این دو را دشمن بدارد مرا

۱- ابن کثیر، اسماعیل، البدایهٔ و النهایهٔ، ج۸، ص۳۵.
۲- هیثمی، صواعق المحرقهٔ، ص۸۲.
۳- ابن صباغ مالکی، علی، الفصول المهمهٔ، ص۱۵۷.
۴- ابن کثیر، اسماعیل، البدایهٔ و النهایهٔ، ج۸، صص ۳۷ و ۳۸.

دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته و هر کس خدا او را دشمن بدارد به جهنم خواهد برد.(۱)

۲. انس بن مالک می گوید:

بعد از شهادت حسین بن علی علیه السّلام، سر او رانزد ابن زیاد آوردند. او با چوب به دندان های حضرت زد. در دلم گفتم چه کار زشتی می کنی، جایی را چوب می زنی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می بوسید.(۲)

۳. معاویه به عبدالله بن جعفر گفت:

تو سیّد و سرور بنی هاشم هستی، او در جواب گفت: حسن و حسین بزرگ بنی هاشم اند.(۳)

۴. ابن حجر عسقلانی در این باره می نویسد:

حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام، هاشمی، ابوعبدالله، مدنی، نوه رسول خدا و دسته گل او از دنیا و یکی از دو آقایان جوانان اهل بهشت است.(۴)

۵. ابن صباغ مالکی در مورد نماز امام حسین علیه السّلام این گونه می نویسد:

هنگامی که امام حسین علیه السّلام به نماز می ایستاد، رنگش زرد می شد، به او گفته شد این چه حالتی است که شما هنگام نماز پیدا می کنید؟ فرمود: شما نمی دانید که من می خواهم در مقابل چه کسی بایستم.(۵)

۱- نیشابوری، مستدرک حاکم، ج۳، ص۱۶۶.

۲- طبری، احمد، ذخائر العقبی، ص۱۲۶.

۳- کامل سلیمان، حسن بن علی علیه السّلام، ص۱۷۳.

۴- عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج۲، ص۲۹۹.

۵- ابن صباغ مالکی، علی، الفصول المهمهْ، ص۱۸۳.

۲. ادّعای برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیه السّلام

اشاره

ابن تیمیه: در مورد برتری شیخین بر حسنین علیه السّلام این گونه می نویسد:

وإن كانا سيدا شباب أهل الجنه فأبوبكر وعمر سيداً كهول أهل الجنه وهذا الصنف أكمل من ذلك الصنف.

این دو گرچه دو آقای جوانان اهل بهشت اند، ولی عمر و ابوبکر دو آقای پیران اهل بهشت اند و این صنف کامل تر از آن صنف است.(۱)

نقد و بررسی:

الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت

اشاره

۱. ابن عساکر به سند خود از ابن عباس نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنه، من احبهما فقد احبنی ومن ابغضهما فقد ابغضنی.

حسن و حسین صلی الله علیه وآله دو آقای جوانان اهل بهشت اند. هر کس آن دو را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس آن دو را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.(۲)

۲. خطیب بغدادی به سند خود از امیرالمؤمنین صلی الله علیه وآله نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنه، وابوهما خیر منهما.(۳)

حسن وحسین دو آقای اهل بهشت هستند و پدرشان از آن دو بهتر است.

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۴، صص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۲- ترجمه امام حسین علیه السّلام از تاریخ دمشق، ص۴۵.

۳- خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج۱، ص۱۴۰؛ حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۶۷.

۳. ابن ماجه به سند خود از عبدالله بن عمر این روایت را نقل می کند که: ابن عمر از پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله نقل کرده:

الحسن والحسین علیه السّلام سیدا شباب اهل الجنه، وابوهما خیر منهما.(۱)

حسن وحسین علیه السّلام آقای اهل بهشت هستند و پدرشان از آن دو بهتر است.

۴. متقی هندی از امیرالمومنین علیه السّلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به حضرت زهراعلیهاالسّلام فرمودند:

ألا ترضین أن تکون سیده نساء أهل الجنه، وابنیک سیدا شباب أهل الجنه.(۲)

آیا راضی نمی شوی که تو سرور زنان اهل بهشت باشی و دو فرزندت سرور جوانان اهل بهشت باشند؟

۵. احمدبن حنبل روایت را از حذیفه نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنه، وان فاطمه سیده نساء اهل الجنه.(۳)

حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت اند و فاطمه سرور زنان اهل بهشت است.

۶. حاکم نیشابوری نیز نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند:

أتانی جبرئیل فقال: ان الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنه.(۴)

جبرئیل نزد من آمد و گفت: حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت اند.

۱- قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، ج۱، ص۱۳۴، باب الفضائل اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، ح۱۱۸.
۲- متقی هندی، علی، کنزالعمال، ج۱۶، ص ۲۸۱.
۳- مسنداحمد، ج۶، ص۵۴۲، ح۲۲۸۱۸.
۴- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک، ج۳، ص۴۲۹؛ معرفهْ الصحابهْ، ح ۵۶۳۰.

۷. ابی سعید از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

حسن و حسین، دو سرور جوانان بهشت اند.(۱)

جماعتی از علمای اهل تسنن تصریح به صحّت حدیث کرده اند:

۱. حافظ گنجی شافعی در این باره می گوید:

این حدیث حسن و ثابت شده است.(۲)

۲. ابوالقاسم طبرانی در «المعجم الکبیر» نقل کرده که انضمام برخی از این اسانید به برخی دیگر، دلیل بر صحّت این حدیث است.(۳)

۳. حاکم نیشابوری می گوید:

این حدیث با زیادی «وابوهما خیر منهما» صحیح است، ولی شیخین آن را نقل نکرده اند.(۴)

۴. ذهبی در این مورد می نویسد:

این حدیث حسن است.(۵)

۵. ترمذی می گوید:

این حدیث حسن است.(۶)

۶. البانی نیز تصحیح ترمذی را قبول کرده و می گوید:

مطلب همان است که او می گوید.

۱- ناصف، علی تاج، ج۳، ص۳۵.

۲- گنجی شافعی، محمد، کفایهٔ الطالب، ص۳۴۱.

۳- همان، به نقل از طبرانی.

۴- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۶۷.

۵- همان.

۶- ترمذی، محمد، سنن ترمذی، ج۵، ص ۶۶۰؛ کتاب المناقب، ح۳۷۹۳.

و نیز در حدیث حسن، ترمذی می گوید:

سند آن صحیح و رجال آن ثقه اند به نحو رجال صحیح، غیر از مسیره ابن حبیب که ثقه است.(۱)

۷. هیثمی تصریح به صحت حدیث نموده است.(۲)

۸. ابن حبان این حدیث را در کتاب صحیح همان گونه که در کتاب «موارد الظمآن» آمده است، آورده است.(۳)

۹. این حدیث در کثرت طرق به حدّی است که سیوطی و سمعانی قائل به تواتر آن شده اند.(۴) ناگفته نماند که این حدیث را زرکشی در کتاب «التذکرهْ فی الاحایث المشهوره» و جلال الدین سیوطی در کتاب «الدررالمنتثرهْ فی الاحادیث المشتهرهْ» و سخاوی در کتاب «المقاصد الحسنهْ فی الاحادیث المشتهرهْ علی الالسنهْ» نقل کرده اند. همچنین زبیدی در کتاب «لقط اللآلی المتناثرهْ فی الاحادیث المتواترهْ» آن را نقل کرده و ادّعای تواتر می کند.

داوری را بر عهده خوانندگان می گذاریم.

ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت

برخی این حدیث شریف را تحریف کرده و به ابوبکر و عمر نسبت داده اند و از آنجا که آن دو در زمانی که اسلام آوردند، جوان نبودند، عبارت حدیث را

۱- سلسلهْ الاحادیث الصحیحهْ، ج۲، صص ۴۲۶-۴۲۳.

۲- هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج۹؛ ص۲۰۱.

۳- ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج۱۵، ص۴۱۳؛ هیثمی، علی، موارد الظمان، ص۵۵۱.

۴- تحفهْ الاحوذی، ج۱۰، ۱۸۶؛ مناوی، محمدعبدالرؤوف، فیض القدیر، ج۳، ص ۵۵۰؛ سمعانی، الانساب، ج۳، ص۴۷۷.

عوض کرده و به جای شباب (جوانان)، کهول (پیران) را قرار داده اند و چنین نقل می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

ابوبکر وعمر سیدا کهول اهل الجنه.

ابوبکر و عمر دو سرور پیرمردان اهل بهشت اند.

اشکالات فراوانی بر این حدیث وارد است که مهم ترین آنها عبارتند از:

۱. حدیث مذکور را بخاری و مسلم در کتاب هایشان که معتبرترین کتب اهل تسنن است، نقل نکرده اند.

۲. احمدبن حنبل، این حدیث را در کتاب «مسند» خود نیاورده است با این که معتقداست آنچه در مسند نیامده حجیت ندارد. وی در وصف کتابش می گوید: من این کتاب را از میان هفتصد و پنجاه هزار حدیث جمع آوری کردم و برگزیدم و اگر مسلمانان در حدیثی اختلاف کردند به آن مراجعه کنند، اگر در این کتاب نبود حجیت ندارد.(۱)

حدیث مذکور را ترمذی با ۳ سند، ابن ماجه با ۲ سند، هیثمی، دولابی، عبدالله بن احمدبن حنبل، خطیب بغدادی با ۴ سند، ابن حجر، ابن نجار، ابن عساکر، ابن ابی شیبه، طحاوی با ۴ سند، ابن ابی حاتم با ۳ سند، طبرانی با ۲ سند و ابن قتیبه نقل کرده اند. در بررسی اسناد مذکور به افرادی بر می خوریم که از جانب علمای اهل تسنن ضعیف الحدیث، متروک الحدیث، ضعیف، کثیرالخطا، فاسق، منکر الحدیث، مُدّاس، کثیرالاضطراب والخلاف، بی ارزش، کذّاب، مجهول، دجال، غیرثقه، ضعیف الامر و ساقط معرفی شده اند. در نتیجه ثابت می شود هیچ یک از این سندها صحیح نیست.

ص: ۳۰۰

۱- سبکی، عبدالوهاب، طبقات الشافعیهْ الکبری، ج۲، ص۳۱.

برخی نیز این مضمون را به طور مرسل که از اقسام حدیث ضعیف است، در کتاب های حدیثی خود آورده اند.

اشکال اساسی که در متن حدیث وجود دارد این است که ابوبکر و عمر دو سیّد پیران اهل بهشت معرفی شده اند، در حالی که بر اساس روایات، در بهشت پیری وجود ندارد، بلکه عموم مردم در سن ۳۰ سالگی هستند. ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

هر کسی از اهل بهشت بمیرد چه کوچک و چه بزرگ، ۳۰ ساله به بهشت وارد می شود و هرگز بر این سن افزوده نمی شود، اهل دوزخ نیز همین سن را دارند.(۱)

گفتار دوم: انکار فضائل امام حسین علیه السّلام

اشاره

ابن تیمیه، درباره امام حسین علیه السّلام و شهادت آن حضرت و قیام تاریخی عاشورا، نظرات منحصر به فردی دارد که تا به حال کسی جزبنی امیه، این گونه افکاری نداشته است و قیام امام حسین علیه السّلام را، قیام شرورانه می داند. بعضی نظرات وی در ادامه ذکر می گردد.

۱. کم توجهی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به امام حسین علیه السّلام

اشاره

ابن تیمیه درباره امام حسین علیه السّلام می گوید:

در حدیث صحیح نقل شده که پیامبر خداصلی الله علیه وآله همواره اسامه بن زید را در کنار امام حسن علیه السّلام قرار داده و در مورد آنان اظهار محبت می کرد و می گفت: خداوندا! من این دو نفر را دوست دارم و تو هم آنان را دوست

۱- التاج الجامع للاصول، ج۵، ص۳۷۵.

داشته باش. ولی در مورد حسین علیه السّلام هیچ گاه اظهار دوستی نمی کرد. دلیل این مطلب، این است که پیامبر خداصلی الله علیه وآله می دانست که امام حسن و اسامه بن زید، طرفدار صلح و مخالف با جنگ خواهند بود ولی حسین ابن علی علیه السّلام طرفدار جنگ و به هم زننده آشتی و صلح می باشد.(۱)

نقد و بررسی

میزان علاقه پیامبر خداصلی الله علیه وآله به دو سیّدجوانان اهل بهشت، بین اهل تسنن نیز معروف است که به ذکر چند روایت از کلام رسول خداصلی الله علیه وآله در مورد امام حسن و امام حسین علیه السّلام بسنده می کنیم:

۱. این دو، فرزند من و فرزندان دخترم می باشند. بار خدایا! من این دو را دوست دارم پس تو آنها را و نیز دوستان آنها را دوست بدار.(۲)

۲. کسی که حسن و حسین علیه السّلام را دوست بدارد، مرا دوست داشته و کسی که آنها را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.(۳)

۳. حسن و حسین علیه السّلام دو گل من از بوستان دنیا هستند.(۴)

۴. از انس بن مالک نقل شده که گفت: از رسول خداصلی الله علیه وآله پرسیدند: کدام یک از دو فرزندت را بیشتر دوست داری؟ فرمود: حسن و حسین، هر دو را.(۵)

ص: ۳۰۲

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۴، ص۵۳۶

۲- ابن اثیر، جامع الاصول، ج۹، ص۶۵۵۶؛ ابن عساکر، علی، تاریخ تهذیب دمشق، ج۱، ص۷.

۳- قزوینی، ابوعبدالله، سنن ابن ماجه، ج۱، ص۵۱، ح۱۴۳؛ ابن عساکر، علی، تاریخ تهذیب دمشق، ج۴، ص۲۰۵؛ ابن کثیر، اسماعیل، البدایهْ والنهایهْ، ج۸، ص۲۵

۴- هیثمی، علی، مجمع الزوایـد، ج۹، ص۱۸۴؛ ابن کثیر، اسماعیل، البدایهْ والنهایهْ، ج۸، ص۲۰۷؛ ابن عساکر، علی، تاریخ تهذیب دمشق، ج۴، ص۲۰۷.

۵- قزوینی، ابوعبدالله، سنن ترمذی، ح۳۷۸۵؛ ابن اثیر، جامع الاصول، ج۹، ص۶۵۵۴.

۵. رسول خداصلی الله علیه وآله به حضرت فاطمه علیهاالسّلام فرمود: دو فرزندم را به نزدم بیاور. آن گاه آنها را می بویید و درآغوشش می گرفت.(۱)

۶. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: خداوندا! من او (حسین) را دوست می دارم، پس تو او را دوست بدار.(۲)

۲. طعن بر قیام امام حسین علیه السّلام

اشاره

او درباره قیام امام حسین علیه السّلام می گوید:

ولم یکن فی الخروج لا مصلحه دین ولا مصلحه دنیا بل تمکن اولئک الظلمه الطغاه من سبط رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حتی قتلوه مظلوما شهیدا وکان فی خروجه وقتله من الفساد ما لم یکن حصل لو قعد فی بلده فإن ما قصده من تحصیل الخیر ودفع الشر لم یحصل منه شیء بل زاد الشر بخروجه وقتله ونقص الخیر بذلک وصار ذلک سببا لشر عظیم وکان قتل الحسین مما أوجب الفتن کما کان قتل عثمان مما أوجب الفتن وهذا کله مما یبین أن ما أمر به النبی صلی الله علیه و آله وسلم من الصبر علی جور الأئمه وترک قتالهم والخروج علیهم هو أصلح الأمور للعباد فی المعاش والمعاد وأن من خالف ذلک متعمدا أو مخطئا لم یحصل بفعله صلاح بل فساد.((۳))

در قیام (حسین)، نه مصلحت دین بود و نه مصلحت دنیا؛ بلکه این ظالمین سرکش بر ضدّ نوه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قدرت پیدا کردند تا این که او را مظلوم و شهید کردند؛ و در قیام او و کشته شدن او آن قدر فساد بود

۱- همان.

۲- بخاری، صحیح بخاری، ج۱، ص۶؛ ابن عساکر، علی، تاریخ تهذیب دمشق، ج۴، ص۲۰۵؛ خطیب، علی، تاریخ بغداد مدینهْ اسلام، ج۱، ص۱۲۳۹.

۳- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۴، ص ۵۳۰.

که اگر در شهر خود نشسته بود آن قدر فساد نمی شد!!! پس آن چیزی که او قصد آن را داشت از به دست آوردن نیکی و دفع بدی، اصلاً حاصل نگشت؛ بلکه بدی به سبب قیام او زیاد شد و خیر کم گردید! و این سبب شرّ بزرگی شد! و کشته شدن حسین سبب فتنه های بسیار گشت؛ همان طور که کشته شدن عثمان سبب فتنه های بسیار گشت!

نقد و بررسی:

ابن تیمیه که حقیقت قیام امام حسین علیه السّلام را درک نکرده است، از سر کینه توزی نسبت به اهل بیت علیه السّلام، حقایق را کتمان می کند و می پندارد که در قیام آن حضرت مصلحتی وجود نداشته است!!

امام حسین علیه السّلام در روایات فراوانی این مطلب را جواب داده اند؛ از جمله وقتی با لشکریان حرّ بن یزید ریاحی برخورد کردند، بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند:

یا ایها الناس إن رسول الله قال من رأى سلطانا جائرا، مستحلا لحرم الله، ناكسا لعهدالله، مخالفا لسنه رسول الله، يعمل فى عباد الله بالإثم و العدوان، فلم يغير عليه بفعل و لا قول، كان حقا على الله أن يدخله مدخله، ألا و إن

هؤلاء قد لزموا طاعه الشيطان، و تركوا طاعه الرحمان، أظهروا الفساد و عطلوا الحدود، و أحلوا حرام الله و حرموا حلاله و أنا أحق من غير.(۱)

کسی که سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می کند، عهد و پیمان خدا را می شکند، مخالف سنت رسول الله صلی الله علیه وآله است، در میان مردم با گناه و عدوان رفتار می نماید ولی با سخن و یا رفتار خود در برابر او قیام

۱- طبری، محمد، تاریخ طبری، ج۴، ص۳۰۴؛ ابن اثیر، کامل، ج۴، ص۴۸؛ ابن اعثم، محمد، الفتوح ابن اعثم، ج۵، ص ۸۱.

نکنـد، خـدا حق دارد که وی را در جایی از جهنم جای دهـد که همان ظالم را جای داده است. مگر نه این است که این گروه همواره از شـیطان پیروی می کننـد و از اطاعت خـدای رحمان روگردان شده اند، فتنه و فساد را ظاهر و حدود و احکام خدا را تعطیل نموده اند، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده اند و من به مقام خلافت سزاواتر از دیگران هستم.

همچنین بسـیاری از بزرگان اهل تسـنن ازجمله ذهبی در «سیر اعلام النبلا» نقل کرده اند که امام حسین علیه السّلام در سرزمین کربلا فرمودند:

ألاـ ترون الحق لاـ یعمـل به و الباطـل لاـ یتنـاهی عنه، لیرغب المؤمن فی لقـاء الله، فـإنی لاـ أری الموت إلاـ السـعاده و الحیاه مع الظالمین إلا برما.

آیـا نمی بینیـد که به حقّ عمـل نمی شود و از باطل دست برنمی دارنـد؟! به طوری که مؤمن حق دارد (با شـهادتش) به دیـدار خدا مشتاق باشد. به راستی، من چنین مرگی را جز سعادت، و زندگی در کنار ستمکاران را جز ننگ و ملامت نمی بینم!(۱)

۳. دفاع از بنی امیه

اشاره

ابن تیمیه در مواردی، جرم هـا و اعمال بـدی را که بنی امیه مرتکب شـده انـد را با جرم های بنی اسـرائیل مقایسه کرده و گفته است که جرم بنی امیه بیشتر از جرم بنی اسرائیل نبوده است. وی در این باره می گوید:

ان بنی امیه لیسوا باعظم جرما من بنی اسرائیل: فمعاویه حین أمر بسُمّ

۱- ذهبی، محمد، سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص۳۱۰؛ ذهبی، محمد، تاریخ اسلام، ج۵، ص۱۲؛ سلیمان، طبرانی، معجم کبیر، ج۳، ص۱۱۵؛ هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۹۲؛ ابن عساکر، علی، تاریخ مدینهْ دمشق، ج۱۴، ص۲۱۷.

الحسن علیه السّلام فهو من باب قتال بعضهم.(۱)

گناه بنی امیه بیشتر از گناه بنی اسرائیل نیست! پس معاویه هنگامی که دستور مسموم کردن حسن[علیه السّلام] را داد، این مانند جنگ بعضی از آنها با یکدیگر بود.

و باز در جای دیگر در مقام دفاع از یزید و توجیه جنایات او می گوید:

ویزید لیس باعظم جرما من بنی اسرائیل، کان بنو اسرائیل یقتلون الانبیاء، وقتل الحسین لیس باعظم من قتل الانبیاء!!(۲)

و گناه یزید بیش از بنی اسرائیل نیست؛ بنی اسرائیل پیغمبران را می کشتند؛ و کشتن حسین[علیه السّلام] بزرگ تر از کشتن انبیانیست.

نقد و بررسی:

هر چند که عمل یزید و کار های زشت و ننگین او در طول تاریخ بشر سابقه نداشته است و هیچ عملی زشت تر از کشتن فرزند خاتم الأنبیاء و اسیر کردن ناموس پیامبر نیست؛ اما در عین حال مشکلی نیست، ما نیز می پذیریم که کار یزید بزرگ تر از کار بنی اسرائیل نباشد و همسان با آنها عقاب شود. این در حالی است که بنی اسرائیل در بسیاری از آیات قرآن به صراحت لعن شده و وعده عذاب به آنها داده شده است که در این مورد به ذکر چند آیه اکتفا می کنیم:

۱. {لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُواْ مِن بَنِی إِسْرَائِیلَ عَلَیَ لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ ذلِکَ بِمَا عَصَواْ وَّکَانُواْ یعْتَدُونَ. کَانُواْ لا یتَنَاهَوْنَ عَن مُّنکَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا کَانُواْ یفْعَلُون}.(۳)

ص: ۳۰۶

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۲، ص۲۲۵.

۲- همان، ص۲۴۷.

۳- مائده / ۷۸ و ۷۹.

کافران بنی اسرائیل، بر زبان داوود وعیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند! این به خاطر آن بود که گناه کردند و تجاوز نمودند. آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند، یکدیگر را نهی نمی کردند، چه بد کاری را انجام می دادند!

۲. {وَ ضُرِبَتْ عَلَیهِمُ الذِّلَّهُ وَ الْمَسْکَنَهُ وَ بَآءُو بِغَضَب مِّنَ اللهِ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَانُوا یکْفُرُونَ بِایتِ اللهِ وَیقْتُلُونَ النَّبِیینَ بِغَیرِ الْحَقِّ ذَلِکَ بِمَا عَصَوا وَّکَانُوا یعْتَدُونَ}.(۱)

و (مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد و گرفتار خشم خداوند شدند؛ چرا که آنان نسبت به آیات الهی کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند. این به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند.

۳. {إِنَّ الَّذِینَ یکْفُرُونَ بِـَای ـتِ اللهِ وَیقْتُلُونَ النَّبِیینَ بِغَیرِ حَقّ وَیقْتُلُونَ الَّذِینَ یأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَاب أَلِیم}.(۲)

کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را به ناحق می کشند، و (نیز) مردمی را که امر به عدالت می کنند به قتل می رسانند، پس به کیفر دردناک (الهی) بشارت ده!

۴. انکار نقش بارز یزید در شهادت امام حسین علیه السّلام

اشاره

ابن تیمیه، دفاع از یزید و اعمال ننگین او را به جایی رسانده است که حتی بدیهی ترین وقایع تاریخ را نیز انکار می کند؛ وی برای پاک سازی پرونده قطور اعمال ننگین یزید، تلاش می کند کشته شدن امام حسین علیه السّلام را به گردن دیگران بیندازد.

۱- بقره / ۶۱.

۲- آل عمران / ۲۱.

او در این باره می گوید:

وأما قتل الحسین فلم یأمر به ولم یرضی به بل ظهر منه التألم لقتله وذم من قتله ولم یحمل الرأس الیه وإنما حمل الی ابن زیاد.(۱)

یزید دستور کشتن حسین[علیه السّلام] را نداده است

و راضی به آن نبوده است، بلکه از کشته شدن او اظهار درد نمود و سر حسین به سوی او حمل نگردید، بلکه به سوی ابن زیاد حمل شد.

نقد و بررسی:

قضیه دستور یزید به قتل امام حسین علیه السّلام از قطعیات و متواترات تاریخ است و تمامی مسلمانان به این مطلب اذعان دارند. ابن عماد حنبلی در کتاب «شذرات الذهب» می نویسد:

قال التفتازانی فی (شرح العقائد النسفیه): (اتفقوا علی جواز اللعن علی من قتل الحسین، او امر به، او اجازه، او رضی به، والحق ان رضا یزید بقتل الحسین واستبشاره بذلک واهانته اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مما تواتر معناه وان کان تفصیله آحادا، فنحن لا نتوقف فی شأنه، بل فی کفره وایمانه، لعنه الله علیه وعلی انصاره واعوانه.(۲)

تفتازانی در کتاب «شرح عقائد نسفیه» می گوید: بر جواز لعن کسی که حسین علیه السّلام را کشت یا امر به آن کرد یا آن را اجازه داد یا به آن راضی شد، اجماع کرده اند و حق آن است که یزید به قتل حسین علیه السّلام راضی بود و از کشتن او خوشحال شد و به اهل بیت رسول خدا اهانت کرد و این

۱- مجموع الفتاوی، ج۴، ص۴۸۶.

۲- ابن عماد، عبدالحی، شذرات الذهب، ج۱، صص۶۹-۶۸.

مطلب متواتر معنوی است، اگرچه تفصیل آن از خبر های واحد است؛ پس ما در مورد (لعن) او سکوت نمی کنیم، بلکه حتی در کفر یا مؤمن بودن او هم شک نمی کنیم. لعنت خدا بر او و بر طرفداران و یاورانش.

شبراوی از علمای اهل تسنن می نویسد:

ولا شک عاقل ان یزیدبن معاویه هو القاتل للحسین لانه هو الذی ندب عبیدالله بن زیاد لقتل الحسین.(۱)

انسان خردمند تردیدی ندارد که یزید فرزند معاویه قاتل امام حسین[علیه السّلام] است؛ زیرا اوست عبیدالله بن زیاد را به شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السّلام فراخوانده است.

همچنین ذهبی در «تاریخ الإسلام» می نویسد:

قلت: ولما فعل یزید باهل المدینه ما فعل وقتل الحسین وإخوته وآله، شرب یزید الخمر وارتکب أشیاء منکره بغضه الناس، وخرج علیه غیر واحد، ولم یبارک الله فی عمره... .(۲)

و چون یزید با مردم مدینه آنچه خواست انجام داد، و حسین[علیه السّلام] و برادران و بستگان او را کشت و شراب خورد و کارهایی ناپسند انجام داد، مردم او را دشمن داشتند؛ و بسیاری بر ضدّ او قیام کردند و خداوند به عمر او برکت نداد.

همچنین ابن اثیر در «الکامل» و یعقوبی در تاریخش و ابن قتیبه در «الإمامهْ

۱- شبراوی شافعی، محمد، الإتحاف بحبّ الأشراف، ص۶۲.

۲- ذهبی، تاریخ الاسلام، وفیات ۶۱ - ۸۰، ص ۳۰.

والسیاسهْ»، نامه یزید بن معاویه به مروان را آورده که یزید به مروان دستور داد:

أشدد یدک بالحسین، فلا یخرج حتی یبایع، فإن أبی فاضرب عنقه.

بر حسین سخت بگیر تا بیعت کند و اگربیعت نکرد گردنش را بزن!(۱)

آیا این چیزی جز دستور قتل و شهادت امام حسین علیه السّلام است؟!

ابن أثیر می نویسد:

برخی از مردم عبیدالله بن زیاد را ملامت می کردند که فرزند پیامبر را به شهادت رساندی؟ وی در جواب گفت:

اما قتلی الحسین، فانه اشار إلی یزید بقتله او قتلی، فاختار قتله.(۲)

من که حسین را کشتم، به دستور خود یزید بوده، به من گفت: یا حسین را بکش یا تو را می کشم؛ من هم برای این که کشته نشوم، حسین را کشتم.

۵-انکار اتفاقات بعداز شهادت امام حسین(ع)

اشاره

ابن تیمیه اتفاقاتی که بعد از شهادت امام حسین علیه السّلام به وجود آمده را انکار می کند ومی گوید:

کون السماء أمطرت دما فإن هذا ما وقع قط فی قتل أحد ومثل کون الحمره ظهرت فی السماء یوم قتل الحسین ولم تظهر قبل ذلک فإن هذا من الترهات فما زالت هذه الحمره تظهر ولها سبب طبیعی من جهه الشمس فهی بمنزله الشفق وکذلک قول القائل إنه ما رفع حجر فی الدنیا إلا وجد تحته دم عبیط هو أیضا کذب بین.

۱- ابن اثیر، علی، الکامل، ج۴، ص۱۵ یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۲۴۱؛ دینوری، ابومحمدعبدالله، الإمامهْ و السیاسهْ، ص۱۷۵.

۲- ابن اثیر، علی، الکامل، ج۴، ص۱۴۰.

اینکه آسمان خون بارید مطلبی است که در کشته شدن احدی اتفاق نیفتاده است و مثل اینکه روز کشته شدن [امام] حسین [علیه السّلام]، آسمان قرمز شد، حرف بی اساسی است که این قرمزی از بین نرفته است که سبب طبیعی دارد که منشأ آن خورشید است و آن به منزله شفق است. همچنین گفتار آن کس که می گوید سنگی برداشته نشد مگر اینکه زیر آن خون قرمز رنگ بود دروغ آشکاری است.(۱)

نقد و بررسی:

در مورد حوادثی که بعد از شهادت امام حسین علیه السّلام، پدید آمد، روایتی را از مهم ترین کتب اهل تسنن به عنوان نمونه نقل می نماییم:

مزی و ذهبی که از ارکان علمای اهل تسنن هستند، از عیسی بن حارث کندی نقل می کنند:

لما قتل الحسین علیه السّلام مکثنا سبعه أیام إذا صلینا فنظرنا إلی الشمس علی أطراف الحیطان کأنها الملاحف المعصفره، ونظرنا إلی الکواکب یضرب بعضها بعضا.

وقتی حسین[علیه السّلام] را شهید کردند، تا هفت روز، وقتی نماز می خواندیم، به دیوارهایی که آفتاب افتاده بود نگاه می کردیم، می دیدیم که رنگ آفتاب، همانند چادرهای سرخ رنگ، قرمز شده است و می دیدیم که برخی از ستاره ها به همدیگر برخورد می کردند.(۲)

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۴، ص ۵۶۰.

۲- ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج۳، ص۳۱۲؛ تهذیب الکمال، ج۶، ص۴۳۳؛ ابن عساکر، تاریخ مدینهْ دمشق، ج۱۴، ص۲۲۷؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج۳، ص۱۱۴؛ هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۹۷؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ج۵، ص۱۵.

و ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» می گوید:

لم تبک السماء علی أحد بعد یحیی علیه السّلام إلا علی الحسین.

آسمان، بعد از حضرت یحیی علیه السّلام، بر کسی جز حسین[علیه السّلام] گریه نکرد.(۱)

باز در همانجا نیز نقل می کند:

لما أن قتل الحسین، مطرت السماء ماء، فأصبحت و کل شئ لنا ملآن دما.

در شهادت حسین[علیه السّلام]، از آسمان آب بارید و وقتی صبح کردیم، دیدیم که همه چیز مملو از خون شده است.

ابن حجر عسقلانی نیز در این باره می گوید:

لما قتل الحسین علیه السّلام اسودت السماء وظهرت الکواکب نهارا، حتی رأیت الجوزاء عند العصر.

بعد از شهادت حسین[علیه السّلام]، آسمان سیاه شد و در روز روشن، ستاره ها درخشیدند، حتی ستاره جوزاء را در هنگام عصر دیدم.(۲)

موارد متعددی داریم که نقل می کنند:

احمرت آفاق السماء بعد قتل الحسین علیه السّلام بسته أشهر، نری ذلک فی آفاق السماء کأنها الدم.

بعد از شهادت حسین علیه السّلام تا شش ماه، در تمام آفاق آسمان، رنگ قرمزی به صورت خون دیده می شد و وقتی به آسمان نگاه می کردیم، مانند این بود که به خون نگاه می کنیم.(۳)

۱- ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج۳، ص۳۱۲.
۲- عسقلانی، احمد، تهذیب التهذیب، ج۲، ص۳۰۵؛ تهذیب الکمال، ج۶، ص۴۳۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینهْ دمشق، ج۱۴، ص۲۲۶.
۳- مزی، تهذیب الکمال، ج۶، ص۴۳۲، ابن عساکر، تاریخ مدینهْ دمشق، ج۱۴، ص۲۲۷.

و در «تهذیب الکمال» از یزید بن ابی زیاد نقل می کند:

من چهارده ساله بودم که حسین علیه السّلام را شهید کردند. تمام گیاهانی که در کربلا بود و لشکر عمر سعد می خواست از آنها استفاده کنند، تلخ شدند. وقتی لشکر عمر بن سعد، شتری را از لشکر حسین[علیه السّلام] گرفتند وخواستند از گوشت آن استفاده کنند:

فکانوا یرون فی لحمها النیران.

در گوشت آن شتر، تکه های آتش را می دیدند.(۱)

از مروان مولی هند بنت مهلب نقل می کنند که: یکی از دربان های عبیدالله بن زیاد برای من نقل کرد:

لما جیء براس الحسین علیه السّلام فوضع بین یدیه رأیت حیطان دارالاماره تسایل دما.

وقتی سر بریده حسین را در برابر عبیدالله بن زیاد قرار دادند، دیدم که از دیوارهای دارالاماره، خون جاری می شود.(۲)

همچنین مزی، گرفتگی آفتاب در روز شهادت امام حسین علیه السّلام را نقل کرده است.

زهری که از بزرگان اهل تسنن است، نقل می کند که:

لما قتل الحسین بن علی علیه السّلام لم یرفع حجر ببیت المقدس إلا وجد تحته دم عبیط.

۱- ابن عساکر، تاریخ مدینهٔ دمشق، ج۱۴، ص۲۳۰؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج۳، ص۳۱۳؛ عسقلانی، احمد، تهذیب التهذیب، ج۲، ص۳۰۵؛ مزی، تهذیب الکمال، ج۶، ص۴۳۴؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ج۵، ص۱۵.

۲- ابن عساکر، تاریخ مدینهٔ دمشق، ج۱۴، ص۲۲۹؛ مزی، تهذیب الکمال، ج۶، ص۴۳۴؛ طبری، احمد، ذخائر العقبی، ص۱۴۵.

بعد از شـهادت حسـین بن علی علیه السّـلام، هر سـنگی را که در بیت المقدس بر می داشتند، می دیدند که در زیر آن سنگ، خون لخته شده وجود دارد.(۱)

جمع بندی

عموم اهل تسـنن ارادت ویژه ای نسـبت به فرزندان حضرت زهراعلیهاالسّلام دارند و این دوستی و محبت به اندازه ای است که آن را یـک فریضه می داننـد؛ ولی ابن تیمیه نظریه پرداز وهابیت، به مخالفت همه جانبه با امام حسن و امام حسـین علیه السّـلام برخاسـته و فضائل دو سـبط پیامبرصـلی الله علیه وآله را انکار کرده و اعلم بودن آنها را رد می کنـد با این که رسول خدا بارها محبت و بزرگی و کرم و علم امـام حسن و امام حسـین را گوشـزدکرده بود حتی حاکم نیشابوری و عسـقلانی و ابن صـباغ در مقابل فضائل امام حسن و امام حسین علیه السّلام سر تعظیم فرود آورده اند و فضائل آنها را مکرر بیان کرده اند و متأسفانه وی سعی دارد تا شـیخین را برتر از حسـنین علیه السّـلام معرفی کنـد و آنها را سـروران پیران اهل بهشت قلمـداد کند، در حالی که شیعه و سـنّی همگی معتقدنـد که در بهشت پیری وجود نـدارد و همه جوان هسـتند و ابن عساکر و خطیب بغـدادی و احمد بن حنبل و حاکم نیشابوری حسن و حسین را دو سید اهل بهشت معرفی کرده اند بنابراین ادعای ابن تیمیه بدون دلیل است.

از همه مهمتر اینکه بر قیام امام حسـین علیه السّلام اشکال وارد می کند و نسبت های ناروایی به ساحت مقدس آن حضرت می دهد که طبق مدارک معتبر اهل تسنن همه آنها مردود می باشد.

ص: ۳۱۴

۱- مزی، تهـذیب الکمـال، ج۶، ص۳۳۴؛ طـبرانی، سـلیمان، المعجم الکـبیر، ج۳، ص۱۱۳؛ سـیر أعلاـم النبلاء، ج۳، ص۳۱۴؛ عسقلانی، احمد، تهذیب التهذیب، ج۲، ص۳۰۵.

فصل پنجم: دیدگاه های ابن تیمیه در مورد حضرت مهدی عج

۱. انکار وجود حضرت مهدی عج

اشاره

ابن تیمیه منکر وجود حضرت مهدی ارواحنا فداه است و می گوید: آن حضرت، هنوز به دنیا نیامده اند و از شرایط قیامت این است که ایشان نزدیک قیامت از پدر و مادری که ما آنها را نمی شناسیم، یا از شخصی به نام محمدبن عبدالله متولد خواهد شد.

ابن تیمیه در «منهاج السنهْ» این گونه وجود امام مهدی علیه السّلام را انکار می کند:

قد ذکر محمد بن جریر الطبری وعبدالباقی بن قانع وغیرهما من أهل العلم بالأنساب والتواریخ ان الحسن بن علی العسکری لم یکن له نسل ولا عقب والامامیه الذین یزعمون أنه کان له ولد یدعون أنه دخل السرداب بسامراء وهو صغیر؛ منهم من قال عمره سنتان ومنهم من قال ثلاث ومنهم من قال خمس سنین.(۱)

محمدبن جریر طبری، و عبدالباقی بن قانع و کسان دیگری که عالم به انساب هستند، می گویند: [امام] عسکری[علیه السّلام] هیچ فرزند و نسلی نداشته اند، ولی شیعه گمان می کند که او فرزندی داشته و در حالی که

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۴، ص۸۷.

کودک بوده است، داخل سرداب در سامراء شده است. بعضی از شیعیان عمر ایشان را ۲ سال و بعضی ۳ سال و بعضی هم ۵ سال ذکر کرده اند.

نقد و بررسی:

ابن تیمیه استناد به کلام طبری می کند و می گوید:

محمدبن جریر طبری گفته که [امام] عسکری[علیه السّلام] فرزندی نداشته و اولادی از خود باقی نگذاشته است، در حالی که این گونه نیست؛ زیرا:

الف) انتساب این مطلب به کتاب «تاریخ طبری»، کذب و افتراء است و چنین مطلبی در هیچ جایی از کتاب «تاریخ طبری» وجود ندارد.

ب) عبارتی که ابن تیمیه آن را نقل می کند، در کتاب «صلهْ التاریخ الطبری» نقل شده است؛ در حالی که کتاب «صلهْ التاریخ الطبری» هیچ ارتباطی به کتاب «تاریخ طبری» ندارد؛ زیرا نویسنده آن «غریب بن سعد قرطبی» است. و این قضیه کاملاً به یک شکل دیگری نقل شده که ارتباطی به امام عسکری علیه السّلام ندارد!

ابن تیمیه بدون مبنا سخنی را نقل کرده است و بدون این که آدرس و صفحه مطلب مورد نظر را ذکر کند، این مطلب را اظهار نموده است. در کتاب محمد بن جریر طبری عبارتی به عنوان «الحسن بن علی العسکری لم یکن له نسل» وجود ندارد، بلکه این قضیه در تاریخ «صلهْ التاریخ الطبری»، یا «متمم تاریخ طبری» که غریب بن سعد قرطبی نوشته، در جلد۸، صفحه۳۴، سال ۱۹۳۹ میلادی و (۱۳۵۸ه–.ق) چاپ شده است.

ناگفته نماند که محقق کتاب «منهاج السنهْ»، محمد رشاد سالم می گوید:

در کتاب «صلهْ التاریخ الطبری» چنین مطلبی آمده است؛ در حالی که وی نیز دروغ می گوید؛ چون سعی کرده این دروغ را به نوعی بپوشاند؛ ولی خود نوعی خیانت علمی دیگری کرده است.

پ) در کتاب «صلهْ التاریخ الطبری»، ماجرا این گونه است که: زمان «مقتدر عباسی»، شخصی نزد مقتدر می آید و می گوید که کار مهمی با مقتدر دارم و اگر من ایشان را نبینم، اتفاقات ناگواری روی خواهد داد، و مطالبی را از گذشته و آینده مطرح می کند. از او سؤال می شود که تو که هستی؟ می گوید: من محمدبن حسن بن علی بن موسی بن جعفر الرضا هستم؛ یعنی من نوهٔ امام رضا هستم. بعد جالب این است که مقتدر دستور می دهد که افرادی از ابی طالب بیایند و ببینند این شخصی که می گوید من نوهٔ امام رضاعلیه السّلام هستم و اسم پدرم حسن است، راست می گوید یا نه؟ تعدادی از آل ابوطالب می آیند؛ مخصوصاً آقای ابن طومار و می گویند: «لم یعقب الحسن»؛ فرزند امام رضاعلیه السّلام که حسن است، اصلاً فرزندی نداشته است، یعنی امام رضاعلیه السّلام از فرزندش حسن، نوه ای نداشته است. پس بحث بر سر حسن بن علی بن موسی الرضا است نه محمدبن الحسن بن علی بن محمد الهادی و ارتباطی به همدیگر ندارند.

و این قضایا طول می کشد و آن شخص ادعاهایی می کند و می گوید: شمشیر من چنین و چنان است، بعد شمشیرساز ها را می آورند و او رسوا می شود و معلوم می شود که این شخص نوهٔ امام رضا نبوده است؛ بلکه فرزند شخص دیگری به نام «ابن الضبعی» است. پدرش را می آورند و این شخص رسوا می شود و به پای المقتدر می افتد. المقتدر می گوید که او باید شدیدترین مجازات را تحمل کند که چرا چنین دروغی گفته است. او را در روز ترویه، سوار بر شتری کردند، در میان کوچه و بازار گرداندند و کاملاً رسوایش کردند سپس او را حبس نمودند.

بنابراین قضیه ارتباطی با حضرت مهدی عج، فرزند امام حسن عسکری علیه السّلام ندارد.

ص: ۳۱۷

حتی همین روایتی را که قرطبی آورده است، نیز دارای اشکال هایی است: زیرا قرطبی برای این قضیه هیچ مصدر و سندی ذکر نمی کند.

قرطبی، نویسنده کتاب، فردی مجهول الحال است و در کتاب های تراجم(۱)، شرح حالی برای این شخص نوشته نشده است. تنها کتاب تراجمی که از او نام می برد؛ کتاب «خیرالدین زرکلی» از علمای وهابی است که در کتاب «الأعلام»، جلد۴، صفحه۲۲۷ می گوید: «غریب بن سعد قرطبی»، متوفای ۳۶۹ ه-.ق، (۹۷۹ میلادی)، اصالتاً نصرانی بوده و در استانبول ترکیه زندگی می کرد. بعد زبان عربی را یاد گرفت و در زمان مستنصر و... کاتب حکومت عباسی گردید.

خلاصه این که ابن تیمیه می گوید: «ان الحسن بن علی العسکری لم یکن له نسل»؛ کذب و افتراء است، زیرا این شخص حسن بن علی العسکری نیست؛ بلکه حسن بن علی بن موسی الرضا است و آنجا که گفته شده: «لم یعقب الحسن»؛ این عبارت طبری نیست؛ بلکه غریب قرطبی از ابن طومار نقل کرده است.

در مورد عبدالباقی بن قانع هم نه تنها هیچ دلیل و مدرکی ارائه نمی کند، بلکه بعد از ابن تیمیه، حدود سی - چهل نفر از بزرگان وهابیون عبارت ابن تیمیه را نقل کرده اند و آنها هم نتوانسته اند برای عبد الباقی - پسر قانع - مدرکی پیدا کنند.(۲)

اعترافات بزرگان اهل تسنن به ولادت حضرت مهدی عج

اشاره

برخی از علمای اهل تسنن برخلاف نظریه ابن تیمیه به دنیا آمدن فرزند

۱- کتاب تراجم، کتابی است که در شرح حال افراد نوشته می شود.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج۱۵، ص۵۲۷؛ ذهبی، میزان الإعتدال، ج۲، ص۵۳۲؛ ذهبی، لسان المیزان، ج۳، ص۳۸۳.

امام حسن عسکری علیه السّلام را پذیرفته اند که عبارتند از:

۱. ابن اثیر جوزی

وی در این باره می نویسد:

وفیها (سال ۲۶۰ ه-. ق) توفی الحسن بن علی بن محمد وهو والد محمد الذی تعتقدونه المنتظر.((۱))

در این سال (۲۶۰ ه-. ق) حسن بن علی[علیه السّلام]، پدر (م ح م د)، که شیعیان وی را منتظر می دانند رحلت کرده است.

۲-سبط جوزی

او می نویسد:

فی ذکر الحجه المهدی، هو محمد بن الحسن... وهو الخلف الحجه صاحب الزمان، القائم المنتظر والتالی، وهو آخر الائمه... .

درباره مهـدی عج که همان (م ح م د) بن حسن ارواحنا فداه است... وی جانشـین حجت، صاحب الزمان و قائم منتظر است که بعداً می آید و آخرین امام می باشد...((۲))

۳. علی بن محمد بن صباغ المالکی

وی دلیل هایی را در اثبات حیات و زنده بودن امام مهدی عج ذکر کرده است.(۳)

ص: ۳۱۹

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج۶، ص ۳۲۰.

۲- سبط جوزی، تذکرهٔ الخواص، ص۳۲۵.

۳- صباغ المالکی، الفصول المهمهٔ، ص ۲۸۱.

۴. شمس الدین ذهبی

او در مورد به دنیا آمدن حضرت مهدی عج می نویسد:

ابومحمد... احد ائمه الشیعه واما ابنه محمد بن الحسن فولد سنه مائتین وثمان وخمسین... .

ابومحمد یکی از امامان شیعه است... فرزندش (م ح م د) بن حسن در سال ۲۵۸ به دنیا آمده است.(۱)

۵. ابن حجر هیثمی

وی در این مورد می نویسد:

ابوالقاسم محمد الحجه، وعمره عند وفاه ابیه خمس سنین، لکن اتاه الله الحکمه ویسمی القائم المنتظر... .

ابوالقاسم (م ح م د) الحجه، هنگام رحلت پدر پنج ساله بوده، ولی خداوند به وی حکمت عطا کرده است؛ و قائم منتظر نامیده شده است.(۲)

۶. سلیمان بن ابراهیم القندوزی

او در این باره می نویسد:

...ان ولاده القائم عج کانت لیله الخامس عشر من شعبان سنه خمس وخمسین و مائتین فی بلده سامرا... .

ولادت قائم عج شب پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ در شهر سامرا بوده است.(۳)

۱- ذهبی، تاریخ الاسلام، ج۱۹، ص۱۱۳.

۲- هیثمی، الصواعق المحرقهْ، ج۲، ص ۶۰.

۳- قندوزی، ینابیع المودهْ، ج۲، ص۵۴۳.

۷. خیرالدین زرکلی

وی در این مورد می گوید:

محمدبن الحسن العسکری... آخر الائمه الاثنی عشر عند الامامیه، وهو المعروف عندهم بالمهدی، وهو صاحب الزمان منه ولد فی سامرا، ومات ابوه ولد من العمر نحو خمس سنین... .

(م ح م د) بن الحسن عسکری... آخرین امام شیعیان و نزد آنان معروف به مهدی و صاحب الزمان است... در شهر سامرا به دنیا آمده و در زمان رحلت پدر، حدود پنج سال داشته است... .(۱)

۲. انتظار شیعه در سرداب!

اشاره

ابن تیمیه، در رابطه با حضرت ولی عصرعج مدّعی است که آن حضرت در سرداب غایب شده اند و شیعیان دم در سرداب منتظر او هستند!

الف) ومن حماقتهم ایضا انهم یجعلون للمنتظر عده مشاهد ینتظرونه فیها کالسرداب الذی بسامراء الذی یزعمون أنه غاب فیه، ومشاهد أخر.(۲)

یکی از حماقت های شیعیان این است که برای حضرت مهدی عج تعدادی مشاهد قرار داده اند؛ در آن انتظار (آن حضرت) را می کشند؛ مانند سرداب سامرا که گمان می کنند در آنجا غایب شده است، و همچنین مشاهد دیگر.

ب) وقد یقیمون هناک دابه - إما بغله وإما فرسا وإما غیر ذلک -لیرکبها إذا خرج.(۳)

۱- زرکلی، اعلام، ج۶، ص ۸۰.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنهْ، ج۱، ص۴۴.

۳- همان.

شیعیان همواره در سرداب یک قاطر یا اسب را آماده کرده اند تا زمانی که ایشان از سرداب خارج می شود، بر آن سوار شود.

نقد و بررسی:

دیدگاه ابن تیمیه و همفکرانش بی اساس است، زیرا در کتب روایی شیعه و سنّی، ظهور حضرت از مکه مطرح شده است. بنابراین:

۱. سرداب برای شیعه قداست دارد و مکان پاکی است؛ زیرا محل زندگی آقا امام هادی، امام عسکری و حضرت ولی عصر و محل عبادت آن بزرگوار بوده است.

۲. چنین مطالبی را خود وهابی ها آورده اند و در هیچ یک از کتاب های شیعه ذکر نشده است؛ به طور مثال می توان به کتاب «معجم احادیث المهدی»، جلد۱، صفحه۳۶۴ مراجعه کرد که بیش از پنجاه نفر از شیعه و سنّی را متذکر می شود که می گویند محل ظهور حضرت مهدی نه

سامرا نه کربلا و نه سرداب است؛ بلکه محل ظهور حضرت در مکه و بین رکن و مقام است.

همچنین احمدبن حنبل در مسندش، جلد۶، صفحه۳۱۶ و ابن داود در سننش، جلد۴، صفحه۱۰۷ و ابن أبی شیبه در المصنف، جلد۱۵، صفحه۴۵ روایاتی آورده اند مبنی بر این که ظهور و قیام حضرت مهدی در مکه کنار بیت الله الحرام و بین رکن و مقام است.

۳. انکار امامت در سن کودکی

اشاره

ابن تیمیه شبهه دیگری را مطرح می کند و می نویسد:

حسن و حسین[علیه السّلام] در بعضی جهات به اسماعیل و اسحاق شباهت داشتند، اگرچه آنها پیغمبر نبودند؛ اسماعیل از نظر سن بزرگ تر و صبور و

حلیم بود، حسن[علیه السّلام] هم چنین بود، بدین علت رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

ان ابنی هذا سید سیصلح الله بین فئتین عظیمتین من المسلمین.

قطعاً این فرزندم آقاست که غالباًانبیاء از نسل و ذریه اسحاق بودند، همچنین اکثر سادات از ذریه حسین[علیه السّلام] بودند و چنان که رسول خدا از نسل اسماعیل بود، همچنین خلیفه راشد مهدی هم که خلیفه آخر می باشد، از ذریه حسن[علیه السّلام] است و این که کسی که دو سال داشته باشد، بر اساس حکم کتاب و سنت استحقاق تصرف در اموال خودش را ندارد، مگر این که به سن رشد برسد؛ زیرا خدای تعالی می فرماید:

{وَابْتَلُوا الْيَتامى حَتّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ}.(۱)

کسی که در امر خودش، شریعت به او چیزی تفویض نمی کند، پس چگونه امر امت را به آن تفویض کرده است؟(۲)

و در کتاب «منهاج السنهْ» نیز این گونه می گوید:

فهذا لا یجوز تسلیم ماله إلیه حتی یبلغ النکاح ویؤنس منه الرشد کما ذکر الله تعالی ذلک فی کتابه فکیف یکون من یستحق الحجر علیه فی بدنه وماله إماما لجمیع المسلمین.(۳)

[نستجیر بالله] نمی توان به وی [مهدی عج] اموالش را تحویل داد تا آن هنگام که به سن نکاح برسد و از او رشد دیده شود، همان گونه که

ص: ۳۲۳

۱- نساء / ۶.

۲- ابن تیمیه، احمد، حقوق اهل بیت بین السنهْ والبدعهْ، ص۵۳.

۳- همان، منهاج السنهْ، ج۴، ص۸۹..

خداوند در کتابش فرموده است. پس کسی که در جان و مالش مهجور است، چگونه می تواند امام مسلمانان باشد!!

نقد و بررسی:

اشاره

در اینجا ابن تیمیه دو شبهه وارد کرده؛ یکی تشبیه حسنین علیه السّلام به اسماعیل و اسحاق که ثمره اش انکار امامت است و دیگری اعتراض به انتخاب کودک نابالغ به مقام امامت که به صورت مختصر آنها را پاسخ می دهیم.

پاسخ شبهه اول:

از شباهت امام حسن وامام حسین علیه السّلام، به اسماعیل و اسحاق نمی توان نتیجه گرفت که در امت اسلامی امامت وخلافت شباهت به امت های گذشته دارد و این اشتباه فاحشی است.

چون اگر از شباهت ظاهری بخواهیم حکم مهمی همچون خلافت در امت خاتم را به دست بیاوریم، این استدلال سست و بیهوده ای است زیرا مسئله عقیدتی است.

پاسخ شبهه دوم:

۱. این گونه اشکالات، نتیجه ناآگاهی در دین است؛ زیرا آیه ای که ابن تیمیه در اینجا به آن اعتماد کرده، خاص است و شامل امام معصوم نمی شود؛ به علت اینکه خداوند متعال با برهان و دلیل، امامت آنان را ثابت فرموده و این می رساند که امام، مخاطب آیه فوق نمی باشد و از زمره ایتام خارج است و هیچ اختلافی بین امّت نیست که این آیه، مربوط به کسانی است که عقلشان ناقص است و هیچ ربطی به آنان که عقلشان - به عنایت الهی - به حدّ کمال رسیده، ندارد، اگرچه

کودک باشند. به همین دلیل آیه شریفه شامل ائمه اهل بیت علیه السّلام نمی شود.(۱)

منشأ این گونه اشکالات این است که امام را با دیگران مقایسه کرده اند و برای او امتیاز خاصی قائل نیستند؛ ولی اگر معتقد شدیم که امام - اگرچه کودک باشد - کسی است که با معجزه و نصّ، امامتش ثابت شده و عقلش به عنایت الهی کامل گردیده است، دیگر او را با سایرین مقایسه نکرده و احکام آنان را بر او تطبیق نمی کنیم. از آن جهت کودک از یک سری کارهای اجتماعی ممنوع شده است که عقلش رشد نیافته و هنوز مصالح و مفاسد خود را درک نمی کند، ولی امام از ابتدا مورد توجه خاص خداوند متعال قرار گرفته و صاحب عقل کل است، تا بتواند دیگران را هدایت نموده و به کمال برساند، همان گونه که سراسر زندگانی امام عصر ارواحنا فداه و قضایایی که در دوران حیات ایشان اتفاق افتاده بر این مطلب گواهی می دهد. همچنین قرآن کریم به طور صریح، اشاره به نبوت پیامبرانی دارد که در کودکی به مقام نبوت رسیده اند و این خود گواه بر این است که افرادی را که خداوند انتخاب کرده و با عنایت خویش عقلشان را کامل نموده، از عموم این آیه خارج هستند.

۲. از منظر شیعه، امامت در سن خردسالی امری عادی است، زیرا امام هادی علیه السّلام در شش سالگی به امامت رسیدند و آیات قرآن در این زمینه فراوان است که خداوند به حضرت عیسی و یحیی در کودکی مقام نبوت و حکم به آنها عطا کرد که به مواردی اشاره می کنیم:

۱- مفید، محمد، الفصول المختارة، صص ۱۵۰ - ۱۴۹.

الف) قرآن درباره حضرت عیسی می فرماید:

{قال انی عبدالله آتانی الکتاب وجعلنی نبیًا}.(۱)

من بنده خدایم که به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.

اینک به بیان دیدگاه های مفسران در باره آیه مزبور می پردازیم:

۱. ابوحیان اندلسی در مورد این آیه شریفه می نویسد:

وظاهر قوله: انی عبدالله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا انه تعالی نباه حال طفولیته اکمل الله عقله واستنباه طفلا.(۲)

یعنی ظاهر سخن خداوند که می فرماید: «وجعلنی نبیا» این است که وی را در حال طفولیت صاحب خبر کرده و عقلش را کامل نموده و در همان سن به ثبوت رسانده است.

۲. فخر رازی در این مورد می نویسد:

اختلفوا فی انه متی آتاه الحکم ومتی جعله نبیا...والظاهر انه من قبل ان کلمهم آتاه الله وجعله نبیا وامره بالصلاه وان یدعوا الله تعالی... .(۳)

در معنای آیه اختلاف است که چه هنگام به او کتاب داده و چه زمانی او را پیامبر قرار داده و ظاهر این است که

پیش از آن که عیسی با آنان سخن بگوید خدا وی را پیامبر قرار داده و او را به خواندن نماز و دعوت به خدا دستور داده است.

۱- مریم / ۲۰.

۲- ابوحیان اندلسی، بحرالمحیط، ج۷، ص۲۵۹.

۳- فخررازی، محمد، تفسیر مفاتیح الغیب، ج۲۱، ص۵۳۲.

ب) قرآن درباره حضرت یحیی می فرماید:

{یا یحیی خذالکتاب بقوه واتیناه الحکم صبیا}.(۱)

ای یحیی کتاب خدا را با قدرت بگیر و به وی در دوران کودکی حکم دادیم.

مفسران اهل تسنن، «حکم» را به معنای نبوت گرفته اند که می توان به مصادر ذیل مراجعه کرد؛ سیوطی در «تفسیر جلالین»، صفحه۳۰۹ و میبدی در «کشف الاسرار»، جلد۶، صفحه۱۳و فخر رازی در «مفاتیح الغیب»، جلد۲۱، صفحه۵۳۵.

بنابراین سؤال ابن تیمیه انتقاد از خداوند است.

۴. انکار طول عمر امام زمان عج

اشاره

ابن تیمیه در کتاب «منهاج السنهْ النبویهْ» می گوید:

إن عمر واحد من المسلمین هذه المده أمر یعرف کذبه بالعاده المطرده فی أمه محمد فلایعرف أحد ولد فی دین الاسلام وعاش مائه وعشرین سنه فضلاً عن هذا العمر.

و قد ثبت فی الصحیح عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم أنه قال فی اخر عمره «أَرَأَیْتُکُمْ لَیْلَتَکُمْ هذه فإن علی رَأسِ مِائَهِ سَنَهٍ منها لَایَبْقَی مِمَّنْ هو علی ظَهْرِ الأرْضِ أحَدُهُمْ» فمن کان فی ذلک الوقت له سنه ونحوها لم یعش أکثر من مائه سنه قطعاً وإذا کانت الأعمار فی ذلک العصر لاتتجاوز هذا الحد فما بعده من الأعصار أولی بذلک فی العاده الغالبه العامه فإن أعمار بنی ادم فی الغالب کلما تأخر الزمان قصرت ولم تطل فإن نوحاعلیه السّلام لبث فی قومه ألف سنه إلا خمسین عاما وادم علیه السّلام عاش ألف سنه کما ثبت ذلک

۱- مریم / ۱۲.

فی حـدیث صـحیح رواه الترمـذی وصـححه فکـان العمر فی ذلک الزمان طویلا ثم أعمار هـذه الأمه ما بین الستین إلی السـبعین وأقلهم من یجوز ذلک کما ثبت ذلک فی الحدیث الصحیح.(۱)

عمر کردن یکی از مسلمانان برابر این مـدت، طبق عادت عمر افراد در امت پیامبر، یک امری است که دروغ بودن آن آشکار است؛ چه رسـد از این که بالای هزار سال عمر کند. در روایت صـحیح از پیامبر ثابت شده است که در آخر عمرش فرمود: آیا این شب را می بینیـد وقتی سـر صـد سال فرا رسـد، بر روی زمین از کسانی که امروز در آن زنـدگی می کند هیچ کسـی باقی نخواهـد مانـد. پس کسـی که در آن زمان یک سال داشت، بیشتر از صـدسال قطعاً زندگی نکردند. و زمانی که عمرها در این عصـر از این حـد تجاوز نکند، پس در عصـرهای بعدی به طریق اولی از آن تجاوز نخواهد کرد؛ چرا که عمرهای فرزندان آدم غالباً هر چه زمان بگـذرد، کوتاه می شود و طولانی نخواهـد شـد. چرا که نوح علیه السـلام در میان قومش نهصـد و پنجاه سال زندگی کرد.

همانگونه که در روایت صحیح که ترمذی آن را روایت کرده و آن را تصحیح نموده است، آمده است.

پس عمر در آن زمان طولانی بود، سپس عمرهای این امت بین شـصت تا هفتاد سال است و کمتر است که از این عـدد تجاوز کنـد؛ چنـانچه ایـن مطلـب در روایت صـحیح ثـابت است. ودر مـورد عمر حضـرت خضـر نـبی اشـکال می کنـد و می نویسـد: «واحتجاجهم بحیاه الخضر احتجاج باطل علی باطل فمن الذی یسلم لهم بقاء الخضر والذی علیه سائر العلماء المحققون

۱- ابن تیمیه، أحمد، منهاج السنهْ النبویهْ، ج۴، ص۹۱.

أنه مات وبتقدير بقائه فليس هو من هذه الأمه»؛(1) استدلال به زنده بودن حضرت خضر برای اثبات این موضوع استدلال باطلی است چه کسی زنده بودن حضرت خضر را پذیرفته است و آنچه را که محققان پذیرفته اند، این است که وی مرده است و بر فرض که زنده باشد از این امت نیست.

سخن ابن تیمیه را می توان در سه محور خلاصه کرد:

۱. طول عمر تا این اندازه، دروغ و بر خلاف عادت امت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است.

۲. وقتی أصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیش از صد سال عمر نکرده اند، کسانی که بعد از آن ها آمده اند، به طریق اولی نباید بیش از آن عمر نمایند؛ زیرا عمر بشر به مرور زمان کمتر شده است.

۳. عمر طولانی حضرت خضر را قبول ندارد.

نقد و بررسی:

اشکال اول:

اشاره

ابن تیمیه، برای زیر سؤال بردن عمر طولانی حضرت مهدی علیه السّلام به روایت رسول خداصلی الله علیه وآله استناد کرده که آن حضرت در آخر عمر خود فرموده: «لایبقی ممن هو فی الارض احد» بعد از گذشت صدسال، هیچ کسی از موجودین فعلی در روی زمین، باقی نمی ماند.

متن روایت مورد استناد ابن تیمیه را بخاری و مسلم در صحیح خود نقل کرده اند:

حدثنا سَعِیدُ بن عُفَیْرٍ قال حدثنی اللَّیْثُ قال حدثنی عبدالرحمن بن خَالِدِ

۱- همان، ص۹۳.

عن ابن شِهَابٍ عن سَالِمٍ وَأبى بَكْرِ بن سُلَيْمَانَ بن أبى حَثْمَةَ أنَّ عَبْدَاللهِ بن عُمَرَ قال صلى بِنَا النبى صلى الله عليه و آله وسلم الْعِشَاءَ فى آخِرِ حَيَاتِهِ فلما سَلَّمَ قام فقال أرَأيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هذه فإن رَأسَ مِائَةِ سَنَةٍ منها لا يَبْقَى مِمَّنْ هو على ظَهْرِ الأرض أحَدٌ.(۱)

از عبدالله بن عمر نقل شده است که رسول خداصلی الله علیه وآله در آخر عمرشان نماز عشاء را با ما خواندند، وقتی سلام دادند، ایستادند و فرمودند: امشب را به خاطر بسپارید؛ زیرا پس از گذشت صد سال از این تاریخ، احدی از کسانی که روی زمین هستند، باقی نخواهد ماند.

جواب:

الف) این روایت گرچه از نظر رجال سند اشکالی ندارد؛ اما مسأله عمر طولانی حضرت مهدی عج را زیر سؤال نمی برد، زیرا روایت می گوید:

فإن رَأسَ مِائَةِ سَنَةٍ منها لا يَبْقَى مِمَّنْ هو على ظَهْرِ الأرض أحَدٌ.

تعبیر «ممن هو علی ظهر الارض» یا تعبیر دیگری که در جاهای دیگر نقل شده: «ممن هو علیها» شامل کسانی می شود که در همان زمانِ رسول خداصلی الله علیه وآله در روی زمین موجود و زنده بودند. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند: اینها بعد از صد سال در روی زمین باقی نمی مانند و می میرند. پس بنابراین، روایت شامل وجود امام زمان عج نمی شود؛ چرا که آن حضرت، دویست و چهل و دو سال بعد از هجرت به دنیا آمده و در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله متولد نشده بودند.

۱- بخاری، محمد بن إسماعیل، صحیح البخاری، ج۱، ص۵۵، ح۱۱۶؛ نیسابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج۴، ص۱۹۶۵، ح۲۵۳۷.

ب) ابن قتیبه دینوری در توجیه و تأویل این روایت گفته است:

ونحن نقول: إن هذا حديث قد أسقط الرواه منه حرفا إما لأنهم نسوه أو لأن رسول الله صلى الله عليه وآله أخفاه فلم يسمعوه ونراه بل لا نشك أنه قال لا يبقى على الأرض منكم يومئذ نفس منفوسه يعنى ممن حضره فى ذلك المجلس أو يعنى

الصحابه فأسقط الراوى منكم.(۱)

ما می گوییم: این روایتی است که راویان حرفی را از آن ساقط کرده اند یا آن را فراموش کرده اند یا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را آهسته بیان کرده و راوی آن را نشنیده. بلکه ما شک نداریم که رسول خداصلی الله علیه وآله این گونه فرموده: بر روی زمین از میان شما افرادی که امروز اینجا هستید [تا صد سال دیگر] هیچ کسی باقی نمی ماند. یعنی؛ از کسانی که در این مجلس حاضر است یا صحابه تنها، پس روای کلمه «منکم» را انداخته است.

همانطوری که در عبارت ابن قتیبه دیده می شود، ایشان مصداق کلمه «منکم» را به حاضران در مجلس بیان رسول خداصلی الله علیه وآله یا صحابه می داند.

پ) طحاوی در این باره می گوید:

وَوَجَدْنَا فيه من كَلَامِ عَلِيٍّ عليه السّلام أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله وسلم إنَّمَا كان قَصَدَ بِكَلَامِهِ ذلك لِمَنْ هو يَوْمَئِذٍ على الأَرْضِ من الناس لَا لِمَنْ سِوَاهُمْ.(۲)

ما در سخن علی علیه السّلام یافتیم که مقصود رسول خداصلی الله علیه وآله کسانی بوده که در آن روز بر روی زمین بوده اند؛ نه غیر آنان.

۱- دینوری، عبدالله بن مسلم ابن قتیبهْ، تأویل مختلف الحدیث، ج۱، ص۹۹.
۲- طحاوی، أحمد، شرح مشکل الآثار، ج۱، ص۳۴۸.

اشکال دوم:

اشاره

ابن تیمیه اشـکال کرده که هرچه زمان بگذرد، عمر انسان ها کمتر و کوتاه تر می شود، مثال می زند به عمر حضـرت آدم علیه السّلام و می گوید:

در آن زمان عمر طولانی بوده ولی در امت پیامبر عمر کوتاهتر شده است و این سـخن خود را مستند به روایت ذیل می کند و می گوید:

فکـان العمر فی ذلـک الزمـان طویلا ثم أعمار هـذه الأمه ما بین الستین إلی السـبعین وأقلهم من یجوز ذلک کما ثبت ذلک فی الحدیث الصحیح.(۱)

پس عمر در آن زمان طولانی بود، سـپس عمرهای این امت بین شـصت تا هفتاد سال است و کمتر است که از این عـدد تجاوز کند؛ چنانچه این مطلب در روایت صحیح ثابت است.

روایت مورد استناد ابن تیمیه را ترمذی در سنن خود نقل کرده است:

حـدثنا إِبْرَاهِیمُ بن سَـعِیدٍ الْجَوْهَرِیُّ حـدثنا محمـد بن رَبِیعَهَ عن کَامِلٍ أبی الْعَلاءِ عن أبی صَالِحٍ عن أبی هُرَیْرَهَ قال قال رسول اللهِ صلی الله علیه وآله عُمْرُ اُمَّتِی من سِتِّینَ سَنَهً إلی سَبْعِینَ سَنَهً.(۲)

از ابوهریره نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت: عمر امت من بین شصت تا هفتاد سال است.

جواب:

اشاره

این روایت در مقام بیان عمر متوسط امت است نه حصر عمر در این اعداد در زیر به ذکر شواهدی در این باره می پردازیم:

۱- ابن تیمیه، أحمد، منهاج السنهْ النبویهْ، ج۴، ص۹۱.

۲- ترمذی، محمد، سنن الترمذی، ج۴، ص۵۶۶، ح ۲۳۳۱.

۱. مبارک فوری

او در کتاب «تحفهْ الأحوذی بشرح جامع الترمذی» می گوید:

فالظاهر أن المراد به أن عمر الأمه من سن المحمود الوسط المعتدل الذی مات فیه غالب الأمه ما بین العددین منهم سید الأنبیاء وأکابر الخلفاء کالصدیق والفاروق والمرتضی وغیرهم من العلماء والأولیاء مما یصعب فیه الاستقصاء انتهی.(۱)

ظاهرا مقصود روایت این است که عمر امت از عمرهای پسندیده و حد وسط و معتدل است که غالب امت بین این دو عدد مرده اند. از جمله سید انبیاء، بزرگان خلفاء همانند صدیق و فاروق و مرتضی و غیر آنان از علما و اولیاء که نمونه های آن مشکل است شمارش شود.

طبق سخن فوق، این روایت، عمر متوسط امت اسلامی را بیان می کند نه عمر دقیق تمام مسلمانان را؛ زیرا تعداد زیادی ازمسلمانان را می شناسیم در سن کمتر از شصت و یا بیشتر از آن، از دنیا رفته اند.

۲. ابن حجر عسقلانی

وی در این باره می گوید:

عثمان بن عفان بن أبی العاص بن أمیه بن عبد شمس القرشی الأموی أمیرالمؤمنین أبو عبدالله و أبوعمر و أمه أروی بنت کریز بن ربیعه بن حبیب بن عبد شمس أسلمت و أمها البیضاء بنت عبد المطلب عمه رسول الله صلی الله علیه وآله ولد بعد الفیل بست سنین علی الصحیح.(۲)

عثمان، بنا بر نقل صحیح، در سال ششم عام الفیل به دنیا آمده است.

۱- المبارکفوری، محمد عبد الرحمن، تحفهْ الأحوذی بشرح جامع الترمذی، ج۶، ص۵۱۳.
۲- عسقلانی، أحمد، الإصابهْ فی تمییز الصحابهْ، ج۴، ص۴۵۶.

طبق این نقـل، عثمـان بن عفان در زمان مرگ، نزدیک به ۸۲ سال سن داشـته است. همچنین عباس عموی رسول خداصلی الله علیه وآله نیز در زمان وفات، ۸۸ سال سن داشته است.

۳. زهری

محمد بن سعد در «طبقات الکبری» می گوید:

وتوفی العباس یوم الجمعه لأربع عشـره خلت من رجب سنه اثنتین وثلاثین فی خلافه عثمان بن عفان وهو بن ثمان و ثمانین سنه ودفن بالبقیع.(۱)

عبـاس عموی پیامبرصـلی الله علیه وآله روز جمعه و در سـال سـی و سه، در زمـان خلافـت عثمـان وفات کرد و در زمان وفات هشتاد و هشت ساله بود و در بقیع دفن شد.

خدای تعالی بر هر کاری قادر است

اشاره

با توجه به آیات قرآن، تمام عالم وجود، در حیطه قـدرت باری تعالی است، او است که می میرانـد و زنـده می کند، و نیز عمر طولانی و یا کوتاهی عمر هماننـد بسـیاری از اتفاقات دیگر در اختیار خود انسان نیست و تنها خداوند است که زمان دقیق اجل و مرگ را تعیین می کند.

همان خـدایی که انسان را از هیـچ خلق کرده، می توانـد به او عمر طولانی داده و اورا هزاران سال از نعمت های خود بهره مند سازد؛ چنانچه باریتعالی در سوره فاطر آیه ۱۱ در این باره می فرماید:

{وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ

۱- زهری، محمد، الطبقات الکبری، ج۴، ص۳۱.

أُنثیَ وَلا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا یُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٍ وَلَا یُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي کِتَابٍ إِنَّ ذَلِکَ عَلیَ اللهِ یَسِیرٌ}.(۱)

خداوند، شما را از خاک آفرید آن گاه از نطفه، سپس شما را مرد و زن قرار داد و هیچ زنی باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند جز به علم الهی و هیچ کس عمر طولانی نمی کند و یا از عمرش کاسته نمی گردد، مگر آن که در کتاب [علم خدا] ثبت است، که این کار برای خداوند آسان است.

طبق این آیه، کم و زیاد شدن عمر به دست خداوند است و تنها اوست که از این قضیه با خبر است و این کار برای خداوند آسان است.

۱. علامه طباطبایی

وی در تفسیر این آیه می نویسد:

وقوله: {وَما یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلا یُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فی کِتابٍ} أی و ما یمد ویزاد فی عمر أحد فیکون معمرا ولا ینقص من عمره أی عمر أحد إلا فی کتاب.(۲)

و قول خداوند که فرموده: و هیچ کس عمر طولانی نمی کند و از عمر کسی کم نمی شود مگر آن که در کتاب ثبت شده است؛ یعنی عمر کسی به درازا نمی کشد و زیاد نمی شود تا معمر شود و از عمر کسی هم کم نمی شود مگر این که در کتاب، موجود است.

۲. أزدی بلخی

او نیز به آیه یازدهم سوره فاطر و تعیین طول عمر انسان ها در لوح محفوظ

۱- فاطر / ۱۱.

۲- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۷، ص۲۶.

اشاره کرده و می گوید:

ثم قال جل وعز: {وَما يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ}یعنی من قل عمره أو کثر فهو إلی أجله الـذی کتب له، ثم قال جل وعز: {وَلا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ} کل یوم حتی ینتهی إلی أجله (إلا فی کتابٍ) اللوح المحفوظ مکتوب قبل إن یخلقه {إن ذلک علی الله یسیرٌ}(۱) الأجل حین کتبه الله جل وعز فی اللوح المحفوظ.(۲)

خداونـد می فرمایـد: و هیـچ کس عمر طولانی نمی کنـد یعنی کسـی که کم عمر کرده یا کسـی که عمر طولانی دارد، این ها همـان مـدتی است که در کتـاب برای شان معین شـده است، سـپس می فرمایـد: از عمر کسـی کم نمی شود حتی یک روز، تا مـوقعی که منتهی می شود به مرگش، مگر آن که در کتـاب یـا لوح محفوظ ثبت شـده است قبـل از آن که او خلق شود و این برای خداوند آسان است، مرگ، هنگامی که خداوند آن را در لوح محفوظ ثبت کرد، تعیین شده است.

۳. محمد بن جریر طبری

در کتـاب «جامع البیان» محمـد بن جریر طبری، به عالم بودن خداونـد به مـدت عمر و ثبت بودن طول عمر در کتاب، قبل از به وجود آمدن فرد، اشاره دارد:

وقوله {ومـا یعمر من معمر ولاـ ینقص من عمره إلا فی کتاب} اختلف أهل التأویل فی تأویل ذلک فقال بعضـهم معناه وما یعمر من معمر فیطول عمره ولاینقص من عمر آخر غیره عن عمر هذا الذی عمر عمرا طویلا إلا فی کتاب عنده مکتوب قبل أن تحمل به أمه وقبل أن تضعه قد

۱- فاطر / ۱۱.

۲- ازدی، أبوالحسن مقاتل، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج۳، ص۷۴.

أحصى ذلك كله وعلمه قبل أن يخلقه لايزاد فيما كتب له ولا ينقص.(۱)

خداوند می فرماید: و هیچ کس عمر طولانی نمی کند و از عمر کسی کم نمی شود مگر آن که در کتاب ثبت شده است، اهل تأویل در بیان معنای آیه اختلاف کرده اند، عده ای از آنان گفته اند که معنای آیه چنین می شود:

کسی عمرش طولانی نمی شود و از عمر شخص

دیگری غیر از خودش، کم نمی شود مگر آن که در کتاب نزد خداوند ثبت است، قبل از آن که مادرش به او حامله شود و قبل از آن که او را به دنیا آورد، همه این ها برای او معین است و خداوند به آن ها آگاه است قبل از آن که او خلق شود و در آن چه برای او معین شده نه زیاد می شود و نه کم.

۴. فخررازی

او نیز در بیان معنای این آیه به نفوذ اراده و قدرت خداوند و آسان بودن انجام هر فعلی برای خداوند، اشاره می کند.

ثم بین نفوذ إرادته بقوله: {وَما يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِی كِتابٍ} فبين أنه هو القادر العالم المريد والأصنام لا قدره لها ولا علم ولا إراده، فكيف يستحق شيء منها العباده، وقوله: {إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ} أى الخلق من التراب ويحتمل أن يكون المراد التعمير والنقصان على الله يسير، ويحتمل أن يكون المراد أن العلم بما تحمله الأنثى يسيروالكل على الله يسير.(۲)

سپس خداوند نفوذ اراده خود را، با توجه به آیه بیان می کند، «و هیچ کس عمر طولانی نمی کند و از عمر کسی کم نمی شود مگر آن که در

۱- طبری، محمدبن جریر، جامع البیان عن تأویل آیهْ القرآن، ج۲۲، ص۱۲۲.

۲- رازی، محمد، التفسیر الکبیر أو مفاتیح الغیب، ج۲۶، ص۱۰.

کتاب ثبت شده است»؛ پس روشن می کند که خداوند، عالم، قادر و صاحب اراده است و بت ها نه قدرتی دارند، نه علمی و نه ارده ای، پس چگونه آن بت ها می توانند مستحق عبادت باشند؟

و این سخن خداوند که می فرماید: «این ها برای خداوند آسان است»، یعنی خلق کردن انسان از خاك؛ و یا احتمال دارد که بگوییم مراد، اعطای عمر طولانی و یا کم کردن عمر بر خداوند آسان است و احتمال دارد این که منظور، علم داشتن خداوند به آنچه زن حمل می کند باشد، که برای خداوند آسان است... .

و نهایتاً می گوید: همه این چیز ها برای خداوند آسان است.

۵. جلال الدین سیوطی

وی با اشاره به آیه شصت و یکم سوره نحل، دلالت آیه یازده سوره فاطر بر مسأله طول عمر و معین بودن عمر در کتاب را بیان می کند.

قال کعب: لو دعا الله عُمْرَ لأَخَّر فی أجله فقیل له: ألیس قد قال الله {فإذا جاء أجلهم لا یستأخرون ساعه ولا یستقدمون}(۱) فقال کعب: وقد قال الله {وما یعمر من معمر ولاینقص من عمره إلا فی کتاب}(۲)) قال الزهری: ولیس أحد إلا له عمر مکتوب فرأی أنه ما لم یحضر أجله فإن الله یؤخر ما شاء وینقص {فإذا جاء أجلهم لا یستأخرون ساعه ولا یستقدمون}.(۳)

کعب گفت: اگر کسی از خدا عمر بخواهد، در مرگش تأخیر خواهد افتاد؛ به کعب گفته شد: آیا خداوند چنین نفرموده:

«زمانی که أجل شان

۱- نحل / ۶۱.

۲- فاطر / ۱۱.

۳- سیوطی، عبدالرحمن، الدر المنثور، ج۳ ص، ۴۴۸.

برسد لحظه ای به عقب یا جلو نمی افتد». کعب گفت: خداوند فرموده: «و هیچ کس عمر طولانی نمی کند و از عمر کسی کم نمی شود مگر آن که در کتاب ثبت شـده است»؛ زهری گفته: کسـی نیست مگر این که برایش عمر معین شـده، پس دیده می شود کسـی أجلش نمی رسد و خداوند أجل را به تأخیر می اندازد هر مقدار که بخواهد و یا عمر را کوتاه می کند؛ «زمانی که أجل شان برسد لحظه ای به عقب یا جلو نمی افتد».

۶. شوکانی

شوکانی از علمای اهل تسـنن در فتـح القدیر به احاطه قدرت و علم خداوند بر همه چیز اشاره می کند و منظور از کتاب که در آیه ذکر شده را، لوح محفوظ می داند.

فلاـ یخرج شـی ء عن علمه و تـدبیره {وَما یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلا یُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فی کِتابٍ} أی: ما یطول عمر أحـد، ولا ینقص من عمره إلا فی کتاب، أی: فی اللوح المحفوظ.(۱)

پس چیزی از علم و تدبیر خداوند خارج نیست و کسی عمر طولانی نمی کند و از عمرش کم نمی شود مگر آن که در کتاب، معین شده؛ یعنی عمر کسـی طولانی نمی شود و از عمر کسـی کم نمی شود مگر آن که در کتاب آمده، منظور از کتاب، لوح محفوظ است.

همـان طوری که در سـخنان علمـایی که ذکر شـد مشاهـده می شود، همه امت اسـلامی، بر امکان طول عمر یک انسان عقیـده دارند و این مسأله را ممکن می دانند و از نظر هیچ کسـی یک امر محالی نیست؛ چرا که اعطای عمر و تعیین آن، و کم یا زیاد شدن مدت عمر در اختیار خداوند است و هیچ کس دیگری

۱- شوکانی، محمد، فتح القدیر الجامع بین فنی الروایهْ والدرایهْ من علم التفسیر، ج۴، ص۳۴۲.

اختیاری در آن ندارد. بر این اساس، خداوند برای هر کسی که مصلحت بداند عمر طولانی را مقدر می فرماید.

اشکال سوم:

اشاره

ابن تیمیه در مورد عمر حضرت خضر نبی اشکال می کند:

واحتجاجهم بحیاه الخضر احتجاج باطل علی باطل فمن الذی یسلم لهم بقاء الخضر والذی علیه سائر العلماء المحققون أنه مات وبتقدیر بقائه فلیس هو من هذه الأمه.(۱)

استدلال به زنده بودن حضرت خضر برای اثبات این موضوع، استدلال کاملاً باطلی است. چه کسی زنده بودن حضرت خضر را پذیرفته است و آنچه را که محققان پذیرفته اند، این است که وی مرده است و بر فرض که زنده باشد از این امت نیست.

جواب:

اشاره

در کتاب های اهل تسنن، بر خلاف دیدگاه ابن تیمیه، بر زنده بودن حضرت خضر استدلال می کنند که به ذکر چند مورد می پردازیم:

۱. ابن حجر عسقلانی

وروی عن مکحول عن کعب الأحبار قال أربعه من الأنبیاء أحیاء أمان لأهل الأرض اثنان فی الأرض الخضر و الیاس و اثنین فی السماء إدریس وعیسی.

چهار نفر از أنبیاء زنده اند و امان برای اهل زمین، دو نفرشان در زمین

۱- همان، ص۹۳.

هستند، خضر و إلیاس و دو نفر در آسمان، إدریس و عیسی.(۱)

در کتاب «الدر المنثور» روایت از این طریق نقل شده است:

وأخرج ابن شاهین عن خصیف قال: أربعه من الأنبیاء أحیاء: اثنان فی السماء عیسی وإدریس وإثنان فی الأرض الخضر وإلیاس.(۲)

چهار نفر از أنبیاء زنده اند، دو تن درآسمان که إدریس و عیسی باشند و دو نفر در زمین که خضر و إلیاس هستند.

۲. شیخ سلیمان قندوزی

وقال الشیخ المحدث الفقیه أبوعبدالله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی فی کتابه البیان فی أخبار صاحب الزمان فی آخر الباب الخامس والعشرین، وهو آخر الأبواب: إن المهدی ولد الحسن العسکری، فهو حی موجود باق منذ غیبته إلی الآن، ولا امتناع فی بقائه بدلیل بقاء عیسی والخضر وإلیاس.(۳)

محدث فقیه أبوعبدالله محمد بن یوسف الکنجی شافعی در کتاب البیان فی أخبار صاحب الزمان، در آخر باب بیست و پنجم می گوید: همانا مهدی[علیه السّلام] فرزند حسن عسکری[علیه السّلام] است، او زنده است و وجود دارد، غیبتش تاکنون ادامه داشته و بقایش غیر ممکن نیست به خاطر این که حضرت عیسی و خضر و إلیاس هنوززنده اند.

۱- عسقلانی، أحمد، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج۶، ص۴۳۴؛ ابن عادل، عمر، اللباب فی علوم الکتاب، ج۱۳، ص۸۴؛ سیوطی، عبدالرحمن، الدر المنثور، ج۴، ص۲۳۹؛ بغدادی، علی، تفسیر الخازن المسمی لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج۴، ص۲۵۱.

۲- سیوطی، عبدالرحمن، الدر المنثور، ج۵، ص۴۳۲

۳- قندوزی، سلیمان، ینابیع المودة لذوی القربی، ج۳، ص۳۴۸

۳. زمخشری

زمخشری نیز در کتاب «ربیع الأبرار»، اتفاق مسلمین را بر زنده بودن حضرت عیسی علیه السّلام گزارش کرده است:

إنّ المسلمین متفقون علی حیاه أربعه من الأنبیاء، اثنان منهم فی السماء، وهما إدریس، وعیسی، واثنان فی الأرض إلیاس والخضر، وإنّ ولاده الخضر فی زمن إبراهیم أبی الأنبیاء.(۱)

قطعاً مسلمانان بر زنده بودن چهار نفر از پیامبران اتفاق دارند که دو نفر از آنها در آسمان هستند یعنی حضرت ادریس و حضرت عیسی و دو نفر در زمین که حضرت الیاس و حضرت خضر می باشند و ولادت حضرت خضر در زمان حضرت ابراهیم، پدر پیامبران بوده است.

۴. نووی

نووی از شارحان «صحیح مسلم»، نظر جمهورعلماء را بر زنده بودن آن حضرت تا الآن گزارش کرده است:

باب من فضائل الخضر: جمهور العلماء علی انه حی موجود بین أظهرنا وذلک متفق علیه عند... واهل الصلاح والمعرفه وحکایاتهم فی رؤیته والاجتماع به والأخذ عنه وسؤاله وجوابه ووجوده فی المواضع الشریفه ومواطن الخیر أکثر من أن یحصر وأشهر من أن یستر. وقال الشیخ أبو عمر بن الصلاح هو حی عند جماهیر العلماء والصالحین والعامه معهم فی ذلک قال وإنما شذ بإنکاره بعض المحدثین.(۲)

ص: ۳۴۲

۱- زمخشری، محمود، ربیع الأبرار، ج۱، ص۳۹۷.

۲- نووی الشافعی، یحیی، شرح النووی علی صحیح مسلم، ج۱۵، ص۱۳۵.

باب فضائل حضرت خضرعلیه السّلام: جمهور علماء بر این عقیده هستند که حضرت خضر زنده و در میان ما موجود است. این نظر مورد اتفاق اهل صلاح و معرفت است و حکایات آنان در دیدار و اجتماع با او و گرفتن پاسخ سؤالها و وجود او در جاهای شریف و متبرک و مواطن خیر بسیار و فراتر از شمارش و مشهور تر از این است که پوشیده بماند. شیخ ابوعمربن صلاح می گوید: حضرت خضر نزد جمهور علماء و صلحاء زنده است و عامه مردم هم با آنان هم عقیده اند، تنها اندکی از برخی محدثان آن را انکار کرده اند.

این سخن نووی را علمای دیگر اهل تسنن نیز نقل کرده اند.(۱)

۵. بدرالدین عینی

وی در «عمدة القاری» نیز می گوید:

السادس: فی حیاته: فالجمهور علی أنه باق إلی یوم القیامه. قیل: لأنه دفن آدم بعد خروجهم من الطوفان فنالته دعوه أبیه آدم بطول الحیاه. وقیل: لأنه شرب من عین الحیاه.(۲)

مطلب ششم در باره حیات اوست: جمهور علماء بر این است که او تا روز قیامت باقی است؛ چرا که او آدم را بعد از اینکه در طوفان از قبر بیرون شد، دفن کرد و به درخواست پدرش حضرت آدم که طول حیات او را خواسته بود رسید و گفته شده که او از چشمه حیات نوشیده است.

۱- عراقی، أبو الفضل زین الدین عبد الرحیم، طرح التثریب فی شرح التقریب، ج۸، ص۱۴۷؛ ملا علی القاری، علی، مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج۱۰، ص۳۸۳؛ شرح سنن ابن ماجه، ج۱ ص۲۹۲.

۲- العینی الغیتابی الحنفی، محمود، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج۲، ص۶۰.

۶. آلوسی

او در تفسیر «روح المعانی» نیز بعد از این که دلائل منکران حیات خضر را نقل کرده می نویسد:

وذهب جمهور العلماءإلی أنه حی موجود بین أظهرنا وذلک متفق علیه عند الصوفیه قدست أسرارهم قاله النووی ونقل عن الثعلبی المفسر أن الخضر نبی معمر علی جمیع الأقوال محجوب عن أبصار أکثر الرجال وقال ابن الصلاح: هو حی الیوم عند جماهیر العلماء والعامه معهم فی ذلک وإنما ذهب إلی إنکار حیاته بعض المحدثین.(۱)

جمهور علماء می گویند که حضرت خضر زنده و بین ما حضور دارد و صوفیه بر این مسأله اتفاق نظر دارند. نووی از ثعلبی نقل می کند که حضرت خضر بنابر جمیع اقوال عمر طولانی دارد اما از دیده اکثر مردم پنهان است. ابن صلاح می گوید: از نظر جمهور علماء، حضرت خضر امروز زنده است و عموم مردم با آنها اتفاق نظر دارند ولی بعضی از محدثین حیات او را منکر شده اند.

۷. ابن سمعون بغدادی و دمیری شافعی

ابن سمعون بغدادی در «امالی» و دمیری مصری در «حیاة الحیوان» بعد از این که سخن نووی و مخالفان را آورده خودشان می گویند:

والصحیح الصواب أنه حی.(۲)

صحیح و درست این است که او زنده است.

۱- الوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، ج۱۵، ص۳۲۱.

۲- ابن سمعون، محمد، أمالی ابن سمعون، ج۱، ص۲۷۲؛ الدمیری، محمد، حیاة الحیوان الکبری، ج۱، ص۳۸۳.

۸. عبدالرئوف مناوی

مناوی در «فیض القدیر» بعد از معرفی حضرت خضر از جهت نسب، می نویسد:

والأصح عند الجمهور أنه نبی معمر محجوب عن الأبصار وهو حی عند عامه العلماء وعامه الصلحاء وقیل لایموت إلا فی آخر الزمان حتی یرتفع القرآن.(۱)

قول صحیح تر نزد جمهور این است که او پیامبر دارای عمر طولانی و پنهان از دیده ها است. او نزد عامه علماء و صلحاء زنده است و گفته شده: او در آخر الزمان نمی میرد تا قرآن برداشته شود (کنایه از این که تا قرآن موجود است او زنده است و قرآن هم تا روز قیامت موجود است).

۹. قرطبی در تفسیر «الجامع لأحکام القرآن»

از عمرو بن دینار روایت کرده است که:

وعن عمرو بن دینار قال: إن الخضر وإلیاس لا یزالان حین فی الأرض ما دام القرآن علی الأرض فإذا رفع ماتا.(۲)

همانا خضر و الیاس همیشه و تا زمانی که قرآن روی زمین است، آنان نیز در زمین اند و هنگامی که قرآن برداشته شود، آنها نیز می میرند.

۱۰. خلیل بن احمد فراهیدی

فراهیدی از علمای اهل تسنن، حضرت خضرعلیه السّلام را پیامبری از بنی إسرائیل، با عمر طولانی و غایب از انظار، و همراه حضرت موسی علیه السّلام بیان می کند.

۱- مناوی، محمد، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۷۵.

۲- الأنصاری القرطبی، ابوعبدالله محمد، الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۴۳.

الخضر نبی معمر محجوب عن الأبصار وهو نبی من بنی إسرائیل وهو صاحب موسی.(۱)

خضر، پیامبری با عمر طولانی و پنهان از دیده ها و پیامبری از بنی اسرائیل است و مصاحب موسی بوده است.

۱۱. شنقیطی

وی در «تفسیر اضواء البیان» می نویسد:

اعلم ان العلماء اختلفوا فی الخضر هل هو حی الی الان او هو غیر حی بل ممن مات فیما مضی من الزمان فذهب کثیر من اهل العلم الا ـ انه حی وانه شرب من عین الحیاه وممن نصر القول بحیاته لقرطبی فی التفسیر والنووی فی شرح مسلم وغیره وابن الصلاک والنقاش وغیرهم... .(۲)

علماء در زنده بودن خضر دچار اختلاف دیدگاه شده اند؛ بسیاری از آنان برآنند که وی زنده است و از چشمه ای بنام حیات آب نوشیده است و از جمله کسانی که این دیدگاه را تقویت می کند قرطبی در تفسیرش و نووی در شرح مسلم و دیگران و همچنین ابن صلاک و نقاش و دیگران می باشند.

جمع بندی

اعتقاد به مهدویّت در میان مذاهب اسلامی مورد اتفاق مسلمانان است و تمامی فرقه های اسلامی بدون استثنا، ظهور شخصی از دودمان پیامبر را در آخرالزمان به نام «حضرت مهدی «عج» که دنیا را پر از عدل و داد می کند،

۱- الفراهیدی، خلیل، العین، ج۴، ص۱۷۵.
۲- شنقیطی، محمدالامین، اضواء البیان، ج۳، ص۳۲۶.

پذیرفته اند و روایات آن را در کتب خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند.

کتاب های فراوانی در این زمینه به وسیله دانشمندان اهل تسنن و علمای شیعه بر اساس روایات قطعی و متواتر نگاشته شده است که ابن قیّم جوزیه در «المنار المنیف فی الصحیح والضعیف»، ابوالحسن محمّدبن حسین بن عاصم سحری در «الحاوی للفتاوی»، علامه مناوی در «فیض القدیر»، حافظ ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری»، قاضی شوکانی در «ابراز الوهم المکنون»، ابن حجر هیثمی در «الصواعق المحرقهْ» و تفتازانی در «شرح مقاصد» بر تواتر این روایات تأکید کرده اند.

بزرگان و نویسندگان سنّی مذهب مانند:

مبارکفوری، احمدبن محمّد بن صدیق، سفارینی حنبلی، سید محمّد صدیق حسن، ابوالخطیب محمّد شمس الحق عظیم آبادی، شیخ ابوالحسین آبری، برزنجی، شیخ محمّد خضر حسین، ابوالاعلی مودودی، احمد زینی دحلان، شیخ منصور علی ناصف و قرمانی دمشقی، بر تواتر احادیث مهدوی صحّه گذاشته اند؛ اما نظریه پرداز وهابیت، ابن تیمیه، منکر وجود نازنین امام مهدی گردیده و تمام عقاید شیعه را در مورد آن حضرت با بی احترامی رد می کند و معتقد است که حضرت مهدی(عج)، فرزند امام حسن عسکری علیه السّلام نیست، در حالی که این نظریه توسط مدارک معتبر خود اهل تسنن رد شد.

ص: ۳۴۷

نتیجه گیری

یکی از کسانی که در طول چندین قرن، مورد توجه خاص وهابیت قرار گرفته و برای او ارزش فراوانی از نظر علمی قائل هستند، «تقی الدین احمدبن عبدالحلیم» معروف به ابن تیمیه است. وی کسی است که افکار وهابیان از او سرچشمه می گیرد. در شهر حرّان در سال ۶۶۱ ه-.ق متولد شد و در سال ۷۲۸ ه-.ق در دمشق از دنیا رفت، وی او در خانه ای پرورش یافته بود که اعضای آن بیش از یک قرن پرچمدار مذهب حنبلی بوده اند.

ابن تیمیه نظرات منحصر به فردی دارد و به جنگ تمام عیاری با اهل بیت علیه السّلام اقدام نموده است و فضیلت هایی که شیعه و سنّی درباره اهل بیت علیه السّلام متفق القول هستند را رد می کند و روایاتی را که مخالف عقاید و آرای خودش بود، بدون آن که توجهی به مسلم بودن و بررسی سند آن بکند، نسبت جعل و وضع به آنها می دهد، مخصوصاً اگر این روایت یا واقعه تاریخی مربوط به فضائل اهل بیت علیه السّلام باشد. کمتر کسی است که کتاب های ابن تیمیه را بخواند و پی به نصب و دشمنی او نسبت به اهل بیت علیه السّلام نبرد. وی با هر بهانه ای سعی می کند که فضائل اهل بیت علیه السّلام را انکار کند و جنایات و ظلم های دشمنان ایشان را توجیه کند، و بزرگان اهل تسنن نیز به نصب و عداوت ابن تیمیه نسبت به اهل بیت علیه السّلام و حتی به کفر او تصریح کرده اند.

او در مورد حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السّلام، می نویسد: جنگ امیرالمؤمنین علیه السّلام

را چگونه به حساب دین بگذاریم، با اینکه هزار نفر در آن کشته شد. در حالی که اهل تسنن از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کنند که پیامبر از جنگ های امیرالمؤمنین علیهاالسّلام به صحابه اطلاع داده بود، حتی به عائشه هم هشدار داده بود. آیا امیرالمؤمنین جزء صحابه رسول خدا نبود؟ چگونه ایشان در اینجا مقصر است؟! همچنین نسبت به حضرت زهراعلیهاالسّلام نسبت های ناروایی می دهد، در حالی که بخاری و دیگران می گویند: فاطمه علیهاالسّلام سرور زنان اهل بهشت است.

او همچنین نسبت به فضائل حسنین علیه السّلام خدشه وارد نموده و اعلم بودن آنها را انکار می کند، در حالی که اهل تسنن به اعلم بودن آنها اعتراف می کنند.

از شبهات دیگری که مطرح می کند پیرامون مهدویت است و حضرت مهدی عج را منتسب به فرزندان امام حسن علیه السّلام می کند و به روایت تاریخ طبری استشهاد می کند، در حالی که فریقین اعتقاد دارند که وی از فرزندان امام حسین علیه السّلام است و استشهاد او به این کتاب اشتباه است؛ زیرا در تاریخ طبری چنین مطلبی نیست، بلکه در «صلهْ التاریخ» نقل شده که نویسنده آن قرطبی است و وی فرد مجهول الحالی است.

ابن تیمیه اندیشه های باطل و منحرف خود را در همه جا پراکنده ساخت. اگرچه بسیاری او را نصیحت کردند و دوست و دشمن به او هشدار دادند، ولی از گمراهی خود دست نکشید؛ به ناچار علما و فقهای مذاهب مختلف اسلامی در مقابلش ایستادند و بر او سخت گرفتند تا او را از جامعه اسلامی طرد کردند. سرانجام، این مرد زندانی شد که در همان زندان نیز از دنیا رفت.

«شمس الدین ذهبی»، نویسنده کتاب «میزان الاعتدال»، از دانشمندان معاصر ابن تیمیه، از کسانی بود که وی را نصیحت کرد و در نامه ای به او نوشت:

ای مرد! تو را به خدا قسم! دست از سر ما بردار! تو بسیار زبان ریز و اهل

مشاجره ای و آرام و قرار نداری! از شبهه افکنی در دین بپرهیز! زیرا پیامبرت این گونه پرسش ها را نازیبا می شمرد و آن را عیب می دانست.... پر گویی، هرچند درباره حلال و حرام باشد، قساوت قلب می آورد؛ چه رسد به این سخنان کفرآلود که قلب را می میراند... .

کسی که از تو پیروی کند، خیلی بیچاره است؛ زیرا در آستانه انکار خدا و از کف دادن ایمانش قرار می گیرد؛ به ویژه اگر دین و دانشش کم باشد. بیشتر پیروان تو، افرادی هستند دست و پا بسته و کم عقل! یا بی سواد، دروغ گو و کودن! یا بیگانه ای خموش و پرفریب یا فردی صالح، ولی خشک مغز و نادان... .

ای مسلمان! از خر شیطان پیاده شو! تا کی می خواهی از هوای نفست پیروی کنی و با مردان نیک، دشمنی ورزی؟! تا کی می خواهی به پیروی از هوای نفست، نیکان را خوار شماری؟! تا کی می خواهی، هوای نفست را بزرگ شماری و بندگان خدا را کوچک؟! تا کی می خواهی با هوای نفست، دوستی و هم نشینی کنی و با پرهیزکاران دشمنی ورزی؟!

سوگند به خدا! آن گونه که سخنان خود را می ستایی، هرگز احادیث صحیحین را نمی ستایی! ای کاش احادیث صحیحین از دست تو در امان باشند، بلکه تو، همیشه به آنها یورش می بری و آنها را تضعیف و نابود می کنی، یا تأویل و انکار... .(1)

۱- کوثری، تکملهْ السیف الصیقل، ص۱۹۰؛ وی این عبارت را از نوشته «قاضی برهان الدین بن جماعهْ» برگرفته است. ابن جماعه نیز از نوشته «حافظ ابوسعید» و او نیز از «ذهبی». «عزامی» نیز بخشی از این عبارت را در الفرقان، ص ۱۲۹ آورده است؛ علامه امینی، الغدیر، ج۵، ص۸۹. باید اضافه کنم که برخی می کوشند انتساب این نامه را به ذهبی مردود اعلام کنند که البته تلاشی بی ثمر است.

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱. آلبـانی، محمـد ناصر، إرواء الغلیل، محقق إشـراف زهیر الشاویش، لبنان، ناشـر المکتب الإسـلامی، چاپ اول، سال ۱۴۰۵ - ۱۹۸۵ م.

۲. ------------- ، سلسلهْ الاحادیث الصحیحه، ریاض، انتشارات مکتبهْ المعارف، بی تا.

۳. آلوسی، محمود، تفسیر روح المعانی، بیروت، انتشارات دارالاحیاءالتراث العربی، بی تا.

۴. ------------- ، تفسیر روح المعانی، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیه، چاپ اول، سال۱۴۱۵ق.

۵.ابطحی، سید علی موحد، آیهْ التطهیر فی احادیث الفریقین، قم، چاپخانه سیدالشهداء، سال۱۴۰۴ه-.ق.

۶. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، محقق اسعد محمدبن الطبیب، انتشارات المکتبهْ العصریهْ.

۷. ابن ابی شیبه، المصنف، محقق سعید محمد لحام، بی جا، انتشارات دارالفکر، چاپ اول، سال ۱۴۰۹.

ص: ۳۵۳

۸. ابن تیمیه، احمد، حقوق اهل بیت بین السنهْ والجماعهْ، محقق عبدالقادر احمدعطا، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، سال۱۴۰۷ه- / ۱۹۸۷م.

۹. -------------- ، دقائق التفسیرالجامع لتفسیر ابن تیمیه، محقق محمد السید الجلیند، دمشق، انتشارات مؤسسه علوم القرآن، چاپ دوم، سال۱۴۰۴ه-.

۱۰. -------------- ، منهاج السنهْ، محقق محمد رشاد سالم، انتشارات مؤسسه قرطبه، چاپ اول، سال۱۴۰۶ه- .

۱۱.ابن جوزی، عبد الرحمن، الوفا بأحوال المصطفی، محقق مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، انتشارات دار الکتب العلمیهْ، چاپ اول، سال ۱۴۰۸ه- / ۱۹۸۸م.

۱۲. -------------- ، الموضوعات، بیروت، انتشارات دارالفکر، بی چا، سال۱۴۰۳ق.

۱۳. -------------- ، الوفاء، محقق عبدالقادر عطا، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیه، چاپ اول، سال۱۴۰۸ه- / ۱۹۸۸م.

۱۴. -------------- ، تذکرهْ الخواص، قم، بی تا.

۱۵. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، بیروت، انتشارات دارالقلم، چاپ پنجم، سال۱۹۸۴.

۱۶. ابن سیده المرسی، أبو الحسن علی بن إسماعیل، المحکم والمحیط الأعظم، محقق عبد الحمید هنداوی.

۱۷. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، موسسه انتشارات علامه.

۱۸. ابن صباغ، الفصول المهمه، بیروت، انتشارات موسسه اعلمی للمطبوعات، سال۱۴۰۸ه-.ق / ۱۹۸۸م.

ص: ۳۵۴

۱۹.ابن صبان، محمد، اسعاف الراغبین، در پاورقی نورالابصار، مصر، انتشارات مکتبهْ الجمهوریهْ.

۲۰. ابن عجیبه، احمدبن محمد، البحر المدید فی تفسیر القرآن، قاهره، سال ۱۴۱۹ه-.ق.

۲۱. ابن عساکر دمشقی شافعی، أبی القاسم علی بن الحسن بن هبهْ الله بن عبدالله، تاریخ مدینهْ دمشق، محقق محب الدین أبی سعید عمر بن غرامهْ العمری، بیروت، انتشارات دار الفکر، ۱۹۹۵.

۲۲. ابن فارس، احمد، مقاییس اللغهْ، محقق عبدالسلام محمد هارون، مصر، چاپ دوم، سال ۱۳۸۹ه- / ۱۹۶۹م.

۲۳. ابن کثیر، اسماعیل، البدایهْ والنهایهْ، بیروت، انتشارات مکتبهْ المعارف.

۲۴. ------------- ، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، انتشارات دارالفکر، سال۱۴۰۱ه- .

۲۵. ابن ماجه، محمد، سنن ابن ماجه، محقق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، انتشارات دار الإحیاء التراث العربی، سال ۱۳۹۵ه- / ۱۹۷۵م.

۲۶------------- ، سنن ابن ماجه، محقق

۱. محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیه، بی تا.

۲۷. ابن مردویه، ابوبکر احمدبن موسی، ما نزل من القرآن فی علی علیه السّلام، قم، انتشارات دارالحدیث، سال۱۴۲۲ه-.ق / ۱۳۸۰ه-.ش.

۲۸. ابن مغازلی شافعی، مناقب ابن المغازلی الشافعی، انتشارات دارالأضواء، بیروت، چاپ سوم، سال۱۴۲۴.

۲۹. ابن منظور، محمد، مختصر تاریخ دمشق، سوریه، چاپ اول، سال۱۴۰۴.

ص: ۳۵۵

۳۰. ------------- ، لسان العرب، بیروت، انتشارات دار صادر، چاپ اول.

۳۱. ابوحیان، محمدبن یوسف اندلسی، البحر المحیط، بیروت، انتشارات دارالفکر، سال ۱۴۲۰ه‍.ق.

۳۲. ابونعیم، احمد بن عبدالله، مانزل من القرآن فی علی علیه السّلام، محقق محمد باقر محمودی، ایران، وزارت ارشاد، سال۱۴۰۶ه‍.ق.

۳۳. ابی عاصم، احمدبن عمرو، الاحاد والمثانی، محقق احمد جوابره، انتشارات دارالدرایه، چاپ اول، سال۱۴۱۱.

۳۴.اربلی، ابو الحسن علی بن عیسی، کشف

۱. الغمهْ، بیروت، انتشارات دارالاضواء، سال۱۴۰۵ه‍ / ۱۹۸۵م.

۳۵. ازدی البلخی، أبو الحسن مقاتل، تفسیر مقاتل بن سلیمان، محقق أحمد فرید، بیروت، انتشارات دار الکتب العلمیهْ، چاپ اول، سال ۱۴۲۴ه‍ / ۲۰۰۳م.

۳۶. أزرقی، محمد، أخبار مکهْ وما جاء فیها من الأثار، محقق رشدی الصالح ملحس، بیروت، انتشارات دار الأندلس للنشر، سال ۱۹۹۶م / ۱۴۱۶ه‍ .

۳۷. اصفهانی، احمد، حلیهْ الاولیاء، بیروت، انتشارات دارالکتاب العربی، چاپ چهارم، سال۱۴۰۵.

۳۸. الأنصاری القرطبی، ابوعبدالله محمد بن أحمد، الجامع لأحکام القرآن، قاهره، انتشارات دار الشعب.

۳۹. ------------- ، الجامع لأحکام القرآن، تهران، سال۱۳۶۴ه‍.ش.

۴۰. الإیجی، عضد الدین عبد الرحمن، مواقف، لبنان، محقق عبدالرحمن عمیره، انتشارات دارالنشر و دارالجیر، چاپ اول، سال ۱۴۱۷ه‍ / ۱۹۹۷م.

۴۱. بحرانی، سید هاشم حسینی، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات مؤسسهْ البعثهْ، سال۱۴۱۵ه‍.ق.

۴۲. بخاری، علاء الدین عبد العزیز، کشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام البزدوی.

۴۳. بخاری، محمد، صحیح بخاری، محقق دیب البغا، بیروت، انتشارات دار ابن کثیر والیمامه، چاپ سوم، سال ۱۴۰۷هـ / ۱۹۸۷م.

۴۴. بدیری الحلاق، أحمد بن بدیر، حوادث دمشق الیومیهْ، حوادث سال ۱۱۶۲هـ.

۴۵. بزار، أبوبکر أحمد، البحر الزخار (مسند البزار)، محقق محفوظ الرحمن زین الله، بیروت، انتشارات مؤسسهْ علوم القرآن، مکتبهْ العلوم والحکم - المدینهْ، چاپ اول، سال ۱۴۰۹ هـ.

۴۶. بغدادی، اسماعیل، هدیهْ العارفین، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیهْ، سال ۱۴۱۳هـ / ۱۹۹۲م.

۴۷. بیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی ابوبکر، شعب الإیمان، محقق محمد السعید بسیونی زغلول، بیروت، انتشارات دار الکتب العلمیهْ، چاپ اول، سال ۱۴۱۰هـ.

۴۸. التجلیل التبریزی، ابوطالب، تنزیه الشیعهْ الإثنی عشریهْ عن الشبهات الواهیهْ، چاپ دوم، سال ۱۴۱۵.

۴۹. تحریر الشهادین، چاپ اول علیه خیالی گنج لکهو، ۱۲۵۶ ق.

۵۰. ترمذی، محمد، سنن ترمذی، محقق احمد محمد شاکر وآخرون، بیروت، انتشارات داراحیاءالتراث العربی، بی تا.

۵۱. تفتازانی، سعدالدین مسعودبن عمر، شرح المقاصد.

۵۲. ثعلبی، ابواسحاق احمد، الکشف والبیان، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، سال ۱۴۲۰هـ.ق.

ص: ۳۵۷

۵۳. جزائری الدمشقی، طاهر بن صالح بن أحمد، توجیه النظر إلی أصول الأثر.

۵۴. جزری، ابوالسعادات المبارک، النهایهْ فی غریب الحدیث والأثر، محقق طاهر أحمد الزاوی - محمود محمد الطناحی، بیروت، انتشارات المکتبهْ العلمیهْ ۱۳۹۹ه- / ۱۹۷۹م.

۵۵. جزری، علی، اسد الغابهْ، انتشارات دارالشعب، بی جا، بی چا، سال۱۳۹۳ق.

۵۶. جزری، محمد، اسنی المطالب فی مناقب سیدنا علی بن ابیطالب، محقق محمد هادی امینی، اصفهان، انتشارات مکتبهْ امام علی، بی تا.

۵۷. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون، بیروت، انتشارات دارالفکر، سال۱۴۱۴.

۵۸. حاکم حسکانی، ابن احمد، شواهدالتنزیل، بیروت، انتشارات مؤسسه اعلمی للمطبوعات، سال۱۳۹۳ه-.ق / ۱۹۷۴ م.

۵۹. حسنی الصنعانی، محمد، توضیح الافکار لمعانی تنقیح الانظار، محقق محمد محی الدین عبدالحمید، مدینه، انتشارات مکتبهْ سلفیه.

۶۰. حلبی، علی، السیرهْ الحلبیهْ فی سیرهْ الأمین المأمون، بیروت، انتشارات دار المعرفهْ، سال ۱۴۰۰.

۶۱. حلی، حسن، العددالقویهْ، قم، انتشارات مکتبهْ آیهْ الله مرعشی، چاپ اول، سال ۱۴۰۸ه- .

۶۲. حلی، حسن، نهج الحق و کشف الصدق، ایران، سال۱۴۰۷ه-.ق.

۶۳. الحمیری المعافری، عبدالملک، السیرهْ النبویهْ، محقق طه عبدالرؤف سعد، بیروت، انتشارات دارالجیل، چاپ اول، سال۱۴۱۱ه- .

۶۴. خازن، محمد، لباب التأویل، بیروت، انتشارات دارالمعرفهْ، سال۱۳۱۷.

۶۵. ------------- ، تفسیر الخازن، بیروت، انتشارات دارالفکر، سال۱۳۹۹ه‍-/ ۱۹۷۹م.

۶۶. خطیب بغدادی، أحمد، تاریخ بغداد، بیروت، انتشارات دار الکتب العلمیهْ ، بی تا.

۶۷. خلاصه عبقات الانوار، مشهد، انتشارات قدس رضوی.

۶۸. دمیری، کمال الدین محمد بن موسی بن عیسی، حیاهْ الحیوان الکبری، محقق أحمد حسن بسج، بیروت، انتشارات دار الکتب العلمیهْ، چاپ دوم، ۱۴۲۴ ه‍- / ۲۰۰۳م.

۶۹. دینوری، ابومحمد عبدالله، تأویل مختلف الحدیث، محقق محمد زهری النجار، بیروت، انتشارات دار الجیل، سال ۱۳۹۳ه‍- / ۱۹۷۲م.

۷۰ذهبی الشافعی، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن أحمد بن عثمان، تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، محقق عمر عبدالسلام تدمری، لبنان، انتشارات دارالکتاب العربی، چاپ اول، ۱۴۰۷ه‍- / ۱۹۸۷م.

۷۱. ------------- ، تذکرهْ الحفاظ، بیروت، انتشارات داراحیاء التراث العربی، سال ۱۳۳۳ه‍-.ق / ۱۳۷۴ه‍-.ش.

۷۲. ------------- ، تاریخ الاسلام، بیروت، انتشارات درالکتب العربیه، بی چا، سال ۱۴۰۹ق.

۷۳. ------------- ، سیراعلام النبلاء، محقق شعیب الارناووط و محمد نعیم العرقسوسی، بیروت، انتشارات موسسهْ الرسالهْ، چاپ نهم، سال۱۴۱۳ه‍-.

۷۴. رازی الشافعی، فخر الدین محمد، التفسیر الکبیر أو مفاتیح الغیب، بیروت، انتشارات دار الکتب العلمیهْ، چاپ اول، سال۱۴۲۱ه‍- / ۲۰۰۰م.

۷۵. ------------- ، التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، بيروت، انتشارات داراحياء التراث العربی، چاپ سوم، سال ۱۴۲۰ق.

۷۶. زرقانی، محمد بن عبد الباقی بن يوسف، شرح الزرقانی علی موطأ الإمام مالك، بيروت، انتشارات دار الكتب العلميهْ، چاپ اول، ۱۴۱۱ه-.

۷۷. زرندی، جمال الدين محمد، نظم دررالسمطين، انتشارات من مخطوطات مکتبهْ اميرالمؤمنين، چاپ اول، سال۱۳۷۷.

۷۸. زمخشری، جارالله محمود، الكشاف، بيروت، انتشارات دارالكتاب العربی، چاپ سوم، سال۱۴۰۷ق.

۷۹. زهری، محمد بن سعد بن منيع ابوعبدالله البصری، الطبقات الكبری، بيروت، انتشارات دار صادر.

۸۰. سبحانی، جعفر، الأئمهْ الإثنی عشر، دراسهْ موجزهْ عن شخصيتهم وحياتهم.

۸۱. سبط بن جوزی، يوسف، تذكرهْ الخواص، بيروت، انتشارات مؤسسه امام علی، سال ۱۴۰۱ه- / ۱۹۸۱م.

۸۲.سخاوی، شمس الدين محمد بن عبد الرحمن، التحفهْ اللطيفهْ فی تاريخ المدينهْ الشريفهْ، بيروت، انتشارات دار الكتب العلميهْ، چاپ اول، ۱۴۱۴ه- / ۱۹۹۳م.

۸۳. سليم، كتاب سليم بن قيس، تهران، انتشارات بنياد بعثت، سال۱۴۰۷ه-.ق.

۸۴. سمهودی، علی، جواهر العقدين فی فضل الشرفين، بيروت، انتشارات دارالكتب العلميه، چاپ، سال۱۴۲۴ق.

۸۵. سيوطی، جلال الدين أبو الفضل عبد الرحمن، تنوير الحوالك شرح موطأ مالك، مصر، انتشارات المكتبهْ التجاريهْ الكبری، سال ۱۳۸۹ه- / ۱۹۶۹م.

ص: ۳۶۰

۸۶. ------------- ، الدر المنثور، بیروت، انتشارات دار الفکر، سال ۱۹۹۳.

۸۷. ------------- ، الدر المنثور، تهران و عراق، انتشارات المکتبهْ الاسلامیه والمکتبهْ الجعفر، و دارالکتب العراقیهْ، سال۱۳۷۷ه-.ق.

۸۸. ------------- ، الحاوی للفتاوی فی الفقه وعلوم التفسیر والحدیث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون.

۸۹.------------- ، الحاوی للفتاوی فی الفقه و علوم التفسیر والحدیث، محقق عبداللطیف حسن عبدالرحمن، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیهْ، چاپ اول، سال ۱۴۲۱ه- / ۲۰۰۰م.

۹۰. ------------- ، اللالی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعهْ، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیهْ، بی چا، سال۱۴۱۷.

۹۱. ------------- ، درالمنثور، قم، انتشارات کتابخانه آیهْ الله مرعشی، سال۱۴۰۴ق.

۹۲. شافعی، شبلنجی، نور الابصار، مصر، انتشارات مکتبهْ جمهوریهْ.

۹۳. شافعی، گنجی، کفایهْ الطالب، نجف، انتشارات مطبعهْ حیدریهْ، سال ۱۴۱۱ه-.ق.

۹۴. شرف النبی (ترجمه شرف المصطفی)، مترجم نجم الدین محمود راوندی، تهران، انتشارات بابک، سال ۱۳۶۱ ش.

۹۵. شعرانی، أبو المواهب عبد الوهاب، الکبری المسماهْ بلواقح الأنوار فی طبقات الأخیار، محقق خلیل المنصور، بیروت، انتشارات دار النشر و دارالکتب العلمیهْ، چاپ اول، ۱۴۱۸ه- / ۱۹۹۷م.

۹۶. شنقیطی، محمدالامین بن محمد بن المختار، اضواء البیان فی ایضاح القرآن، بیروت، انتشارات دارالفکر، سال ۱۳۹۵ه-.ق.

ص: ۳۶۱

۹۷. شوکانی، محمد، فتح القدیر الجامع بین فنی الروایهْ والدرایهْ من علم التفسیر، بیروت، انتشارات دارالکتاب العربی، سال ۱۴۲۰ه‍– / ۱۹۹۹۹م.

۹۸. ------------- ، فتح القدیر، بیروت، انتشارات دارالمعرفهْ.

۹۹. ------------- ، فتح القدیر، بیروت، انتشارات دارالفکر.

۱۰۰. شیبانی، احمد، مسند احمدبن حنبل، مصر، انتشارات مؤسسه قرطبهْ، بی تا.

۱۰۱. ------------- ، فضائل الصحابهْ، محقق وصی الله محمدعباس، بیروت، انتشارات موسسهْ الرسالهْ، چاپ اول، سال ۱۴۰۳ه‍– / ۱۹۸۳م.

۱۰۲. صدر، السید محمد باقر، البحث حول المهدی، محقق الدکتور عبد الجبار شرارهْ، انتشارات مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیهْ، چاپ اول، سال۱۴۱۷ه‍–– / ۱۹۹۶م.

۱۰۳. صدوق، ابوجعفر محمدبن علی بن الحسین، امالی، قم، انتشارات مؤسسه البعثهْ، چاپ اول، سال۱۴۱۷ه‍–.

۱۰۴.صفدی، صلاح الدین خلیل، الوافی بالوفیات، محقق أحمد الأرناؤوط و ترکی مصطفی، بیروت، انتشارات دار إحیاء التراث، سال ۱۴۲۰ه‍– / ۲۰۰۰م.

۱۰۵. صنعانی، عبدالرزاق، المصنف، بیروت، انتشارات مکتب الاسلامی، سال۱۴۰۳ه‍–.

۱۰۶. طائی الخاتمی، محیی الدین علی، الفتوحات المکیهْ فی معرفهْ الاسرار الملکیهْ، لبنان، انتشارات دارإحیاء التراث العربی، چاپ اول، سال ۱۴۱۸ه‍– / ۱۹۹۸م.

۱۰۷. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، انتشارات منشورات جماعهْ المدرسین فی الحوزهْ العلمیهْ، چاپ پنجم، سال ۱۴۱۷ه‍– .

۱۰۸. طبرسی، ابوالفضل، جوامع الجامع، تبریز، چاپخانه مصباحی، سال ۱۳۷۹ه‍.ق.

۱۰۹. طبری، محمد، تاریخ طبری، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیه، بی تا.

۱۱۰. -------------- ، جامع البیان، بیروت، انتشارات دارالفکر، سال۱۴۰۵ه‍.

۱۱۱.طحاوی، احمد، شرح مشکل الآثار، محقق شعیب الارنووط، بیروت، انتشارات مؤسسهٔ الرسالهْ، چاپ اول، سال ۱۴۰۸ه‍ / ۱۹۸۶م.

۱۱۲. -------------- ، مشکل الآثار، هند، سال۱۳۳۳ه‍.ق.

۱۱۳. طریخی، مجمع البحرین، تهران، انتشارات مکتبهْ المرتضویهْ، بی چاپ، سال ۱۳۹۵ه‍.

۱۱۴. ظاهری، یوسف بن تغری بردی بن عبدالله، محقق دکتر محمد أمین، انتشارات الهیئهْ المصریهْ العامهْ للکتاب.

۱۱۵. عبدالرزاق، ابی بکر، مصنف، محقق حبیب الرحمن اعظمی، بی جا، بی تا.

۱۱۶. عجلونی، اسماعیل، کشف الخفاء، محقق احمد الفلاش، بیروت، انتشارات مؤسسه الرسالهْ، چاپ چهارم، سال۱۴۰۵.

۱۱۷. عراقی، زین الدین أبوالفضل عبدالرحیم بن الحسینی، طرح التثریب فی شرح التقریب، محقق عبدالقادر محمد علی، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیهْ، چاپ اول، سال ۲۰۰۰ م.

۱۱۸.عسقلانی، احمد، الاصابهْ، محقق علی محمد البجاوی، بیروت، انتشارات دارالجیل، چاپ اول، سال ۱۴۱۲ه‍ / ۱۹۹۲م.

۱۱۹. عسقلانی، احمد، الزهر النضر فی اخبار الخضر، هند، مجمع البحوث الاسلامیهْ، چاپ اول، سال۱۴۰۸ه‍.ق.

۱۲۰. ------------- ، المطالب العالیهْ، محقق سعدبن ناصر بن عبدالعزیز الشتری، انتشارات دار العاصمه و دارالغیب، چاپ اول، سال۱۴۱۹ه-.

۱۲۱. ------------- ، تهذیب التهذیب، بیروت، انتشارات دار الاحیاء التراث العربی، بی چا، سال۱۴۱۲ق.

۱۲۲. ------------- ، فتح الباری، محقق محب الدین الخطیب، بیروت، انتشارات درالمعرفهْ، بی تا.

۱۲۳. ------------- ، فتح الباری، مصر، انتشارات الریان، بی چا، سال ۱۴۰۷ق.

۱۲۴. عقاد، عباس محمود، المجموعهْ الکاملهْ العبقریات الاسلامیهْ، بیروت، انتشارات دارالکتاب البنانی.

۱۲۵.علم الهدی، مرتضی، أبوالقاسم علی، تنزیه الأنبیاء، بیروت، انتشارات . دارالاضواء، سال ۱۴۰۹ه- / ۱۹۸۹م.

۱۲۶. عینی الغیتابی الحنفی، بدر الدین ابومحمد محمود بن أحمد، عمدهْ القاری شرح صحیح البخاری، بیروت، انتشارات دارإحیاء التراث العربی.

۱۲۷. غزی، نجم الدین محمد، الکواکب السائرهْ بأعیان المئهْ العاشرهْ، انتشارات دار النشر.

۱۲۸. فراهیدی، خلیل بن أحمد، العین، محقق مهدی المخزومی - ابراهیم السامرائی، انتشارات دار المکتبهًْ الهلال.

۱۲۹. فنوجی، صدیق حسن، ابجد العلوم، محقق عبدالجبار زکار، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیهْ، بی چا، سال۱۹۷۸.

۱۳۰. قرطبی، ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفهْ الاصحاب، مصر، انتشارات دارالنهضهْ، قاهره.

۱۳۱. قسطلانی، المواهب اللدنیهْ، انتشارات دارالکتب العلمیهْ.

۱۳۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، بیروت، بی نا، سال۱۳۸۷ه-.ق.

۱۳۳.الکتانی، محمد، نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، مصر، محقق شرف حجازی، انتشارات دارالکتب السلفیهْ، بی تا.

۱۳۴. کنانی، حسن، تنزیه الشریعهْ، المرفوعهْ عن الاحادیث الشنیعهْ، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیهْ، بی چا، بی تا.

۱۳۵. کتانی، عبد الحی بن عبد الکبیر، نظام الحکومهْ النبویهْ المسمی التراتیب الإدرایهْ، بیروت، انتشارات دار الکتاب العربی.

۱۳۶. کنهوی، محمد عبدالحی، ظفر الامانی بشرح المختصر الجرجانی، حلب، انتشارات مکتبهْ المطبوعات الاسلامیهْ، بی تا.

۱۳۷. ------------ ، الاجوبهْ الفاضلهْ للاسئلهْ العشرهْ الکاملهْ، محقق، حلب، انتشارات مکتبهْ المطبوعات الاسلامیهْ، بی چا، سال۱۴۰۴ق.

۱۳۸. ------------ ، الرفع والتکمیل فی جرح والتعدیل، حلب، انتشارات مکتبهْ المطبوعات الاسلامیهْ، بی تا.

۱۳۹. مبارکفوری، احمد، تحفهْ الاحوذی بشرح جامع الترمذی، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیهْ، بی تا.

۱۴۰. مبیدی، رشیدالدین، کشف الاسرار وعدهْ الابرار، تهران، انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۷۱.

۱۴۱. مرسی، علی، المحکم والمحیط الاعظم، محقق عبدالحمید هنداوی، بیروت، انتشارات دارالنشر، چاپ اول، سال ۲۰۰۰م.

۱۴۲. مرعشی النجفی، السید شهاب الدین، شرح إحقاق الحق، قم، انتشارات منشورات مکتبهْ آیهْ الله العظمی المرعشی النجفی.

ص: ۳۶۵

۱۴۳. مزی، یوسف، تهذیب الکمال، محقق بشار عوادمعروف، بیروت، انتشارات مؤسسه الرسالهْ، چاپ اول، سال ۱۴۰۰ه- / ۱۹۸۰م.

۱۴۴. مظفر، محمدحسن، دلائل الصدق، قم، انتشارات بصیرتی، سال ۱۳۹۵ه-.ق.

۱۴۵. مفید، الفصول المختاره، بیروت، انتشارات دارالمفید، چاپ اول، سال۱۴۱۴ه-.

۱۴۶. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء والتاریخ، انتشارات مکتبهْ الثقافهْ الدینیهْ- بورسعید.

۱۴۷.ملا علی القاری، نور الدین أبوالحسن علی بن سلطان محمد الهروی،مرقاهْ المفاتیح شرح مشکاهْ المصابیح، محقق جمال عیتانی، لبنان، انتشارات دارالکتب العلمیهْ، چاپ اول، سال ۱۴۲۲ه- / ۲۰۰۱م.

۱۴۸. منصور بن الحسین، نثر الدر فی المحاضرات، محقق خالد عبدالغنی محفوظ، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیهْ، چاپ اول، سال ۱۴۲۴ه- / ۲۰۰۴م.

۱۴۹. میلانی، سید علی، تفسیر آیه مودت، قم، انتشارات الحقائق، چاپ اول، سال ۱۴۲۷ه- / ۱۳۸۵ ش.

۱۵۰. نحو إنقاذ التاریخ الإسلامی، الناشر مؤسسهْ الیمامهْ الصحفیّهْ، الاردن، ط. ۱۴۱۸ هجریهْ.

۱۵۱. نسائی، احمد، السنن الکبری، محقق عبدالفار سلیمان البنداری و سید کسروی حسن، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیهْ، چاپ اول، سال ۱۴۱۱ ه- / ۱۹۹۱م.

۱۵۲. ------------- ، خصائص امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام، محقق احمد میرین البلواشی، بی جا.

۱۵۳. نمیری البصری، ابوزید عمر بن شبهْ، تاریخ المدینهْ المنورهْ، محقق علی محمد دندل و یاسین سعدالدین بیان، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیهْ، ۱۴۱۷ه- / ۱۹۹۶م.

۱۵۴. نیشابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، حیدرآباد، سال ۱۳۴۴ق.

۱۵۵. ------------- ، المستدرک علی الصحیحین، محقق مصطفی عبدالقار عطا، بیروت، انتشارات دارالکتب العربیهً، چاپ اول، سال ۱۴۱۱ه- / ۱۹۹۰م.

۱۵۶. ------------- ، صحیح مسلم، محقق محمد علی صبیح، مصر، انتشارات دار الفکر.

۱۵۷. ------------- ، صحیح مسلم، محقق محمد فواد عبدالباقی، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۱۵۸. هیثمی، احمد، الصواعق المحرقهْ، قاهرهْ، انتشارات مکتبهْ القاهرهْ، چاپ دوم، سال۱۴۰۴ق.

۱۵۹.هیثمی، علی، مجمع الزوائد. قاهره، انتشارات قدسی، بی چا، سال۱۳۵۲.

۱۶۰. ------------- ، مجمع الزوائد، بیروت، انتشارات دارالریان التراث و دارالکتاب العربی، بی چا، سال۱۴۰۷.

۱۶۱.یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، بیروت، انتشارات دارصدر، بی تا.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹